الا بذکر اللہ تطمئن القلوب

الحمد للہ والمنۃ کہ بحین سعادت قرین کتاب فیض انتساب مرغوب طبع ذاکرین المنسوب

راحت القلوب

۱۳۰۹ھ

مؤلفہ حضرت سلطان نظام الدین اولیا رحمہ اللہ باہتمام مولوی حافظ محمد عبد الاحد صاحب

در مطبع مجتبائی واقع دہلی مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی محمد و آله واصحابه اجمعین بدانکه این جواهر گنج الهام ربانی واین جواهر فضل علوم سبحانی معانی که از زبان دُرربار و لسان گوهر نثار سلطان المشایخ شیخ شیوخ العالم قطب علامة الدنیا بدر الطریقة برهان الحقیقة سید العابدین بدر العارفین عمدة الابرار قدوة الاخیار تاج الاصفیا سراج الاولیا ملک المسالکین برهان العاشقین فرید الحق والشرع والدین متع الله المسلمین بطول بقاءه آمین جمع کرده شد آنچه از آن تاج الصالحین از عین لفظ ایشان بسمع میرسید درین مجموعه که نام اوست راحة القلوب نبشته آمد بتوفیق الله تعالی +

بتاریخ پانزدهم روز چهارشنبه ماه رجب سنه خمس وخمسین وستمائة دولت پابوس حاصل شد دعاگوی مسلمانان که یکی از سلک بندگان سلطان الطریقة فی الارضین است نظام الدین احمد بداونی که جامع این معانی ست سعادت پابوس سید العابدین حاصل کرد همانا کلاه چار ترکی که دولت دین و دنیا بر فرق داشت بر دست مبارک خود فرود آورده و بر سر دعاگوی نهاده و خرقه خاص و نعلین چوبین عطا کرد الحمد لله علی ذلک +

واین نیز فرمود که میخواستم ولایت هندوستان را بدیگری بدهم اما شاد را بودیده که در سر ما ندا کردند که بدار نظام الدین احمد بداونی میرسد این ولایت اوست بدو بدهی انگاه دعاگوی برخاست که اشتیاق پابوس که از حد غایت بود که بخدمت عرض دارم چون هیبت حضور شیخ الاسلام در دعاگوی اثر کرد نتوانستم که عرض دارم چون ضمیر روشن شیخ الاسلام آگاهی داشت بر فور بر زبان مبارک راند که آرے اشتیاق شما از ین روشن ست که در خاطر داری و این سخن هم گفت که الکل داخل هشته بعد از ان دعاگوی چون این سخن بشنید بر خاطر گذرانید که بعد ازین هرچه از زبان مبارک شیخ الاسلام بشنوم در قلم آرم هنوز نیکو این درون دعاگو نه گذشته بود که فرمود بهی سعادت آن مرید که هرچه از زبان پیر خود بشنود بهوش و بگوش او بدان متعلق بود و آن را بنویسد زیرا چه بر در ابرار الاولیا آمده است چون مرید هرچه از پیر بشنود و آن را بنویسد بعدد هر حرفی که بقلم آرد ثواب طاعت هزار سال در نامه او ثبت کنند و بعد مردن جای او در علیین باشد این مثنوی نیز دران حال بر زبان مبارک راند مثنوی ای آتش فراقت دلها کباب کرده ، سیلاب اشتیاقت جانها خراب کرده ، انگاه همدرین محل این سخن فرمود که مردم را همه وقت همچنین باید زیرا که هیچ لمحه نیست که در دل این کس ندا نمیکند که زنده آن دلی ست که در محبت و اشتیاق ما بیشتر است الغرض سخن در درویشی افتاده بود بر زبان مبارک راند که درویشی پرده پوشی است و خرقه پوشیدن کار اوست که عیب برادران مسلمانان و غیر ذلک بپوشد و پیش کسی مکاشفه نکند و هرچه از مال دنیا برو برسد همه را در راه خدا تعالی صرف کند و آن را بمصرف رساند

و ذرهٔ آن نگاه ندارد آنگاه بر لفظ مبارک راند که اصحاب طریقت و مشایخ کبار در فوائد خویش مینویسند که زکوة بر سه نوع است زکوة شریعت و زکوة طریقت و زکوة حقیقت پس زکوة شریعت آنست که دویست درم موجود باشد از آن پنج درم در راه خدایتعالی بدهد و زکوة طریقت آنست که از دویست پنج درم بدارد و باقی همه در راه حق تعالی بدهد و زکوة حقیقت آنست که از دویست پنج درم نگاه ندارد و تمامی در راه خدایتعالی بدهد زیراچه درویشی خود فروشی است آنگاه ملائم این معنی حکایت فرمود که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز را این دعاگوی دیده است و چند روز بخدمت ایشان هم بود الغرض روزی بقیاس هزار دینار کم و بیش والله اعلم فتوح در خانقاه ایشان برسیدے و آن را بتمام در راه خدایتعالی صرف کردے و فلوس تا شب نگاه نداشتی و این سخن هم گفتی اگر چیزی نگاه دارم مرا درویش نگویند بلکه گویند این درویش مالدار است آنگاه همدرین محل فرمود که درویشی قناعت است هرچه بدو رسد نگوید که چنین رسید زیرا که در سلوک اولیاء نبشته دیده ام که وقتی مالک دینار رحمة الله علیه برای دیدن درویشی رفت آن درویش و مالک دینار با یکدیگر در حکایت سلوک بودند همدرین و نان جوین بران درویش موجود بود پیش آورد اما بی نمک مالک دینار گفت اگر قدری نمک بودے بهتر بودی آن بزرگوار درویش چون این سخن بسماع رسید برخواست کوزه برداشت در دکان بقال گرو نهاد و نمک آورد و پیش ایشان نهاد مالک دینار و آن درویش تناول کردند مالک دینار گفت اینک قناعت بر خوردند درویش سوی بر زمین آورد و گفت ای خواجه اگر شما را قناعت بودی کوزهٔ ما در دکان بقال گرو نماندی ای مالک دینار بشنو ماجرای ما که امروز هفتده سال است که ما نفس خود را نمک نداده ایم این چه سخن است که میگوئی درویشی از تو بعید است و این رباعی بر زبان مبارک راند رباعی چون عمر در گذشت در درویشی به ✤ چون کار بقسمت است کم کوشی به ✤ چون ترس حیات است نمدپوشی به ✤ چون گفته نوشت است خاموشی به ✤ وهنوز خبر نداری که بر سر درویشان چه تیغ میرود بعد از آن سخن در سر خرقه افتاد بر لفظ مبارک راند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در شب معراج خرقه یافته بود و آنچنان بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم از معراج باز گشت صحابه را رضی الله عنهم پیش خواند و فرمود من خرقه از پروردگار خود یافتم مرا فرمان است که این بیکی از شما بدهم اکنون سخن از شما خواهم پرسید تا کدام کسے از شما جواب باصواب دهد تا خرقه بدو دهم اول روی سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه کرد و گفت یا ابابکر اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت یا رسول الله صدق ورزم و طاعت خدایتعالی کنم و آنچه پیش من از مال و منال دنیای دنی باشد جمله در راه خدای تعالی صرف کنم بعد از آن روی با امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه آورد که یا عمر اگر این خرقه ترا دهم چه کنی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا دهی عدل کنم و با بندگان خدا انصاف ورزم و داد مظلومان بدهم بعد از آن روی با امیر المومنین عثمان رضی الله عنه کرد که یا عثمان اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا دهی باتفاق یکدیگر کار کنم آنچه حق باشد بجا آرم و حیا ورزم و سخاوت کنم بعد از آن روی با امیر المومنین علی کرم الله وجهه کرد که یا علی اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا دهی پرده پوشی کنم و عیب بندگان خدایتعالی نهان سازم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بستان یا علی این خرقه را بتو دادیم و مرا فرمان حضرت عزت همین بود که هر کدام از یاران تو این جواب دهد خرقه بدو دهی آنگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و های های بگریست و بیهوش شد چون بهوش

باز آمد بر لفظ مبارک راند که معلوم شد که درویشی پرده پوشی است پس درویش را باید که ازین چهار چیز دور بود اول آنکه چشمها
را کور سازد تا عیب مردمان نه بیند دوم آنکه گوشها را کر سازد تا ناشنیدنی نشنود سوم آنکه زبان را گنگ سازد تا هیچ
ناگفتنی نه گوید چهارم پای را لنگ کند تا هیچ جای نارفتنی نرود پس اگر در کسی ازین خصلت به بیند بتحقیق بداند که
درویش است وگرنه حاشا و کلا که او مدعی دروغگو است و هیچ چیز از درویشی ندارد و خود را بدروغ درویش میگویاند آنگاه هم درین
میان فرمود که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز تا چهل سال چشم را بسته بود گفتند که این را چه موجب
است فرمودند سبب آنکه تا عیب مردمان نه بینم و اگر ناگاه دیده آید آنرا بپوشم و بکسی نگویم بعد ازان شیخ الاسلام بدین
حرف رسید سر در مراقبه کرد تا دیری سر در مراقبه بود چون سر برآورد روی مبارک خود سوی دعاگوی کرد و فرمود بابا
نظام الدین چون درویش چنین شود او درویش است هرچه بگوید و بخواهد همان شود هم درین محل شیخ الاسلام را رقت شد
محمد شاه نام یاری بود در آمد روی بر زمین آورد فرمود بنشین بنشست و از حد خراب حال بود که برادرش در حالت نزاع بود
روشن ضمیر بندگی حضرت شیخ الاسلام را معلوم شد فرمود چرا متغیری گفت از حال برادر خود که روشن است بر شیخ الاسلام
بر زبان مبارک راند که برو برادر تو نیکو شده است محمد شاه مذکور در خانه آمد دید که برادر را صحت کلی شد و طعام میخورد گویا
هرگز زحمت نداشت آنگاه فرمود که درویشی همان که رسول الله صلی الله علیه وسلم داشت از بامداد تا قیلوله و از قیلوله تا شام
هرچه رسیدی در راه خدا بدادی و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بارها در خطبه گفتی که من هرگز ندیدم که رسول علیه السلام تا شب
چیزی نگاه داشته باشد هم درین میان مولانا بدر الدین اسحاق پرسید که اسراف کدام است و حد آن چه است شیخ الاسلام
فرمود که هرچه بی نیت دهد و برای خدای عز و جل ندهد همه اسراف است و اگر برضای خدای تعالی بدهد آن اسراف نباشد شیخ الاسلام درین
حرف رسیده بود که بانگ نماز پیشین گفتند چون نماز ادا کرده در مراقبه مشغول شد الحمد لله علی ذلک ✦

بتاریخ شانزدهم ماه شعبان روز پنجشنبه سنه خمس و خمسین و ستمائة دولت پای بوس میسر شد خدمت شیخ بدر الدین غزنوی و
شیخ جمال الدین هانسوی و مولانا شرف الدین نبسه قاضی حمید الدین ناگوری نیز حاضر بودند و اصحاب دیگر هم بر لفظ مبارک راندند
هر که از آیندگان برین کس آید خواه مسکین خواه درویش و توانگر محروم نگذارید و هرچه موجود باشد او را بدهید تا آن کس درویش صفت
باشد آنگاه هم درین محل فرمود هر که بر من آید از مسکین یا توانگر و چیزی آرد یا نیارد مرا واجب باشد او را چیزی دادن آنگاه شیخ
الاسلام چشم پر آب کرد و این حکایت فرمود صحابه که بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم می آمدند بطلب علم و احکام شرع و چون
از آنجا بازگشتند ادله مینمودند یعنی دیگران را ره مینمودند و بران فوائد میگرفتند بعد ازان شیخ الاسلام فرمود که عمدة الابرار تاج الاتقیا
خواجه قطب الدین بختیار قدس الله سره العزیز را رسم بود و بود نیز که در جماعت خانه ایشان چیزی نبودی شیخ بدر الدین غزنوی که خادم خانقاه
ایشان بود و با وی فرمودی که هرچه موجود داری هر کس که بیاید بدهی تا از بخشش و عطا خالی نرود بعد ازان هم درین محل فرمود که وقتی جانب بغداد
مسافر بودم شیخ اجل سنجری رحمة الله علیه را دریافتم پیری بزرگ و با هیبت بود در جماعت خانه او نشستم و سلام کردم دست بمن داده

در من نگریست و این گفت بیا شکر عالم نیک آمدی بنشین نشستم چون متابعت بنده دید بسیار لطف ارزانی داشت چند روز بخدمت ایشان حاضر بودم هرگز
ندیدم که گاهی کسی از خانقاه او محروم برفتی و اگر هیچ نبودی خسته خرما بدست آنکس دادی و این دعا کردی که خدای عزوجل در رزق تو برکت کند پس
از خلق آن دیار شنیدم هر کرا شیخ این نعمت بدادی تا او در حیات بودی هرگز محتاج دیگر نشدی بعد ازان همدرین محل فرمود که چون ازانجا
وداع شدیم درویشی دیگر بیرون بغداد در غاری دریافتم سلام کردم جواب سلام داد و گفت بنشین نشستم دیدم که از گذشته استخوان و
پوستی در وجود او مانده در خاطر من گذشت که این بزرگ در بادیه که میباشد حال خورش چیست روبسوی من کرد و گفت ای فرید مرا
مدت چهل سال است که درین غار مسکن دارم و وظیفه من جز کاه و خاشاک دیگر نیست چون این سر مکاشفه کرد روی بر زمین آوردم و گفتم
همچنین است چند روز دیگر در صحبت ایشان بودم بعد ازان وداع شدم و بطرف بخارا شیخ سیف الدین باخرزی را دریافتم پیری
باعظمت و هیبت بود چون سر در جماعت خانه ایشان کردم روی بر زمین آوردم فرمود بنشین نشستم نظر بجانب من هر بار که میکردند و
میفرمودند که این کس نیز از مشائخ روزگار خواهد بود و همه عالم مریدان و فرزندان او گردند آنگاه گلیم سیاه که بر دوش بود بسوی من انداخت
و فرمود که بپوش بپوشیدم چند روز در ملازمت صحبت بودم هیچ روزی نبود که قیاساً هزار مرد بل بیش در مائده ایشان طعام نخوردندی و
آن زمان که طعام خرج شده هر آینده که بیامدی محروم نرفتی البته با چیزی برفتی بعد ازان بیرون آمدم مسجدی بود شب آنجا کردم بامداد
شنیدم که درآنجا صومعه است که دران بزرگی ساکن است چون سر در صومعه کردم پیری دیدم باهیبت که وقتی آنچنان کسی را ندیده بودم در
عالم تفکر ایستاده و چشم سوی هوا داشت استاده میشد چنانچه بعد سه چهار شبانه روز آن بزرگ در عالم صحو آمد سلام کردم جواب سلام داد که شما
را از سبب من رنجی رسیده بنشینید نشستم فرمود که من از بندگان شمس العارفین ام امروز سی سال است که درین صومعه معتکف میباشم اما ای
فرید درین سی سال جز حیرت و دهشت نصیب من نشود این میدانی که ازکجاست دعاگوی روی بر زمین آورد که فرمان شود فرمود که راه
راست این است پس هر که درین راه بسیاری قدم زد او بر دست دیگر ذره قدم بی عنایت دوست برود سوخته گردد و بعد ازان این بزرگ از احوال خود
حکایت کرد که ای فرید آن روز که مرا بر در خود بار داد هفتاد هزار حجاب بود درین میان فرمان شد که در آی چون در اول حجاب رفتم مقربان
درگاه را دیدم که ایستاده اند و سوی چشم در هوا داشته هر یکی بصفتی دیگر و نیاز ایشان کس نداند مگر خدای عزوجل و همه بزبان حال میگویند
که مشتاقیم بدیدار تو بمثل این از هر حجابی میگذشتم صفت و گرد حجابان دیگر را میدیدم که یکی بدیگری مانندی چون
رسیدم در حجاب خاص ازانجا ندا آمد که ای فلان درین حجاب کسی درآید که از جمله موجودات دنیا و آنچه در دنیا است بلکه
از خویش بیگانه شود واجب است که او درآید گفتم از همه بیگانه شدم آواز برآمد که چون از همه بیگانه شدی با ما یگانه شو چشم پیش
کردم خود را درین صومعه دیدم پس ای فرید درین راه از همه بیگانه باید بود تا بحق یگانه شوی بعد ازان شیخ الاسلام
فرمود که چون شب درآمد نماز شام برابر او گزاردم چون از نماز فارغ شدم دیدم که دو کاسه آش و چهار نان تنک از عالم غیب پیش
آن بزرگ در آمدند افطار کرد که دعاگوی در آمدم و آن طعام بخوردم اما آن لذتیکه در آن طعام یافتم در هیچ طعامی نیافتم شب
همانجا کردم بامداد برخاستم دیدم که آن بزرگ ناپدید شد آنگاه بازگشتم و بطرف ملتان آمدم برادرم بهاء الدین زکریا را

دیدم مصافحه کردم پرسید که کار خود را تا بکجار سانیدی گفتم اگر بگویم این کرسی که تقریر نشسته ور هوا شود هنوز این
سخن نیکو بر زبان نیز نیامده بود که کرسی در هوا شد بهاؤ الدین زکریا دست بر کرسی زد بر زمین فرود آمد
فرمود مولانا فرید نیکو خود را رسانیدهٔ انگاه از آنجا باز گشتم و در دهلی سکونت کردم خدمت شیخ الاسلام
[illegible] الدین بختیار اوشی را دریافتم چندان نعمت که در وصف نیاید در او شان دیدم انگاه خود را در
پله ایشان بستم و بشرف بیعت مشرف شدم سه روز پیر من نعمت بمن روان کرد و این سخن هم بگفت که
مولانا فرید کار خود تمام کرده ست انگاه بمن آمد چون شیخ الاسلام سخن تمام کرد نعره زد و بیهوش شد و بیفتاد
چنانچه یک شبانه روز افتاده بود چون بهوش باز آمد روبسوی دعاگوی کرد و گفت مردان خدا چنین کرده اند
انگاه بمقامی رسیدند لیکن این سعادت در همه کس مرکب ست و فیض نازل اما مردی باید که جدّ و جهد کند
تا بمقامی برسد بعد ازان فرمود ای برادر درین راه تا سفر نکنی و بدل نروی و قدم بصدق ننهی حاشا و کلا هرگز
بمقام قرب نرسی انگاه این بیت بر لفظ مبارک راند

تو راه نرفتهٔ ازان ننمودند + ورنه که زد این در که برونگشودند +
جان در ره دلهاست اگر میخواهی + تو نیز چنان بشو که ایشان بودند +

انگاه شیخ الاسلام بر
زبان مبارک راند و سر بسجده نهاد و باز ایستاده می شد چنانچه وقت نماز در آمد و در عالم تحیر مشغول شد
خلق و دعاگوی بازگشت الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ بستم روز دوشنبه ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ست مائة دولت پای بوس حاصل شد مولانا
ناصح الدین پسر قاضی حمید الدین ناگوری از ناگور آمده بود و مولانا شمس الدین برهان بخدمت حاضر بودند
سخن در دنیا میرفت بر لفظ مبارک راند که در حدیث ست از رسول الله صلی الله علیه وسلم که حب الدنیا
راس کل خطیئة یعنی دوستی دنیا سر همه خطاهاست انگاه فرمود قال اهل المعرفة من ترک الدنیا ملک و من اخذها
هلک شیخ عبد الله تستری گفت که هیچ حجابی بزرگتر میان مولی و بنده نیست مگر دنیا زیرا که همان قدر که مردم
بدنیا مشغول شوند هم بدان قدر از حق باز مانند انگاه فرمود اگر مردی خواهد که پس پشت خود بنگرد بجانب روی
حجاب شود پس مردم را میباید که همه حال بدنیا مشغول نشود که هرچند که این کس بدنیا مشغول گردد از حق تعالی
باز ماند انگاه فرمود که شنیدهٔ ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار قدس الله سره العزیز و ایشان از
استاد خود روایت کرده اند که تا بنده بصیقل محبت زنگار دنیا از آئینهٔ دل خود پاک نکند و با ذکر حق تعالی
موانست نگیرد و هستی غیر از میان برنخیزد و با خدا یگانه نگردد تا اینچنین نکند حاشا و کلا بخدای تعالی نتواند رسید
بعد ازان فرمود که در تحفة العارفین خواجه شبلی رحمة الله علیه نوشته است که اصل صلاحیت آدمی دارد
و آن تعلق بصلاحیت بدل دارد چون دل صلاحیت پذیرد آدمی بصلاح آید انگاه فرمود که دل را هم حیات ست

وہم ممات وہر دو جدا گانہ وارد چنانچہ در کلام اللہ مسطور ست او من کان میتا یعنی بکثرت شغل دنیا دل میمیرد فاحییناہ بذکر المولی پس زندہ کنند بذکر مولی پس فرمود ہرگاہ دل بلذات وشہوات وماکولات ومشروبات دنیا مشغول شود غفلت در وی اثر کند وہوا ور استولی شود از ہر جای اندیشہ پیش خاطر آمدن گیرد و بجز اندیشۂ حق دل را سیاہ کند وچون دل سیاہ شود حکم موت پذیرد چنانچہ ہر زمینی کہ در وخاشاک بسیار شد تخم قبول نکند گویند کہ این زمین مردہ ست ہمچنان ہر دلے کہ ذکر از ان دل برود دیو دیو ہم برآن دل مستولی شوند پس ہر دلی کہ نشستگاہ دیو شد آن دل بمیرد زیراکہ انچہ حق ذکر حق ست بپذیرد وانچہ سوای اوست خذلان وبطلان دارد باید کہ جز حق نشنود کہ محل سماع زندگان راست نہ مردگان را اما ہرگاہ تعلق دنیا از دل این کس زائل شود وہوای نفسی از وی منہی گردد وبندہ بسر وقت خود پیوستہ ذاکر وشاغل باشد آن دل بنور ذکر زندہ شود بعد از ان فرمود کہ در عمدہ خواجہ جنید بغدادی نوشتہ ہست کہ اصل درین راہ صلاحیت دل ست وصلاحیت آن زمان حاصل میشود کہ درون خود را از کل مذمومات دنیا یعنی غل وغش وحسد وکبر وحرص وبخل پاک گرداند ودل مذموم را طہارت ازینہا گفتہ شدہ ہست طہارت دہد واعمال کار درویش ہمین ہست پس جوہر درویشی از ینجا پدید آید بعد از ان شیخ الاسلام چشم پر آب کرد وفرمود ہر درویشے کہ او کار دنیا شروع کردہ ہست ورفعت وجاہ میطلبد پس بداند کہ او درویش نیست و مرتد طریقت ست زیراکہ فقر اعراض از دنیا ہست بعد از ان ہم درین محل فرمود کہ وقتی در بغداد بودم پیش خواجہ اجل سنجری رحمۃ اللہ علیہ حکایت درویشان میرفت خدمت خواجہ سنجری فرمود کہ در عمدہ خواجہ جنید می نویسد کہ درویش را حرام ست در جملۂ مذہب فقر کہ بہ اہل دنیا بیامیزد و با ملوک وسلاطین آمد وشد کند انگاہ ہم درین محل فرمود کہ در حدائق ایراد افتادہ ہست کہ وقتے بادشاہ عراق سہ سال زحمت داشت خواجہ شہاب تستری را طلب کرد بجہت استعانت چون ایشان بیامدند دست مبارک برروی مبارک فرود آوردند از برکت دعای صالح ایشان حق تعالی او را شفا داد خواجہ بازگشت بکفارت آن یک ساعت کہ بر بادشاہ رفتہ بود ہفت سال از خلق عزلت گرفت واین سخن ہم بگفت کہ مشائخ طریقت درین باب فرمودہ اند کہ صحبۃ الاغنیاء للفقراء سم قاتل پس حاصل این سخن آنست تا کہ ہرچند از مردمان توانگر پرہیز کنند بخدا نزدیک تر شوند چون محبت دنیا در دل ایشان استوار شدہ ہست ہر آئینہ صحبت ایشان زیان ارد زیراکہ مذہب فقر وتقرب وطریقت آنست کہ ذرۂ دوستی دنیا واہل دنیا در دل درویش نماند وقبول ورد خلق در دل درویش برابر شود بعد از ان سخن در ذکر افتاد بر لفظ مبارک راند کہ درویش باید در ذکر چنان فرو شود کہ ہر تار موی کہ بر تن او باشد ہمہ زبان گردد چنانچہ در کتاب اسرار العارفین نوشتہ دیدہ ام کہ وقتی

خواجه ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره العزیز در ذکر بود بحضور باطن چنانچه ازجمله موهای اندام مبارک ایشان
طریق آبجوی خون روان شد و می آرند که یکی از اهل بیت کاسهٔ چوبین در زیر بازوی شیخ نهاده بود چون
آن کاسه پر شد و آن را بیا نشامید بعد ازان شیخ الاسلام روی سوی دعاگو کرد که اصل درین راه حضور دل است
وحضور دل حاصل نشود تا از لقمهٔ حرام نه پرهیزد و اجتناب از اهل دنیا ننماید زیراکه مشائخ طبقات گفته اند کسیکه
از لقمهٔ حرام و از مجلس ملوک و اهل دنیا دور نباشد او را گلیم پوشیدن رخصت نیست زیراکه گلیم صوف پوشیدن
از انبیا است صلوات الله علیهم اجمعین و این لباس ازجملهٔ ابدال و اوتاد ست و زهاد و قدر گلیم کسی نداند مگر
موسیٰ کلیم الله و آدم صفی الله و ابراهیم خلیل الله و محمد حبیب الله صلی الله علیه وسلم بعد ازان همدرین محل
فرمود که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار قدس الله سره العزیز که وقتی بخدمت خواجه مودود
چشتی در چشت ده سال ملازم بودم در خدمت ایشان چنانکه همه وقت حاضر بودمی گاهی ندیدم که قدم مبارک
ایشان بر در هیچ بادشاهی و ملوکی رفته باشد جز در نماز جمعه بعد ازان هم از ایشان شنیدم که چون درویشی
بر بادشاه و ملوک برود پس گلیم از و باید ستد و هرچه بروی از اسباب درویشی بود بستانند و او را اجازت
دهند که از درویشی خود را بدر کند و اگر بیرون نرود جامه و گلیم او را در آتش بسوزند زیراکه چون درویش
درمیان اهل دنیا برود و با ایشان آمیزش کند پس بدانند که درویش نیست مدعی کذاب ست زیراکه بعضی
از اهل طریقت و مشائخ طبقات را دیده ام که چون ایشان را مهمی و یا حاجتی پیش آمدی گلیم صوف را پوشیدی
و زنجیر در گردن کردی و آن را در مناجات شفیع آوردندی حضرت حق تعالی آن مهم را باجابت رسانیدی
بعد ازان شیخ الاسلام روی سوی دعاگوی کرد و فرمود هرکه جامهٔ پشمین بپوشد وی را نشاید که لقمهٔ چرب و
شیرین بخورد و با اهل دنیا بیامیزد چون چنین نکند در لباس اولیا سلوک خیانت کرده باشد بعد ازان همدرین
محل فرمود که در آثار العارفین نوشته دیده ام که یکی از مریدان خواجه ذوالنون مصری رحمة الله علیه بدرگاه
بادشاه آمد و شد بسیار میکرد و مقدار وجه ستر عورت داشت خواجه ذوالنون مصری فرمود تا آن مرید را
بیاوردند خواجه لباس گلیم از وی بستد و بسوخت و بچشم غضب بسوی او بدید و گفت لباس انبیاء و عارفان را
میان مردمان خبیث سگ دانی و میخواهی که همین جامه پوشیده پیش حضرت الٰهی بیایی بعد ازان همدرین
محل فرمود که می آرند امام مالک رحمة الله علیه سه پیراهن پوشیدی چون وقت نماز در آمدی هر دو پیراهن
بکشیدی و با پیراهن میانه نماز گزاردی از ایشان پرسیدند فرمود پیراهن ظاهر نظر خلق بوجه ریا و رسم
افتاده است و در پیراهن باطن بوی حرص و حسد و غل و غش رسیده است و پیراهن میانه ازین هر دو شک
فارغ ست پس بدین اولی ترکه نماز گزارم همدرین محل شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و گفت متقدمان چنین کرده اند

انگاه بجای رسیده اند همچنان بود که وقت نماز در آمد شیخ الاسلام بنماز مشغول شد خلق و دعاگوی بازگشت الحمد لله علی ذلک

بتاریخ بست و هفتم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ست مائه سعادت پای بوس میسر شد شیخ جمال الدین متوکل و عزیزان دیگر حاضر بودند و شمس دبیر و شیخ نجم الدین نیز بخدمت نشسته حکایت در شب معراج و فضیلت آن افتاده بود بر لفظ مبارک راند که بزرگ شبی ست شب بست و هفتم رجب زیرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم را در شب بست و هفتم ماه رجب معراج شده بود پس هر که این شب را زنده دارد دلیل این بود که او را شب معراج بود و سعادت معراج دریابد و ثواب او در نامهٔ اعمال او بنویسند انگاه هم درین محل فرمود که وقتی دعاگوی طرف بغداد مسافر بودم درون شهر در آمدم از هر کسی حکایت بزرگان و مسکن ایشان پرسیدم الغرض درویشی بود او را نشان یافتم که در کنار دجله غاری ست همانجا میباشد چون بخدمت آن درویش رسیدم او را در نماز یافتم چندان صبر کردم که آن بزرگ از نماز فارغ شد روی بر زمین آوردم اشارت کرد بنشین نشستم اما چون هیبت و عظمت که او را دیدم کسی را ندیده بودم روی او چون ماه شب چهارده تابان بود چون ماه شب مذکور بر من درخشید و روی مبارک سوی من کرد فرمود که از کجا می آئی گفتم از اجودهن آن بزرگ گفت هر که بارادت نزد درویشان آمد مرد بزرگ خواهد شد چون آن بزرگ این سخن فرمود روی بر زمین آوردم بعد ازان حکایت خود آغاز کرد که ای مولانا فرید امروز پنجاه سال باشد که درین غار مسکن دارم خورشش من خار و خاشاک ست و من از بندگان خواجه جنید بغدادی هستم قدس الله سره العزیز بست و هفتم ماه رجب بود ای فرید امشب که گذشت ما بیدار بودم فضیلت این شب را حکایت بگویم اگر بشنوی روی بر زمین آوردم که فرمان شود گفت امروز قریب سی سال ست نمیدانم که شب چگونه است و پهلوی من بر زمین نیامده اما شبی که گذشت هم بر مصلی در خواب شدم دیدم که آسمان اول هفتاد هزار فرشتگان مقرب بر زمین آمدند و روح مرا بالا بردند چون در آسمان اول رسیدم دیدم که آنجا فرشتگان استاده اند و هر دو چشم در هوا داشته تسبیح میکنند که سبحان ذی الملک والملکوت آوازی آمد که ازان روز باز که ایشان آفریده شده اند چشمها در هوا داشته تسبیح ایشان همین ست بعد از آنجا روح مرا گذرانیدند و در آسمان دوم بردند همچنین در هر آسمانی که بردند عجائبات قدرت خدای تعالی عز و جل را تماشا میدیدم که در وصف نیاید و بقدرت الهی که آفریده شده رسیدم در زیر عرش آنجا آوازی بر آمد که بالیست باستادم جمله انبیا و اولیا حاضر بودند جد خویش جنید را دیدم که استاده ست و سر فرو افگنده و هیچ نمیگوید چنانکه آوازی بر آمد که ای فلان گفتم لبیک ای بار خدایا فرمان شد نیکو آمدی و آنچه حق عبادت ست بجا آوردی اکنون نخستین مکافات عبادت تو همین ست که جائی تو در علیین داده ام من از حد شاد شدم و سر بسجده نهادم فرمان شد که سر بر کن سر بر کردم گفتم

ازین بالاتر روم آواز برآمد که ای فلان ازین بالاتنوان رفت معراج تو همین جاست چون کار خود ازین بیشتر
کنی مقام تو بیشتر شود اما آن کسانیکه از تو کامل تر هستند ایشان را تا حجاب عظمت ست چون این آواز شنیدم
نزدیک جدّ خود خواجه جنید آمدم و سر خود را در زیر قدم آوردم دیدم که سر خود فرو داشته پرسیدم که
یا جد شما چرا سر فرو افگنده اید فرمود که آنزمان که ترا انجا حاضر آوردند درین حیرت بودم نباید که برخلاف ما
بوده باشی و یاد ربندگی خدای تعالی تقصیر کرده باشی و من شرمنده گردم و گویند که نبسهٔ جنید برخلاف بود
همچنان بیدار شدم خود را درین مقام یافتم پس ای فرید هر کس که در کار خدای است خدای عزوجل در کار اوست
درین صورت مرد میباید که در کار کردن مرتبهٔ خود را پیش برد انگاه فرمود هر که شب بیدار باشد البته امید
آنست که او را این سعادت روزی کند این دعاگوی ملازم خدمت ایشان بودم و ایشان بعد از نماز خفتن
نماز معکوس میکردی و پیوسته پای خود بسته و خود را آویزان میکردی تا صبح برآمد بعد ازان شیخ الاسلام
فرمود که درین شب صد رکعت نماز آمده است در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص پنج بار چون از نماز فارغ شود
صد بار صلوٰة گوید بعد ازان سر بسجده نهاده هر حاجتی که بخواهد حاصل گردد انشاء الله تعالی بعد ازان
فرمود که از شیخ معین الدین سنجری قدس سره شنیدم گفت امشب شب رحمت ست هر که این شب را
زنده دارد امید ست که از رحمت خدای تعالی بی نصیب نماند بعد ازان فرمود که در خبر ست از رسول الله
صلی الله علیه وسلم که شب از آسمان هفتاد هزار فرشتهٔ مقرب با طبقهای پر از نور فرود می آیند
و درون هر خانه در روند هر کس که این شب را زنده داشته باشد و از معاصی دور بود فرمان رب العزة
ذوالجلال چنان میشود که بر سرهای ایشان این طبقهای نور نثار کنند شیخ الاسلام چشم پر آب کرده فرمود که چرا
باشد که مردم خود را ازین نعمت محروم کنند و در کار خدای عزوجل غفلت نمایند شیخ الاسلام درین فوائد بود که
شیخ بدرالدین غزنوی با شش نفر درویش بیامدند و روی بر زمین آوردند فرمان شد که بنشینند سخن در سماع
افتاد هر کسی چیزی میگفت چنانچه شیخ جمال الدین هانسوی فرمود که سماع راحت دلهاست چنانچه بشنوند
اهل محبت که در بحر آشنائی شنا میکنند همدرین میان شیخ الاسلام فرمود آری سمع آشنایان همین ست که
چون نام آشنا شنوند آشنائی نمایند بعد ازان شیخ بدرالدین غزنوی عرضداشت کرد که بیهوشی اهل سماع
از کجاست شیخ الاسلام فرمود ازان روز که ایشان ندای الست بربکم شنیده اند بیهوش شده اند آن
بیهوشی تا هنوز در ایشان مرکب ست پس این زمان ایشان چون این سماع می شنوند آن بیهوشی در
ایشان اثر میکند و بیهوش میگردانند انگاه شمس دبیر روی بر زمین آورد عرضداشت کرد آنروز که ندای الست
بربکم در آمد ارواح جماعتی بودند فرمود که آری چون همه بلی گفتند هندو و جهود و ترسا چگونه شدند شیخ الاسلام

فرمود که امام محمد غزالی رحمة الله می نویسد که چون حضرت حق ندائی الست بربکم در داد جمله ارواح برابر بودند بمجرد شنیدن ندا الست بربکم چهار صف شدند صف اول بدل و بزبان گفتند قالوا بلی یعنی هستی پروردگار ما و در زمان سجده کردند و آن صف انبیا و اولیا و صدیقان و صالحان بودند اما صف دوم بدل گفتند بلی و بزبان نگفتند و در سجده شدند چون بدل یقین دانستند آخر مسلمان می شوند و این صف آن طائفه که اول از شکم هندو پیدا می شوند و آخر خداوند تعالی ایشان را دولت ایمان روزی میکند اما صف سوم بزبان گفتند بلی و بدل نگفتند و سجده کردند و باز در دل کراهت آوردند که چرا سجده کردیم آن مسلمانان بیاشند و آخر عیاذا بالله منها کافر می میرند اما صف چهارم بلی بزبان گفتند نه از دل و نه سجده کردند آن طائفه اند که اول و آخر از شرف اقرار بیگانه ماندند بعد ازان شیخ الاسلام چون بدین حرف رسید فرمود که اهل سماع که در سماع بیهوش میگردند ایشان هم ابتدائی ندا الست بربکم شنیده بودند که بیهوش شدند پس این همان بیهوشی ست که تا غایت روز در ایشان مرکب ست همین که نام دوست می شنوند حرکت و حیرت و ذوق و بیهوشی پیدا می آید و آن همه از معرفت ست یعنی تا آن زمان که شناخت دوست درمیان نباشد اگر کسی هزار سال عبادت کند ذوق طاعت نباشد و نیابد زیرا که چون نداند که آن طاعت برای که میکند و مقصود ازین طاعت همین ست که این سخن اهل سلوک و اهل عشق و مشائخ طبقات گفته اند زیرا که در کلام مجید فرمان می شود و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و درین آیه امام زاهدی نویسد معنی الست که نیافریدیم آدمی و پری را مگر از بهر بندگی اما اهل سلوک می نویسند که لیعبدون ای لیعرفون مقصود ازین شناخت دوست ست تا اول او را نشناسی ذوق طاعت نیابی زیرا که در عشق مجازی بهمین که چون شخصی بر کسی عاشق می شود تا آن زمان که او را نمی بیند و نمی شناسد عاشق نمی شود و تا به آشنایان او آشنائی نمیکند آشنا نمیگردد پس در حقیقت و طریقت نیز همین حکمت ست تا آنکه خدای عز و جل را نشناسی تا با اولیاء او ایشان یعنی تا در پایه ایشان نه بندی حاشا و کلا که در طاعت و عبادت ذوق نیابی بعد ازان شیخ الاسلام ذکره الله بالخیر فرمود که مقصود ندا الست بربکم همین شناخت دوست ست یعنی تا خدای را نشناسی ذوق طاعت نیابی بعد ازان محمد شاه نام گوینده بود که او پیش اوحد کرمانی سرود گفته هست آن روز با یاران خود بیامد روی بر زمین آورد فرمان شد بنشین بنشست شیخ جمال الدین هانسوی و شیخ بدر الدین غزنوی رحمة الله علیهما حاضر بودند فرمان شد که سماع در دهند چون گویندگان سماع در دادند شیخ الاسلام از جای برخاستند و در رقص شدند چنانچه هفت شبانروز در رقص بودند چون وقت نماز در آمدی نماز ادا میکردند و باز در سماع می شدند بعد هفتم روز هشیار شدند و غزل اینکه گویندگان که میگفتند ملامت کردن اندر عاشقی را سنت +

ملامت گے کند آنکس کہ بیناست ✤ نہ ہر تر دامنی را عشق زیبد ✤ نشان عاشقی از دور پیداست ✤
نظامی تا توانی پارسا باش ✤ کہ نورِ پارسائی شمعِ دلہاست ✤ بعد ازین سخن در سلوک رفت فرمود کہ
اہلِ سماع طائفہ اند چون ایشان در سماع و تحیر مستغرق میگردند اگر صد ہزار تیغ در آنوقت بر سرِ ایشان زنند
ذرہ ازان خبر نباشد انگاہ فرمود آنزمان کہ مردم در عالم تحیر در ہوای دوست متحیر میباشند آن دم اورا
از ہیچ آئندہ خبر نمی باشد پس اگر ہزار ملک در آن ساعت در گوشِ او در آیند و بگوشِ دیگر بیرون روند
اورا خبر نباشد انگاہ درویشان بخدمت شیخ الاسلام عرضداشت کردند کہ ما مسافرانیم میخواہیم جای روان
شویم خرچ نداریم شیخ الاسلام بر خور خستہ خرما پیش داشت درویشان را داد کہ برویدچون بیرون
آمدند ہمہ درپیش یکدیگر گفتند کہ خستہ خرما راچہ کنیم کہ این درویش داد خواستند کہ بیرون اندازند چون
نظر درست کردند تمام خستہ خرما زر گشتہ بود اقرار کردند و بازگشتند خواجہ درین فوائد بود کہ بانگ
نماز در آمد خواجہ مشغول شد خلق و دعا گوی بازگشت الحمد للہ علی ذالک ✤
بتاریخ بست و نہم روز پنجشنبہ شعبان سنہ خمس و خمسین و ستمائة دولت قدمبوس حاصل شد
شیخ جمال الدین ہانسوی بخدمت حاضر بود سخن در راندن مقراض افتادہ بود بر لفظ مبارک راند کہ
در سیر العارفین نوشتہ دیدہ ام کہ چون مسلمانی خواہد کہ در ارادت پیری در آید اول غسل کند اگر تواند
شب را زندہ دارد و خیریت خود از حضرتِ حق درخواست کند اگر شب را زندہ داشتن نتواند در روز
پنجشنبہ وقت چاشت گاہ و یا در روز دوشنبہ عزیزان و صالحان جمع کند و سجادہ بیندازد و مستقبل قبلہ
بنشیند بعد ازان دو رکعت استخارہ بگزارد پس انگاہ مرید را پیش خود نشاند و آیات متبرکہ بخواند و بروی بدمد
و پیش ازانکہ آیات قوارع خواندہ باشد مرید را بگوید کہ استغفار گوید پس انگاہ مستقبل قبلہ بنشاند
بعد ازان مقراض در دست گیرد و تکبیر گوید بہ آواز بلند بعضی در وقت راندن مقراض میان اہل سلوک
اختلاف است بعضی گفتہ اند کہ وقت تکبیر گفتن روی در نفس امارہ شمردہ گیرد و قصد نماید کہ بہ حرب بیرون
می آیند و غزا خواندہ بہ نسبت غازی لشکر اسلام در محارب بانگ تکبیر بلند آمدہ است بہمان دستور تکبیر بگوید
تا فرشتگان بمدد در آیند و آنانکہ میگویند راست و درست ست و کلمۂ لاحول ولا قوة الا باللہ العلی العظیم
بر زبان براند و بار دیگر وسوسہ نکند چون از تکبیر سہ بار فارغ شود یکبار کلمۂ توحید بگوید و بست و یکبار
صلوات گوید و بست و یکبار استغفار گوید چون فارغ شود مقراض بر سر مرید راندن گیرد اول یک موی
از ناصیہ او بستاند بعد ازان بگوید ملکا بادشاہا بندہ گریختہ از حضرت تو بودہ است اسیر ملک و ربندگی تو در آید و چون بندگان در حلقۂ عبودیت
گشتہ ہرچہ این بیان انموذج باشد آن ہم عبرت او گردد بعد ازان یک موی دیگر از ناصیہ راست او بستاند و یک موی از ناصیہ چپ ازین ہر سہ

نامور یکے کند و بعضے گفته اند که یک شاهی از ناصیه او بستانند زیاده نگیرد و قول صحیح آنست که حسن بصری رح روایت
کرده است از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که همچنین رعایت مقراض کردن بهتر از دیگران باشد زیراکه
خلیفه اهل صفه اوست واین حدیث در باب اوست انا مدینة العلم و علی بابها بعد ازان دعاگوی عرضداشت
کرد که مقراض راندن از که آمده است فرمود از مهتر ابراهیم خلیل الله صلوات الله علیه و علی نبینا مژده و
تلقین راندن از جبرئیل علیه السلام بعد ازان هم درین محل فرمود که روزی حبیب عجمی و حسن بصری رحمة الله
علیهما نشسته بودند مردی بیامد و گفت من مرید فلانم گفتند نشان بازگوی که پیر ترا چه فرموده است
گفت پیر من مقراض رانده و هیچ نگفت هر دو بزرگوار فریاد کردند که هو مضل ضال ازین اشارت اینچنین
روشن می شود که پیر را باید که احوال مرید را عارف باشد بعد ازان شیخ الاسلام روی سوی حاضران کرد
و فرمود که شیخ را این مقدار قوت بباید که چون کسی به نیت ارادت بخدمت در آید بنظر نور معرفت و قوت
ذات خود زنگار سینه او را صیقل دهد تا هیچ کدورتی در سینه او نماند و چنان روشن کند که چون آئینه و اگر خود
چنین نباشد او را نشاید که مرید گیرد چون خود اینچنین نیست بیچاره گمراه را چه ارشاد کند انگاه بر لفظ مبارک
راند چون مردم خواهند که خود را بارادت شیخی و یا صاحب ولایتی در آرند میباید که حرکات و سکنات
نفوس ثلثه او نظر کند و تامل نماید که این بخفیه مبتلای نفس اماره است قال الله تعالی و ما ابری نفسی ان
النفس لامارة بالسوء بعد ازان در نفس لوامه او نظر کند که این بخفیه مبتلای لوامه است قال الله تعالی
فلا اقسم بالنفس اللوامة بعد ازان نظر بر نفس مطمئنه کند قال الله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی
ربک راضیة مرضیة بعد ازان نظر در اوصاف قلوب سلیمه او کند که وی قلب سلیمه دارد و باز چون این
جمله را که گفتم بصیقل نظر ضمیر خود روشن گرداند بعد ازان دست دهد و بشرف بیعت مشرف گرداند اگر کسی
بطریق سنت اهل سلوک مشائخ مقراض راندن و گرفتن نداند هم او گمراه شود و هم این بیچاره که در ارادت
او در آید بعد ازان شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و فرمود این حکایت آن روز بشر حافی تائب شد
خود باز آمده پشیمان گشته روی بدرگاه خواجه جنید بغدادی آورد و بر دست ایشان تائب شد و چنانچه رسم
مقراض و خرقه بود او را بیاموخت بعد ازان خواجه بشر حافی بازگشت و تا آن زمان که بزیست نعلین چوبین در پای
نکرد سوال کردند که خواجه چرا نعلین نمی پوشی فرمودند چه مجال باشد که بر بساط بادشاهان نعلین بپوشم یکی از سبب
همین است که نمی پوشم دوم آنکه در آنروز که با خدای عز و جل آشتی کردم پای برهنه بودم اکنون شرم می آید
نعلین چگونه پوشم بعد ازان بر لفظ مبارک راند که اهل سلوک فرموده اند که هر کرا از مریدان شیخ بر قانون
مذهب و سنت و جماعت نه بندند و حکایت او موافق کتاب الله و سنت رسول الله تعالی نباشد او همچنین نه از سنت

زیراکه دود از آتش خبر میدهد و مرید از پیر خود و لهذا بیشترین مریدان در ضلالت میباشند ازینجاست که پیر کامل
نداشته اند آنجا کار بحسن ارادت ست و کمالیت زیراکه مقراض ستری ست از اسرار الهی و هیچ کس بدین سر
مطلع نیست اگرچه بعضی گفته اند که مقراض قطع علائق ست میان بنده و مولی پس مقراض اینچنین کاری
دارد اندازه هر کسی نباشد که دست گیرد پس معلوم شد که درین راه بی مجاهده و مشقت اثر قبول نباشد
بعد ازان فرمود که دل مومن عظمتی و کرامتی دارد در حضرت الهی اما خلق از اصلاح دل غافل اند لاجرم
در ضلالت و گمراهی می افتند کما جاء اصل السلوک فی القلوب لقوله علیه السلام قلب المؤمن عرش الله تعالی
بعد ازان فرمود درویشی که هنوز در هفتاد حجاب بود ذرهٔ دران روشنی راه نیافته باشد و خواهد که مرید
کند و خبر از راندن مقراض و خرقه نداشته باشد چنانچه خود گمراه ست آن بیچاره را نیز گمراه کند و در ضلالت
اندازد پس درویش عالم میباید و صاحب قوت تا راندن مقراض و دادن خرقه هیچ خلافی میان سنت و
جماعت نرود آنگاه بداند که پیر و مرید هر دو گمراه هستند بعد ازان فرمود که خواجه شقیق بلخی رحمة الله علیه
در دلیل الشافی مینویسد که هر کرا از خلق عزلت نداده اند بندار که از عزلت حق دور گردانند زیراکه اختلاط
خلق و اهل آن فقیر را از زیان خالی نیست و مرونده و جوینده مولی را باز میدارد چنانچه در رسالهٔ سلوک
نوشته دیده ام از خواجه بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز که سالک این مسلک را میباید که بی حاجت
از خانه بیرون نیاید و بمردمان فاسق ننشیند مگر به مجلس عالم و با وجود آن سخن بی حاجت نگوید آنگاه تاثیر
بندگی خود ببیند تا چه روشنی در ضمیر او پیدا آید بعد ازان بر لفظ مبارک راند که چون پیر مقراض بر سر
مرید براند اول بگوید تا او در حال غسل کند و چیزی شیرینی بدست خود در دهن او بکند اما بدین نیت سه بار
خود بگوید بحضرت الوهیت که الهی بنده خود را بذوق طلب او خویش شیرین گردان بعد ازان اگر تنها نشسته
خلوت ست خلوت فرماید و اگر نه سکوت و ارادت تلقین نماید بعد ازان فرمود که در اسرار العارفین نبشته
دیده ام که خلوت چهل روز ستند و بعضی گفته اند که هفتاد روز و بعضی نود و نه روز اما قول معتبر این ست که
شیخ عبدالله تستری گفته لیکن در طبقهٔ جنیدیه دوازده سال ست و نزدیک طبقهٔ بصریه بست سال اما
بر قول اکبر اهل سلوک تعیین ست مقصود آنکه ریاضت مغلوب کردن نفس اماره است و عزلت محبوس
کردن سگ نفس ست تا مسلمانی را نگردد اما سلوک در مذهب مشایخ طبقات مراقبه هست که در خلوت بجز مراقبه
دیگر اختیار نکند چون خواهد که در عزلت و خلوت نشیند جامهٔ سر خود بپوشد تا از برکت آن جامهٔ او را روشنائی
حاصل گردد زیرا که خرقه دادن همین ست و بعضی از مشایخ طبقات گفته اند چنانچه خواجه فضیل عیاض و خواجه
حسن بصری رحمة الله علیهما نوشته اند که اول پیر را می باید طاقیه خود بر سر مرید نهد بعد ازان تلقین ذکر نماید

ومیگویند که سه ذکر ست اوّل لا اله الا الله دوم سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر سوم
یا حی یا قیوم اگر چنانچه ذکر اول اختیار کند نه بار بگوید لا اله الا الله دهم بار بگوید محمد رسول الله و بست و یکبار
کلمهٔ سبحان الله بعد ازان سی بار یا حی یا قیوم اما باید که به آواز بلند گوید که اہلِ او نیز از استماع آن حظی
بگیرند و بهرهٔ برند و چنان نگوید که همسایگان بشنوند بعد ازان فرمود که در طبقهٔ جنیدیه دوازده بار ست
و نزدیک ما نیز اما شیخ الاسلام فرمود که چندان ذکر بگوید که هر تار موئی که بر تن او ست زبان گردد و همدرین
محل بر لفظ مبارک راند که یحییٰ پیغمبر در وقت ذکر گفتن چنان بیهوش شدی که روی بصحرا نهادی و از غلبات
شوق باواز بلند گفتی که ای سنره از مکان خود عزیمت کن که دلم پر شد از اندیشهٔ ذکر تو و اگر خود بگویم و ذکر تو
نباشد در آن زمان بمیرم بعد ازان فرمود شیخ الاسلام خواجه یوسف چشتی قدس الله سره العزیز در شرح الاسرار
نوشته است که ذو النون مصری رحمة الله علیه فرموده که شیخ و مرید همچو دایه است و طفل و هرگاه بچه بدخوئی
کند واو را بچیزے دیگر مشغول کند تا کودک خوشدل شود و انس گیرد پس همچنین پیر مرید را گاهے ذکر فرماید
و گاهی قرآن خواندن ارشاد نماید تا بدیگر چیز قرار نگیرد بعد ازان فرمود که این قدر هم بگوید که با اہل دنیا
بسیار ننشیند و با ایشان صحبت نکند که صحبتِ مردمِ دنیا دل فقیر را پریشان میدارد همدرین محل فرمود که
هیچ چیز درویش را زیان کارتر از صحبت توانگران نیست چون درویش عزلت گیرد کار دین و دنیا وی
ساخته گردد بعد ازان شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند که همه حال پیر و مرید همچنین میباید که بالا شرح داده
شده است آمدیم بر سر مدعا اگر کسے را شیخے کامل نباشد کتاب اہل سلوک را پیش خود دارد و متابعت
آن نماید تا بغایه ارادت و مقراض هم رسد انگاه فرمود شیخ را واجب ست که مرید را وصیت کند تا از
صحبتِ ملوک و اہل دنیا کسان را که سگ دنیا میگویند اجتناب نماید و طالب شهرت و ثروت نباشد و
سخن زیاده نگوید و قدمِ خود بے حاجتِ دیگر جائی نبرد که در آنجا و دران راه اصل از دنیا باز بودن ست که
حب الدنیا راس کل خطیئة بعد ازان همدرین محل فرمود که از سجاده دور نشود مگر بقدر حاجت زیرا که صحاب
طریقت گفته اند چون دانشمندے هر روز لطلب دنیا گردد پس علم حلال و حرام که بیان کند و اگر صوفی در
کوچه و بازار رود اقامت سلوک و سجاده کند بعد ازان بر لفظ مبارک راند که ابو بکر شبلی رحمة الله علیه فرمود که
علامت روندگان راه قبول آنست و بهر طریق که باشد شبِ جمعه را اقامت کند در ذکر یا در تلاوت یا در نماز
اما فاضل ترین آنست که نماز بگزارد و صفت معراج همین ست که الصلوة معراج المومنین واقع شده بعد ازان
فرمود که اہل سلوک گفته اند که اصل سلوک ریاضت ست و ثمرهٔ ارادت غرضکه بنده خود را از اہلِ دنیا و صحبتِ
اغنیا و ملوک و هوائے نفس دور دارد و صحبت صالحان اختیار کند بر حکم این حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم

صحبة الصالحين نور و رحمة للعالمين الحمد لله علی ذلک ٭

بتاریخ یازدهم ماه مذکور سنه خمس وخمسین ستمائه دولت پای بوس حاصل شد سخن در جماعتی افتاده بود که بنماز مشغول می شوند و به استغراق تمام از خود خبر ندارند بر لفظ مبارک راند که در وقتی از غزنین مسافر بودم درویشان را دیدم از حد مشغول بودند شب همانجا برابر ایشان بودم چون روز شد حوضی نزدیک شهر بود انجا رفتم تا تجدید وضو کنم درویشی را دریافتم از حد ضعیف بود از حال او پرسیدم فرمود امروز مرا مدت ست که زحمت عارضه شکم دارم ازان ضعیف ام الغرض امروز هم نزدیک آن درویش بودم چون شب در آمدی زحمت او قوی تر می شدی معلوم شد که هر شب این درویش را صد و بست رکعت نماز وظیفه بود هر بار که بقضائی حاجت برفتی در آمدی و غسل کردی و دوگانه نماز گزاردی همچنین در آن شب شصت کرت در آب رفت و غسل بکرد و دوگانه نماز بگزارد و آن وظیفه خود تمام کرد آخر بار چون در آب در آمد جان بحق تسلیم کرد بعد ازان شیخ الاسلام چشم پر آب کرده های های بگریست و فرمود زهی راسخ الاعتقاد که در بندگی او بود تا آخر النفس ازان قاعده برنگشت و تا آنرا سرانجام نرسانید جان بدوست نداد انگاه فرمود که این کس را زحمتی و دردی می شود پس بداند که ویرا از گناه پاک سازد و دلیل خیریت اوست بعد ازان فرمود که وقتی بخدمت شیخ سیف الدین باخرزی رحمة الله علیه در بخارا بودم مردی بخدمت ایشان بیامد و سلام کرد و گفت یا امام من مالی دارم امروز مدتی ست که در آن مال نقصان پدید آمده ست و وقتی از اوقات اعضا را هم زحمت میشود شیخ سیف الدین باخرزی قدس الله سره العزیز فرمود که ای برادر چون مومن را مال نقصان پذیرد قصوری در زکوة پدید آمده باشد و در نفس که مرض پیدا آید دلیل صحت ایمان بود انگاه همدرین محل فرمود که اصحاب تابعین در آثار خود می نویسند که فردای قیامت آشنا و صدیقان فقرا را چندان درجه دهند که جمیع خلائق آرزو خواهند که ای کاش که در دنیا ما فقیر حال بودیم و طائفه مریض را چندان ثواب دهند که همه خلق آرزو کنند کای کاش ما نیز در دنیا رنجور حال بیشدیم تا به این مراتب میرسیدیم بعد ازان فرمود که مردم را میباید که در کردگار خود برآید و بداند همه دردی و محنتی که میرسد از کجاست زیرا چه طبیب نفس خود هم خود میباید بود انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگریست و این مثنوی بر لفظ مبارک راند ؎ ای بسا درد کان ترا دار وست ٭ ای بسا شیر کان ترا آهوست ٭ بعد ازان سخن درین باب افتاده بود که میباید همه حال عقیدهٔ درباب درویشان و حسن ظن در حق ایشان نیک بود تا از برکت شان هر کس در حمایت حق بود بعد ازان همدرین محل بر لفظ مبارک راند که شیرخان والی اوچه و ملتان بود در حق دعاگوی چندان عقیده نداشت که بر زبان آید بارها در حق او این بیت گفته میشد ؎ فهو کس از حال منت نیست خبر ٭ انگه خبرت شود که فهو خرری ٭

بعد از چند روز همان سال کفار دران دیار رسیدند تمام نهیب کردند و ببردند آنگاه هم درین محل فرمود که روزے بطرف سیوستان مسافر بودم خدمت شیخ اوحد کرمانی را دریافتم رحمة الله علیه مرا درکنار گرفت و فرمود زہی سعادت که بر بار رسیدی الغرض در جماعت خانه او نشسته بودم همچنان ده فقیر درویش صاحب نعمت بیامدند و بیکدیگر در اظهار کرامات و بزرگی سخن میگفتند بعد ازان تا اینجا سخن کشید که اگر کسی صاحب ولایت ست کرامتی میان خویش اظهار کند گفتند اول شما بنمائید که پیش قدم درویشانند شیخ اوحد کرمانی نیز روی سوے درویشان کرد و گفت والی این شهر بالفعل بر ما عقیده ندارد و ما را وقتی از اوقات تصدیع میدهد اگر از میدان امروز بسلامت باز آمد عجب بود همین که خواجه اوحد کرمانی این لفظ بر زبان مبارک راند آئنده بیامد و خبر گفت که همین زمان بادشاه این شهر گوئی در میدان بیاخت از اسپ خطا کرد گردن مهرهٔ او بشکست و برجا بمرد آنگاه درویشان روی سوی دعاگوی کردند که شما نیز بنمائید دعاگوی سر در مراقبه کرد بعد از زمانی سر برآوردم و گفتم چشم پیش کنید درویشان سر در پیش کردند خود را و مرا در خانه کعبه استاده دیدند زمانے همه ران مقام باز آمدیم درویشان اقرار کردند که اینک درویشی ست بعد ازان دعاگوی و شیخ اوحد کرمانی روی بدرویشان آوردیم که ما کار خود کردیم شما نیز قدم بنمائید تا تماشا کنیم همین که این سخن گفتیم درویشان سر در خرقه کردند ناپیدا شدند خرقها خالی افتاده ماند آنگاه شیخ الاسلام روی سوے دعاگوی کرد و فرمود مولانا نظام الدین هر که در کار خداست خدا در کار او ست یعنی هر که در خدمت حق تعالی تقصیر نکند و انچه رضای دوست باشد آن بکند و بر نفس کارزار چون غازیان بکند بعد ازان هر چه رضای آنکس باشد حق جل وعلا هر چه پیش او موجود دارد بعد ازان فرمود که وقتی جانب بدخشان مسافر بودم دران شهر بزرگان اولیا بودند چنانچه عبد الواحد نبسه شیخ ذو النون مصری قدس الله سره العزیز بیرون شهر میان غاری مسکن داشت چون شنیدم نزدیک آن غار شدم دیدم که آن بزرگ زار و نزار گشته یک پائی او درون غار ست و پای دوم بیرون و خود بر یک پائی نهاده استاده و آن را بریده در عالم تحیر استاده و چشم در هوا ماند نزدیک او شدم سلام کردم رو سوی من کرد و گفت بایست سه شبانروز استاده بودم بمن التفات نکرد بعد از سوم روز در عالم صحو آمد گفت اے فرید نزدیک من بیای که سوخته گردی و دور مرو که فسحو رگردی اما بشنو حال ماجرائی ما امروز هفتاد سال ست که درین غار استاده بودم عورتی را دیدم که میگذشت خاطر من میل کرد خواستم که بیرون آیم هاتف غیب آواز داد که اے مدعی عهد این بود که بغیر ما آویزش نکنی کارد موجود بود این پائی را ازان بریده بیرون انداختم زیراچه بهوای نفس بیرون آمده بود اکنون قریب سی سال ست کم یا بیش داخل این هفتاد سال عمر که اینچنین در عالم تحیر

مانده ام و می ترسم که فردای قیامت این روی چگونه خواهم نمود درین حال شرمنده ام انگاه ملک المشائخ فرمود که
شب همانجا کردم و دیدم که بوقت افطار شیر و قدری و ده خرما در طبق کرده پیش آن بزرگ آوردند و بنهادند
شمار کردم ده عدد خرما بود فرمود ای فرید هر روز پنج خرما وظیفهٔ من بود امروز ده عدد آمده ست پنج خرما
ازان تست بیا شیر بستان و افطار کن چون آن بزرگ شیر و خرما پیش نهاد دعاگوی روی بر زمین آورد
و باز گشت و آن را تناول کرد آن بزرگ هم در عالم خود مشغول شد همچنان خلیفه بدخشان با کوکبهٔ بادشاهی خود
بیامد روی بر زمین نهاد و بایستاد آن بزرگ فرمود چه حاجت داری که آمدهٔ خلیفه گفت در سیوستان والی
مفسد مال نمیدهد اجازت میطلبم که برو بیارم تبسم کرد چوبی پیش داشت بر فور آن چوب بر دست گرفت و جانب
سیوستان بینداخت گفت به زدم والی سیوستان را چون خلیفه اینچنین دید باز گشت چند روزے
نگذشته بود که کسان او مالهای فراوان آوردند و حکایت کردند والی سیوستان بار عام داده بود و
بر تخت نشسته حکم میکرد و درین میان با چوب دستی از دیوار بیرون آمد بزد و گردن از تن او جدا شد
بر زمین افتاد و بر دا این آواز برآمد که شیخ عبدالواحد ما به بدخشان ست این دست دست او بود که این را
بکشت بعد ازان شیخ الاسلام فرمود که چند روز ملازم صحبت ایشان بودم آخر رخصت این دعاگوی ازانجا داشتند
انگاه به اجازت آن بزرگوار بازگشتم و شیخ الاسلام بنماز گزاردن مشغول شد +

بتاریخ سیزدهم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ست مائه دولت قدمبوس میسر شد سخن در بزرگی شیخ
ابوالغیث یمنی افتاده بود و شیخ سعدالدین حمویه بر لفظ مبارک راند که شیخ ابوالغیث یمنی قدس الله سره العزیز
از حد بزرگ بود و شیخ یوسف الحسنی و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ فریدالدین عطار و شیخ عثمان هارونی
قدس الله اسرارهم را دریافته بود و بزرگان دیگر را نیز بعد ازان فرمود که در زمین ملا مغل نازل شدند زمین را
گرد گرفتند خواجه ابوالغیث در صومعه بود خلیفه روی بدیشان نهاد عرضه داشت کرد از حال آمدن مغل
بر فور خواجه ابوالغیث چوبکی خرد پیش داشت بر دست خلیفه داد خواجه ابوالغیث گفت که چون شب در آید
این چوب در لشکر ایشان پرتاب کن چون شب در آمد بحکم اشارت خواجه همچنان کرد هزاهز میان لشکر
کافران افتاد چنانکه یکدیگر خود را هلاک کردند آخر معلوم شد که لشکر سبز پوشان بود که کفار را بجهنم رسانید
چون روز شد یک نفر از میان مغل زنده باز گشت بعد ازان هم برین محل حکایت کرد که شیخ
قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز فرمود که وقتی من و شیخ جلال تبریزی و شیخ بهاء الدین زکریا
قدس سره در ملتان بودیم و آن روز قباچه والی ملتان بود بیامد و عرضداشت کرد که مغل نزدیک شهر رسیده ست
چه میفرمایند شیخ قطب الدین تیری داشت او را داد که برو جانب لشکر ایشان بفرست بحکم اشارت خواجه همچنان کرد

یک نفر مغل نمانده بود همه رو بگریز نهادند بعد ازان همدرین محل فرمودند که در یمن امساک باران شده بود
خلق در قحط هلاک شدند کشتها خشک میگشت باران از آسمان نمی آمد خلیفهٔ یمن با جملهٔ خلائق بر شیخ ابو الغیث
رجوع بردند و گفتند که دعائی باران بخواهند فرمودند فردا جمله بنمازگاه من حاضر شوید چون روز شد بحکم
اشارتِ شیخ خلق بنمازگاه حاضر شدند شیخ ابو الغیث بیامد و بالای منبر برفت حمد و ثنای خداوند و درود بر
مصطفے صلے اللہ علیہ وسلم بگفت بعد ازان سوی آسمان روی کرد و گفت الٰہی اگر طاعت من بحضرت تو
قبول ست باران رحمت بفرست هنوز این سخن از زبان نه برآمده بود که باران رسید چندان ببارید که
پنج شبانروز آب از ان شهر کم نشد و خلق آن دیار سوگند خوردند که تا عمر اینچنین باران وقتی نشده بود
بعد ازان حکایت نقل ایشان فرمود آنروز که شیخ ابو الغیث نقل خواهد کرد نماز بامداد گزارده بود و بر سر مصلّا
بر حکم قانون هر روزه قرار گرفته بود و مشغول بود چنانچه اشراق بگزارد و مسیب یاری در خدمت ایشان
حاضر بود او را گفت غسال را طلب کن و جامه و سبوچه و خوشبو موجود آر یار بحکم اشارت غسال را
طلب کرد و همه چیز آورد بعد ازان گفت که این مقام خالی کنید تا شهسواران خدای را جای برآید
شیخ سورهٔ یٰس آغاز کرد هرگاه تا اینجا رسید که فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیٔ والیه ترجعون روی باز کرد
و قضا نمود و جان بدوست تسلیم کرد و از گوشهٔ خانه آواز برآمد که دوست به دوست پیوست ملک الموت
چکار دارند انگاه شیخ الاسلام های های بگریست و نعره بزد و بیهوش شد و چون بهوش باز آمد این
مثنوی بر زبان مبارک راند ؎ درکوی تو عاشقان چنان جان بدهند + کانجا ملک الموت نگنجد هرگز +
انگاه همدرین میان غلبات شوق فرمود که چون ایام عمر مهتر موسیٰ صلوات اللہ وسلامہ علیہ بسر آمد روزی
در راه میگذشت و چون ستان میخرامید که با ملک الموت ملاقات شد سلام کرد جواب سلام باز داد و پرسید که
تو کیستی گفت ملک الموت مهتر موسیٰ در شوق و اشتیاق بود دست برآورد و طپانچه بر روی ملک الموت چنان
زد که از پیش مهتر موسیٰ علیه السلام گریخت گفت بار دیگر نیایم چون ملک الموت بمقام خود باز آمد سر بسجده نهاد
و گفت الٰہی مرا بر کسی فرستادی که اگر از پیش او نمی گریختم مرا ہلاک کردی انگاه خطاب آمد که ای ملک الموت
تا بدانی که میان محبان ما غیرے کار ندارد ما دانیم و دوستِ ما بعد ازان مهتر موسیٰ روز دوم نماز گزارده
مستقبلِ قبله در بیت المقدس نشسته بود مهتر جبرئیل علیه السلام در آمد و سلام کرد بعد از سلام صلوات فرستاد
سیبی از بهشت آورده بود و بدست مهتر موسیٰ علیه وعلی نبینا الصلوة والسلام داد همین که مهتر موسیٰ آن سیب را
بوی کرد بوے دوست از سیب در دماغ او برفت نعره بزد و جان بداد چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد
بگریست چنانچه در همهٔ حاضران گریه اثر کرد نعرهٔ از مجلس برخاست و شیخ الاسلام بیهوش شد این مثنوے

برزبان مبارک راند ؎ در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند + کانجا ملک الموت نگنجد هرگز + آنگاه هم درین
محل فرمود که بزرگے از مشایخ کبار وقتی با جمیع اصحاب خود بر سر روضهٔ مهتر موسیٰ صلوٰة الله وسلامه علی نبینا و
علیه رسید از روضهٔ مهتر موسیٰ آواز برآمد رب ارنی انظر الیک آن بزرگ فرمود اینک عشق اگر زنده
بود همچنین بود اگر مرد همچنان ست و چون خواهد خواست همچنان خواهد خواست انگاه فرمود چون فردا قیامت
شود مهتر موسیٰ علیه السلام دست در کنگرهٔ عرش زند و فریاد کند رب ارنی انظر الیک اگر او را در آن حال
فرشتگان نگیرند جملهٔ قیامت از بسیاری اشتیاق برهم زند بعد ازان شیخ الاسلام روی سوے من کرد که
طالب باید که در محبت و عشق مطلوب در هر حال مستغرق شده در یاد او باشد و هر روزی و هر ساعتے و
هر لحظه و هر لمحه عشق او باید که زیادت شود تا ازان طائفه گردد که بیش ازین بود انگاه بارها در غلبات
شوق این مثنوی برزبان مبارک راند ؎ در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند + کانجا ملک الموت
نگنجد هرگز + بعد ازان هم درین محل فرمود که وقتی جوانی در حالت نزع بود و او یکی از واصلان حق
بود و چون عمر وے سپری شد ملک الموت از شرق تا غرب گشت هیچ جا آن جوان را نیافت باز در مقام
خود آمده سر بسجده نهاد و مناجات کرد که خداوندا آن جوان را نمی یابم که نام او از تختهٔ پاک شده است فرمان
آمد که در فلان خرابه است برو چون ملک الموت باز آمد دران خرابه تفحص کرد و نیافت باز بازگشت و در مقام خود
آمد فرمان خدایتعالی در رسید که یا ملک الموت جان دوستان نتوانی که قبض کنی و یا ایشان را به بینی و دریابے
اما آنجا که دوستان اند ایشان در یاد او بر نام و بهوای ما چنان جان بدهند که خبر نداری بعد ازان شیخ
الاسلام قدس الله سره العزیز چشم پُرآب کرد و هایهای بگریست و این مثنوی برزبان مبارک راند
؎ در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند + کانجا ملک الموت نگنجد هرگز + بعد ازان هم درین محل
فرمود که ازان وقت که برادرم شیخ بهاؤالدین زکریا قدس الله سره العزیز نقل خواهد کرد پسر بزرگوار
ایشان صدرالدین پیش در استاده بود مردی بیامد مکتوب بر دست او داد و گفت این مکتوب باز
نکنی فرمان ست که بدست شیخ صدرالدین بده تا او بر دست شیخ بهاؤالدین زکریا رساند تا او بخواند
شیخ صدرالدین به عنوان نام بخواند هایهای بگریست و گفت دانم که طلب دوست نیامد مگر ملک الموت
که بدین صورت آمده گفت آری گفت شما چرا نمی روید فرمود مرا فرمان ست که بر دست شما بهم خدمت
شیخ را شما بدهید همین که شیخ صدرالدین نامه بیاورد شیخ بهاؤالدین مشغول بود چون فارغ شد روے
بر زمین آورد و این مکتوب بر دست شیخ داد چون شیخ این مکتوب را استد باز کرد و بشرف مطالعه مشرف
گشت فرمود بشنوید انگاه سر بسجده نهاد و جان بداد و از درون نعره برآمد که شیخ بهاؤالدین بدوست پیوست

انگاه شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز نعره بزد و بیهوش شد و در بیهوشی این لفظ بر زبان مبارک آورد
روزے باشد که ما نیز چنین شوم و بدست رسم و این بیت میخواندند ؎ در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند +
کانجا ملک الموت نگنجد هرگز + انگاه درین محل حکایت شیخ سعد الدین حمویه رسید فرمود از حد بزرگ بود مسجدے
رسید آنجا چند روز قرار گرفت در آن شهر مسلمانان زحمتی بودند این ماجرا شنید فرمان شد هر که مرضی و زحمتی
دارد پیش من آرید بحکم اشارتِ شیخ جمله بیماران را پیش آوردند دستِ مبارکِ خود بر ایشان فرود می آورد
حق تعالی از برکتِ دستِ او چندین هزار بیمار را صحت داد انگاه باز گشت و در غزنین آمد چند نفر معیوب و دے
بودند انجا دست بر ایشان فرود آورد بفضل خدای تعالی از برکتِ دستِ مبارک ایشان را نیز صحت شد
بعد ازان شیخ سعد الدین در اوچه رسید چون نقل ایشان نزدیک شد همدران روز که شیخ نقل خواهد کرد با
جمله یاران بیرون آمد زمین صحرا بود مستقبل قبله سورة البقره آغاز نمود تا اشراق ختم قرآن کرد در سجده
افتاد و جان بداد آواز بر آمد چنانچه همه حاضران شنیدند که بنده نیکبخت بود بخدای تعالی رسید بعد ازان
شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و این بیت بر زبانِ مبارک راند ؎ در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند +
کانجا ملک الموت نگنجد هرگز + بعد ازان همدرین محل فرمود که شیخ سیف الدین باخرزی رحمة الله علیه را
رسم بودی جائی که نماز گزاردی همانجا در خواب شدے تا ثلث شب بگذشتی انگاه برخواستی امام و مؤذن
حاضر بودے نماز خفتن بگزاردی و بیدار بودی تا صبح عمرِ او همچنین بگذشت بعد ازان همدرین محل فرمود که
مردے در بخارا شبی در خواب دید که مشعل سوزان از دروازه بخارا بیرون میرفت بیدار شد بخدمت
بزرگے آمد و خواب خود بگفت آن بزرگ تعبیر کرد که صاحب نعمتی ازینجا نقل خواهد کرد همدرین محل فرمود که
شیخ سیف الدین باخرزی نیز پیر خود را در خواب دید که ایشان میگویند که اشتیاق بسیار شد دران هفته
تذکیر متواتر گفت دران تذکیر ذکر فراق بود و وداع خلق همه حیران که چه میگوید سخن در وداع و فراق میگوید
انگاه تسبیح تمام آورد روی سوی جمع آورده گفت که ای مسلمانان بدانید که پیر من مرا در خواب میخواند و
من میروم خیر باد این بود که گفتم فرود آمد در خانه رفت همان شب که نقل خواهند کرد جمله اصحاب نشسته بودند
و مشعل می سوختند شیخ سیف الدین در فراق پاسی از شب گذشته که بزرگے صوف پوشیده سیب بر دست
گرفته بیامد روی بر زمین آورد و آن سیب بدست وی داد بوی کردن همان بود و جان بحق تسلیم شدن
همان بعد ازان شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگریست و این مثنوی بر زبان مبارک راند ؎
در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند + کانجا ملک الموت نگنجد هرگز + بعد ازان شیخ الاسلام
و شیخ بدر الدین غزنوی و مولانا اسحاق را فرمان داد که شما این مثنوی بگوئید تا ما رقص کنیم خدمتِ شیخ را

وقتی پیدا شده بود که تا سه شبانروز از خود بیخود میبودند بعد ازان در عالم صحو افتاد الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ بست و پنجم ماه مذکور سنه الیه دولت پای بوس میسر شد چند نفر درویش از خدمت شیخ بهاؤ الدین زکریا قدس الله سره العزیز آمده بودند حکایت در سلوک میرفت شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که راه طریقت همه رضا و تسلیم ست نفسی اگر کسی شمشیر بر گردن زند بران راضی باشی و دم نزنی شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که هر که اینچنین بود او درویش ست همدرین سخن زالی خراشیده چشم گریان و دل بریان بیامد و روی برزمین آورد شیخ فرمود نزدیکتر بیا چون آن زال بیامد شیخ الاسلام آهسته ازو پرسید که کیف حالک زال گفت ای بزرگوار امروز بست سال ست که فرزندی ازمن جدا شده نمیدانم در حیات ست و یا در ممات خدمت شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز سر در مراقبه کرد تا دیری در بحر مکاشفه مستغرق بود چون سر برآورد روی سوی آن زال کرد و گفت پسر تو بیامد زال چون بشنید روی برزمین نهاد و بازگشت و در خانه رفت ساعتی بر نیامده بود که پسر پیش در بیامد و دستک زد زال پرسید که بر در ضعیفان کیست گفت منم فلانی پسر تو زال پیش در بیامد و جگر گوشهٔ خود را بدید در کنار گرفت درون خانه برد و پرسید که کجا بودی گفت ازینجا هزار و پانصد کروه گفت امروز چگونه آمدی گفت بر کنار دریا استاده بودم خاطرِ من سوی تو کشان شد میگریستم ناگاه مردی سپید موئی خرقه پوشیده از نزدیک آب پیدا شد فرمود که چرا میگرئی کیفیتِ حال باز گفتم گفت اگر من ترا برم چه کنی این سخن او مرا بغایت دشوار نمود آن درویش گفت دست مرا ده و چشم پوش کن و همچنان کردم خود را بدیدم که بر درِ خانهٔ خود ایستاده زال دریافت که آن شیخ الاسلام ست بر فور بیامد و سر در قدم آنحضرت آورد و بازگشت بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظِ مبارک راند که سخن درین بود که اگر وردی یا طاعتی از متعبد فوت شود گوئی که آن برابر مرگ ست بعد ازان شیخ الاسلام همدرین محل فرمود که وقتی در خدمت شیخ یوسف چشتی قدس سره حاضر بودم یک نفر صوفی بیامد روی برزمین آورد و گفت امشب بخواب دیده ام که میگوید فنا ی تو نزدیک رسیده است شیخ الاسلام و شیخ یوسف چشتی قدس الله سرهما روی سوی آن مرد کرد و گفت دینه روز از تو نماز بامداد قضا شده است چون او اندیشه کرد همان بود که خدمت شیخ الاسلام فرموده بود ضرورت باشد که آن خواب بتو نماید زیرا که از صاحبِ ورد هر چه فوت شود محل مرگ ست چنانچه می آرند وقتی قاضی رضی الدین رحمة الله علیه سورهٔ یٰس وظیفه بود آن روز فوت شد بر اسپ سوار شده بود از اسپ خطا کرد پای مبارک ایشان بشکست آخر الامر چون گرد خود بر آمد آن روز سورهٔ یٰس نخوانده بود بعد ازان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز بر لفظ مبارک راند که صاحب ورد را باید که آنچه وظیفه باشد اگر در روز نتواند

در شب بخواند بهیچ حال وظیفهٔ خود را ترک ندهد که شومی ترکِ ورد او بهمه ساکنانِ شهر اثر کند و آن شهر را
خرابی پدید آید بعد ازان هم درین محل فرمود که وقتی سیاحی بر دعاگوی آمده بود از حالت دمشق حکایت
کرد که چون آنجا رسیدم آن شهر را خراب یافتم که زیاده از بست خانه آباد نبود از خرابی آن شهر تفحص
کردم گفتند که در شهر مسلمانان همه سنی بودند صاحب ورد چنانچه چند نفر مسلمان وظیفهٔ خود ترک دادند
یک سال بر نیامده بود که مغلان در آمدند و جمله شهر را خراب کردند از شامتِ ترکِ وردِ ایشان این شهر
خراب شده است و مسلمان را اسیر کردند شامتِ ترکِ ورد چنین باشد بعد ازان شیخ الاسلام فرمود که
شیخ معین الدین سنجری را قدس الله سره العزیز رسم بود چون کسی از همسایگان نقل کردی برابر جنازهٔ او
برفتی و بعد از بازگشتن خلق بر سرِ گورِ او بنشستی او رادی که معتاد آمده است تمام کرده بازگشتی چنانچه یکی
از همسایگانِ ایشان در اجمیر نقل کرد بحکمِ قانون دنبال جنازهٔ او برفت چون او را دفن کردند خلق بازگشت
و خواجه بر سرِ گورِ او بماند بعد از زمانے برخاست شیخ الاسلام قطب الدین میگوید که من برابر بودم دیدم
که گونهٔ ایشان دمبدم متغیر شد و همان زمان برقرار خود بازماند برخاست و استاده شد درین سخن گفت که
الحمد لله بیعت نیکو چیزے ست شیخ الاسلام قطب الدین اوسی ازان حال سوال کرد فرمود ازان که
این مرد را دفن کردند و خلق بازگشت نشسته بودم و بدیدم که فرشتگانِ عذاب بیامدند خواستند که او را عذاب
کنند همچنان شیخ عثمان هارونی قدس الله سره العزیز پیدا شد این سخن بگفت که او از مریدانِ من ست چون خواجه
عثمانؒ این سخن بگفت بفرشتگان فرمان شد بگوئید که این برخلاف تو بوده است خواجه فرمود آری اگرچه برخلاف
ما بوده است اما چون خود را در پلهٔ این درویش بسته است نخواهم که او را عذاب کنند فرمان آمد که اے
فرشتگان دست از مریدِ شیخ بدارید که او را بدو بخشیدم بعد ازان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز
چشم پُر آب کرد و فرمود که نیکو چیزی ست خود را در پلهٔ یکی بستن انگاه این مثنوی از زبان شیخ قطب الدین
یاد داشت فرمود شعر گر نیک شوم مرا از ایشان گیرند + ور بد باشم مرا بدیشان بخشند + انگاه فرمود که
وقتی مرا حالتی پیدا شد روی سوی حاضران کرد و بر لفظِ مبارک راند که اگر گویندگان باشند سماع بشنویم
قضا را آنروز گویندگان حاضر نبودند مولانا بدر الدین اسحاق تمام مکتوبات و رقعات و جز آن که در خریطه داشت
دست انداخت همان مکتوب که بوده است برآمد و آن را بخدمتِ شیخ الاسلام آورد فرمود که بایست و بخوان
چنانچه مولانا بدر الدین اسحاق بایستاد و بخواند که فقیر حقیر ضعیف نحیف محمد عطا که بندهٔ درویشان ست و از سرو
دیده خاک قدمِ ایشان چون این قدر بخواند شیخ الاسلام بشنیدن حالتی و ذوقی پیدا شد که در وهم و فهم اینکس
نیاید و رباعی مکتوب این یاد کردند رباعی آن عقل کجا که در کمالِ تو رسد + وان دیده کجا که در جمالِ تو رسد +

گیرم که تو پرده برگرفتی ز جمال .٭. آن روح کجا که در جلالِ تو رسد ٭ انگاه شیخ الاسلام را یک شبا روز
درین رباعی ذوق سماع گرفت و بیهوش بود بعد ازان حکایت شیخ الاسلام بختیار اوشی افتاد قدس الله سره
العزیز بر لفظ مبارک راند شیخ قطب الدین و شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سرهما العزیز ملاقات کردند
حکایتِ سیاحی میکردند و عاگوئی بخدمتِ ایشان حاضر بود شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سره العزیز
حکایت آغاز کرد که وقتی جانب قرش مسافر بودم بسیار بزرگان را خدمت کردم الغرض بزرگی را دریافتم
نزدیک شهر سعادت قدمبوس ایشان حاصل شد غاری بود که در آنجا بزرگے مسکن داشت چون بدو رسیدم
اورا در نماز دریافتم چندان صبر کردم که از نماز فارغ شد سلام کردم جواب سلام باز داد که علیکم السلام یا
شیخ جلال الدین من متحیر و حیران ماندم که او نامِ من چه داند آغاز کرد که تبا کنی العلیم الخبیر آنکس که ترا بمن آورد
همون خبر کرد که جلال الدین درویش می آید بر فور روی بر زمین آوردم فرمان شد که بنشین بنشستم آن بزرگ
حکایت کرد که وقتی در شهر صفاهان بودم درویشی را دریافتم پیری باعظمت صد و پنجاه سال عمرِ او بود از
بندگان خواجه حسن بصری رحمة الله علیه هر که از مسلمانان و غیرِ ذالک بهر مهمی که می آمدند هنوز آن بزرگ را دعا می‌یافتند
که مهم ایشان آخر رسیدے بعد ازان گفت که من هزار و هفت صد پیر را خدمت کردم هر یکی نصیحتے و پندی گفته اند
اما از آنجمله آخر کسی بود که مرا پند داد خواجه شمس الدین والعارفین بود که او فرمود ای درویش اگر بخواهی که
بخدای تعالی برسی و یه و نزدیک شوی از دنیا بیزار شو و از اہلِ دنیا دور ماندن درویش هم از سبب علائقِ
دنیاست که سر همه خطاها همین حب دنیاست هر که از اہلِ دنیا بیزار شد بخدای تعالی رسید پس ای جلال الدین
مردانِ خدا از همه بریده اند تا بخدای تعالی رسیده اند بعد ازان شیخ جلال الدین گفت من یکشب همانجا بودم وقتِ
افطار دیدم دو قرص جوین از عالمِ غیب پیدا شد آن بزرگ یکی پیشِ من نهاد که افطار کن چون افطار کردم فرمان داد که
برو درین گوشه مشغول شو تلث شب گذشته بود که می بینم مردی جامهٔ صوف سبز پوشیده و هفت شیر برابر او آمدند
سلام کردند و مقابل آن پیر نشستند و گاهی گرد بر گرد میگشتند مرا لرزه در وجود افتاد که یارب این چه بند کانند که
با شیران انس گرفته اند الغرض کلام الله آغاز کردند تا آخرِ پاس ده ختم قرآن کردند بعد از تلاوت برخاستند
و تجدید وضو ساختند باز در تلاوت مشغول شدند چون صبح دمید من نیز برابرِ ایشان نماز گزاردم مرا این بزرگ
فرمود که این برادرم خضر ست آرزوئی دیدن او بود چون این سخن بگفت بارِ دوم مصافحه کردم بسیار شفقت بر من
ارزانی داشت انگاه آن بزرگ و آن شیران روی بر زمین آورده باز گشتند انگاه من خواستم وداع شوم
آن بزرگوار گفت ای جلال چون میروی برو اما باید که بندگانِ خدای تعالی را خدمت کنی و خود را در پلهٔ
ایشان بندی و در کار خدای تعالی اهمال نکنی تا بر سر مقامی برسی اما درین راه که خواهی رفت لب آبی ست نزدیک

آن آب دو شیر اند راهزن چون آنجا برسی اگر آن شیر ضرر تو خواهند نام من لستان که بسلامت خواهی گزشت
بعد ازان شیخ جلال الدین گفت من روی بر زمین آوردم و بازگشتم چون در آن مقام رسیدم آن هر دو شیر را
دیدم که نعره زنان بر من زور آوردند بدین قصد که مرا پاره پاره کنند چون نزدیک رسیدند بانگ بر شیران
زدم و گفتم که از فلان بزرگ می آیم و زیارت او کردم و بخانهٔ خود میروم همین که نام آن مرد شنیدند دویدند
و سر بر پای من مالیدند و بازگشتند تا بسلامت بمقام خود باز آمدم آنگاه شیخ الاسلام قدس سره بر لفظ مبارک
راند که چون خدمت شیخ جلال الدین حکایت تمام کرد خدمت شیخ قطب الدین حکایت مسافری خود آغاز
کرد که در مبدء حال وقتی در شهری رسیدم و دران شهر درویشی بود و کرانهٔ آن مسجدی خراب و دران
مسجد منارهٔ که آن را هفت مناره میگفتند اما یک مناره بود بخدمت ایشان دعائی رسیده بود آن را
هفت دعا میگفتند و دعائی بود و دوگانهٔ نماز هم آمده است هر که این دعا را بخواند و دران مسجد دوگانه بگزارد
خواجه خضر را ملاقی شود شبی از شب های ماه رمضان شیخ قطب الدین نور الله مرقده فرمود که دران مسجد
رفتم و دوگانه گزاردم و بران مناره بر آمدم و این دعا بخواندم و فرود آمدم ساعتی توقف کردم جای هیچکس را
ندیدم گونه نومید بازگشتم و از مسجد بیرون آمدم ناگهان مردی را دیدم ایستاده بر من بانگ زد و گفت درین
مکان ها چه میکنی گفت اینجا آمده بودم تا ملاقات خواجه خضر حاصل کنم دوگانه گزاردم و درین مسجد دعا که
آمده است خواندم و این دولت میسر نشد در خانه میروم آن مرد گفت خضر را چه خواهی کرد که او سرگردان
همچو تست از دیدن او چه شود مگر تو دنیا میطلبی گفتم خیر آنگاه گفت درین شهر مردی است که خضر بر در خانهٔ
او می آید دوازده بار رفته است و بار نیافته من و آن مرد بزرگ درین سخن بودیم که مردی نورانی جامها
سبز پوشیده پیدا شد آن مرد بتعظیم تمام پیش او رفت و در پای او افتاد بعد ازان آن مرد چون نزدیک
من رسید روی سوی آن مرد پشمینه کرد و گفت این درویش وامی دارد یا دنیا می طلبد
آن مرد گفت نه دنیا میطلبد نه وامی دارد اما آرزوی ملاقات من و تو دارد همدرین بودیم که بانگ
نماز بر آمد از هر طرف درویشان و صوفیان پیدا شدند و تکبیر گفتند یکی پیش رفت و امامت کرد و نماز بگزارد
در تراویح دوازده سیپاره بخواند در دلم گزشت که اگر بیشتر تواند بهتر باشد الغرض چون نماز تمام کرد همه کسی
بطرفی رفتند من بجای خود آمدم چون شب دیگر شد بگاه وضو ساختم و در مسجد رفتم تا صبح آنجا بودم هیچ آفریده راندیدم
چون شیخ الاسلام این فوائد تمام کرد در نماز مشغول شد خلق و دعاگوی بازگشتند الحمد لله علی ذلک +
بتاریخ پنجم ماه رمضان المبارک سنه خمس و خمسین و ستمائه دولت قدمبوس میسر شد عزیزان اهل صفه
حاضر بودند سخن در ماه رمضان بود بر لفظ مبارک راند که ماه رمضان بزرگ ماهی است درین ماه ابلیس لعین را بند میکنند

تا از و مسلمانان ایمن باشند و جمله درهای رحمت میکشایند و درین ماه هر روزی و هر شبی پس هر آدمی یک فرشته طبقِ رحمت بر دست گرفته از آسمان فرود می آیند فرمان می شود که چون بندگانِ من روزه افطار میکنند این طبقِ رحمت بر سرِ او نثار میکنید بعد ازان بر لفظِ مبارک راند که روزه سری ست میان بنده و مولی هر عبادتی که مردم میکنند آن را مکافات معین ست بر خود اما ثواب روزه کسی نداند مگر خدای عزوجل زیراچه خدای تعالی میفرماید که الصوم لی وانا اجزی به روزه مراست و من دانم که ثواب روزه چه دهم انگاه فرمود که این ماه را سه قسم نام ست قسمِ اوّل را دهله رحمت قسمِ دوم را دهله مغفرت قسمِ سوم را دهله از آزادی این آتش دوزخ نام نهاده اند پس در دهله اول رحمت ست و برکت از آسمان بر بنده منزل میگردد و در دهله دوم همه مغفرت ست و آمرزیدن ست و بخشیدن در هر ساعتی لحظه و لمحه نیست که لک در لک مسلمانان آمرزیده نشود و در دهله سوم آزادی جمله مسلمانان روزه دارندگان این ماه از آتشِ دوزخ ست خلاصی دهند و آزاد کنند بعد ازان بر لفظ مبارک راند که هر که در آمدن ماه مبارک رمضان شاد شود حق تعالی او را هیچ وقتی غمناک نگرداند و برکت و خیر در کسبِ او روزی کند و هر که در رفتن این ماه مبارک غمناک شود او را خدای تعالی شادی های دو جهانی روزی کند و هیچ غمناک نگرداند بعد ازان بر لفظ مبارک راند که داشتن روزهٔ ماه رمضان ثواب هزار سال در نامهٔ اعمالِ او بنویسند و همان قدر بدی پاک کنند انگاه فرمود که شبِ قدر نیابند مگر در دهلهٔ آخرِ این ماه و از شهر روه شب بیشتر شبِ قدر ست مرد رامی باید که درین شب ها غافل نباشد تا از سعادتِ آن شب محروم نماند بعد ازان هم درین محل فرمود که مردان معنی را تمام سال شبِ قدر ست و نعمت آن شب در ایشان مرکب پس مقام باراحت همان ست که این کس بدولتِ شبِ قدر میرسد بعد ازان فرمود که بزرگان و خواجگان درین شب های ماه رمضان هر شبی در تراویح ختم قرآن کردندی هم درین محل فرمود که شیخ عثمان هارونی قدس الله سره العزیز در هر شب در تراویح دو ختم قرآن کردی چنانچه در ماه رمضان شصت ختم می شدی انگاه فرمود وقتی طرف غزنی دعاگوی مسافر بود در مسجد امام حدادی در ماه رمضان فرود آمدم بزرگی بود از حد باعظمت او را شیخ عبدالله محمد باخرزی گفتندی او دران مسجد امامت کردی هر شبی سه ختم قرآن بنمودی و چهار سیپاره دیگر بخواندی چنانچه دعاگوی دران ماه همانجا بود دنبالِ او این سعادت ها بردم انگاه فرمود که درین کار تا اینچنین نکنی و مجاهده نسازی هرگز بمقام نرسی زیراچه اهل صفه میگویند که درین راه مجاهده بسیار ست انگاه بر لفظ مبارک راند که خواجه بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز هفتاد سال مر خدای عزوجل را طاعت کرد ... گان دوگان سال نفس را آب نداده اند و هیچ آرزوی بنفس نرسانیده انگاه بار یافت بعد ازان چون بار شد هاتف آواز داد که هنوز آلائشِ دنیا برابر داری تا آن را نیفگنی

بیشتر نتوانی آمد گفت الهی من هیچ ندارم آواز برآمد که گرد برآری چون تمام نگاه کرد پوستینی و کوزه خالی بود
بیرون انداخت انگاه درین مقام رسید چون شیخ الاسلام بدین حرف رسید چشم پر آب کرد و های های بگریست
و گفت بایزید با پوستین و کوزهٔ خالی بار نیافت مردم با چندین علائق دنیا حاشا وکلا که بار یابند بعد ازان روی
سوی حاضران کرد و فرمود که اینک ماه مبارک رمضان ست کسی باشد که در نماز تراویح ختم کنم همه روی بر زمین
آوردند و درین سخن متکفل شدند که زهی سعادت انگاه شیخ الاسلام در هر شبی در هر تراویح دو ختم کردی و در
هر رکعت ده سیپاره اکثر خواندی و هنوز یک پاس شب باقی بودی که فارغ شدی در آن ماه دعاگوی نیز
در برابر بود بعد ازان در کشف و کرامات سخن افتاده بر لفظ مبارک راند که وقتی شیخ جمال الدین اوچه رحمة الله علیه
و دعاگوی یکجا بودیم او درویش صاحب نعمت و با قوت بود چنانچه من و او هر دو نشسته بودیم چند نفر
درویش از طائفهٔ قلندران با سیخهای آهنین در کمر کرده بیامدند سلام گفتند و نزد شیخ جمال الدین اوچه نشستند
هر کسی ازان قلندران بر مزاج درشت سخن میگفتند چنانچه در آن ایام در جماعتخانه شیخ جمال الدین جغرات
حاضر نبود ایشان بر عکس جغرات طلبیدند چنانچه شیخ جمال الدین اوچه روی من دید و من روی او که چه حکم
گفتم روداے پیش جماعت خانهٔ شما میرود آنجا حواله کنم تا بروند و بر لب آب جغرات بخورند شیخ جمال الدین
روی بدرویشان آورد و گفت که درین آب بروید اگر جغرات حاجت ست درویشان را از حد دشوار بنود
برخاستند بر آب رسیدند چون نظر کردند تمامی آب جغرات گشته بود آنقدر که توانستند بخوردند شیخ
جمال الدین روی بدرویشان کرد و گفت که درون رفته بنشینید و آرام کنید هم درین محل فرمود از بزرگی
او حکایت کرد که وقتی مردی دیگر از حج بیامد روی بر زمین آورد و گفت من بر حج بودم شما را در طواف میدیدم که
طواف میکردند شیخ جمال الدین بانگ زد که ای نادان حکایت مردان فاش میکند دم درکش که مردان خدای
زیر گلیم هم باشند این خود چه چیز ست کعبه پیش در ماست اگر مردان بخواهند تا تو چشم پیش کنی از مشرق
تا مغرب بگردند و باز در مقام خود بیایند ساعتی نگذشته بود که درین محل دست آن مرد بگرفت گفت چشم
پیش کن او چشم پیش کرد شیخ را و خود را بر سر کوه قاف دید نزدیک آن فرشته که بر کوه قاف موکل ست
همان زمان باز بمقام خود آمد شیخ را و خود را دید اقرار کرده باز گشت و این سخن گفت که آری درست گفته اند
مردان خدای را کس نداند مگر خدای عزوجل انگاه خدمت شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز بر لفظ مبارک راند که
شیخ جمال الدین اوچه را وقتی کسے در نماز ندیدے هرگاه وقت نماز آمدی او ناپیدا شدی آخر معلوم شد که
در خانه کعبه نماز گزاردی و در کعبه همان لحظه بیامدی شیخ الاسلام هم درین حکایت بود که جوگی پیر مجاهده کشیده
از راه دور رسید و بخدمت شیخ الاسلام درآمد روی بر زمین آورد و از هیبت حضور شیخ الاسلام

نتوانست که سوی آرو همچنان سر بر زمین نهاده ماند چون نظر شیخ بر او افتاد با هیبت سخن داد که سر برکن سر بر کرد و دست پیش کرده بالیستاد شیخ الاسلام روی سوی او کرد که ای جوگی از کجائی و چگونه جوگی از هیبت هیچ نگفت چون دو سه کرت از و مبالغه پرسیده شد آنگاه آهسته آغاز کرد که وهشتِ حضور حضرت در من چنان اثر کرده است که سخن از من بیرون نمی آید بعد از ان شیخ الاسلام روی سوی دعاگوی کرد و گفت این جوگی بدعوی بر ما آمده است چون او روی بر زمین آورد در خاطر گذشت که روی او بر زمین سخت باد در زمان همچنان شد هر چند که میخواست که سر برکند نمیتوانست اگر آن جوگی را دعوی مستغفر نشدے تا قیامت همچنان افتاده بودی بعد از ان شیخ الاسلام رو بدان جوگی آورد که کار خود تا بکجا رسانیدی گفت کمالیت جوگیان همین ست که چون جوگی بکمالیت رسد در هوا شود شیخ الاسلام گفت بشتاب تا تماشا کنیم جوگی بر فور در هوا شد شیخ الاسلام نعلین مبارک خود بجانب او پرتاب کرد بفرمان خدای عز و جل آن نعلین نیز بر سر جوگی برفت هر طرفی که آن جوگی در هوا می شد نعلین شیخ الاسلام بر سر جوگی میزد بر فور فرود آمد و اقرار کرد و گفت نعلین کسی را که این مرتبه ست او خود چگونه خواهد بود بر فور آن جوگی مسلمان شد و یکی از و اصلان حق گردید بعد از ان جوگی هم درین محل حکایت آورده کیفیت آغاز کرد که فرزندان نیک و بد در عالم پیدا می شوند از سبب آنکه خلق مباشرت کردن نمیدانند تا از حال خویش فرزند نیک آمد الغرض تمامی کیفیت بگفت دعاگوی روزی این حقیقت را در خدمت بندگی شیخ الاسلام بیان کردم تبسم فرمودند که مولانا نظام الدین نیک بود که شما خود آموختید اما ترا چکار آید هم بدو بگذاری بعد از ان هم درین محل درویشی با چند نفر درویشان صوف پوش از بیت المقدس رسیده بودند بخدمت شیخ الاسلام بیامدند روی بر زمین آوردند فرمان شد بنشینید بنشستند هر باکه آن بزرگ نظر بر روی مبارک شیخ الاسلام میکرد سر فرو میکردند آن درویش را چون طاقت نماند برخاست سر در قدم آورد و گفت ای مخدوم شما را در بیت المقدس جاروب کشان دیده ام پرسید شما کیانید گفتند که فرزند فرید اجودهنی ام شیخ الاسلام گفت آری همچنین ست اما ترا چه عهد بوده است که گفته بودی مگر آن عهد فراموش کردی که میگوئی آن مرد شرمنده شد که من چه کردم الغرض چون انفعال کشید خدمت شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که ای عزیز مردان خدا هر جا که نشسته اند همانجا خانهٔ کعبه است و همانجا عرش و همانجا کرسی و هر چه آفرینش خدای ست عز و جل در پیش او موجود ست بانگ بدان درویش زد که چشم پیش کنی چون چشم پیش کردند فرمان شد باز کن چون باز کردند هر چه از زبان مبارک شیخ الاسلام بیرون آمده بود آن جمله پیش آن درویش بنمودند آن درویش نعره بزد و بیهوش شد بعد از زمانی بهوش باز آمد اقرار کرد

هم بخدمت شیخ الاسلام کلاه یافت و او را خلافت سیوستان دادند و آنجا رفت بعد ازان از مسافرانِ بحر و بر
روشن شد که شیخ الاسلام هر روز یک بار در بیت المقدس برفتی و جاروب دادی و همان زمان باز آمدی
بعد ازان همدرین محل فرمود و از احوالِ خود حکایت کردند که دعاگوئی بست سال در تفکر بود وقتی درین
بست سال همیشه ایستاده بودم چنانچه خون همه رفت از طریق پاهای من روان شدی و درین
بست سال چنان کردم که وقتی آب سرد نفس را داده باشم و یا لقمه طعام شیخ الاسلام درین حکایت
بودند درویشے که او را شهاب الدین غزنوی گفتندی از مریدان شیخ الاسلام روی بر زمین آورد
فرمان شد بنشین بنشستم باشد که آن درویش را والی لاهور مبلغ صد دینار بیش و کم داده برائی خدمتِ
شیخ الاسلام فرستاد گفت بیار اے درویش همه داشته بود و پنجاه دینار بخدمت شیخ الاسلام آورد
شیخ الاسلام تبسم کردند که شهاب نیکو هستم برادران کرد درویشان را این نوع نیکو نباشد از حد شرمندگی
کشید بر فور صد دینار بخدمت شیخ الاسلام آورد شیخ الاسلام فرمود که اگر ترا این ترغیب نمیکردم تو درین
کار خیره می شدی و پیش ازین هرگز بمقصد مردان نمیرسیدی آخر الامر آن صد دینار را او را داد گفتند
بیعت از سرِ نو کن که درآن بیعت خلل افتاد اکنون برو هر کرا کلاه دادنی ست بده کار تو تمام شد الحمد لله علی ذالک +
بتاریخ بست و پنجم ماه شوال روز دوشنبه سنه مذکور دولت قدمبوس حاصل شد شیخ جلال الدین
هانسوی و شیخ بدر الدین غزنوی و مولانا بدر الدین اسحاق و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند جوگی
بخدمت شیخ الاسلام آمد آنروز دعاگوئی ازو پرسید که شما بر کدام راه میروید و اصل کار درمیانِ
شما چیست او گفت مرا علم همین ست که نفس آدمی را دو عالم ست یکی عالمِ علوی ست دوم سفلی
از تارک تا ناف عالمِ علوی ست و از ناف تا بقدم عالمِ سفلی ست بعد ازان شیخ الاسلام قدس الله
سره العزیز فرمود که آری همچنین ست که او میگوید اما در عالمِ علوی صدق و صفا و اخلاق خوب و
حسن معامله ست و در عالمِ سفلی همه نگاهداشت پاکی و پارسائی و زهد ست آنگاه همدرین محل
شیخ الاسلام چشم پرآب کرد که مرا این سخن او بغایت خوش آمد پس فرمود هر که درین دعوے
دوستی خدای تعالیٰ کند و محبت دنیا در دلِ او باشد او دران دعوی کذاب باشد بعد ازان فرمود که
در تواریخ قاضی حمید الدین ناگوری قدس الله سره العزیز می نویسد که نزولِ رحمت در سه وقت ست اول
در حالتِ سماع دوم در وقت طعام خوردن که به نیت قوت طاعت خورند سوم وقت ماجرا و صفا کردن
درویشان اما همدرین محل بعد از تقریر این حکایت بخدمت شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز درویشی
شش و یا هفت نفر در رسیدند همه جوان و خرد سال و صاحبِ نعمت یک پیوندگی داشتند بخانواده

خواجگان چشت ایشان بخدمت بندگی شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز عرضداشت کردند که ما هر یکی را ماجرائی
هست خداوند باری را فرمان دهد تا ماجرا بشنود شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز مرا فرمان داد که تو برو و
ماجرائی ایشان بشنو و مولانا بدر الدین اسحاق را نیز القصه یکی با دیگری ماجرا کردن گرفت در غایت نرمی که
آن روز شما اینچنین گفتندی و من اینچنین و مانند این یکدیگر تقریر کردند و من و بدر الدین اسحاق هر دو از لطف
تقریر ایشان در گریه شدیم با خود گفتیم که اینها فرشتگان حق اند برای تعلیم ما فرستاده اند که ماجرا اینچنین باید کرد
بعد ازان حکایت بسمع شیخ الاسلام رسید چشم پر آب کرد که مرگ کردن بر نیاید یعنی اثر غضب پیدا نشود بعد
ازان همدرین محل فرمود مردم چون طعام تناول کند باید که ثبوت طاعت کند که آن نیز از عبادت ست و
به هوا نفس نخورد انگاه همدرین میان فرمود که در راحة الارواح قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه
می نویسند که وقتی درویشی بر کنار دجله صومعه داشت چند سال در آنجا سکونت کرد الغرض درویش دیگر
نیز نزد وی آمد چنانچه این درویش طعام راست کرد و عیال خود را طلب نمود و گفت این طعام را ببر و به آن
درویش بده آن عورت آغاز کرد که دران گذر کشتی نیست چگونه روم درویش گفت چون نزدیک آب
برسی بگو که ای آب بحرمت آن درویش که درین سی سال با من هیچ صحبت نکرده ست مرا راهی ده تا ترا
راه خواهد داد عورت را عجب آمد که چندین فرزندان آورده ام این قسم را چرا میگوید القصه طعام بستید و
روان شد هرگاه نزدیک رسید گفت ای آب بحرمت شوهر من که درین سی سال با من صحبت نکرده ست
مرا راه بده در حال آب دوشق شد آن عورت بگذشت و بر آن درویش رفت سلام کرد و آن طعام
پیش آن بزرگ نهاد درویش تناول کرد گفت برو آن عورت در تحیر شد که باز چگونه خواهم رفت درویش
آغاز کرد که این زمان چگونه آمدی و چه کنی آن عورت گفت که شوهر من چنین گفته بود آب مرا راه داد درویش
گفت چون باز ازین طرف بر آن آب برسی بگو که ای آب بحرمت آن درویش که درین سی سال طعام نخورده
ست و اینچنین میگوید غرض عورت بازگشت چون نزدیک آب آمد این سخن بگفت و بر فور آب دوشق شد و
عورت بگذشت و برین درویش آمد عرضداشت کرد که کیفیت هر دو دروغ بر من بگوئی گفت من و آن
درویش هر دو راست گفته ام زیرا چه من سی سال با تو بهوائی نفس صحبت نکرده ام مگر برائی گزارن
حق و آن درویش نیز همچنین بهوائی نفس طعام نخورده ست مگر برای قوت طاعت درین صورت او
طعام نخورده ست بعد ازان سخن درین افتاده بود که خواجه عبد الله بن مسعود رضی الله عنه کوتاه بالا بود
رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق او فرموده اند کنیفة العلم یعنی خریطه علم ازین جهت معلوم میشود که
کوتاه بالا بود همدرین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ الاسلام بختیار اوشی قدس الله سره العزیز حاضر بودم

رئیس نام یاری هم خرقه دعاگوئی بیامد و بخدمت شیخ الاسلام روی بر زمین آورد حکایت کرد که من امشب در خواب دیده ام که قبه ایست و در حوالی آن قبه خلق انبوه می آید و میرود و پرسیدم که درون قبه کیست گفتند درون قبه رسول خداست صلی الله علیه وسلم و این مرد که می آید و میرود خواجه عبدالله مسعود ست پیش رفتم و گفتم که بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عرض دار تا سعادت پابوس دریابم و به بینم عبدالله مسعودؓ درون رفت و بیرون گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمایند که ترا اهلیت آن نیست که مرا به بینی اما بر و سلام من بختیار کاکی را برسان و بگوی تحفه که در هر شب میفرستادی میرسید امروز نه شب ست که نرسید مانع بخیر باد انگاه شیخ الاسلام ادام الله برکاته بر لفظ مبارک راند که شیخ الاسلام قطب الدینؒ هر شب سه هزار بار درود گفتی انگاه بخفتی بعد ازان حکایت مجاهده شیخ الاسلام قطب الدین اوشی قدس الله سره العزیز و فرمود که در بندگی ایزد ذو الجلال تا بست سال خواب نکرده بود و پهلوی مبارک بر زمین نیامده انگاه هم درین محل فرمود که درویش را خواب حرام ست زیرا که چون درویشی آمد خواب و قرار حرام گشت روزی شمس دبیر نسخه مطول آورد اجازت طلبید تا بخواند شیخ الاسلام فرمان داد که بنشین بخوان شمس دبیر بیتی که میخواند شیخ الاسلام بتکرار معنی میفرمود و در بعضی جا اصلاح در سخنان می نمود چنانچه اول شمس دبیر خوش شد درین میان شیخ الاسلام فرمود که مطلوب چه داری شمس دبیر گفت مادر زال دارم و خود در پرورش او میباشم و در معاش تنگی دارم شیخ الاسلام فرمود برو سکر از بیار الغرض شمس دبیر رفت چند جیتل یگانی بیاورد و دران جیتل بیکا سلنے بوده ست بمقدار پنجاه جیتل کم یا بیش شیخ الاسلام فرمود که آنرا قسمت نمایند هر یکے را مقدار حرے رسند مخصوص چهار جیتل از دست مبارک بدعاگوی عنایت شد شیخ الاسلام فاتحه خوانده او را وسعتی پیدا شد و چنان چند روز پیش سلطان غیاث الدین دبیر شد و کار او ساخته آمد الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ پانزدهم ماه مذکور سنه الیه سعادت قدمبوس حاصل شد والی اجودهن بردست کارکنان خود مثال دو دیهه دو و بست تنگه نقد باسم خدمتی بر شیخ الاسلام فرستاده شیخ الاسلام نشسته بود ایشان آن خدمتی پیش آوردند فرمان شد که بنشینید بنشستند و آن مال و منال بخدمت نهادند شیخ الاسلام تبسم کرد فرمود که ما را از آغاز تا غایت این چیزے از کسی قبول نکرده ام و این سنت خواجگان ما نیست باز برید که طالبان این بسیار اند بدیشان بدهید بعد ازان شیخ الاسلام مناسب حال این معنی حکایت فرمود که وقتی سلطان ناصر الدین رحمة الله علیه بردست سلطان غیاث الدین بلبن که طرف ملتان آمده بود بزیارت دعاگوئی آمد چهار مثال ازان چهار روپیه و چیزی نقدانه باسم خدمتی بر دعاگوی آوردند از آنجمله

چهار دیهه جهت شیخ الاسلام و نقدانه جهت درویشان دعاگوئی تبسم کرد و گفت این را بیشتر برد که طالبان
این بسیار اند بدیشان ده که خواجگان و مشائخ ما ازین بابت هیچ چیز قبول نکرده اند بعد ازان شیخ الاسلام
قدس سره العزیز چشم پر آب کرد که اگر ازینها بگیریم و مالها جمع کنیم پس ما را درویش نگویند بل گویند که
مالدار ست و دیهه دارد درین صورت رو بدرویشان چگونه نمایم و میان ایشان چسان ایستاده شوم
حاشا و کلا ببرید و بدیگران بدهید بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ الاسلام قطب الدین
بختیار اوشی قدس سره العزیز حاضر بودم همچنان وزیر سلطان شمس الدین انار الله برهانه با کوکبهٔ دولت
رسید که سلطان شش مثال دیهه فرستاده ست و چیزی بطریق نذر ارسال داشته بخدمت
شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز تبسم میکرد که ما قبول میکردیم اگر خواجگان ما
قبول میکردند اگر امروز بمتابعت ایشان نرویم فردای قیامت چگونه با ایشان روی نمایم بهر حال
این را بیشتر بر که طالبان این معنی بسیار اند که کلاه می پوشند بعد ازان سخن در احادیث مشارق الانوار
افتاده بود بر لفظ مبارک راند که هرچه در مشارق از احادیث نوشته ست همه صحیح ست سی هزار حدیث
که از زبان مبارک رسول صلی الله علیه وسلم در مشارق انوار نبشت درین کتاب همه موافق نوشته
فردای قیامت میان من و خدای تعالی در صحت این سخن حجتی ست از بزرگی مولانا رضی الدین صغانی
رحمة الله علیه حکایت میفرمود که اگر مولانا در حدیث مشکل شدی و با خلق نزاع در آوردی در آن نزاع
رسول الله صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدی و آن حدیث پیش آنحضرت گذراندی و آن حدیث
صحیح کردی بعد ازان فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواست که نماز بگزارد هیچکس حاضر نبود
مگر عبد الله بن عباس رضی الله عنهما دست او گرفت و برابر خود آورد و بایستانید چون رسول صلی الله علیه
وسلم تحریمه بست عبد الله بن عباس از مقام خود پستر آمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نماز بشکست دست او
بگرفت و برابر خود بایستانید و نماز شروع کرد باز عبد الله رضی الله عنه از جای خود پستر آمد تا دو سه بار همچنین
کرد بعد ازان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که چرا پستر میروی گفت مرا چه زهره ست که
برابر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بایستم رسول صلی الله علیه وسلم را حسن ادب او خوش آمد و در حق او
دعا کرد که اللهم فقهه فی الدارین بعد ازان سخن در کشف و کرامت افتاد بر لفظ مبارک راند که کرامت را
مکاشفه میفرمایند و میگویند که این کار سبب حوصلگان ست و مشائخ طبقات نپسندیده اند درین صورت
میباید که اینکس خود را چیزی ننماید بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی خواجه حسن نوری نور الله مرقده
بر سر دجله رسید ماهی گیری دام انداخته بود خواجه حسن نوری رحمة الله علیه فرمود اگر در من کرامتی خواهد بود

دو نیم من ماهی در دام آمده بود این خبر به خواجه جنید بغدادی رسید قدس الله سره العزیز فرمود که کاش در آن دام ماری افتادی تا او را بگزیدے باری شهید مردی اکنون کسی چه داند که عاقبت کار او چگونه خواهد شد انگاه هم درین اثنا حکایت شیخ سعدالدین حمویه قدس الله سره العزیز فرمود که من و او در زمانی یکجا بودیم میفرمود هر که کرامت خود را پیدا کرد ترک فرض کرده باشد انگاه هم درین محل فرمود که برادرم سعدالدین حمویه حکایت کرد که والی این شهر بر من عقیده ندارد تا روزی آن بادشاه بر در من بگذشت حاجب را فرستاد و این لفظ گفت که این صوفی را بیرون طلب تا او را ببینم حاجب درون آمد و پیغام بادشاه همچنین رسانید من بر سخن او هیچ التفات نکردم بنماز مشغول شدم حاجب بیرون آمد صورتِ حال باز گفت بادشاه فرود آمد و بر دعاگوی رسید چون بدیدم که او می آید برخاستم و بشاشتی کردم الغرض هر دو یکجا نشستیم انگاه من اشارت کردم تختی سیب بیارند من سیب را دو پاره کرده هر دو تناول میکردیم یک سیبے بران طبق بزرگ بود در دل بادشاه گذشت که اگر این شیخ را صفاے خواهد بود این سیب مرا خواهد داد همین که در دل بادشاه این سخن بگذشت دست دراز کردم و آن سیب برداشتم و روی سوی بادشاه کردم و گفتم که من وقتی در سفر بودم و بشهرے رسیدم و دران شهر جمعیتی دیدم در میان تعالی نام حشم دراز گوش نشسته بود انگشترین را بر دست یکے از نظارگیان داد تا تفتیشِ حال نماید دراز گوش در دائره جمع همچنان چشم بسته میگشت و هر کسی را بوئی میکرد تا رسید بر آن مرد که انگشترین برابر او بود بایستاد و همانجا قرار گرفت بعد ازان بشتاب بیامد و انگشتری ازو بستد الغرض بعد از تقریر روی سوی بادشاه کردیم که اگر از کشف و کرامات چیزے بگویم خود را با آن حمار برابر کرده باشم و اگر نگویم در دلِ شما بگذرد درین درویش صفای نیست این بگفتم و آن سیب بزرگ را جانب او بیرون انداختم انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و هائی هائی بگریست و فرمود که مردان خدای عز و جل خود را پوشیده داشته اند و کرامات خود را کشف پیش کسی نکرده اند شیخ الاسلام هم درین فوائد بود که بانگ نماز برآمد خود بنماز مشغول شد خلق و دعاگوی باز گشت الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ بستم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ست مائة دولتِ پایبوس حاصل شد شیخ بدرالدین غزنوی و عزیزانِ دیگر بخدمت حاضر بودند سخن در عدل امیرالمومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه افتاده بود در لفظ مبارک فرمود که پیش ازین در باب عدل عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده که چون امیرالمومنین عمر اسلام در آمد روزے تیغ برهنه نمود و فرمود بلال را رضی الله عنهما که بالائ منار مسجد برو و بانگ نماز بگوئ چون بالائ مسجد بانگ نماز گفت هراهر در میان کافران افتاد که امروز امیرالمومنین عمر خطاب رضی الله عنه اسلام آورد و مسلمان شد دران جمله کافران شکست و خلل در کار کفر پیدا شد که عمر خطاب با محمد صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورد هم درین محل

حکایت دیگر فرمود که وقتی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در راهی میگذشت جغرات فروشی در راه ایستاده بود و میگریست او گفت روا داری که در عهد تو جغرات من زمین فرو برد گفت ای زمین جغرات این ضعیفه میدهی تا ترا با این دُرّهٔ عدل تهدید کنم هنوز نیکو این سخن نگفته بود که زمین بشگافت تمام جغرات بالا آمد آن جغرات فروش در سبو چه کرد بعد ازان هم از بزرگی ایشان حکایت کردند که وقتی در خطیره نشسته بود خرقه خود را بخیه میزد و پشت مبارک او جانب آفتاب بود که آفتاب بر پشت مبارک او بتافت گرم شد بروی سوی پس کرد و بغضب جانب آفتاب وید فرشتگان را فرمان شد که نور ازین بستانید که چرا بر پشت عمر بتابد پس فرشتگان بحکم خدا تعالی نور از وگرفتند جمله جهان تاریک شد رسول خدای صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم آن روز در حیات بودند از حد غمناک شدند فرمودند مگر قیامت قائم شد که نور از آفتاب بستیدند جمله جهان و افلاک تاریک شدند همدرین اثنا جبرئیل علی نبینا علیه السلام فرود آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قیامت قائم نشده ست اما آفتاب بر پشت مبارک عمر بتافت عمر خطاب جانب او بنظر تیز دیده بود همان وقت نور از آفتاب بستدیم اگر عمر او را ببخشد باز نور را و را دهیم رسول الله صلی الله علیه وسلم عمر را طلبید و شفاعت کرد عمر گفت بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من بغضب دیده بودم اما بخشیدم درحال نور بآفتاب باز دادند چنان روشن شد انگاه از بزرگی او حکایت کردند که وقتی جانب قیصر روم پیغام فرستاد که مال چرا نمی فرستی او عذر میگفت فرمود رسولان بروند و او را ببینند که اگر لائق باشد بفرسیم وگرنه خیر چون رسولان قیصر روم در مدینه بیامدند و در خانه امیر المومنین عمر رضی الله عنه رفتند بخانه نبود پرسیدند که کجا رفته ست چون در خطیره رفتند دیدند که خرقه را بخیه میکند سلام گفت از ضمیر روشن که امیر المومنین عمر خطاب را بود یک بار بشناخت روی سوی آسمان کرد و فرمود که مال آورده اید ایشان گفتند که او نمی دهد دُرّه در پیش بود بردست گرفت و دست برآورد و گفت ببینداختم رسولان قیصر روم جذبه خورده باز گشتند در اثنای راه خبر رسید که قیصر روم بر تخت نشسته بود بار عام داده که کیف ما اتفق دیوار بشگافت دست با دُرّه بیرون برد قیصر سر بریده شد قاصدان کیفیتی که دیده بودند باز گفتند چندان مال بیامد که آن را حد و نهایت نبود و چند هزار کفار مسلمان شدند الحمد لله علی ذلک

بتاریخ بست و یکم ماه مذکور سنه خمس وخمسین وسبع مائة دولت قدمبوس حاصل شد سخن در ترک دنیا میرفت بر لفظ مبارک راند که وقتی بزرگی از بزرگان دین مصلی بر روی آب انداخته بود و نماز میگزارد و میگفت خداوندا خضر برگناه کبیره ارتکاب دارد او را ازان توبه ده همدرین محل حکایت بود که خضر حاضر شد گفت ای برادر نیکو آن من چه میکه ارتکاب دارم نشان بده تا ازان توبه کنم آن بزرگ گفت که تو درختی در بیابان نهال کرده و در سایهٔ آن می نشینی و آسایش میگیری و باز میگوئی که برای خدا نهال کرده ام خضر درحال مستغفر شد بعد ازان

آن بزرگ در معنی ترکِ دنیا با خضر علی نبینا علیه السلام حقیقت گفت که چونی و چگونه میباشی بعد ازان آن بزرگ
گفت من چنانم که اگر جمله دنیا مرا دهند و بگویند که این حساب بر تو نخواهد بود و این هم بگویند که اگر دنیا قبول
نکنی ترا در دوزخ خواهند برد من دوزخ قبول کنم و دنیا قبول نکنم خضر گفت چرا او گفت زیرا چه مبغوضه
خدای ست عزوجل و آن را که خدای عزوجل دشمن دارد آن را من نیز دشمن دارم و بجای او دوزخ
قبول نمایم و دنیا قبول نه نمایم سخن در آن افتاد که هرکس را می باید که همه حال در یاد حق مستغرق باشد
آنگاه شیخ الاسلام ادام الله برکاته فرمود که یکی از درویشان صاحب نعمت درخواست کرد که آن زمان که
ترا با خدای تعالی شغل باشد اگر از من یاد آید دعا کنی آن درویش گفت زهی آن ساعت که مرا از تو
یاد آید آنگاه سخن در علم و عقل افتاده بود و نیز کتابِ مفصل در پیش بود علم بیان میکردند در آن میان میفرمود که
خدای تعالی را بر بندگان دو محبت ست یکی ظاهر دوم باطن اما آنچه محبت ظاهر ست پیغامبرانند و آنچه در
باطن ست آن عقل ست زیرا که اگر او عالم باشد چون او را عقل ست علم او را منفعت نه کند آنگاه هم درین محل
فرمود که در آثار تابعین نوشته دیده ام آن که بر مهتر آدم صلوات الله علیه فرود آمد علم موجودات ست که
مهتر جبرئیل علیه السلام فرمان رسانید و در بیان علم و عقل فرود آمد و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة
چون علم و عقل هر دو بروی عرضه کردند مهتر آدم صلوات الله علیه در تفکر شد که چه قبول کنم پس عقل را
قبول کرد گفت توانم که از عقل علم حاصل کنم آنگاه هم درین محل حکایت کرد که مهتر سلیمان صلوٰة الله
سلامه علیه را در صحف فرمان شده بود که واجب ست جمله عاشقان و صالحان را که از چهار ساعت
غافل نباشند ساعتِ اول باید که از خداوند خویش مناجات کند در نماز تا آخر نماز بدعا که ساعة یناجی
فیها ربه اما ساعت دوم آنست که یک زمانی اینکس گرد خود بر آید و ببیند شد که از گناهانِ خود چه میکنیم و چه میخورم
و در کدام کار مشغول میباشم اما ساعت سوم یحاسب فیها بنفسه یعنی ساعتی که این کس با برادر خود نشیند هر
عیبی که از ایشان در نظر آید پیش کسی نگوید و با ایشان بگوید تا چه گویند و ساعة یحاسب عند الاخوان یخبرت عن
عیوبه اما ساعت چهارم آن ست که زمانی بخورد و زمانی بخسپد و کار نیک کند و در صحبت مردمان زشت و
ناپسندیده نیستند آنگاه بر لفظ مبارک راند که در حدیث آمده ست از رسول الله صلی الله علیه وسلم که بدرستی
و راستی علم و عقل هر دو شریک یکدیگر اند زیرا چه عقل را چاره نیست از علم پس فاضل ترین مردمان
کیست که خود را بشناسد پس درین صورت عقل مختار ست آنگاه هم درین محل فرمود که در تواریخ قاضی
حمید الدین ناگوری می نویسد قدس الله سره العزیز که هر چیزی را غایتی هست و غایت عبادت عقل
است زیرا چه عبادت بی علم رنج بیهوده ست و علم بی عقل در دو سره حجت روز قیامت همین عقل ست

امام اعظم را گفتند که شما از هر آیتی و حدیثی هزار مسئله انشا میکنید از معاونت کدام چیز ست فرمود از
هر آیتی و حدیثی که مسئله انشا میکنم از مدد عقل ست اگر عقل نبودی یک مسئله شرعی نتوانستم اخراج کنم
شیخ الاسلام فرمود که عقل شریف ترین جمله چیزهاست زیرا چه اگر عقل نبودی از معرفت باری تعالے
خبر نبودی بعد ازان بانگ نماز دادند شیخ الاسلام بنماز مشغول شد خلق و دعاگوی بازگشت الحمد علی ذلک

بتاریخ دهم ماه ذی القعده سنه مذکور دولت قدمبوس میسر شد سخن در علم و عقل افتاده بود
بر لفظ مبارک راند که علم فاضلترین و بالاترین جمله عبادت هاست نزدیک خدای تعالی از روزه و نماز
و حج قرآن انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد که علم علمی ست که عالمیان ندانند و زهد زهدی ست که
زاهدان ندانند و کار ازین هر دو بیرون ست مرد میباید که ازین هر دو بگذرد و دل خود را بریده
گرداند انگاه فرمود اگر مردم درجهٔ علم بدانند که کدام درجه ست دست از جمله کارها بدارند و همه در
تحصیل علم مشغول گردند زیرا چه علم ابری ست که جز باران رحمت نبارد پس هر که دست دران ابر زد
از جمله معاصی و عصیان پاک گردد انگاه ملائم این معنی فرمود که وقتی من و شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله
سره العزیز یکجا بودیم که علم چراغی ست که در قندیل آبگینه پاک که جمله عالم ناسوت و ملکوت ازو
روشن ست پس در علم مشغول ست او را از تاریکی چه باک که در جسم او همه عالم روشن ست انگاه همدرین
محل فرمود که علما از علم غافل اند زیرا که دنیا را قبله گاه خود گردانیده اند و شریعت را بازیچه کرده اند
و درگاه سلاطین را طواف گاه خود ساخته اند و بغرور دانائی مغرور نفس خود گشته اند انگاه شیخ الاسلام
چشم پر آب کرد و بگریست که اکنون قوت و برکت کجا مانده بود بعد ازان همدرین محل فرمود که در شرح
علما می نویسند که فردای قیامت آمنا و صدقنا صلحا و اهل علم که در دنیا با اهل دنیا مشغول بودند و کار علم
نمیکردند فرمان شود که ایشان را در عرصات حاضر آورند فرمان شود فرشتگان عذاب را غلهای آتشین در
گردن ایشان کنند و بدوزخ فرستند انگاه شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز فرمود که این علما آنانند که
در ظاهر بعلم پارسای نمودار میکردند و در باطن بعلم کار نمیکردند و بحیله و تزویر دنیا را از میان می ربودند
بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در راحة الارواح قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه می نویسد که چون مرد
در کار علم مستی نشود و بر آن کار کند و حق سبحانه و تعالی او را چنان توفیق میدهد که حق از باطل جدا کند و نیک
از بد بداند و حلال از حرام بشناسد انگاه فرمود که علم چندین نوع ست اما نام عالمی مطلق ست و فی الحقیقة
عالم همان ست که او علم نبوی داند و علم نبوی آسمانی ست و وحی از پروردگار عالم ست که بر پیغامبر
رسیده ست ازو بما رسیده انگاه سخن در معرفت افتاد بر لفظ مبارک راند که اینکس را بخود شناخت نباشد

هوا و هوس مبتلای خود گرداند اگر خود را بشناسد با دیگران الفت نباشد کسی را که محب حضرت حق باشد اگر
بعد ازان ملک هژده هزار در نظر او آورند او بگوشهٔ چشم ننگرد بعد ازان سوی دعاگوی وی فرمود که
اہل معرفة قومی اند که اگر از عرش تا ثری صد هزار ملک مقرب چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل در
نظر اہل معرفة نهند او در صحبت و رجوع معرفت باری تعالی ایشان را موجود نه پندارد و او را
از آمدن و بیرون شدن ایشان خبر نباشد و اگر خلاف آن باشد مدعی دروغ زن باشد نه اہل معرفت
بعد ازان ہمدرین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز
حاضر بودم فرمود که چون حق تعالی خواهد که بندهٔ خود را دوست دارد در ذکر بروی کشاده گرداند
و در سرای حیرت و دهشت فرود آورد که محل عظمت و جلال او باشد پس در حفظ و حمایت خدای تعالی
باشد بعد ازان ہمدرین اثنا فرمود که روزی بخدمت شیخ الاسلام سنجری قدس الله سره العزیز حاضر
بودم فرمود که اہل معرفت راست توکل در اوقات و آن از علم علوی و شوق پس ہرگاه این مقام
میسر آید اگر در آتش بسوزند خبر نباشد بعد ازان فرمود که اہل معرفت را دعوی گفتگوی آنگاه درست
آید که اول خود را از ثمرهٔ معرفت بخلق نماید و کسانیکه بدعوی محبت در بحث آیند ایشان را بقوت کرامت
ملزم کنند بعد ازان نقل شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سره العزیز حکایت کرد که وقت رحلت
ایشان مریدی حاضر بود آن مرید میگوید که به خدمت شیخ جلال الدین چون بودم از جهان نقل میکرد دیدم که تبسم
می نمود چنانچه در حیات متبسم بود پرسیدم که مخدوم شما را درین تبسم چیست گفت اہل معرفت خدای تعالی
چنین باشند بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در عشق و معرفت درست کسی ست که در ہیچ شی جز حق تعالی
یادش نباید آنگاه فرمود که شنیدم از زبان شیخ الاسلام شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز
که درخت عقل را آب فکرت دهند تا خشک نشود و برمزید گردد و درخت غفلت را آب جهل دهند تا
برمزید گردد و درخت توبه را آب ندامت تا بالا دهد و درخت محبت را آب موافقت دهند تا برمزید گردد بعد ازان ہمدرین محل فرمود که از واقعات خواجه
معین الدین سنجری قدس الله سره العزیز میگویند آن شب که آن بزرگوار نقل خواهد کرد چند صد کس رسول الله صلی الله علیه وسلم را در خواب دیده گفت
دوست خدای معین الدین سنجری خواهد آمد باستقبال او آمده ام چون خواجه نقل کرد در پیشانی نوشته دید
نوشته دیدند حبیب الله مات فی حب الله شیخ الاسلام درین حکایت بود که بانگ نماز برآمد خواجه در نماز مشغول شد
خلق و دعاگوی بازگشت الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ دوازدهم شهر ذیقعده سنه خمس وخمسین وست مائة دولت پابوس میسر شد مولانا
بدر الدین غزنوی و شیخ بدر الدین هانسوی و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند سخن در بزرگی ترک دنیا افتاد

بر لفظ مبارک راند که حق تعالی از ان روز باز که این دنیا آفریده ست از دشمنان یکی در وی نگریسته انگاه ہمدرین
میان فرمود که امیر المومنین علی کرم الله وجہه فرموده ست که از دو چیزی ترسم یکی آرزوی درازی اہل دوم
متابعت دنیا و ہوای نفس زیرا که نفس بنده را از یاد حق باز دارد و درازی اہل آخرت را فراموش کند
انگاه فرمود که بزرگی بود در غزنین از وی پرسیدم که دنیا بسوئی ما پشت دارد و آخرت سوی ما روی دارد
ہر یکی از ایشان بسر آیند فرمود که بر شما باید که شما بر آخرت باشید آخرت را بسیار گنید که فردا بسیار کار بیخواہند
و انچه امروز درینجا ساخته می شود آن وقت میسر نخواہد شد بعد ازان ہمدرین محل فرمود که خواجه عبد الله
سہیل تستری رحمة الله علیه انچه از مال دنیا داشت ہمه بخلق داد مردمان و اہل خاندان او زبان بملامت
کشادند که ذرهٔ برای خرچ لابدی نگاه داشتی فرمود که چه حاجت ست که نگاہدارم بعد ازان ہمدرین محل
فرمود که در اسرار العارفین نوشته یافته ام از خواجه یحیی معاذ رازی رحمة الله علیه که چون حکمت از
آسمان فرود آید سوی لہابی آرام نگیرد که اگر این چہار خصلت در وہست اول آنکه حرص دنیا در دل دوم اندیشه
که فردا چه خواہم کرد سوم بغض و حسد با مسلمانان چہارم دوستی شرف و جاه آرام گیرد اگر ازین چہار خصلت
یکی بود آنجا قرار نگیرد انگاه فرمود که برادر بہاؤ الدین زکریا رحمة الله علیه یکجا بودیم حکایت زہد میرفت فرمود که
زہد درویشی سه چیز ست در کسی که این سه چیز نیست زہد نیست اول شناختن دنیا و پس دست برداشتن از و
دوم خدمت مولی کردن و نگاہداشتن ادب سوم آرزومندی آخرت و طلب کردن آن بعد ازان
بر لفظ مبارک راند که از خواجگان ما خواجه فضیل عیاض رحمة الله علیه چنان رسید که روز قیامت دنیا را
بیارایند و او در میان عرصات بخرامد و بزینت نیکوی خود نماید و بگوید یا رب مرا سرا وار یکی از بندگان
خود گردان از حضرت خداوند جل شانه ندا آید که ای دنیا نه پسندم مر ترا و ایشان را که در متابعت تو
بوده اند پس دنیا را ہبار منثور گردانند انگاه سوی دعاگوی روی کرد و بنواخت که ترک دنیا کن تا
فردا برابر دوزخ نزدی انگاه ہمدرین محل فرمود که چندین فتوح و نقد که بر دعاگوی میرسد اگر نگاہدارم
خزانه ها پر شود اما انچه می آمد در راه او صرف میکنم ہمدرین محل فرمود که خواجه مودود چشتی قدس الله سره العزیز
در شرح اولیا می نویسد که بدی ها در یک خانه جمع کنند و کلید آن خزانه از دنیا گردانند پس ہر که دانسته
بر گرد آن خانه و کلید نگردد که ہمه بلا و بدی از دنیا ست بعد ازان تفسیر امام زاہد درپیش بود در روایت بر آمد
نجی المخفون و ہلک المثقلون یعنی برہند سبکساران و ہلاک شوند گران باران بعد ازان سخن در بزرگی
خدای تعالی افتاده بود بر لفظ مبارک راند که حق تعالی از ہمه بزرگ ست پس چون چنین باشد چرا بود که
مردم از چنین نعمت خود را محروم گردانند و بفکر ذکر عمر صرف نکنند بعد ازان فرمود که خدای تعالی را بندگانند که

در شنیدنِ نامِ دوست جان ومال فدا می کنند چنانچه در اسرار تابعین آورده اند که در وقتی درویشی
در بادیه مسکن داشت شصت سال در عالمِ تفکر ایستاده بود ناگاه از عالمِ غیب آواز برآمد یا الله
درویش چون نام نامی شنیده نعره بزد وبیفتاد نظر کردند جان بحق تسلیم کرده بود بعد ازان همدرین
محل فرمود که اگر اہلِ سلوک زمانے از ذکر خدای تعالی باز می مانند میگویند که ما مرده ایم اگر زنده
می بودیم ذکر مولی از ما فوت نشدے بعد ازان همدرین محل ملائم این معنی فرمود که وقتی بزرگے بود در
بغداد هزار بار ذکر الله وظیفه داشت تا روزی از وی فوت شد از عالمِ غیب ندا آمد که فلان
ابن فلان نماند چنانچه جمله خلق برحکمِ ندا فلان نماند خروج کردند وبر درِ آن بزرگ حاضر شدند او را
حی وقایم یافتند عجب ماندند وبمعذرت در آمدند آن بزرگ تبسم کرد که بمعنی راست آمده بود دیدہ همچنان
بدانید که در ندا بود زیرا که وظیفهٔ من از من فوت شده در عالمِ غیب ندا دادند که فلان نماند بعد ازان
همدرین اثنا فرمود که ذکرِ مولی بر زبان داشتن نشانِ ایمان ست و بیزاری ست از نفاق و حصار ست
او را از دیو و حرز ست او را از آتشِ دوزخ بعد ازان همدرین محل فرمود که در شرحِ مشائخ می نویسند چون
مومنان بذکر خدای تعالی دهن باز کنند ندا برآید از آسمان که برخیزید و شادی ها کنید که خدای تعالی گناهانِ
شما بیامرزید انگاه بر لفظ مبارک راند که در سیوستان بودم درویشی را دریافتم در عالمِ سُکر ایستاده جز
ذکر سخن نبود آری چون سعادت ابدی در ذکر نهاده اند باید که اینکس شب و روز ایستاده ونشسته وخفته و
بیدار و پاک وجنب از یاد حق تعالی غافل نباشد مگر بوقت قضای حاجت بعد ازان همدرین محل فرمود که
بزرگی بود که اگر کسے را در حدیث مشکل بودی آن حدیث را صحیح کردی روزی سخن در ریش افتاده
فرمود که شانه کردن در ریش سنت پیغامبر ست صلی الله علیه وسلم و پیغامبران دیگر هر که در شب ریش را
شانه کند حق تعالی هرگز بر او آفت درویشی نیارد بهر موی که در ریش او باشد حق تعالی ثواب هزار
برده آزاد در نامهٔ اعمالِ او ثبت فرماید همان قدر بدی دور کند ثوابے که در کردن شانه ہست اگر مردم بدانند
دست از جمله عبادات بدارند وهمدرین عبادت مشغول شوند انگاه بر لفظ مبارک راند که یک شانه نشاید که
دو کس کنند زیرا چه جدای افتد انگاه ملائم این معنی فرمود که وقتی در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم عورتے
دو بچه زائید متصل هم در حضرت رسول عرضداشتند که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم فرما تا از یک دیگر جدا
شوند رسول صلی الله علیه وسلم در تفکر بود که درین اثنا جبرئیل علیه السلام فرود آمد وگفت یا رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمان می شود که یک شانه راست کنید وآن شانه در سرِ هر دو بگردانید بفرمان خدای عزوجل از هم
جدا خواهند شد رسول فرمود صلی الله علیه وسلم که بروید و چنین بکنید چون یک شانه در سرِ هر دو کردند چنان چند روز

ازیکدیگر جدا شدند بعد ازان سخن در نمازِ جماعت افتاده درین باب نیکو غلو کردند بر لفظِ مبارک راند که اگر دو کس
هم باشند جماعت باید کرد اگرچه با دو کس جماعت نباشد اما ثواب جماعت باشد اگر همین دو تن باشند
باید که برابر ایستند بعده شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند و این حکایت فرمود که وقتی بجانب لاهور بودم
عزیزی را دریافتم از حد بزرگ صاحبِ نعمت بودم چون ملاقات حاصل شد روی سوی من کرد و گفت
مردم را از ذکرِ خدای تعالی شش چیز حاصل می شود اول بحالتی رسد که حضرت تقدس را بدل دیدن میکرد
دوم آنکه خدای تعالی او را از معاصی باز دارد که در وقت ذکر از فکرِ معاصی دور نبود علامت آن باشد که
او را خدای تعالی دور افگند سوم ذکر باری تعالی بسیار گوید که مشرف باشد و دوستی خدا در دل مستحکم گردد
چهارم چون حق تعالی را مردی یاد کند او را دوست تر دارد پنجم هرکه ذکر خدای تعالی بسیار کند از شر دیو
و پری بر هد ششم خدا یتعالی در گور او مونس باشد انگاه ملائم این معنی فرمود که هیچ ذکری برابر کلام الله
نیست میباید که آن را بخوانند که ثمرهٔ آن از همه طاعتها فاضل ترست بعد ازان ملائم این معنی فرمود که
شنیده ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز که در خبر آمده ست از
رسول الله صلی الله علیه وسلم که سورة الملک را در توریت نام ماثورست و در پارسی نام ماثوره و بردارندهٔ
سهت عذاب گور را بعد ازان گفت که در خبر مسطورست هرکه در شب سورهٔ یس را بخواند چنان باشد که
شب قدر یافته ست بعد ازان ملائم این معنی فرمود که بزرگے بود در بغداد الله الله بسیار گفتی روزی
در راهی میگذشت از موضعی چوبی بر سر او رسید سر او بشکست و خون روان شد هر قطرهٔ که بر زمین
می افتاد نقش الله الله پیدا می آمد پس بحقیقت باید دانست که هرکه در کاری بمرد در همان کار همچنان برخیزد
بعد ازان سخن در دعا افتاد بر لفظ مبارک راند که در فتاوی کبری نوشته دیده ام که از ابوهریره رضی الله عنه گفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس شیئ اکبر عند الله من الدعاء یعنی نیست هیچ چیزی نزدیک خدای تعالی
گرامی تر از دعا بعد ازان فرمود که شیخ الاسلام معین الدین سنجری قدس الله سره العزیز روایت کرد
از خواجه عثمان هارونی قدس الله سره العزیز که در قوت القلوب مینویسد ان الله یحب الملحین فی الدعاء
یعنی دوست دارد خدای تعالی کسانی را که دعا بسیار کنند بر درگاه او بعد ازان فرمود که وقتی در ملتان
من و برادرم بهاؤ الدین ذکریا یکجا بودیم بزرگی صاحب نعمت آنجا حاضر بود حکایت در دعا میرفت آن
بزرگ هرکه چهار چیز برگیرد ایزد تعالی از وی چهار چیز برگیرد اول هرکه زکوة برگیرد حق سبحانه و تعالی
مال از وی برگیرد دوم هرکه صدقه و قربانی برگیرد ایزد تعالی عافیت از وی برگیرد و هرکه ترک نماز گیرد ایزد
جل جلاله اندر مرگ عیاذاً بالله منه ایمان از وی برگیرد و هرکه دعا برگیرد ایزد سبحانه و تعالی اجابت دعا از وی برگیرد

و همدرین محل فرمود که وقتی در بغداد مردی را در پیش شیر انداختند بقصد هلاک او هفت روز پیش آن شیر بود
هلاک نه کرد و فرمان خدای تعالی نبود که او را هلاک کند سلامت بیرون آمد و سلامتی او ازین دعا بود که اسم
باری تعالی نزدی بود اسم اعظم این ست بسم الله الرحمن الرحیم یا دائم بلا فناء و یا قائم بلا زوال و یا امیر
بلا وزیر انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و گفت دشمن تو همین نفس امارهٔ تست و ابلیس لعین نیز همدرین
محل بانگ نماز بر آمد شیخ الاسلام بنماز مشغول شد خلق و دعاگوی باز گشتند الحمد لله علی ذلک ٭

بتاریخ دوم ماه ذی الحجه سنه خمس وخمسین وست مائة دولت پائبوس حاصل شد سخن در فضیلت
ماه ذی الحجه افتاده بود بر لفظ مبارک راند که در اوراد شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله
سره العزیز بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده ست که دو رکعت نماز در اول شب ماه ذی الحجه
بگزارد و در رکعت اول فاتحه یکبار و سه آیت از سورهٔ انعام و در رکعت دوم فاتحه یک بار و قل
یا ایها الکافرون یکبار بخواند حق سبحانه و تعالی ثواب حج کنندگان در نامهٔ اعمال او بنویسد بعد ازان
شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند که وقتی جوانی فاسقی بدکرداری گناهگاری نقل کرد خلق از سبب او
متاسف بودند که حال آن جوان در گور تنگ و تاریک چگونه خواهد بود همدرین محل بزرگی از بزرگان
او را بخواب دید پرسید که خدای تعالی با تو چه کرد گفت آنزمان که مرا در گور فرود آوردند خلق باز گشتند
فرشتگان عذاب آمدند با عمودهای که زنند و مرا عذاب کنند فرمان آمد ازان زنده که میرد و آن پاینده که
فنا نه پذیرد که دست ازین بنده بدارید که من او را بیامرزیدم و جای او در بهشت دادم و او یکی از حج
کنندگان ست فرشتگان عذاب دست از من باز داشتند و در حضرت بے نیاز عرضداشت کردند که الهی
این جوان فاسق و مرائی بود چه نیکی در وجود پیدا آمد که او را بیامرزیدی فرمان شد همچنین ست که شما
میگوئید اما در شب اول از ماه ذی الحجه سالے دو رکعت نماز گزارده پس او را بیامرزیدم بعد ازان
همدرین محل فرمود که از وهب بن منبه رضی الله عنه آمده ست که حق سبحانه و تعالی هدیه فرستاد بر مهتر موسیٰ
صلوة الله علیه مهتر جبرئیل علیه السلام هدیه آورد و گفت ای موسیٰ هر که در ایام عشرهٔ ذی الحجه درین ده روز
این کلمات بگوید چنانست که دوازده هزار بار توریت خوانده باشد و گوینده این کلمات را ده هزار نیکی در نامهٔ
اعمال او بنویسند و ده هزار بدی دور کنند و هزار فرشته صلوات گویند و عمل او از اهل زمین فاضل تر باشد
بعد ازان شیخ الاسلام قدس سره بر لفظ مبارک راند که در عوارف شیخ الاسلام شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله
سره العزیز بروایت فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمة الله علیه نوشته دیده ام که این کلمات در انجیل منزل بود
از آسمان با نبیا از برکت این بنا می شود و نور می بیند که از آسمان فرود می آید انگاه شیخ الاسلام فرمود

هر که حرمت و تعظیم این کلمات بدارد تا اثر آن به بیند انشاء الله تعالی اول روز صد بار بخواند لااله الا الله وحده
لاشریک له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لایموت بیده الخیر وهو علی کل شئ قدیر دوم روز صد بار این
کلمات بگوید اشهد ان لااله الا الله وحده لاشریک له الها واحدا احدا صمدا فردا وترا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا
سوم روز صد بار این کلمه گوید اشهد ان لااله الا الله وحده لاشریک له احدا صمدا لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد
چهارم روز صد بار این کلمه بگوید اشهد ان لااله الا الله وحده لاشریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی
لایموت بیده الخیر وهو علی کل شئ قدیر پنجم روز صد بار این کلمه گوید حسبی الله وکفی وسمع الله لمن دعا ولیس
وراءه المنتهی سبحان من لم یزل کریما ولایزال رحیما بعد از ان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که ششم روز
باز از سر گیرد و بهمین ترتیب بخواند باز فرمود که در عشرهٔ متبرکهٔ ذی الحجه دو رکعت نماز بگزارد بعد از وتر و پیش از
خواب در هر رکعتی فاتحه یکبار و انا اعطینا و اخلاص یگان بار حق تعالی او را ثواب چندان دهد که جز خدای تعالی
تعداد آن دیگرے نداند و گزارنده این نماز ازین جهان بیرون نشود تا جای خود در بهشت نه بیند بعد ازان
هم ملایم این معنی فرمود که شیخ الاسلام شیخ سعد الدین حمویه رحمة الله علیه را در خواب دیدند گفتند کیف حالک
گفت خدای تعالی مرا بیامرزید و بدل هر طاعتی براندازهٔ آن ثواب دادند مختلف اما بدل این دو رکعت
نماز که در هر شبی از عشرهٔ ماه ذی الحجه گزاردم چندان ثواب کرم شد که آنرا جز خدای تعالی دیگرے نداند
بعد ازان فرمود که در شب جمعه که داخل این عشره است و در روز جمعه شش رکعت نماز بگزارد بخواند در هر
رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص پانزده بار و بعد سلام صلوات فرستد و این کلمات بگوید لااله الا الله الملک
الحق المبین حق تعالی او را چندان ثواب دهد که آن را نهایت نیست و لبست و چهار هزار پیغمبر را ثواب یابد
و تا سال دیگر هیچ گناه از و ننویسند بعد ازان فرمود که یاری بود از یاران من از حد صالح و صاحب نعمت
او این نماز بگزاردی چنانچه نقل کرد بعد از نقل او را در خواب دیدند پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد
گفت در اوراد شیخ الاسلام معین الدین سنجری قدس الله سره العزیز نوشته دیدم که رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده ست هر که سورة الفجر در ایام عشرهٔ ذی الحجه بخواند حضرت عزت جل جلاله آن بنده را از آتش
دوزخ خلاصی دهد انگاه هم درین محل فرمود که بعد از نقل شیخ الاسلام معین الدین سنجری قدس الله سره العزیز را
بخواب دیدند که حال موت و گور و منکر و نکیر چه شد فرمود همه بفضل خدای تعالی آسان شد اما چون مرا زیر عرش
بردند سر بسجده نهادم ندا برآمد که اے معین الدین سر برکن سر برکردم فرمان شد که چرا چنین ترسیدی گفتم
الهی از ترس جباری و قهاری تو فرمان آمد آنکس که در کار ماست ما در کار او یم و هر که قدر عشرهٔ ذی الحجه
سوره والفجر خوانده باشد او را از ترس چه کار بود برو که ترا بیامرزیدم و ترا از واصلان خویش گردانیدم

انگاه بر لفظ مبارک راند که از مصطفی صلواة الله وسلامه علیه آمده ست هرکه در روز ششش رکعت نماز بگزارد و بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه والعصر یکبار و در رکعت دوم بعد از فاتحه لایلاف یکبار و در رکعت سوم سورة الکافرون یک بار و در رکعت چهارم بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله یکبار پس سلام دهد و دو رکعت دیگر بعد از فاتحه اخلاص سه گان بار پس اگر جمله خلائق جمع شوند ثواب این نماز بیان نتوانند کرد بعد ازان همدرین محل فرمود که هرکه در شب عرفه ذی الحجه دو رکعت نماز کند و بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی صد بار حق تعالی فرمان دهد تا ثواب هزار حج در نامه اعمال او بنویسند بعد ازان فرمود که وقتی در اجمیر مسافر بودم چندگاه در روضه حضرت شیخ الاسلام خواجه معین الدین سنجری قدس الله سره العزیز معتکف بودم و آن سعادت را دریافتم چنانچه شبی از شبهای عرفه نماز هم گزاردم نزدیک روضه متبرکه قرار گرفتم و در کلام الله مشغول شدم نحتی از شب گزشته بود که پانزده سیپاره بخواندم در سورة کهف یا در سورة مریم و الله اعلم یاد نمانده ست حرفی از ما ترک شده بود از روضه مخدوم آواز برآمد که آن حرف که گزشته باز بخوان آن را اعاده کردم دوم بار آواز برآمد که نیکو میخوانی فرزند خلف همچنین می باشند بعد ازان چون ختم تمام کردم سر در قدم خواجه پایان روضه نهادم بگریستم مناجات کردم که من نمیدانم از کدام طائفه ام همینکه این اندیشه در خاطر من بگزشت آواز از روضه برآمد که مولانا کسی که این نماز بگزارد در حقیقت او از آمرزیدگان ست انگاه سر در قدم خواجه آوردم معلوم شد که من کسی ام و خاطر جمع شد بعد از مدتی از آنجا بیرون آمدم و بازگشتم اما با نعمت فراوان که از پایان خواجه یافتم بعد ازان بر لفظ مبارک راند هرکه روز عرفه چهار رکعت نماز بگزارد بعد از ظهر و پیش از عصر بعد فاتحه در هر رکعتی اخلاص پنجاه بار و بعد فراغ هزار بار سورة اخلاص دیگر بخواند پس داده شود او را هرچه از خدای عز و جل بخواهد انگاه فرمود که روز عرفه صد بار بگوید بسم الله ما شاء الله لا یوتی الخیر الا الله بسم الله ما شاء الله الخیر کله بید الله بسم الله ما شاء الله لا یصرف السوء الا الله بسم الله ما شاء الله ما بنا من نعمة فمن الله بسم الله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله مصطفی صلی الله علیه وسلم میفرماید که در روز عرفه هرکه پیش از غروب آفتاب این کلمات را صد بار بگوید منادی فرماید حضرت عزت که خوشنود گردانیدی مرا ای بنده از من سوال کن انچه خواهی پس آن بنده که این کلمات را بوقت آنکه از خواب بیدار شود یا در وقت خفتن بگوید حق تعالی آن بنده را نگهدارد از بلاها و حرزی باشد او را از شر شیطان بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در شب عید اضحی هم دوازده رکعت نماز آمده است بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص پنج بار ثواب بسیار و بیحد ست بعد ازان فرمود که روز اضحی چون از نماز فارغ شود خطبه بشنود و بعد از خطبه چهار رکعت نماز بگزارد و بخواند در هر رکعت

اول بعد فاتحه الم نشرح یکبار و در رکعت دوم بعد فاتحه والمرسلات یکبار و در رکعت سوم بعد فاتحه والضحیٰ یکبار
و در رکعت چهارم بعد فاتحه اخلاص یکبار بعدازان بر لفظ مبارک راند که در اوراد شیخ الاسلام شیخ شهاب الدین
سهروردی قدس الله سره العزیز آمده ست از محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم هرکه دو رکعت نماز بعد عید اضحیٰ
در خانه بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و سورهٔ والمرسلات پنج بار آن بنده شریک گردد در حج و عمره
و در دعای حاجیان در طواف سعی کرده باشد و حق سبحانه در مال او برکت دهد بعدازان فرمود که در اوراد
شیخ الاسلام شیخ عثمان هارونی قدس الله سره العزیز نوشته دیده ام که در آخر سال و آخر روز ذی الحجه
هرکه این دعا بخواند حق تعالی او را تمام سال در امان خود نگاهدارد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ما عملت
من عمل فی هذه السنة مما نهیتنی عنه ولم ترضه ونسیته ولم تنسه وحلمت عنی بعد قدرتک علی عقوبتی ودعوتنی
الی التوبة بعد جرأتی علیک اللهم انی استغفرک فیها یا غفور فاغفرلی وما عملت من عمل ترضاه عنی ووعدتنی
الثواب فتقبله منی ولا تقطع رجائی یا عظیم الرجاء اللهم ارزقنی خیر هذه السنة وما فیها برحمتک یا ارحم الراحمین
آنگاه فرمود که برادرم شیخ بهاؤالدین ذکریا قدس الله سره العزیز آورده ست که مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم
میفرماید هرکه دو رکعت نماز آخر ماه ذی الحجه بگزارد و در هر رکعتی فاتحه یکبار و چندی از قرآن و بعد از سلام
هفت بار این دعا بخواند حق تعالی او را بیامرزد هرچه در آن سال گناه کرده باشد آن نیز بجشند شیخ الاسلام
درین فوائد بود که بانگ نماز برآمد چنانچه بنماز مشغول شد خلق و دعاگوی بازگشتند الحمد لله علی ذالک ✦

تاریخ هفتم ماه ذی الحجه سنه خمس وخمسین وست مائة دولت پایبوس میسر شد سخن در مذهب افتاده بود
بر لفظ مبارک راند که اول مذهب امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه دوم مذهب امام شافعی رضی الله عنه سوم
مذهب امام مالک رضی الله عنه چهارم مذهب امام احمد حنبل رضی الله عنه پس میباید که مردم در چهار مذهب
شکی نیارند تا مسلمان سنی باشند و بیقین بدانند و اعتقاد کنند که مذهب امام اعظم رضی الله عنه از همه مذهب
فاضل ترست و شریف تر و مذهب دیگران پس اند زیرا که مذهب اول که در عالم بنا شد مذهب امام اعظم است
رضی الله عنه و الفضل للمتقدمین و حق عند الله تعالی یکی بیش نیست و مذهبی که ما در آنیم مذهب ابوحنیفه ست
رضی الله عنه و مذهب صواب ست و احتمال خطا ندارد اما آنکه بعضے گفته اند چهار مذهب که بر سنت و جماعت
بودند هیچکس از مجتهدان میل بهوای نفس و بدعت نکرده اند چگونه بنده های خدا بوده اند که جز متابعت کتاب
خدای تعالی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده اند بعدازان بر لفظ مبارک راند که در فتاوی ظهیری
صاحب فتاوی نوشته ست در آخر باب این حکایت که امام مسلمانان ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه چون حج آخرین
بگزارد در خواست کرد و بالنفس اندیشید که شاید بار دیگر قادر نشوم بحج گزاردن پس مر ربان خانه کعبه را گفت

در باز کنید و اجازت دهید تا من یک شب خدای عزوجل را عبادت کنم گفتند این کاری پیش از تو کسی را میسر نشده است اما چون سابقی در علم و مردمان بتو اقتدا میکنند در باز خواهیم کرد آخر در باز کردند امام مسلمانان در رفت و میان دو ستون بالستاد پای چپ را بر پای راست نهاد و نیمی قرآن بخواند و باز پای راست بر پشت پای چپ نهاد نیمی قرآن دیگر بیک پای ایستاده بخواند و تمام کرد چون سلام گفت مناجات کرد که الهی نکردیم هیچ عبادتی که چنانچه حق باشد و نه شناختیم ترا چنانکه حق شناختن ست نقصان خدمت مرا بکمال معرفت در گزار هاتف آواز داد که ای ابوحنیفه بدرستی و راستی که بشناختی و خدمت کردی ترا بیامرزیدیم و مر کسی را که پیروی تو کنند و در مذهب تو باشند تا قیامت و بعد از ان چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد فرمود که الحمد لله ما در مذهب اویم بعد از ان همدرین محل فرمود بروایت صحیح اسمٰعیل بخاری رضی الله عنه که او فرمود که محمد حسین شیبانی رحمة الله علیه را در خواب دیدم پرسیدم که حضرت عزت با تو چه کرد امام محمد گفت که مرا بیامرزیدند و حضرت عزت فرمود که اگر میخواستم ترا عذاب میکردم اما اگر علم بیان نمیکردی اسماعیل گفت پرسیدم که ابو یوسف قاضی کجاست امام محمدؒ گفت میان آسمان و زمین پرسیدم امام اعظمؒ کجاست گفت هیهات او در علیین ست بعد از ان حکایت در فرق مذهب افتاد که بهتر کدام است شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و هیهات من نام امام اعظمؒ نمی توانم گرفت اما ایشان را شاگردی بود محمدؒ شیبانی آن زمان که امام محمدؒ سوار شدی امام شافعیؒ رکاب گرفتی و امام محمد شاگرد را شاگرد بود و پس ازینجا معلوم شد که چند در چند فرق ست میان مذهب بعد از ان همدرین محل فرمود که وقتی قاضی حمید الدین ناگوری و شیخ قطب الدین بختیار اوشی و شیخ جمال الدین تبریزی و شیخ بدرالدین غزنوی قدس الله سرهم العزیز در مسجد جامع دهلی چند روز معتکف شدند هر کسی دوگان ختم در روزی بر خود وظیفه کردند چنانکه شبی از شبها بر یکدیگر گفتند اگر بتوانیم در یک پای ایستاده شویم خدای تعالی را همین سبب طاعت کنیم یعنی در طاعت بدو رکعت نماز بروز آریم هر همه گفتند نیکو باشد چون شب قاضی حمید الدین ناگوری در پیش رفت و ایشان بدو رکعت نماز بد و اقتدا کردند هر همه در یک پای ایستاده شدند قاضی حمید الدین در یک پائی ختم قرآن کردی و چهار سیپاره دیگر زیاده خوانده و در رکعت دوم ختم دیگر تمام کرده و سلام نماز داده و مناجات کرد که الهی عبادتی چنانچه حق عبادت ست نکردیم پس بخش ما را و نقصان خدمت ما را بکمال معرفت در گزار از گوشه آواز بر آمد که ای دوستان ما نیکو شناختید ما را و خدمت و طاعت نیکو کردید پس شما را بیامرزیدیم و آنچه مطلوب شماست بشما دادیم انگاه آن بزرگان از آنجا متفرق شدند و مسافر گشتند بعد از ان ذکر در آن افتاد که شجرهٔ مذهب می باید دانست که بحضرت الٰهیه ست چگونه می پیوندد فرمود که چنانچه مرید را شجرهٔ پیر خود دانستن

فرض ست شجرهٔ مذهب نیز باید دانست که بحضرتِ الوہیت چگونه پیوندد انگاه شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز فرمود که اگر پرسند که در مذهب کیستی بگو در مذهب امام اعظم کوفی رحمة الله علیه و ابو حنیفه در مذهب امام ابراهیم علقمه و علقمه در مذهب امام ابراهیم نخعی و امام نخعی در مذهب امام عبد الله مسعود و امام مسعود در مذهب ابوہریرہؓ و ابوہریرہؓ در مذهب رسول الله صلی الله علیه وسلم و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در مذهب ابراهیم خلیل الله و ابراهیم خلیل الله در مذهب نوح علیه السلام و مهتر نوحؑ در مذهب شیث علیه السلام و شیثؑ در مذهب مهتر آدم علیه السلام و مهتر آدمؑ در مذهب جبرئیل علیه السلام و مهتر جبرئیلؑ در مذهب مهتر میکائیل علیه السلام و مهتر میکائیلؑ در مذهب اسرافیل علیه السلام و اسرافیلؑ در مذهب مهتر عزرائیل علیه السلام و مهتر عزرائیلؑ در مذهب حضرت احدیت صمدیت اما اینجا هیچکس نداند مگر خدای تعالی جل جلاله بعد ازان حکایت در ادعیه ماثوره و آیات قرآن افتاد بر لفظ مبارک راند که آنکس میباید از دعا و آیات کلام الله خالی نباشد و پیوسته درین کار باشد تا در امان باری تعالی باشد انگاه فرمود که نماز تهجد بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فریضه بود و در حق ما سنت و آن هشت رکعت ست نزدیک سحر و هرچه داند از قرآن بخواند اما این معین نیست دران کوشد که قرأة دراز بخواند که مصطفی صلی الله علیه وسلم قرأة خوانده ست انگاه ملائم این معنی فرمود که وقتی بزرگی بود از بزرگان دین او را شیخ قطب الدین گفتندی از حد بزرگ بود وقتی نماز تهجد او فوت شد خدمتِ ایشان را درد زانو شده چند روز دران درد مبتلا ماند در کروه خود برآمد که این درد از کجاست در سرا و فرو خواندند که اے بزرگ نماز تهجد فوت کردی همین بار آورد که بدین بلا مبتلا شوی آخر معلوم شد که پیش ازین یک شب نماز تهجد فوت شده بود بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در اوراد شیخ الاسلام معین الدین سنجری قدس سره نوشته دیده ام بروایت عبد الله ابن مسعود رضی الله عنهما هر که از سورة البقره ده آیت بخواند بدین ترتیب که چهار آیت از اول آیة الکرسی و چهار آیه بعد آیة الکرسی و دو آیت آخر سوره بقره بخواند دران خانه شیطان نرود تا شب و اگر بشب خواند تا روز انگاه فرمود هر که را درویشی رسد این کلمه بسیار بگوید لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بعد ازان فرمود که وقتی بخدمت شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز حاضر بودم آینده بیامد و روی بر زمین آورد و فرمان شد بنشین بنشست و عرضه کرد که در معاش تنگی دارم شیخ الاسلام بر فور فرمود باشد که این نمیگوید لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم گفت راست نمیگویم انگاه فرمود که از رسول صلی الله علیه وسلم روایت ست هر که این کلمه بسیار گوید حق تعالی او را از آفت درویشی نگهدارد بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در کتاب بقیه ختم المجتهدین ابو اللیث سمرقندی قدس سره نوشته ست که عجب دارم ازین چهار گروه که از

چهار چیز غافل باشند اول از آن گروه که بغم گرفتار باشند چگونه نگویند لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
الظالمین زیرا که حق تعالی در کلام مجید فرموده ست فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذالک ننجی المومنین بعد
ازان همدرین محل فرمود که مهتر ایوب صلوات الله علیه چون به بلای کرمان مبتلا شد چهل سال در زحمت بود
آن روز که وعده نجات خواهد شد بحضرت عزت مناجات کرد فرمان آمد که این کلمه را بسیار بگوی لا اله الا
انت سبحانک انی کنت من الظالمین این کلمه را چند روز مداومت نمود حق تعالی او را ازان بلا نجات داد
بعد ازان فرمود که وقتی جوانی از هارون رشید بخطایی در بند افتاده و درین بود که او را هلاک کنند بزرگی بر سر وقت
او رسید او را از حد غمگین دید آن بزرگ از حال او باز پرس کرد آخر چون او روان شد این آیه بیاموخت
چند روز آن جوان باین آیت مداومت نمود و خلاص شد و بخلعت خاص مشرف شد بعد ازان فرمود و هم عجب
دارم ازان گروه که از کسی بترسند و این نگویند حسبی الله ونعم الوکیل زیرا که حق تعالی در کلام مجید میفرماید
فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء بعد ازان همدرین اثنا حکایت کرد که وقتی بادشاهی ظالم که او را
باد(؟) در سر گرفته بود دعوی خدائی میکرد خاک در دهن آن ناپاک گفت چه حیله سازم که این فن درست مستقیم گردد
وزیر سے مکار بود روی سوی او کرد و او سر بر زمین آورد و گفت دو چیز عرض دارم اگر بکنی باری اندیشه
کن که توانی کرد بآن فرمود که بگو گفت در شهر مذکران و دانشمندان بسیار اند ایشان را از میان بردار چون
ایشان نمانند اسلام را کس نداند پس هر چه دعوی پیش خلق کنی استوار دارند آن بادشاه همچنان کرد هر جا که
مذکرے و دانشمندی بود از میان برگرفت و همه را بالقطع تیغ بخدا رسانید چون از ایشان هیچکس نماند گفت
اکنون چه کنم گفت یک چیز دیگر کن هر جا که اهل کتبه اند ایشان را نیز از میان برگیر تا علم ننویسند بعد ازان
هر چه کنی رواست آنگاه بادشاه این طائفه را نیز از میان برگرفت و مسلمانان آن شهر بضلالت مبتلا
شدند و آن بادشاه از دین برگشت و بدعوی کردن مشغول شد خاک در دهن آن ناپاک الغرض بزرگی
بود از بزرگان خواجه حسن بصری رحمة الله علیهما همدرین نزدیکی میان اهل کتب گرفتار شده بود این
کلمه بسیار گفتی قضارا بر فور آن بادشاه از تخت فرود آمد معذرت بسیار کرد فرمود او را رها کنید و
بخلعت خاص مشرف گردانید بعد ازان آن بادشاه گفت آن زمان که آن بزرگ را بیاوردند مارو
اژدها برابر او یکی از پهلوی راست و دومی از پهلوی چپ که یک لب آنها در زمین و یک بر آسمان
آتش از دهان آنها می بر آمد خواستند که مرا فرو زنند من عجز کردم گفتند دست ازین بزرگ بردار والا نه
ترا هلاک خواهیم کرد پس آن بزرگ را پرسیدند که ترا از چه خلاص شد گفت من این کلمات را بسیار گفتمی
حسبی الله ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر پس هر که این کلمه گوید او را هیچ کس چیزے نتواند گفت

بعدازان شیخ الاسلام فرمود سوم عجب دارم از کسی که بترسد از مکر مردمان و نگوید افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد
زیرا چه حق تعالی فرموده ست فوقه الله سیئات ما مکروا انگاه شیخ الاسلام ادام الله برکاته بر لفظ مبارک
راند که خواجه حسن بصری رحمة الله علیه هر وقتی که پیش حجاج یوسف بر فتی این آیت بخواندی یوسف سخ گند
خوردی و گفتی که از هیچ کس چندان هراس ندارم که از خواجه حسن بصری رحمة الله علیه آن زمان که او
پیدا می شود لرزه در من می افتد دو شیر برابر او می آیند گوئی آن زمان مرا ذره ذره خواهند کرد بعد ازان
فرمود چهارم عجب دارم ازان گروه که رغبت بهشت کنند و نگویند ماشاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله حق تعالی
فرموده ست فعسی ربی ان یوتین خیرا من جنتک بعد ازان فرمود که در آثار تابعین نوشته دیده ام که
وقتی جوانی از حد فاسق پیوسته در معصیت بودی اما وقت خفتن این کلمه بسیار گفتی بعد ازان در کار
دیگر مشغول شدے الغرض از جهان نقل کرد در خواب دیدند که در بهشت میخرامد عجب نمودند سوال کردند
این دولت از کجا یافتی جواب داد اگر چه بد مرد بودم اما این کار میکردم و هر صبح و شام این کلمه میگفتم
ماشاء الله لا حول ولا قوة الا بالله هر سعادتی که یافتم از دولت این کلمه یافتم بعد ازان سخن در ترس گور
افتاده بود از منکر و نکیر و هیبت آن بر لفظ مبارک راند که مردی از عبد الله بن عباس رضی الله عنه پرسید که
من ترا چیزی می آموزم اگر بکنی هیچ از ایشان نترسی پس گفت هر که شب جمعه دو رکعت نماز بگزارد و بخواند
در هر رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص پنجاه بار ازان سبب از منکر و نکیر در امان باشد بعد ازان بر لفظ مبارک
راند که وی دو رکعت ملازمت کرد در شرح اولیا همی نویسند که چون آن مرد نقل کرد در خواب دیدند
پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرده از منکر و نکیر چگونه رستی گفت آن زمان که منکر و نکیر با هیبت
آمدند از من پرسیدند چون از سوال ایشان عاجز شدم خواستند که عمودی زنند فرمان آمد دست
ازین بنده بدارید که ما او را بیامرزیدیم دست از من برداشتند بعد ازان هم درین محل فرمود که مردی وقتی
عبد الله عباس رضی الله عنه را پرسید هل عندک فی ضغط القبر قال نعم یعنی هست چیزی نزدیک تو
از ضغطه گور نگاه دارد گفت آری پس فرمود هر که بگزارد دو رکعت نماز در شب جمعه و بخواند در هر
رکعتی الحمد یکبار و اذا زلزلت الارض پانزده بار بعنایت الهی از ضغطه گور در نجات باشد بعد ازان بر
لفظ مبارک راند که وقتی پیش شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز نشسته بودم
بزرگان از صدور و مشائخ حاضر بودند حکایت در ترس گور میرفت و مولانا شهاب الدین قریشی مفتی
شهر دهلی حاضر بود فرمود هر که این اوراد در کتاب مینویسد یعنی سوره واقعه و سوره مزمل و سوره
والشمس و واللیل و الم نشرح و مداومت نماید پس امان او باشد از ترس گور و روشنی بعد ازان بر لفظ

مبارک راند که وقتی درویشی نقل کرد از خاندان چشت بود چون آن درویش را در زمین سپردند همان زمان فرشتگان آمدند و سوال کردند این درویش جواب داد آنگاه از گور او روشنائی پیدا شد او را در خواب دیدند و ازان حال پرسیدند که خدای عزوجل با تو چه کرد گفت بیامرزید و بخششها شد که آن را حد و نهایت نیست فرمان آمد که ترا در کار این عاشوره کردیم و بخشیدیم بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که در احادیث مسطور است از مصطفی صلی الله علیه وسلم هرکه بعد از فریضه سه بار اخلاص بخواند و سه بار درود فرستد و بعد ازان یکبار این آیت بخواند ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیئی قدرا بعده سوی آسمان بدمد حضرت عزت آن بنده را سه نعمت بدهد یکی درازی عمر دوم مال بسیار سوم برخوردارے که بیحساب و بهشت رود انشاء الله تعالی شیخ الاسلام درین حکایت بود که بانگ نماز گفتند شیخ الاسلام بنماز مشغول شد خلق و دعاگوی بازگشت الحمد لله علی ذالک +

بتاریخ بستم ماه مذکور سنه خمس وخمسین وست مائة سعادت قدمبوس حاصل شد وقت چاشتگاه در جماعتخانه نشسته بودند و طائفهٔ مسافران حاضر بودند دعاگوی روی بر زمین آورد از زبان مبارک فرمودند که اے دوست خدا بنشین نشستم روی سوی حاضران کرد و گفت که من از خدا خواسته هرچه مولانا نظام الدین بخواهد بیابد بعد ازان سخن در درود افتاد بر لفظ مبارک راند که در آثار مشائخ آمده است و نوشته دیده ام هرکه یکبار درود بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستد از گناهان چنان پاک گردد گوئی این زمان از مادر زاده است و صد هزار نیکی در نامهٔ اعمال او بنویسند و او را از اولیای خدا خوانند بعد ازان بر لفظ مبارک راند که صحابه و تابعین و مشائخ طبقات هرکسی ازان وظیفه خویشتن کرده اند اگر شبے از شب ها ایشان را وظیفهٔ صلوات فوت شدے خود را میان مردگان تصور کردندے و ماتم خود داشتندی که امشب ما مرده ایم اگر زنده می بودیم صلوات خواجهٔ کائنات از ما فوت نشدے بعد ازان هم درین محل فرمود که وقتے خواجه یحیی معاذ رازی رحمة الله علیه را در شبی وظیفهٔ درود فوت شد و وظیفهٔ او سه هزار بار درود بود الغرض چون روز شد ماتم خود بداشت چنانچه برائے تعزیت مرده می نشیند خلق بیامدند و ازان حال سوال کردند که این نوع از کجاست فرمود که امشب وظیفهٔ درود از من فوت شده بود این ماتم ازان است که ازان جهان سعادت محروم مانده ام خواجه یحیی معاذ رازی درین حکایت بود که هاتف آواز داد که اے یحیی هر روز و هر شب که ترا از گفتن درود ثواب میدادیم امروز ترا صد چندان ثواب دادیم و نام ترا در گویندگان درود گو بنوشتیم آنگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگریست

واین حکایت ہمدرین محل فرمود کہ خواجہ سنای رحمۃ اللہ علیہ پیغمبر علیہ السلام را در خواب دید کہ روی مبارک از
خواجہ پنہان میکرد خواجہ سنای بدوید و پای مبارک را بوسہ داد و گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
جانم فدای تو باد از چہ روست کہ روی مبارک خود از من پنہان میکنی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم خواجہ
سنای را در کنار گرفت و گفت کہ ای خواجہ تو چندان مدح درود مرا کردہ کہ من از روی تو شرمندہ ام کہ
بکدام چیز عذر بخواہم بعد ازان شیخ الاسلام ہای ہای بگریست و گفت سبحان اللہ یک بندگان خدای تعالی
ایشانند کہ از بسیاری درود خواجہ کائنات صلی اللہ علیہ وسلم از ایشان شرم میدارد ہزار رحمت بر
جان ایشان باد کہ بدین ثواب میرسند و میباشند و بدین بمیرند و بدین ورد برخیزند انگاہ ہمدرین محل
فرمود کہ وقتی طائفہ جہودان نشستہ بودند درویش مسلمان بیامد از ایشان چیزی درخواست کرد ہمدرین
محل امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ پیدا شد جہودان بہ تمسخر درویش را گفتند کہ شاہ جوانمردان می آید
الغرض آن درویش رفت و دست امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ بگرفت و سلام کرد و حال فقر و فاقہ خود
بگفت امیر المومنین گرد خود برآمد دید کہ چیزے نیست چہ خواہم داد فاما از گیاست خود معلوم کرد کہ
جہودان او را از برای آزمائش فرستادہ اند کہ چہ چیز خواہد داد الغرض چون امیر المومنین دست او
بگرفت و برکف دست او دہ بار درود پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم بخواند و گفت مشت بند و مشت بربست
و نزدیک ایشان بیامد ایشان گفت کہ چیزے یافتے گفت چیزے یافتم اما دہ بار درود
بر مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم بگفت و بدین دستم بدمید ایشان را بیشتر تمسخر رو نمود الغرض گفتند کہ
دست باز کن چون دست باز کرد دینار گشتہ بود آن روز چند ہزار جہود مسلمان شدند بعد ازان ہمدرین
محل فرمود کہ وقتی ہارون رشید را زحمت شدہ بود چنانچہ نیم سال در زحمت ماند نزدیک شد کہ جان
از تن او برود قضارا شیخ ابوبکر شبلی رحمۃ اللہ علیہ پیش در او بگذشت این خبر بسمع ہارون رشید رسید کہ
امام ابوبکر شبلی میگذرد کسان فرستاد و بمعذرت تمام خواجہ را بالین وی بردند ہمین کہ ہارون رشید را
بدید گفت خاطر جمع دار کہ اکنون نیکو شدی یکبار این درود بخواند و بر ہارون رشید دست فرود آورد در
حال نیکو شد آخر معلوم شد کہ این درود خواندہ بود از برکت این درود صحت یافت بعد ازان بر لفظ مبارک
راند کہ اینکس درود بسیار فرستد اگر بنماز این پنج درود فرستد بہتر بود کہ این درود بہترین درودست
و فاضل ترین از ہمہ اگرچہ ثواب ہمہ درود یکیست اما ہر درودی را فضیلتے دیگرست و آن پنج درود

اینست بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہم صل علی محمد بعدد من صلی علیہ وصل علی محمد بعدد من لم یصل علیہ وصل علی محمد کما
تحب و ترضی ان یصلی علیہ وصل علی محمد کما تنبغی الصلوۃ علیہ وصل علی محمد کما امرتنا بالصلوۃ علیہ انگاہ شیخ الاسلام

ادام الله حرمته بر لفظ مبارک راند که این سبب آن بود مولانا فقیه ابو الحسن ندوسی رحمة الله علیه در روضهٔ منوره درود نوشته ست اول امام مسلمانان امام شافعی رحمة الله علیه را بعد نقل در خواب دیدند پرسیدند که خدای تعالی با شما چه کرد امام شافعی رحمة الله علیه گفت حضرت جل علا مرا بیامرزید از برکت این پنج درود که بر خواجهٔ عالم میفرستادم اما فضیلت دوم آنست که روزی مصطفی صلی الله علیه وسلم نشسته بودند وصحابه رضی الله عنهم گرد بر گرد ابو بکر صدیق رضی الله عنه طرف راست بود جوانی بیامد وسلام کرد خواجهٔ عالم صلی الله علیه وسلم فرمان داد که بالاتر ابو بکر صدیق بنشین ابو بکر صدیق رضی الله عنه متامل شد یاران دانستند مگر مهتر جبرئیل علیه السلام ست واگر نه هیچ یاری را محل آن نباشد که بالاتر از ابو بکر رضی الله عنه نشیند مصطفی صلی الله علیه وسلم روی مبارک سوی ابو بکر صدیق کرد وگفت این مردی ست انقدر درود بر من میفرستند که هیچکس نمی تواند فرستاد ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله مگر این جوان آب وطعام نمی خورد و بهیچ مصلحت دیگر مشغول نمی شود بجز درود مصطفی صلی الله علیه وسلم فرمود که طعام وشراب نیز می خورد و بمصالح خود مشغول می شود اما یکبار درود در روز ویک بار در شب بر من این درود میفرستد هم برین طریق که بالا گفته شد همدرین محل شیخ الاسلام فائده این فوائد میفرمود ند که پنج نفر درویش بیامدند وروی بر زمین آوردند فرمان شد بنشینید نشستند وعرضداشت کردند که ما مسافرانیم نیت خانهٔ کعبه داریم اما خرچ راه نداریم چیزی عنایت شود تا بدل فارغ روان شویم شیخ الاسلام این سخن تمام بشنید در تفکر شد انگاه نیز در مراقبه شده چند خسته خرما پیش بود بستد وچیزی خوانده بر دست ایشان داد درویشان را تحیر پیدا شد ضمیر روشن که شیخ الاسلام را بود فرمود که به بینید چون نظر کردند مثال سفال دینارهای زر گشته بود آخر معلوم شد از شیخ بدر الدین اسحاق که شیخ الاسلام این درود گفت وبر آن سفال دمید از برکت این درود سفال دینارهای زر گشته بود انگاه سخن در آیة الکرسی افتاده بود بر لفظ مبارک راند آن روز که آیة الکرسی نازل شد هفتاد هزار فرشتهٔ مقرب گرد بر گرد کرسی میباشند برابر مهتر جبرئیل علیه السلام در خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرود آمدند وگفتند بستان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم با هزار اعزاز واکرام بستد و بر سر و دیده نهاد مهتر جبرئیل گفت یا محمد صلی الله علیه وسلم فرمان می شود که هر آن بنده از بندگان من آیة الکرسی که مقرر ست بخواند هر حرفی که درین ایه ست پس بهر حرف هزار ساله ثواب بنام او ثبت فرماید و هزار فرشته گرد بر کرسی اند خوانندهٔ این را هزار ثواب ایشان بدهند واورا از مقربان خود گردانند بعد ازان شیخ الاسلام همدرین محل فرمود که در فتاوی ظهیری نوشته ست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم

فرموده است هر که آیة الکرسی بخواند و از خانه برآید حضرت عزت فرمان دهد هفتاد هزار فرشته را تا آن زمان که
آن بنده باز آید برای او آمرزش خواهند بعد ازان فرمود که شنیده ام از شیخ الاسلام قطب الدین بختیار
اوشی قدس الله سره العزیز هر که آیة الکرسی بخواند و درون خانه رود حضرت عزت ازان خانه درویشی
دفع کند بعد ازان فرمود که در جامع الحکایات نوشته دیده ام که وقتی در بغداد درویشی بود شبی از شبها
در کلبهٔ آن درویش ده نفر دزد بیامدند سر درون خانهٔ آن درویش کردند آن درویش آیة الکرسی
خوانده بود و بیرون دمیده همچنین دزدان بیامدند بفرمان خدا تعالی کور شدند درویش پیدا شد این
حال معاینه کرد بیرون آمد و پرسید که شما کیانید ایشان گفتند که ما دزدانیم بدزدی در خانهٔ شما در آمده
بودیم کور شدیم لے بزرگوار تو دعا کن تا چشمها باز دهند ما ازین کار توبه کنیم و در پیش شما مسلمان شویم
آن بزرگ تبسم کرد و گفت چشم باز کنید بفرمان خدائے تعالے چشمها باز کردند و بینا شدند
و هر همه توبه کردند و مسلمان شدند الحمد لله علے ذالک +
بتاریخ بست و هفتم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ست مائة دولت قدمبوس میسر شد سخن در دعا افتاده بود
بر لفظ مبارک راند که در کتاب امام محمد شیبانی رحمة الله علیه نوشته دیده ام بروایت امام
جعفر صادق علیه السلام که از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است هر که را غمی و همی پیش آید یا کاری
که قابل صلاح نباشد چون نماز بامداد بگزارد صد بار گوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا حی
یا قیوم یا فرد یا وتر یا احد یا صمد فان لم یصلح فدلنا علی الدرای بعد ازان شیخ الاسلام فرمود وقتی بخدمت
شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز حاضر بودم ایشان نشسته حکایت در دعا میفرمودند
هر کرا تنگی معاش باشد برای کشایش آن این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا دائم العز والملک والبقاء
یا ذی الحمید والعطایا وودود ذو العرش المجید الفعال لما یرید بعد ازان همدرین محل فرمود که در وقت
درماندگی هر که این نامها را هزار بار بگوید آن مهم بالقطع بکفایت رسد و آن کلمات این است اقوی معین
واهدی دلیل بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین بعد ازان فرمود که در تفسیر زاهد رحمة الله علیه دیده ام هر که
خواهد اعمال بشرف حق باشد این آیه بخواند ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم چون خواهد که از تنگی دنیا و
آخرت برهد و از دوزخ خلاصی یابد این آیت بخواند ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا
عذاب النار و چون خواهد که بهمه حال صابر باشد و قدمش در کار ثابت بود و بر دشمنان ظفر یابد
این آیه بخواند ربنا افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین چون خواهد که دلش
با ایمان و امان باشد و رحمت تبارک و تعالی نثار او گردد این آیه بخواند ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا

وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم
نشسته بود وصحابه رضی الله عنهم گرد برگرد او از پیغمبران گزشته حکایت میکردند درین میان صحابی از یاران
رسول خدا صلی الله علیه وسلم برخاست وی بر زمین آورد و عرضداشت کرد که یا رسول الله ولم از
ایمان چگونه امین گردد که من با ایمان خواهم رفت رسول الله صلی الله علیه وسلم در اندیشه شد همچنان مهتر
جبرئیل علیه السلام بیامد وگفت یا رسول الله این آیه آورده ام بستان هر که این آیت را ملازمت نماید
دل او از ایمان امین باشد و امید بود که با ایمان رود آنگاه شیخ الاسلام فرمود که نزول این آیه
دران بود که صحابه رضی الله عنهم التماس کرده بودند و همدرین محل فرمود هر که خواهد که با دوستان
خدای تعالی جمع شود این آیت بسیار خواند ربنا انک جامع الناس لیوم لاریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد
و بعد ازان فرمود چون این کس در ملازمت کردن این آیه باشد با دوستان خدای تعالی جمع شود و
چرا باشد که خود را ازین سعادت محروم دارد و نخواند آنگاه فرمود که چون کسے را مهمے پیش آید یا برده بگریزد
یا خواهد که فرزندی شایسته و پارسا باو دهند پس این آیه بخواند رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک
سمیع الدعاء بعد ازان فرمود که مهتر زکریا صلوة الله وسلامه علی نبینا وعلیه السلام در مناجات همین آیت
خوانده بود که خدای تعالی اجابت کرد و پسرے داد چون مهتر یحیی علی نبینا وعلیه السلام در آغاز جوانی و کودکی
چندان بگریست از ترس خدائے تعالی که جمله گوشت و پوست خسارهٔ او بریخت مهتر زکریا و قوم بزرگوار ایشان
یعنی مادر و پدر مهتر یحیی بگریستند که اے فرزند تو هنوز صغیرے ترس چیست گفت ای مادر تو آن زمان که
زیر دیگ آتش میکنی تا آن زمان که چوب خرد بالای آتش نمی نهی آتش بنیاد نمی گیرد پس می ترسم که فردای قیامت
خردگان را پیش اندازند و بزرگان را پس در دوزخ فرستند بعد ازان فرمود که وقتی جانب سیوستان
مسافر بودم و اولیاء و بزرگان آن شهر را دریافتم چنانچه روزے بخدمت شیخ محمد سیوستانی حاضر بودم
پیرے بس بزرگ بود و صاحب ولایت حکایت در سلوک معرفت درویشان در بحث بودند
آینده آمد روے بر زمین آورد و بنشست خواجه محمد سیوستانی همین که جانب او دید ضمیر روشن که داشتند بعد
روی سوی او کرد که حاجتمندی آمد بر غور روی بر زمین آورد که آرے فرمود برو این آیت را ملازمت
نمائی حق تعالی ترا فرزندے شایسته روزی کند آیت اینست رب هب لی من لدنک ذریة طیبة
انک سمیع الدعاء چون آن مرد بشنست و برفت بعد از مدتے که حق تعالی او را پسرے داد صاحب سجاده
و پای برهنه هفتاد حج کرد و به نیت همین مرده بود که شیخ الاسلام مکاشفه کرد بعد ازان بر زبان مبارک
راند که در کشاف نوشته دیده ام چون مردے خواهد که در عهدهای نیک مردان سد و انچه عرصات

قیامت ست و ترا به بیند این آیه بسیار خواند ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیامة انک لا تخلف
المیعاد انگاه حکایت کرد که مردے در بحار الفسق از حد مشهور بود چنانچه نقل کرد او را در خواب دیدند میان
اولیا و دوستان خدا استاده بود از و عجب آمد و حیرتے پیدا شد پرسیدند این دولت از کجا یافتی
گفت در تفسیر کشاف دیده بودم هر که این آیه بخواند ربنا ما وعدتنا علی رسلک تا آخر خدای تعالی او
را با نیکمردان در آرد اکنون بصدق خوانده بودم حق تعالی چون اندک پذیر و بسیار بخش ست
از من آن طاعت قبول کرد و کردار های مرا بیامرزید در کار این آیه ومرا فرمان ست که میان ایشان
باشم انگاه شیخ الاسلام ادام الله برکاته بر لفظ مبارک راند که چون مردی خواهد که از صحبت طالبان نجات
یابد باید که این آیه را ملازمت نماید ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیا
واجعل لنا من لدنک نصیرا پس خوانده این آیه را نعمت دوستان خود برساند و پیوسته در فتح و
نصرت مظفر و منصور بود بعد ازان فرمود که وقتی امیر المومنین علی کرم الله وجهه در جنگ غول بیابانی مانده
بوده و بجان رسیده بر رسول صلی الله علیه وسلم مکتوب نوشت که جمله حیلها کردم و انچه شرط جنگ ست
بجا آوردم چون این مکتوب بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد از حد دل تنگ شد در حال جبرئیل
علیه السلام این آیه آورد ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها تا آخر این آیه بر علیؓ بفرست تا آن را
ملازمت نماید حق تعالی از برکت این آیه مظفر و منصور گرداند رسول خدا صلی الله علیه وسلم همین
آیه و تفسیر آن بر شاه مردان علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فرستاده شاد شد و این آیه را ملازمت
نموده دوم روز جنگ کرد آن غول را زنده گرفت و در مدینه آورد اما این فتح از برکت این آیه بود انگاه
فرمود که در تفسیر مولانا برهان الدین زاهد صاحب هدایه نوشته ست چون مردی خواهد که برکت و
رحمت بروی نازل شود و روزی فراخ کند و هیچ کس محتاج نگردد این آیه را بخواند ربنا انزل علینا
مائدة من السماء تکون لنا عیدا الاولنا وآخرنا وآیة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین بعد ازان فرمود
که این آیه در باب قوم مهتر موسی علیه السلام بود هر همه از روی ضلالت کفران نعمت ورزیدند حق سبحانه
آن قوم را که ازین مائده خورده بودند خوک و سگے گردانید بعد ازان بر لفظ مبارک راند چون خواهد که
با اهل ظلم جمع نشود در دنیا و آخرت این آیه را بسیار بخواند ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین انگاه
فرمود هر که خواهد زندگانیش با خیر و مونس باسلام باشد این آیه بسیار خواند ربنا افرغ علینا صبرا و
ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین بعد ازان فرمود که مردی بدست ظالم گرفتار شود این آیه بخواند
ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین ونجنا برحمتک من القوم الکافرین و چون خواهد که مسلمان بمیرد و بصالحان

خود را رسانداین آیه را بخواند فاطر السموت والارض انت ولی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی
بالصالحین بعدازان شیخ الاسلام ادام الله برکاته بر لفظ مبارک راند که چون مهتر یعقوب و مهتر یوسف
علی نبینا وعلیهما السلام یکجا شدند بعدازمدتے مهتر یوسف در سجده میخواند فاطر السموت والارض
انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین وزار زار میگریست ومیگفت الٰہی
مرا بادشاهی دادهٔ اما خواست من نبود واین خواست تو بود که شد خداوندا فردا قیامت مرا
درمیان بادشاهان برنه انگیزی که من بیچاره ومسکین وضعیف طاقت آن ندارم که میان بادشاهان و
ملوک مرا حشر کنی انگاه فرمود اگر مردی خواهد که از شر دیو وپری و از شر ظالمان ایمن شود او را بت پرستے
مبتلا نگرداند این آیت بسیار بخواند رب اجعل هذا البلد آمنا واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام بعدازان
شیخ الاسلام قدس سره العزیز فرمود که نزول این آیه همچنین بود که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم
نشسته بود ویاران گرد برگرد او از پند ونصیحت می شنیدند ورسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمود درین میان اعرابی بیامد ربے بزمین
نهاد وعرضداشت کرد که یارسول الله صلی الله علیه وسلم مرا چیزی بیاموز که حرزی باشد مرا او ولادمرا از جمله بت پرستان نگهدارد رسول الله صلی الله
علیه وسلم در تفکر شد که این را چه آموزم همان زمان مهتر جبرئیل علیه السلام آمد واین آیه آورد
وگفت یارسول الله صلی الله علیه وسلم فرمان می شود که این آیه باین اعرابی بده تا یاد گیرد وبسیار
خواند حق تعالی او را از بت پرستان نگاهدارد وایمن شود از شر ایشان بعدازان فرمود چون
مردے خواهد که بران کافران مستولی نشوند این آیت بخواند ربنا لا تجعلنا فتنة للذین کفروا واغفر لنا
ربنا انک انت العزیز الحکیم وچون خواهد که نور ایمان در دل او کامل شود این آیه بسیار خواند
ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شئ قدیر بعدازان شیخ الاسلام این فوائد تمام کرد وروی
سوی دعاگوی کرد که این همه ترغیب برای شما میکنم زیراچه پیر مشاطه مرید باشد تا آن زمان که مرید را
از همه آلائش چنانچه شرط ست در طریقت وراه رفتن پاک نکند همچنان دان که آن بیچاره در ضلالت
بماند که هرگز بیرون نتواند آمد بعدازان بر لفظ مبارک راند که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده ست
هرکه این دعا بخواند روزے یکبار اگر دران روز بمیرد از اهل بهشت باشد واگر دران شب بمیرد
نیز از اهل بهشت باشد دعا این ست بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک
وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء لک بذنبی
فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت برحمتک یا ارحم الرحمین بعدازان همدرین محل فرمود که عباس
رضی الله عنه گفت تا این دعا از زبان مبارک رسول صلی الله علیه وسلم شنیده ام در عقب نماز فریضه

ترک نداده ام واین دعا را ورد ساخته ام انگاه فرمود بعد از نقل در خواب دیدند پرسیدند که خدای تعالے
با تو چه کرد فرمود بیامرزید و بهشت روزی کرد از برکت این دعا که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده بود
بعد ازان بر لفظ مبارک راند که حق سبحانه و تعالی هر روز تا شب هر که این دعا بخواند از برکت او بلا
ازوے دفع میکند زیراچه در حراست چون بلا از آسمان منزل میشود از خواننده این دعا بالا میرود
واگر درین کس اخلاص و صدق نباشد دعا را رد میکند و فرود می آید و من این خواص از زبان شیخ الاسلام
قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز شنیده ام که این کس را می باید بهر حال که باشد از دعا
گفتن و تضرع آوردن خالی نباشد آنگاه شیخ الاسلام فرمود ابو طالب مکی در قوت القلوب می نویسد
از مصطفے صلے الله علیه وسلم هر که این دعا را بخواند تا شب هیچ بلای بدو نرسد دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم
انت ربی لا اله الا انت علیک توکلت وانت رب العرش العظیم ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن اشهد ان لا اله
الا الله واعلم ان الله علی کل شئ قدیر وان الله قد احاط بکل شئ علما واحصی کل شئ عددا انی اعوذ بک من شر
نفسے ومن شر غیری ومن کل شر کل دابة انت اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم بعد ازان همدرین محل
فرمود که قاضی امام شعبی رحمة الله علیه رحمة واسعة در کفایه خود آورده است که وقتے زاهدے بود در
بنی اسرائیل از حد بزرگ بود کنیزکے داشت جوان و آن زاهد پیر بغایت ستوه آمد چنانچه اکثر پیش خلق گله
کردے که چه تدبیر کنم که ازین زاهد پیر خلاص شوم زالی بود نزدیک همسایگی او گفت برای دفع این زاهد من
ترا زهر هلاهل بدهم در کوزه آب سرد با او کن در وقت افطار بده کنیزک زهر را در آب انداخت و زاهد را
داد و بخورانید و ذرهٔ در زاهد اثر نکرد و این کنیزک منتظر که زاهد کے بمیرد چون روز شد آن کنیزک را طاقت
نماند تمام کیفیت پیش زاهد باز گفت که خواه باش خواه بدار من ترا زهر دادم چگونه است که اثر نکرد زاهد
در تبسم شد گفت من دعای دارم هر که این دعا را بخواند زهر چه باشد از جمله بلاها ایمن باشد و هیچ چیزے
از زهر و جز آن کار نکند از برکت این دعا و امام شعبی در کفایه خود نوشته است و دعا این است
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله خیر الاسماء بسم الله رب الارض ورب السماء بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شئ
فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم بعد ازان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز فرمود که شرائط
اسباب دعا بسیار است اگر بگویم دراز گردد اما شرط اول آنست که آغاز بنام پروردگار عالم جل جلاله
وعم نواله کند زیرا که مصطفے صلے الله علیه وسلم میفرماید کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله فهو ابتر باید که اول
تسمیه خواند بعد ازان دعا کند تا مستجاب شود و شرط دوم آنست که اهل خود را از خلخال با آواز بلند
پوشیدن منع کند زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است ان الله لا یستجیب دعاء قوم یرضون من

نسا ئهم یلبسون الخلخال مع الصوت شرط سوم آن ست که در آغاز و اتمام آن صدقه دهد چنانچه روایت کرده اند از امام شافعی رحمة الله علیه که او را حاجتی بود بر بادشاهی بدان احتیاج برفت درویشی را صدقه داد و گفت دعا کن تا حاجتی ما تمام شود زیرا که شرط آنست هر که بر بادشاه رود اول چیزی بدربان دهد پس درویش دربان خدای است عز و جل پس چون او خوشنود شد حاجت تمام شد الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ غرهٔ محرم سنه ست و خمسین ست مائه دولت قدمبوس میسر شد جمله خلق اجو دهن از صغیر و کبیره مشائخ و درویش و مسکین می آمدند و دست مبارک شیخ الاسلام را دستبوس میکردند و خدمت شیخ دست زیر مصلی میکرد از تنگه و جیتل هرچه به بخت کس می آمد میداد و از بندگان هرچه می آمد شیرینی انبار بودی و قدری قدری بدرویشان دادی آنروز هیچکس از غریب و شهری محروم نرفتی و این رسم شیخ الاسلام بود که غرهٔ هر ماهی همچنین کردندی بعد از آن پیش شیخ الاسلام عبد الله محمد احمد بلخی یکی از واصلان حق بود بیامد روی بر زمین آورد و بنشست شیخ الاسلام در مراقبه بود همدران حال در ذکر شد چندان ذکر گفت که بیهوش شده بیفتاد خرقه شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز بیاوردند و بر شیخ انداختند الغرض تا دیری بود چون بهوش آمد حاضران سر بر زمین آوردند روی سوی عبد الله بلخی کرد که وید ی برادرم بهاء الدین زکریا را که ازین بیابان فنا بشهرستان بقا بردند ما نمیدانم که این چه ماجراست او نیز گفت همین زمان نقل کرده بیائید تا نماز جنازه بگزاریم انگاه شیخ الاسلام و حاضران نماز بگزاردند بعد از ان فرمود که خبر ست از رسول صلی الله علیه وسلم که نماز جنازه غائب گزاردن درست باشد زیرا که در انچه امیر المومنین حمزه رضی الله عنه و یاران دیگر کشته شدند رسول صلی الله علیه وسلم برای هر یکے نماز علحده گزارد پس واجب ست که بگزارند بعد ازان سخن در فضیلت غرهٔ متبرکه عاشوره افتاده بود بر لفظ مبارک راند که درین عشره در چیز دیگر مشغول نمی باید شد مگر در طاعت و تلاوت و دعا و نماز که آمده ست مشغول گردد زیرا که درین عشره قهر میرود و رحمت بسیار نازل میشود انگاه فرمود که درین عشره بیشتر از طبقات مشائخ عذاب تضرع و نیاز برخود گرفته اند بعد ازان فرمود که میدانی درین عشره بر سرور عالم صلی الله علیه وسلم چه گزشته و فرزندان او را چگونه زار زار کشته اند و بعضے در تشنگی هلاک شده اند که قطره آب آن بدبختان بدان خداوندزادگان ندادند چون شیخ الاسلام درین سخن رسیده نعره بزد و بیفتاد چون بهوش باز آمد گفت زهی سنگدلان و زهی کافران و بی عاقبتان و بی سعادتان و نامهربان که دائم و قائم میدانند که ایشان فرزندان بادشاه دین و دنیا و آخرت اند و زار زاری کشتند اینقدر بخاطر اینها نمیگزرد که فردای قیامت بر خواجه عالم چه روی خواهیم نمود الغرض بر لفظ مبارک راند که هر سال غره ماه محرم دعای آمده ست این ست بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم انت الله الابدی القدیم وهذه سنته جدیدًا سالک فیه العصمة من الشیطان الرجیم والامان من الشیطان ومن شر کل دین ومن البلایا والآفات فذلک ونسالک العون والعدل علی هذه النفس الامارة بالسوء والاشتغال

بما یقربنی الیک یا بر یا رؤف یا رحیم یا ذوالجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازان همدرین محل فرمود که
ورا و راد شیخ الاسلام معین الدنیا حسن سنجری قدس الله سره العزیز نوشته دیده ام که هرکه در شب اول از
ماه محرم شش رکعت نماز بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص ده بار و بروایت صاحبه صحیح
آورده اند دو رکعت نماز بگزارید در هر رکعت فاتحه یک بار و سوره یس یکبار بدهد او را خدای تعالی در بهشت
دو هزار کوشک و در هر کوشکی هزار در از یاقوت و در هر دری تختی باشد از زبرجد سبز و بر آن تخت حوری نشسته
و گزارنده این نماز را شش هزار بلا دور گرداند و شش هزار نیکی در نامهٔ اعمال او بنویسند بعد ازان شیخ
الاسلام بر لفظ مبارک راند در کفایه امام شعبی نوشته دیده ام هرکه هر روز از ماه عاشوره صد بار این کلمه بگوید
آزاد گرداند خدایتعالی او را از آتش دوزخ و آن کلمه این ست لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک
وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیئ قدیر لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت
و لا راد لما قضیت ولا ینفع ذا الجد منک الجد بعد ازان بر دست بدمد و بر روی خود بمالد حق تعالی
او را از گناهان چنان پاک گرداند گوئی امروز از مادر زائیده است شیخ الاسلام درین فوائد بود که بانگ
نماز گفتند شیخ الاسلام در نماز مشغول شد خلق و دعاگوی بازگشتند الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ دهم ماه مذکور سنه ست وخمسین وستمائة دولت قدمبوس حاصل شد شمس دبیر و شیخ جمال الدین
هانسوی و شیخ بدرالدین غزنوی و عزیزان دیگر حاضر بودند سخن در برکت روزهٔ عاشوره افتاده بود
بر لفظ مبارک راند که این روزه است که در حدیث آمده است من صام یوم عاشورا فکانما صام الدهر کله
یعنی هرکه روز عاشوره را روزه بدارد بدرستی و راستی که تمام سال روزه داشته باشد انگاه همدرین
محل فرمود که در روزه عاشورا آهوان دشتی بدوستی خاندان رسول صلی الله علیه وسلم فرزندان خود را
شیر نمیدهند پس چرا باشد که روزه نگاه ندارند انگاه فرمود که بزرگی بود در بغداد پیش او قصه کشته شدن
امیر المومنین حسن و حسین رضی الله عنهما میگفتند چندان سر خود را بدوستی خاندان رسول صلی الله علیه وسلم
بر زمین زد که خون روان شد و یکزمانی برآمد بر زمین افتاده چون بدیدند جان بحق تسلیم کرده بود همان شب
آن بزرگوار را در خواب دیدند که پیش امیر المومنین حسین رض استاده ست پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد
گفت مرا بیامرزید و فرمان داد که پیش امیر المومنین حسین رض بایستی همدرین محل فرمود که وقتی رسول صلی الله علیه
وسلم با جمیع صحابهٔ کبار نشسته بودند حضرت معاویه رضی الله عنه یزید پلید را بر کتف سوار کرده میرفت رسول الله
صلی الله علیه وسلم تبسم کرد و گفت سبحان الله دوزخی بر کتف بهشتی سوار میرود این سخن امیر المومنین علی رضی الله
عنه بشنید ازان حال پرسید که یا رسول الله پسر معاویه هست دوزخی از کجاست گفت یا علی این یزید بدبخت

کسی ست کہ حسن حسین و تمامی آل مرا بشہادت رسانند و بکشند علیؓ برخاست و تیغ از نیام برکشید تا ایشان را بکشد
رسول صلی اللہ علیہ وسلم مانع شد کہ یا علی مکن کہ تقدیر خدای تعالی برین رفتہ ست علیؓ بگریست و گفت یا رسول اللہ
شما برسر ایشان باشید فرمود نے گفت از یاران کسی باشند گفت خبر باز علیؓ پرسید من باشم گفت نے گفت فاطمہ باشد
فرمود نے پس گفت یا رسول اللہ ماتم غریبان من کہ خواہد داشت گفت امتان من بعد ازان علی رضی اللہ عنہ
و رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم ہر دو بگریستند و شاہزادگان را در کنار گرفتند و نعرہ زدند کہ ای غریبان
نمیدانیم کہ حال شما و آن دشت چگونہ خواہد بود بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند دران روز کہ
امیر المومنین حسین شہادت خواہد یافت آن شب بزرگے حضرت فاطمہ رضی اللہ عنہا را در خواب دید کہ
باہمگی زنان انبیا صلواۃ اللہ علیہم اجمعین آمدہ ست دامن مبارک در کمر بستہ در دشت کربلا ہمان جا کہ
امیر المومنین حسینؓ شہادت خواہد یافت جاروب میدہد و بآستین مبارک خود پاک میکند پرسید ندای خاتون
قیامت وای شفیع روز محشر این چہ مقام است کہ بآستین مبارک پاک میکنی گفت این مقامی است کہ حسینؓ
غریب ما اینجا سر خواہد داد و شہادت خواہد یافت بعد ازان ہمدرین محل فرمود کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم
از جبریل علیہ السلام این حکایت پرسید چون از ما کسی نباشد تعزیت ایشان کہ دار گفت یا رسول اللہ
امتان تو از برای فرزندان تو تعزیتہا کنند و ماتم دارند کہ صفت آن بر زبان نیاید و شرح نتوان کرد
و بعد ازان شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند کہ در شب عاشورا چہار رکعت نماز آمدہ ست بگزارد
و بخواند در ہر رکعتی فاتحہ یکبار و آیۃ الکرسی سہ بار و اخلاص دہ بار چون از نماز فارغ شود صد بار سورۂ
اخلاص بخواند بعد ازان فرمود کہ در اوراد شیخ الاسلام شیخ عثمان ہارونی قدس اللہ سرہ العزیز آمدہ ست
بروایت ابوہریرہ رضی اللہ عنہ کہ در شب عاشورہ وقت بر آمدن آفتاب دو رکعت نماز بگزارد و ہر چہ
داند از قرآن بخواند کہ ثواب بیحد ست بعد ازان این دعا بخواند بسم اللہ الرحمن الرحیم یا اول الاولین
و یا آخر الآخرین لا الہ الا انت اول ما خلقت فی ہذا الیوم و تخلق آخر ما تخلق فی ہذا الیوم اعطنی فیہ خیر ما اوتیت
ما فیہ بانبیارک و اصفیارک من النوائب والبلایا و اعطنی ما اعطیتنی فیہ من الکرامۃ بحق محمد علیہ السلام بعد ازان
فرمود کہ در اوراد شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس اللہ سرہ العزیز نوشتہ دیدہ ام بخط مبارک
ایشان کہ دران نوشتہ اند کہ در روز عاشورہ شش رکعت نماز بگزارد و بخواند در ہر رکعتی فاتحہ یک بار
و و الشمس و انا انزلنا و اذا زلزلت الارض و اخلاص و معوذتین ہمہ یکبار بخواند و بعد فراغ نماز در سجدہ رود
و قل یا ایہا الکافرون بخواند و حاجت خواہد روا شود بعد ازان فرمود کہ ہمانجا نوشتہ دیدہ ام کہ در عاشورہ
ہفتاد بار بگوید حسبی اللہ و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر حق تعالی او را پیامرزد و نام او در زمرۂ اولیا و

ومشائخ کبار بنویسند انگاه همدرین محل فرمود که در روزگار پیشین مردی بود همیشه نباشی کردی و هزار و دویست آدمی را کم و بیش کفن دزدیده بود و بیرون آورده الغرض چون ازان کار توبه کرد بر دست خواجه حسن بصری رحمة الله علیه تائب شد بعد ازان خواجه او را از حال مسلمانان پرسید که کفن ایشان بیرون آوردی چگونه یافتی گفت اگر یکے رامنجمله آنها احوال گویم سخن دراز کشد اما چند نفری را گویم که ایشان را چه حال بود گفت گوری بکشادم دران گور مردی را دیدم روی سیاه و در دست و پای او دستکله آتشین آویخته از زبان او ریم و خون میرود و شکم او کنده داری شده بوی گندگی چنان می آمد که مردم نفرت گیرند الغرض چون من ازآنجا بازگشتم آن مرده بانگ بر من زد که چرا میگریزی بیا از حال من بپرس که من در چه کار بوده ام که بدین مبتلا کرده اند بازگشتم و نزدیک گور او رفتم فرشتگان عذاب سلاسل و اغلال در گردن او کرده نشسته اند از و پرسید تو کیستی گفت من مسلمان ام و مسلمان زاده ام فاما مردی خمرخوار و زانی بوده ام چون بمردم همچنان مست مردم باین حالت رسیدم بعد ازان بگذشتم گوری دیگر را دیدم که مردی ایستاده ست برهنه روی او سیاه کرده اند و گرد برگرد او آتش درآمده او را می سوزند و زبان او بیرون آمده و زنجیر در گردن او کرده و فرشتگان ایستاده همین که او مرا بدید فریاد کرد که توانی اے خواجه که قدری آب مرا دهی از تشنگی عاجز شده ام همین که او این سخن گفت خواستم که بدو آب دهم فرشتگان بانگ بر من زدند که زینهار این تارک الصلوة را آب ندهی که فرمان خدای عزوجل ست این را آب ندهند انگاه ازان مرد تفحص کردم که در چکار بود او گفت مسلمان بودم اما وقتی خدای تعالی را طاعت نکرده ام مثل این دیگران را همچنین در عذاب گرفتار بدیدم بعد ازان گور دیگر بکشادم جوانی خوبروی را دیدم که صفت نتوان کرد گرد او سبزه برآمده جویهای روان ست و حوران بهشت پیش او بر تختی نشسته پرسیدم ای جوان تو کیستی و در چه کار بودی و این درجه از چه یافتی و عمل تو چه بود گفت ای خواجه من همچو تو بودم ولیکن در ماه محرم و در روز عاشورا از مذکری شنیدم هرکه شش رکعت نماز بگزارد البته خدای تعالی او را بیامرزد همدرین نماز ملازمت نمودم حق تعالی مرا این درجه داد بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در خبر ست از رسول الله صلی الله علیه وسلم هرکه در شب یا روز عاشورا برای خوشنودی خصمان چهار رکعت نماز بگزارد پس بر ہاند او را خدای تعالی از سوال منکر ونکیر و خوشنود گرداند خصمان او را الحمد لله علی ذالک ✤

بتاریخ چهارم ماه صفر سنه مذکور دولت پابوس حاصل شد چند روز دعاگوی جانب هانسی بخدمت شیخ محمد هانسوی که یکی از یاران اعلی شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز ست بوده ام چون دولت پابوس روزی شد دعاگوی روی بر زمین آورد فرمان شد بنشین بنشستم مکتوبیکه شیخ برهان الدین داده بود ارسال داشته شد آنرا شرف مطالعه آوردند بعد ازان بر لفظ مبارک راندند دیر کردی بنده روی بر زمین آورد که تن خاکی آنجا بود

و دل و رینجا آویخته قدمبوس مخدوم بنده نواز فرمان شد آری همچنین ست که تو میگوئی بارها ترا اشتیاق ما غالب آمدی که میگفتی اگر مرا پر شود بپرم و در خدمت خواجه بروم و بپیوندم بعد ازان روی سوی خلق کرد که مرید و فرزند شیخ چنان باید که مولانا نظام الدین ست فرمود که مکتوبی هم نوشته بودی دران ذکر اشتیاق پایبوس بسیار بود و بیتی نوشته بودی آن بیت را یاد کرده ام هر بار که ترا یاد میکردم این بیت را میخوانم و این از حد بیتظیر بود اگر خوانی بشنوم روی بر زمین آورد و این بیت بخواند ؎ زانگاه که بنده تو دانند مرا ✦ بر مردمک دیده نشانند مرا ✦ لطف عامت عنایتی فرموده ست ✦ ورنه کیم از کجا چه دانند مرا ✦ چون این بیت بخواندم شیخ الاسلام را ذوقی پیدا شد برخاست در رقص شد چندان رقص کرد که آنرا حد و نهایت نبود از چاشت تا میانه روز در رقص بودند چون از رقص باز آمدند خرقه خاص بدعاگوئی مرحمت شد و عصا نیز همان روز عنایت فرمودند و مصلی و نعلین چوبی نیز بخشش نمودند و دعاگوئی را در کنار گرفتند و گفتند که مولانا نظام الدین نزدیک ست که ترا رخصت کنم و دیدار تو بعد ازان نه بینم باز بروکه همین روز ترا وداع ست ما چند روز دیگر باش که دیدار غنیمت ست بعد ازان چشم پر آب کرد و های های بگریست و این بیت بر لفظ مبارک راند ؎ دیدار دوستان موافق غنیمت ست ✦ چون یافتیم حیف بود گر رها کنیم ✦ بعد ازان مسافران از جانب ملتان بیامدند روی بر زمین آوردند فرمان شد که بنشینید طعام موجود نبود هیچ شد بعد ازان حکایت در ماه صفر ختم الله بالخیر و الظفر افتاده بود بر لفظ مبارک راند گران ماهی و صعب شهری است زیرا چه چون ماه صفر بودی رسول صلی الله علیه وسلم تنگدل شدی و چون بیرون آمدی شاد گشتی و این تغیر رسول الله صلی الله علیه وسلم از سبب گرانی ماه صفر بودی و از حد گران ست بعد ازان همدرین محل فرمود که رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید هر که بگذشتن ماه صفر بشارت دهد بمن من او را بشارت دهم بدر آمدن بهشت کما قال علیه السلام من بشرنی بخروج الصفر انا بشرته بدخول الجنته بعد ازان همدرین محل فرمود حقتعالی در هر سال ده لک و هشتاد هزار بلا از آسمان منزل میکند اما درین ماه نه لک و بست هزار بلا فرو می آید اما درین ماه بدعا و طاعت بگزارند او را از بلا هیچ گزند نرسد بعد ازان فرمود که شنیده ام از بزرگی هر که خواهد از بلاهای ماه صفر امین بود و این دعا بسیار خواند بعد از فریضه هر نماز دعا این ست بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالله من شر هذه الزمان و استعیذ بک من شرور الازمان انی اعوذ بجلال وجهک و کمال قدرتک ان تجیرنی من هذه السنته و قنا شر ما قضیت فیها و اکرمنی بالفقر باکرم النظر و ختمه بالسلامته و السعادة و لاهلی و اولیائی و اقربائی و جمیع امة محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم بعد ازان همدرین محل فرمود که در ماه صفر شب اول برائی عصمت جمیع مسلمانان چهار رکعت نماز بگزارد بعد از فریضه نماز خفتن در رکعت اول فاتحه یکبار و قل یا ایها الکافرون پانزده بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص پانزده بار و در رکعت سوم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الفلق پانزده بار و در رکعت چهارم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس

پانزده بار بخواند و سلام دهد بعد از آن چند بار ایاک نعبد و ایاک نستعین بگوید بعده هفتاد بار صلوات بخواند چون این
نماز پیش از وقت بخواند حق تعالی هر بلائی که در آن روز تقدیر کرده باشد از وی بفضل خویش نگاهدارد بعد از آن
همدرین محل فرمود که در شرح شیخ الاسلام شیخ معین الدین حسن سنجری قدس سره نوشته دیده ام که در تمامی ماه صفر
سه لک و بست هزار بلا نازل می شود پس آن روز از روزهای دیگر گران تر است پس در آخر چهارشنبه ماه مذکور
چهار رکعت نماز بگزارد تا حق تعالی او را از جمله بلاها که در آن روز نازل شود بکرم خویش نگاهدارد و هیچ بلائی گرد
آن نبود تا سال دیگر و دعا این ست بسم الله الرحمن الرحیم یا شدید القوی و یا شدید المحال یا مفضل یا مکرم
یا لا اله الا انت برحمتک یا ارحم الراحمین بعد از آن همدرین محل فرمود هر که در بلا مبتلا می شد همدرین ماه صفر بودے
چنانچه آورده اند که مهتر آدم علیه السلام که گندم بخورد همین ماه صفر بود که از بهشت بیرون افتاد و سیصد سال
بگریست بیک ذلت که در وجود آمد بعد از آن که هیچ چیز در وجود او نماند و همه گوشت و پوست او بریخت فرمان آمد
که توبه بکن توبه تو قبول کردیم آن هم از ماه صفر بود چندان زحمت که مهتر آدمؑ دید بعد از آن ملائم ایمنی فرمود
بروایت وهب بن منبه رضی الله عنه که وقتی هابیل و قابیل هر دو برادر در ماه صفر برای شکار بیرون آمدند
مهتر آدمؑ ایشان را منع کرد که در ماه صفر بیرون مروید ایشان سخن مهتر آدم را پاس نداشتند الغرض چون
در بادیه رسیدند میان هر دو برادر گفتگو شد قابیل در زمان تیغ کشید هابیل را بکشت و پشیمان شد که چه کردم
از آنجا تخلف نمود این خبر بسمع مهتر آدم صلوات الله علیه رسید مهتر آدمؑ از حد دل تنگ شد مهتر جبرئیلؑ فرود آمد
و گفت یا آدمؑ فرمان می شود که از فرزندان هابیل همه مسلمان سنی باشند و هر فرزندی که از قابیل پیدا می شود
جهود و ترسا و کافر باشند زیرا چه در ماه صفر برادر خود را کشتند بعد از آن همدرین محل فرمود که قوم مهتر نوح
علی نبینا علیه السلام را در همین ماه به بلای طوفان گرفتار و هلاک گردانیدند و مهتر ابراهیم خلیل الله را که در آتش
انداختند روز اول ماه صفر بود و مهتر ایوب علیه السلام ببلای گران مبتلا گردانیدند هم ماه صفر بود و مهتر زکریا
علی نبینا و علیه السلام را که اره بر سر راندند آخر ماه صفر بود روز چهارشنبه و مهتر یحیی علیه السلام را که کارد
در حلق راندند هم ماه صفر بود و مهتر جرجیس علیه السلام را که هفت پاره کردند هم ماه صفر بود و مهتر یونس
پیغامبر علیه السلام را که در شکم ماهی بند کردند همین ماه صفر بود بعد از آن شیخ الاسلام ادام الله برکاته چشم
پر آب کرد نعره بزد و بیهوش شد چون بهوش باز آمد فرمود سلطان انبیا را که زحمت پیدا شد و برحمت حق
پیوست هم ماه صفر بود آنگاه فرمود که مثل آن جمله انبیا را هر بلائی که منزل شده ست و می شود هم در ماه صفر
بود و این ماه از حد گران ست حق تعالی ما را و شما را و جمله مسلمانان را از گرانی ماه صفر در امان و عصمت خود
نگاه دارد و الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ بست وهفتم ماه مذکور وسنه مزبور دولت پایبوس میسر شد سخن در مجاهده بود عزیزان اهل سلوک حاضر
بودند چنانچه شیخ برهان الدین هانسوی وشیخ ملهو لاهوری وشیخ جمال الدین هانسوی علیهم الرحمة والغفران وچند صوفی
دیگر از خانوادهٔ چشت آمده بودند سخن در مجاهده میرفت او را سوال کردند فرمود که بست سال من در عالم تفکر
ایستاده وچشم در هوا داشته بودم درین بست سال وقتی نشستے وبرخاستی وخفتی یاد ندارم چنانچه از پایها جویهای
خون روان شدی وپشت پای بترقیدی از بسیاری ایستادن بعدازان دو سال باز در عالم هوا افتادم درین دو
سال هیچ ساعتی ولحظه ولمحه نفس را سیر آب ندادم مگر در ماهی ویا بهفته دو درم سنگ بعدازان چون کار خود بجا لیت
دیدم ده سال آب سیر ندادم بعدازان نفس را آرزوی انار شیرین شد هر روز بوعده نگاه میداشتم تا مدت ده سال
دیگر نفس فریاد میکرد که چند روز خواهی کشت گفتم تا دم آخر من اگر بگویم طاقت شنیدن نتوان آورد معاملتها که
برخود و بر نفس خود کرده ام در گفتن راست نیاید الغرض چون هفتاد سال برین منوال گذشت انگاه حجاب از
میان برگرفتند آواز آمد درون بر بیا هیچ تقصیری در کار ما نکردی پس ما را واجب شد که بر تو تجلی کنم همین که این
آواز برآمد خواجه بایزید نعره بزد وجان بحق تسلیم کرد بعدازان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز برلفظ مبارک
راند که حال جان دادن خواجه بایزید این بود انگاه شیخ الاسلام فرمود که آری هر که مجاهده کند ومشاهده بداند بعد
ازان این مثنوی برزبان مبارک راند ؎ در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند + کانجا ملک الموت نگنجد هرگز +
بعدازان فرمود که وقتی بزرگے را پرسیدند که مجاهده چیست گفت آنکه نفس را زار زار بکشد یعنی مراد ندهد وهر آرزو که
کند بدو نرساند وطاعتی که بدان نفس راضی نه باشد بکند بعدازان همدرین محل فرمود که خواجه یوسف چشتی قدس سره
العزیز با نفس خود گفتی که ای نفس اگر تو امشب بمن موافقت بکنی در دو رکعت نماز ختم قرآن کنم بدین شد که نفس با ایشان
یک روز موافقت ننمود و دو رکعت نماز ایشان فوت شد روز دیگر در مقام مناجات بود عهد کرد که تا بست سال
نفس خود را آب سیر ندهیم آن کاهلی نفس ازان بود که در آن شب آب سیر خورده بود انگاه همدرین محل فرمود که
شاه شجاع کرمانی چهل سال نخفت بعد از چهل شبی حضرت را در خواب دید بعدازان هرجا که رفتی جامه خواب برابر
کردی ودر خواب شدی باشد که آن دولت باز میسر شود انگاه هاتفی آواز داد که ای شاه شجاع آن ثمره
بیداری چهل سال بود که نخفتی اکنون بازگرد واگر همچنان باشی که پیش ازین می بودی آن نشان دولت
بتو رسد بعدازان شیخ الاسلام چشم پر آب کرد وبرلفظ مبارک راند که چون آخر وقت نقل خواجه شجاع
کرمانی نزدیک شد همان روز که نقل خواهد کرد در آن روز هزار رکعت نماز بگزارد وهم بر مصلی در خواب شد
حضرت ذو الجلال را بار دوم در خواب دید فرمان شد ای شاه شجاع خواهی آمد یا چند روز دیگر بدانجا
خواهی ماند گفت الهی مرا جای بودن نماند خواهم آمد همدرین بود که بیدار شد وضو کرد ودوگانه بگزارد وقت

نماز خفتن بود سر بسجده نهاد و جان بحق تسلیم کرد آنگاه شیخ الاسلام نعره بزد و بیهوش شد چون بهوش آمد این
مثنوی برزبان مبارک راند ؎ در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند * کانجا ملک الموت نگنجد هرگز *
بعد ازان فرمود که وقتی بایزید را پرسیدند که یک حکایت از مجاهدهٔ خود بگوئی گفت پشما چیزی بگویم که طاقت
شنیدن نیارید اما معامله که بانفس خود کرده ام اندکے بگویم آنچنان بود که شبی نفس را برای عبادت
طلبیدم نفس کاهلی کرد ازان بود که در آن شب دو خرما از وظیفه زیادت خورده بودم الغرض نفس با من
موافقت نکرد چون روز شد عهد کردم که خرما چندگاه نخورم در مدت پانزده سال نفس خود را چیزی ندادم
هم در آرزوه ماند بعد ازان گفت هرچه فرمای بکنم انگاه خرما بستدم و او را دادم نفس فرمانبردار شد هرچه
باو میگفتم میکرد بلکه ازان زیادت شد بعد ازان فرمود که خواجه ذوالنون مصری رحمة الله علیه را
پرسیدند که کار مجاهدهٔ خود تا کجا رسانیده گفت تا اینجا رسانیده ام که دوگان و سه گان سال میگذرد که نفس را
آب نمیدهم تا مدت ده سال شده است که آب سیر نداده ام و هر شب تا دو ختم قرآن نکنم بکار دیگر مشغول نشوم
بعد ازان از نقل خواجه ذوالنون مصری رحمة الله علیه حکایت فرمودند که روزی خواجه و اصحاب گرد
برگرد نشسته بودند ذکر از موت اولیا میکرد همدرین محل آئنده بیامد جامه سبز پوشیده مردی خوبروی
و خوبصورت و نیک سیرت سیب بر دست روی برزمین آورد فرمان شد بنشین خواجه ذوالنون مصری
هر بار حکایت میکرد که خوش آمدی و نیکو آمدی و صفا آوردی زمانی برآمده سیب بر دست داشت بدست
خواجه ذوالنون داد خواجه بهر دو دست آن سیب بگرفت تبسم کرد و فرمود شما بازگردید چون آئنده بازگشت
خواجه خلق را معذرت کرد و بازگردانید همین که زمانی برآمد مستقبل قبله بنشست و قرآن خواندن آغاز کرد همین که
قرآن تمام شد آن سیب را بوی کرد و جان بحق تسلیم کرد بعد ازان خواجه را در جنازه کردند پیش مسجد آوردند تا نماز
جنازه بگزارند همچنان بانگ نماز برآمد چون اینجا رسیدند که اشهد ان لا اله الا الله خواجه دست از کفن برآورد
و انگشت شهادت برگرفت و گفت اشهد ان محمد رسول الله انگشت ایستاده بود هرچند خلق الله خواستند
انگشت فرو خوابانند نتوانستند آواز برآمد که ای مسلمانان انگشتی که ذوالنون بنام محمد صلی الله علیه وسلم برکرده
است تا دست رسول الله صلی الله علیه وسلم نگیرد انگشت فرو نشود بعد ازان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز
این مثنوی برزبان مبارک راند و های های بگریست ؎ در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند * کانجا
ملک الموت نگنجد هرگز * بعد ازان برلفظ مبارک راند که خواجه سهیل تستری بن عبد الله تستری رحمة الله علیه
نقل کرد چون جنازه خواجه بیرون آوردند جماعتی یهودی در تستر از حد منکر بود و سردار قوم پائی برهنه پیدا شد
و نزد یک جنازهٔ خواجه آمد و گفت جنازه فرود آرید تا من مسلمان شوم چون جنازه فرود آوردند آن جهود نزدیک

نزدیک خواجه بایستاد و روی سوی خواجه کرد که ای خواجه مرا تلقین کلمه کن تا من مسلمان شوم همین که آن جهود
با قوم خود با هزار کس آمده بود این سخن بگفت خواجه دست از کفن برآورد و چشم بکشاد و گفت بگو اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله همین که این بگفت دست در کفن کرد و چشم بربست آن جهود مسلمان شد
خلق از جهود سوال کردند که تو چه برهان دیدی که مسلمان شدی آن جهود گفت آن زمان که شما جنازه بیرون
آوردید من نظر بجانب آسمان کردم بانگ صعبی شنیدم در دل خود گفتم که این چه بانگ است بار دیگر نظر کردم دیدم که
جمله ملکوت از آسمان فرود می آیند و طبقهای نور بر دست کرده فوج فوج می آیند بر جنازه خواجه سهیل بن عبدالله
تستری نثار کردند از این سبب مسلمان شدم و گفتم در دین محمد صلی الله علیه وسلم اینچنین مردانند انگاه شیخ الاسلام چشم
پر آب کرده و این فوائد میفرمود در عالم تفکر بود و این مثنوی بعد این حکایت بر زبان مبارک راند ٥ در کوئی تو
عاشقان چنان جان بدهند * کانجا ملک الموت نگنجد هرگز * انگاه ملاقم این حکایت فرمود که وقتی شیخ علی مکی رحمة الله
علیه در خواب دید گوئی عرش را گرفته بر سر فرو میبرند چون روز شد اندیشه کرد که این خواب را پیش که گویم گفت جز خواجه
بایزید دیگر کسی نیست بروم و این خواب را پیش وی بگویم تا تعبیر کند چون برفتم بدیدم که شوری در بسطام افتاده و خلق در گریه
و تحیر ایستاده پرسیدم حال چیست گفتند خواجه بایزید علیه الرحمه نماند شیخ علی بانگ برزد بر زمین زد و نعره زنان روان شد چون
نزدیک جنازه بایزید رسید جنازه خواجه را بیرون آورده بودند آنجا کسی بود از خلق که جنازه خواجه بگیرد شیخ علی بهزار
حیله و دشواری در آمد و جنازه خواجه را بر سر گرفت و گفت ای علی خوابی که تو دیده بودی تعبیرش همین است همین جنازه
بایزید عرش خدای است که بر سر کرده می بری بعد از ان شیخ الاسلام قدس سره فرمود که سی سال دعاگوی در عالم مجاهده
بود نه روز دانستم نه شب ایستاده هرگاه وقت در آمدی نماز میگزاردم باز و ران عالم مشغول می شدم انگاه هم درین
محل فرمود که آن روز که خواجه قطب الدین مودود چشتی قدس الله سره العزیز نقل کرد و آنچنان بود که بخدمت
خواجه نشسته بودند و دران روز اندام مبارک ایشان تکسر داشت و خواجه منتظر نشسته الغرض مردی کاغذ حریری
بر دست گرفته بیامد و سلام کرد همینکه آن کاغذ بر دست خواجه داد خواجه آن کاغذ را مطالعه کرد دران نام الله بود
خواجه دیده بر آن نام نهاد گوئی جان در تن خواجه نبود هزار نهر در عالم افتاد که خواجه قطب الدین نماند الغرض
خواجه را غسل دادند و جنازه کردند هیچ کس را مجال نبود که بر گیرد همه حیرت زده ماندند بعد از زمانی آواز
صعب بر آمدن گرفت خلق باز گشتند انگاه نماز بگزاردند خواستند که جنازه را بر گیرند بفرمان خدای عزوجل
در هوا شد خلق دنبال جنازه او کردند بس بانجا که مغنی و بیگانه بودند همه بیامدند و مسلمان شدند از ایشان
پرسیدند که چه برهان دیدید گفتند بدیدیم که فرشتگان جنازهٔ خواجه را بر سر کرده می بردند چون شیخ الاسلام
این حکایت تمام کرد نعره بزد و بیفتاد و این مثنوی بر زبان مبارک راند ٥ در کوئی تو عاشقان چنان جان بدهند

کانجا ملک الموت نگنجد هرگز + خدمت خواجه همدرین محل بود که بانگ نماز برآمد شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز
بنماز مشغول شد خلق و دعاگوی بازگشت الحمد لله علی ذالک +
بتاریخ دوم ماه ربیع الاول سنه ست وخمسین وست مائة دولت قدمبوس حاصل شد این بنده
رابخلعت خاص مشرف گردانید عزیزان اهل صفه حاضر بودند برلفظ مبارک راند که مولانا نظام الدین را
ولایت هندوستان دادیم وصاحب سجاده گردانیدیم همین که این سخن بر زبان مبارک راند بنده بار
دوم روی بر زمین آورد فرمان شد سر برکن ای جهانگیر عالم برفور دستار شیخ قطب الدین برسر داشت
عطا کرد وعصا بر دست داد وخرقه بدست خود پوشانید فرمود که برو دوگانه بگزار چون مستقبل قبله شدم
دست بگرفتند وروی سوی آسمان کردند که ترا بخدا سپردم برو بعد ازان گفت این همه ترا میدهم
سبب آنکه تو وقت آخرین برسر بانخواهی بود واین سخن هم بگفت که من نیز وقت نقل خواجه خود شیخ
قطب الدین بختیار اوشی حاضر نبودم در هانسی بودم الغرض بعد ازان شیخ بدر الدین اسحاق را فرمان
شد که مثال بنویس چون مثال بستدم سر من درکنار گرفت وگفت بخدا رسانیدم انگاه فرمود شیخ
جمال الدین را نه بینی باز شیخ الاسلام فرمود که امروز عرس رسول الله صلی الله علیه وسلم است باش
فردا روان شوی بعد ازان همدرین محل فرمود که امام شافعی رحمة الله علیه درکفایه خود آورده است
بروایت صحیح از امیر المومنین علی رضی الله عنه که نقل کردن رسول الله صلی الله علیه وسلم در دوم ماه ربیع
الاول بود روز دیگر برای معجزه داشته بودند ودر اندام مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم بوی
خوش می آمد گوئی جمله عطریات عالم در وجود مبارک سخت کرده اند ومقدار ذره تفاوت نکرده بود چنانچه
در حیات بود بعد از نقل همچنان بوده است آنروز چندین هزار جهود مسلمان شدند دو روز داشتن
رسول صلی الله علیه وسلم را برای معجزه بود الغرض رسول صلی الله علیه وسلم را نه حجره بودند هر روز
یک حجره طعام میداد چون هر نه حجره طعام بداد روز دوازدهم امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
طعام بداد چندانکه جمله خلق مدینه را رسید چون روز دوازدهم شد شهرت یافت ازین جهت مسلمانان
دوازدهم روز عرس میکنند ومیگویند که عرس رسول صلی الله علیه وسلم دوازدهم است اما بروایت
صحیح نقل رسول الله صلی الله علیه وسلم در دوم ماه ربیع الاول بود بعد ازان همدرین محل فرمود که
چون رسول صلے الله علیه وسلم را زحمت زیاده شد سه روز نتوانستند که در مسجد بیایند بعد از سوم روز
بلال رضه بر در حجره رسول صلی الله علیه وسلم بیامد ندا کرد که الصلوٰة یا رسول الله رسول خدا صلی الله
علیه وسلم برخاست وگفت بلال را بگوید که ابو بکرؓ وعمرؓ بیایند تا در مسجد برویم ابو بکر وعمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم اجمعین

بیامدند رسول الله صلی الله علیه وسلم بر کتف ایشان دست مبارک نهاده در مسجد بیامدند خواستند که امامت
کنند نتوانستند دست ابوبکر گرفته پیش فرستادند از مشاهده این حال نعره از اصحاب برآمد نزدیک بود که
زهرهٔ ایشان آب شود الغرض رسول صلی الله علیه وسلم بازگشت در حجره بیامد و بغلطید گلیم سیاه بود
بالا کشیده بود گذشته بود که اعرابی بیامد و بر در دست زد از آواز دست او لرزه در در و دیوار افتاد فاطمه رضی الله عنها
برور آمد و گفت که این زمان محل نیست هرچند فاطمه رضی الله عنها معذرت میکرد او بشنود و شنوا نبود
چنانچه ازین سخن در گوش مبارک رسول صلی الله علیه وسلم رسید فاطمه رض را طلبید و گفت ای جان پدر
این عزیز اعرابی نیست بل کسی ست که اگر دربه بندی از دیوار درآید و اگر دیوار برکنی در ره سوراخ
درآید و فرزندان را یتیم کند این حرمت پدر تو نگاه میدارد اگر اجازت می طلبد بگو تا درآید و از برای
حکمی که آمده ست بنفاذ رساند نعره از حجره برخاست ملک الموت آمد روی بر زمین آورد فرمان شد
بنشین بنشست فرمود بگو کجا آمدهٔ ملک الموت گفت زیارت تو مرا فرمان ست آن زمان که نطلبند ادب
دار نروی و انگاه این سخن هم بگوی که یا محمدؐ اگر بیایی جان ترا قبض کنم و اگر بمانی بازگردم رسول صلی الله علیه
وسلم گفت یا ملک الموت زه و باش در کار خود زمانی صبر کن تا برادرم جبرئیل بیاید همان زمان جبرئیل
علیه السلام آمد و گفت یا اخی کیف حالک جبرئیل گفت یا محمد صلی الله علیه وسلم ملک السموات طبقهای نور
بر دست گرفته منتظر جان پاک تو اند و درهای بهشت و آسمان کشاده اند و ارواح انبیا منتظر ایستاده حورهای
بهشت مشتاق دیدار تو اند رضوان بهشت آراسته کرده تا که تو آئی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود یا
اخی جبرئیل ازین نمی پرسم اما بگوی که بعد از نقل من احوال امت چگونه خواهد بود جبرئیل علیه السلام گفت
یا رسول اللہ مرا نیز فرمان ست که امتان خود را بمن بسپار تا فردای قیامت همچنانکه در حیات تو بودند ترا
بسپارم انگاه رسول صلی الله علیه وسلم گفت که مقصود من همین بود بعد ازان ملک الموت را
فرمان داد که بیا اکنون در کار خود باش همین که ملک الموت دست در کف پای مبارک نهاده پای
پاره شده دست درون انداخت و جان پاک رسول الله صلی الله علیه وسلم قبض کردن گرفت کاسهٔ
پرآب در پیش رسول صلی الله علیه وسلم بود هربار دست مبارک خود در آن آب میکرد و بر سینهٔ مبارک
نمود فرو دمی آورد و این میگفت اللهم هون سکرات الموت یعنی بارخدایا تلخی جان کندن آسان
گردان چون بنارهٔ خلق رسید لب می جنبانید فاطمه رضی الله عنها گفت من گوش نهادم که بشنوم
شنیدم که میگفت که الٰهی بحرمت جان دادن محمد صلی الله علیه وسلم رحمت کنی بر امتان من و تا وقت
آخرین همین گفتن بود چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد نعره از جملهٔ حاضران مجلس برخاست

عقدہ کشائے مشکلات عظیم   بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

تحفۃ الفقرا

رسالہ اللہ تعالیٰ مع رسالہ

انیس الارواح

معین الدین حسن سنجری ثم اجمیری قدس اللہ سرہ العزیز

در مطبع جیون پرکاش واقع دہلی طبع گردید

بایع از مشتری دعا طلبد   کاتب از ناظرین دعا طلبد   ہر کہ طالب بود بہ بیند این   از خدا لقاء مصطفیٰ طلبد

عقدہ کشائے مشکلات عظیم بسم اللہ الرحمن الرحیم

الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

[illegible] الفقرا

تصنیف صوفی باصفا رہروان تسلیم و رضا حضرت ... گرگانی ازاد ... [illegible]

سلسلہ اللہ تعالیٰ مع رسالہ

اسرار الواصلین

... معین الدین حسن سجزی ثم اجمیری قدس اللہ سرہ العزیز ... [illegible]

در مطبع جیون پرکاش واقع دہلی طبع گردید

بابع از مشتری بہا طلبد کاتب از ناظرین دعا طلبد ہر کہ طالب بود بہ بینادین ازظرا راہ مصطفی طلبد

دل اگر دانا بود در ہر سخن اسرار ہست
چشم گر بینا بود یوسف بہر بازار ہست

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

حمد وثنا اوس غنی کو شایان ہے کہ جسنے حضرات عالی درجات فقر اکو عشق اپنا عطا کر کے باعث نجات ہم آلودگان لوث دنیا کا فرمایا اور درود و ثنا معدود و فخر المرسلین پر کہ اسکو پیشوائے جمیع اولیا و اوتاد و اقطاب کا کیا اور اس قدوۂ انبیا نے فقر کو غنا پر اختیار کا جیسا کہ ارشاد فرمایا اَلْفَقْرُ فَخْرِیْ یعنے فقر بزرگی میری ہے اور یہہ بھی ارشاد فرمایا اَللّٰهُمَّ اَحْیِنِیْ مِسْکِیْنًا وَّ اَمِتْنِیْ مِسْکِیْنًا وَّاحْشُرْنِیْ فِیْ زُمْرَةِ الْمَسَاکِیْنِ یعنے بارخدایا زندہ رکھ تو مجکو مسکین اور موت دے تو مجکو مسکین اور اوٹھا تو مجکو گروہ مسکین مین —
حضرت امام عبد اللہ یافعی فرماتے ہین کہ دو جملہ اول کے یعنے زندہ رکھ تو مجکو مسکین اور موت دے تو مجکو مسکین واسطے بشارت مسکینو نکے کافی تہی جہ جائے اسکے کہ اوٹھا تو مجکو بیچ گروہ مسکینو نکے اس مین زیادہ از حد بشارت واسطے مسکینو نکے پائی جاتی ہے بنظر ان امورات کے پیشوایان دین یعنے پیروایان رسول رب العالمین نے فقر کو غنا پر ترجیح دیکر دستور العمل اپنا مقرر کیا باعث چند در چند کے کہ تشریح اوسکی خالی تطویل سے نہین ہے بندہ احقر احمد اختر خلف اکبر حضرت میران شاہ

محمد دارا بخت ولیعہد حضرت ابوظفر سراج الدین محمد بہادر شاہ ثانی طیب اللہ مرقدہ نے چاہا کہ

کہ کچھ حال سلسلہ فقرائی ہندوستان اشرف البنیان صاحب سلسلہ کا مختصر طور پر

براے مطالعہ احباب کے بلا تعصب تحریر مین لاوے اور جو کچھ کہ عالم سیاحی مین

مشاہدہ اس ناکارہ خاندان آوارہ مین آیا اور سامعہ سے استفادہ اوٹھایا اوسکو

کوشش تمام سے تصدیق کرکے تحریر مین لاکر نام اس مختصر کا **تذکرۂ فقرا**

رکھکر دو حصون مین تقسیم کیا ایک حصے مین **فقرائی اہل اسلام**

جنت مقام کا بیان ہے ۞

اور دوسرے حصے مین **فقرائے اہل ہنود صاحبان کا تذکرہ** ہے

امیدوار ناظرین والاتمکین صداقت آگین سے یہہ ہے کہ اس ذرۂ احقر کو

دعاے خیر سے محروم نرکھکر سہو خطا جو کچھ کہ وقوع مین آوے اغماض فرماکر عین عطا سے

معاف رکھین والسلام علی من اتبع الھدیٰ

جاننا چاہئے کہ اس حصہ مین فقرائے اسلامیہ کا بیان ہے

وہ اسطرح پر ہے کہ اول خرقہ درویشی درگاہ رب العزت سے جناب سرور کائنات

خلاصۂ موجودات صلوٰۃ اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ و اہل بیتہ وسلم کو عنایت ہوا۔

حضرت نے وہ خرقہ شریف حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ کو و دیگر دس صاحبونکو

مرید اپنا فرمایا اون سے راہ عرفان جاری ہوا وہ یہہ ہین۔

حضرت ابوبکر صدیق رضی حضرت عمر فاروق رضی حضرت عثمان غنی رضی حضرت علی حضرت طلحہ رضی

حضرت زبیر رضی حضرت ابو عبیدہ رضی بن الجراح حضرت سعد بن وقاص رضی حضرت سعید رضی

حضرت عبدالرحمن بن عوف رضی اور موافق عقیدہ اہل سنت وجماعت کے یہہ عشرہ صاحب

بہشتی ہین قطعی - جیساکہ مشہور ہین

دہ یار بہشتی اند قطعی بوبکر و عمر علی و عثمان
طلحہ ست و زبیر بو عبیدہ سعد ست و سعید عبدالرحمن

سلسلہ چار پیر اور ہفت گروہ اور چودہ خانوادون کا حضرت امیر المومنین علی مرتضے کرم اللہ وجہہ سے ہے - پس جناب امیر المومنین نے ستر صاحبونکو خرقہ خلافت عطا فرمایا اون صاحبون نے چار پیر مقرر کیے - **اول پیر** حضرت امام حسن رضی اللہ تعالی عنہ **دوسرے پیر** حضرت امام حسین رضی اللہ تعالے عنہ - **تیسرے پیر** حضرت خواجہ کمیل بن زیاد رحمۃ اللہ علیہ **چوتھے پیر** حضرت خواجہ حسن بصری قدس اللہ سرہ العزیز - اور نزدیک بعض مشائخین کے **اول پیر** خواجہ حسن بصری **دوسرے** خواجہ کمیل بن زیاد **تیسرے** حضرت خواجہ اویس قرنی **چوتھے پیر** حضرت خواجہ حسن سری سقطی - اور نزدیک بعض کبار کے **اول پیر** خواجہ حسن بصری **دوسرے** کمیل بن زیاد **تیسرے** عبد اللہ مکی **چوتھے** عبد اللہ بحری -

کیفیت ہفت گروہ اسطرح پر ہے

اور ہفت گروہ حضرت علی مرتضی شیر خدا سے جاری ہوئے

اول گروہ کمیلیہ - خواجہ کمیل بن زیاد سے جاری ہوا -

دوسرا گروہ بصریہ خواجہ حسن بصری سے -

تیسرا گروہ اویسیہ خواجہ اویس قرنی سے -

چوتھا گروہ قلندریہ حضرت مدیوانی قلندر سے -

پانچوان گروہ سلمانیہ سلمان فارسی سے جاری ہوا -

یہہ پانچون حضرات خلفاسے حضرت علی سے ہین -

چھٹا گروہ نقشبندیہ حضرت قاسم محمد ابن ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ سے

ساتوان گروہ سریہ خواجہ حسن سری سقطی سے جاری ہوا

اس ہفت گروہ سے فقر چار گروہ کے ہندوستان اشرف البنیان مین موجود ہین -

باقی تین گروہ خرقہ پوش دیگر ممالک مین جاری ہین ؏

کیفیت چودہ خانوادونکی یہہ ہے

کہ حضرت خواجہ حسن بصری نے کئی خلیفہ کئے - ایک تو حضرت خواجہ عبد الواحد بن زید قدس سرہ دوسرے حضرت خواجہ حبیب عجمی قدس سرہ -

عبد الواحد بن زید سے پانچ خانوادہ جاری ہوے وہ عموماً چشت کہلاتے ہین - یہہ ہین زیدیہ عیاضیہ ادہمیہ ہبیریہ چشتیہ - اور نو خانوادہ حبیب عجمی سے جاری ہوئے وہ عموماً قادریہ کہلاتے ہین - یہہ ہین حبیبیہ طیفوریہ کرخیہ سقطیہ جنیدیہ گازرونیہ طوسیہ فردوسیہ سہروردیہ -

سلسلہ خانوادون چشت کا اسطرح پر ہے

اول خانوادہ زیدیہ حضرت خواجہ عبد الواحد بن زید سے جاری ہوا کہ خلیفہ خواجہ حسن بصری کے تھے ۲۷ صفر ۱۷۷ ہجری مین وفات پائی مرقد پاک بصرے مین ہے -

دوسرا خانوادہ عیاضیہ حضرت خواجہ فضیل بن عیاض سے جاری ہوا کہ خلیفہ عبد الواحد بن زید کے تھے یکم ربیع الاول ۱۸۷ ہجری مین انتقال فرمایا مزار گوہر بار مکہ معظمہ مین -

تیسرا خانوادہ ادہمیہ حضرت خواجہ سلطان ابراہیم بن ادہم بلخی قدس سرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ خواجہ فضیل کے تھے ۲۶ جمادی الاول ۱۶۲ ہجری مین

تیسرے خواجہ قطب الدین عبد المجید یہہ تینو صاحب گازرونیہ کہلاسے ہین وفات خواجہ
ابواسحاق گازرونی کے سنہ ۴۲۶ ہجری مین ہوئی اور شاہ عبد اللہ حفیف گازرونی کے
جو خاص فقیر ہین وہ گازرونی کہلاتے ہین —

ساتوان خانوادہ طوسیہ حضرت خواجہ ابوالفرح طوسی قدس سرہ سے
جاری ہوا کہ خلیفہ خواجہ عبد الواحد عزیز یمنی کے تھے اور وہ خلیفہ شیخ ابوبکر شبلی کے
ہوسے اور وہ خلیفہ خواجہ جنید بغدادی کے تہے پس حضرت خواجہ ابوالفرح طوسی نے
حضرت شیخ ابوالحسن قریشی الہنکاری کو فقیر کو کیا اور اونسے شیخ ابوسعید مبارک مخزومی
ہوسے اونسے نعمت معرفت حضرت غوث ربانی سرچشمۂ حقانی پیران پیر دستگیر سید
محی الدین عبد القادر گیلانی قدس اللہ سرہ کو ملی یہہ سب حضرات
طوسیہ کہلاسے ہین وفات خواجہ ابوالفرح کی سنہ ۴۴۷ ہجری مین ہوئی —

آٹہوان خانوادہ فردوسیہ حضرت خواجہ شیخ نجیب الدین کبرا
فردوسی قدس سرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ حضرت شیخ وجیہہ الدین ابوحفص کے تہے
اور وہ خلیفہ حضرت شیخ اسود احمد دینوری قدس سرہ کے تہے اور وہ خلیفہ حضرت شیخ ممشاد
علو دینوری قدس سرہ کے تہے وفات شیخ ابونجیب کبرا فردوسی کی سنہ [illegible] ہجری مین ہوئے

نوان خانوادہ سہروردیہ حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی
قدس سرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ ضیاء الدین کے تہے اور وہ خلیفہ شیخ ابونجیب
سہروردی کے اور وہ خلیفہ شیخ ابومحمد بن عبد اللہ کے اور وہ خلیفہ خواجہ اسود احمد دینوری کے
اور وہ خلیفہ خواجہ ممشاد علو دینوری کے اور وہ خلیفہ خواجہ جنید کے —

دوسرا سلسلہ اسکا اس طرح پر ہے کہ شیخ شہاب الدین سہروردی خلیفہ حضرت
پیران پیر کے اور خلیفہ شیخ الاسلام شیخ ابوسعید مبارک مخزومی کے انہون نے
بہت سے خلیفہ کئے جیسے صوفی حمید الدین ناگوری حضرت شاہ ترکمان دہلوی

شیخ بہاؤ الدین زکریا ملتانی وغیرہ وفات حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی کی سنہ ۶۳۲ ہجری مین ہوئی مزار شریف بغداد مین ہے۔

بیان اون گروہ کا کہ جو خانوادون چشت سے نکلے ہین

اوّل گروہ خضرویہ حضرت خواجہ احمد خضرویہ قدس سرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ خواجہ حاتم اصم قدس سرہ کے تہے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ شقیق بلخی قدس سرہ کے وہ خلیفہ خواجہ سلطان ابراہیم بن ادہم بلخی قدس سرہ کے وفات خواجہ احمد خضرویہ کے سنہ ۲۴۰ ہجری مین ہوئی

دوسرا گروہ چشتیہ حضرت خواجہ ابو اسحاق چشتی قدس سرہ سے لقب پایا اور ختم حضرت خواجہ بزرگ معین الدین حسن سنجری چشتی ہندالولی عطائے رسول تک ہوا وفات خواجہ ابو اسحاق چشتی کی ۱۴ ربیع الثانی سنہ ۳۲۹ ہجری مین ہوئی مزار شہر عکہ بلاد شام مین ہے آور سلسلہ حضرت خواجہ بزرگ معین الدین چشتی کا اسطرح پر ہے کہ خواجہ بزرگ خلیفہ حضرت خواجہ عثمان ہارونی قدس سرہ کے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ مودود چشتی قدس سرہ کے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ ابو یوسف چشتی کے اور وہ خلیفہ ابو محمد ابدال چشتی قدس سرہ کے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ ابو احمد ابدال چشتی کے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ ابو اسحاق چشتی کے تہے وفات حضرت خواجہ بزرگ کی بروز دوشنبہ ۶ رجب سنہ ۶۳۳ ہجری مین ہوئی مزار پرانوار اجمیر شریف مین ہے۔

تیسرا گروہ کرمانیہ حضرت شاہ عبد اللہ کرمانی قدس سرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ خواجہ بزرگ کے تہے ولایت بنگالہ انہی کو ملی تہی سن وفات نہین ملا۔

چوتہا گروہ کریمیہ حضرت پیر کریم سیلونی سے جاری ہوا کہ خلیفہ خواجہ بزرگ کے تہے سنہ ۶۴۳ ہجری مین وفات ہوئی۔

پانچوان گروہ صابریہ حضرت مخدوم علاء الدین علی احمد صابر قدس سرہ سے

۵ در ملفوظ حضرت حضرت مخدوم نصیر الدین چراغ دہلوی موضع سنجر [illegible] تولد ایشان بغداد است واللہ اعلم [illegible]

جاری ہوا کہ خلیفہ حضرت شیخ شیوخ عالم خواجہ فرید الدین گنج شکر قدس سرہ کے تھے
اور وہ خلیفہ اعظم حضرت قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین بختیار کاکی اوشی دہلوی کے
اور وہ خلیفہ اعظم حضرت خواجہ بزرگ معین الدین چشتی کے ہوے وفات خواجہ علی احمد
صابر قدس سرہ کے ۱۳ ربیع الاول سنہ ۶۹۰ ہجری مین ہوئی مزار پیران کلیر شریف مین ہے
اس گروہ مین پیرجی سید عبداللہ دہلوی اور شاہزادہ مرزا قایم الملک چشتی صابری
بنیرہ حضرت جد امجد ابوظفر سراج الدین محمد بہادر شاہ بادشاہ طیب اللہ تربتہ
کامل وقت اور صاحب سلسلہ اور مشہور فقیر ہین مرید حافظ محمد حسین صاحب عرف
حافظ بانکے کے اور وہ مرید حضرت حافظ موسے مانک پوری کے اور وہ مرید حضرت سید
اعظم روپڑی کے وہ مرید حضرت سید محمد سالم کے اور وہ مرید حضرت سید میران
بھیکہ قدس سرہ کے وہ مرید حضرت شاہ ابو المعالی کے وہ مرید حضرت شیخ داؤد گنگوہی
کے وہ مرید حضرت شیخ محمد صادق گنگوہی کے وہ مرید حضرت شاہ ابوسعید قدس سرہ کے
وہ مرید حضرت شیخ نظام الدین بلخی قدس سرہ کے وہ مرید حضرت شیخ محمد تھانیسری کے
اور وہ مرید حضرت خواجہ عبد القدوس گنگوہی قدس سرہ کے اور وہ مرید حضرت شیخ
محمد عارف ردولوی کے وہ مرید حضرت خواجہ شیخ احمد عبد الحق ردولوی قدس سرہ کے
وہ مرید حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی قدس سرہ کے وہ مرید حضرت شاہ ولایت
مخدوم شمس الدین ترک پانی پتی قدس سرہ کے وہ مرید حضرت علاء الدین علی احمد صابر قدس سرہ کے اور سید
عبد اللہ دہلوی کا سلسلہ خواجہ ابوسعید جی سے اسطرح ملتا ہے کہ پیرجی سید عبد اللہ
مرید و فرزند حضرت سید صابر علیشاہ دہلوی کے وہ مرید حضرت شیخ محمد دہلوی کے وہ مرید
حضرت شیخ محمد رامپوری قدس سرہ کے وہ مرید حضرت شیخ ابوسعید چشتی قدس سرہ کے

ساتوان گروہ قلندریہ حضرت شرف الدین بو علی قلندر پانی پتی قدس سرہ سے
جاری ہوا کہ خلیفہ حضرت شیخ شہاب الدین عاشق خدا کے تھے اور وہ خلیفہ حضرت

الہ آبادی کے وہ مرید شاہ ابوسعید صاحب گنگوہی کے فقط

شیخ امام الدین ابدال کے وہ خلیفہ حضرت بدر الدین غزنوی کے وہ خلیفہ حضرت قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین بختیار کاکی کے وفات حضرت قلندر صاحب کی ۱۳ رمضان ۷۲۴ھ مین ہوئی مزار آبادی پانی پت مین ہے۔

آٹھوان گروہ نظامیہ حضرت محبوب الٰہی خواجہ سلطان المشائخ نظام الدین اولیا زری زر بخش دہلوی قدس سرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ سجادہ نشین حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سرہ کے تھے ۱۸ ربیع الآخر بروز چہارشنبہ ۷۲۵ھ ہجری مین وفات پائی مرقد مقدس نواح شاہجہان آباد مین مشہور ہے درگاہ حضرت نظام الدین۔

نوان گروہ مخدومیہ حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی سے جاری ہوا کہ خلیفہ اعظم حضرت مخدوم شمس الدین ترک پانی پتی کے تھے اور وہ خلیفہ حضرت مخدوم علی احمد صابر قدس سرہ کے آپ نے تین خلیفہ کئے ان مین سے ایک تو حضرت شیخ احمد عبد الحق توشہ ردولوی قدس سرہ دوسرے حضرت شیخ بہرام بیڈولوی کہ ہزارون مجنون اور سحر آلودہ آستانہ شریف پر حاضر ہوکر صحت پاتے ہین تیسرے حضرت خواجہ عبد القادر کہ فرزند کلان بھی حضرت کے تھے اور برو برد والد اپنے کے انتقال فرما گئے تھے مزار انکا قصبہ پانی پت مین مشہور محل رانیان متصل مزار والد شریف کے واقع ہے۔ باقی لب لباب تلوا اس مختصر کے حالات اور خلفا سے اسجگہ قاصر رہا مگر اسوقت مین بھی حضرت کی اولاد سے چند صاحب ایسے موجود ہین کہ گویا آپکی کرامات کا نمونہ باقی ہے یعنے اولاد خواجہ عبد القادر فرزند اکبر حضرت سے سراج الفقرا افضل العلما افتخار الفضلا ہند منظور بارگاہ اہل اللہ مخدومنا و مولانا مولوی رحمت اللہ صاحب کیرانوی کہ جو آج ہفت اقلیم مین مشہور ہین اور مکہ معظمہ مین بمحلہ خندریسہ مدرسہ تباطہر ف

صرف زر کثیر تعمیر کرا کے علما و فقرا ملازم رکہکر بذات ستودہ صفات خود بہی شروع علوم دین مصروف ہین اور عرصہ بیس سال کا گذرا کہ حسب طلب سلطان عبد العزیز خان شہید مغفور استنبول تشریف لیگئے تہے بعد قیام سہ سال عذر ضعیفی اپنی کا کر کے بیت اللہ شریف مین چلے آسے تھے اب عرصہ دو سال کا گذرتا ہے کہ پہر حسب طلب حضرت سلطان المعظم عبد المجید خان خلد اللہ ملکہ کے استنبول تشریف لے گئے ہے بعد قیام چند ماہ پہر تشریف مکہ معظمہ مین لے آئے اور کتاب ازالۃ الاوہام مصنفۂ آنجناب کہ ترجمہ اوسکا بعربی مشہور بمظہار حق ہے چند مرتبہ عربی او ترکی بمقام مصر بقالب طبع آیا اطراف عالم مین مشہور ہے اللہ تعالے اوس ذات بابرکات کو ابد الآباد زندہ رکھے اور اس ذرۂ اصغر کو پہر اونکی زیارت سے مشرف فرماوے سلسلہ نسب آپکا حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی سے اسطرح ملتاہے کہ حضرت مولوی رحمۃ اللہ صاحب سلمہ اللہ تعالے خلف مولوی خلیل الرحمن ابن پیرجی شیخ نجیب اللہ ولد پیرجی شیخ حبیب اللہ ولد شیخ عبد الرحیم ولد پیرجی شیخ قطب الدین ابن پیرجی شیخ فضیل ابن پیرجی دیوان عبد الرحیم ولد پیرجی شیخ عبد الکریم المخاطب بحکیم مینا کہ معالج جد امجد حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاہ کے تہے ابن حکیم شیخ حسن ابن خواجہ عبد الصمد ابن خواجہ بو علی ابن خواجہ یوسف ابن حضرت خواجہ عبد القادر قدس سرہ ابن حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا دوسرے پیرجی امام الدین صاحب کہ نہایت حسین اور خلیق اور تہامی لپسعد اور بابرکت آدمی ہین نستعلیق عمدہ لکھتے ہین چنانچہ تین کتب انکی تحریر کی ہوی فقیر کے پاس موجود ہین ایک تو مطب میر حسن دہلوی دوسری شفاء العلیل تیسری تکملہ ہندی اور سلسلہ نسبی انکا بہی مخدوم صاحب سے اس طرح ملتا ہی یعنے پیرجی امام الدین ولد پیرجی عین الدین ابن پیرجی شیخ معین الدین ابن شیخ غلام محی الدین ابن حکیم

شیخ وجیہہ الدین کہ طبیب حاذق اور میرے جد بزرگ حضرت عالمگیر ثانی بادشاہ کے معالج تھے ابن حکیم شیخ امام الدین ابن حکیم شیخ نجم الدین ابن پیرجی شیخ قطب الدین مسبوق الذکر اور وفات حضرت مخدوم جی کی ۱۳ ربیع الاول ۱۰۶۵ھ ہجری مین ہوئی مزار آبادی پانی پت مین واقع ہے۔ باقی حالات دیکھو صاحبزادگان کا بجہت اختصار تحریر مین نہ آیا سلسلہ نسبی آپکا مخدومیہ اور سلسلہ خلفائی مخدومیہ صابریہ مشہور ہے حضرت مخدوم جی کے معتقدان اور مریدان کرانہ سے حضرت سید غریب اللہ شاہ کہ ہمزمانہ حضرت جد امجد اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ تھے بڑے باکمال گذرے ہین اور آپکی اولاد سے اسوقت جو آپکے سجادہ نشین ہین یعنے سید کبیر علی صاحب نیک بخت اور تہجد گذار ہین سلسلہ انکا شجرۂ صابریہ فقیر سے معلوم ہوجائیگا مزار آپکا بیچ آبادی قصبہ کرانہ کے واقع ہے۔

دسوان گروہ حسامیہ

حضرت مخدوم حسام الدین مانک پوری سے جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ نور الدین قطب عالم کے تھے اور وہ خلیفہ حضرت شیخ علاء الدین بنگالی کے اور وہ خلیفہ حضرت سراج الدین عثمان ملقب باخی سراج قدس سرہ کے اور وہ خلیفہ حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا قدس سرہ کی وفات حضرت کے ۸۵۳ھ ہجری مین ہوئی۔

گیارہوان گروہ نظام شاہی

حضرت شیخ نظام الدین نارنولی سے جاری ہوا کہ خلیفہ حضرت شیخ خانو چشتی قدس سرہ کے تھے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ حسین ناگوری کے وہ خلیفہ حضرت شیخ اسماعیل کے وفات حضرت نظام الدین نارنولی کی ۹۹۹ھ ہجری مین ہوئی مزار نارنول مین اس گروہ کے فقیر جو کہ شاہی بھی کہلاتے ہین شاہ چوکھا مرید حضرت شیخ نظام الدین نارنولی کے تھے اور قوم سے چہر کلوت میواتی تھے انکا مزار

ملک میوات مین موجود ہے بندہ بھی زیارت سے مشرف ہوا ہے۔

بارہوان گروہ قلندر شاہی حضرت عزیز مکی سے جاری ہوا کہ خلیفہ حضرت خضر رومی کے تھے وہ خلیفہ حضرت سید نجم الدین قلندر کے وہ خلیفہ حضرت شیخ نظام الدین غزنوی کے وہ خلیفہ حضرت شاہ قطب الدین بینا دلکی وہ خلیفہ حضرت شیخ قطب الدین جونپوری کے وہ خلیفہ حضرت شیخ عبدالسلام کے وہ خلیفہ حضرت خواجہ عبد القدوس گنگوہی کے قدس سرہ سن وفات نہین ملا۔

تیرہوان گروہ جلیلیہ حضرت پیر جلیل سے جاری ہوا مزار انکا درمیان شہر لکھنو کے واقع ہے اور پھجڑ نیاز بانی ہے اس گروہ کے فقیر ملک اودہ مین اکثر ملاقی ہوے اور سلسلہ بھی ملا مگر بعد مین وہ تلف ہوگیا اور سنہ ہجری مین انتقال فرمایا۔

چودہوان گروہ حمزہ شاہی حضرت شیخ حمزہ سے جاری ہوا کہ اولاد سے حضرت شیخ بہاؤ الدین زکریا ملتانی قدس سرہ کے تھے اور مرید حضرت سید محمد گیسو دراز بندہ نواز قدس سرہ کے تھے اور وہ خلیفہ اعظم و یار ہمدم حضرت سراج السالکین عمدۃ الواصلین شیخ نصیر الدین چراغ دہلی کے اور وہ خلیفہ حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا کے وفات شیخ حمزہ کی ۹۵ ہجری مین ہوئی آدھا آخر ونکا صحیح کچھ معلوم نہین ہوا مختلف بیان سے تسکین نہین ہوئی۔

پندرہوان گروہ فخریہ جسکے مشرب صلحا خلاصۂ فضلا فخر الفقرا عاشق رب العالمین حضرت مولانا و مرشدنا مولوی محمد فخر الدین فخر جہان چشتی نظامی والقادری والسہروردی شاہجہان آبادی قدس اللہ اسرارہم سے جاری ہوا کہ حضرت عظام مشایخ و کبرای خلفای حضرت خواجہ مولانا نظام الدین اورنگ آبادی والد ماجد اپنے کے تھے اور سلسلہ نسبی حضرت کا از طرف پدر بزرگوار حضرت

شیخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہ سے ملتا ہے اور سلسلہ از طرف مادر مہربان حضرت سید السادات سید محمد گیسو دراز قدس سرہ تک پہنچتا ہے ولادت با سعادت حضرت کی سنہ ۱۱۲۶ ہجری مین بمقام اورنگ آباد ہوئے جسوقت حضرت تولد ہوئے ہین حضرت شیخ کلیم اللہ جہان آبادی قدس سرہ دادے پیر حضرت کے وہین تشریف رکہتے ہتے مولانا نظام الدین والد حضرت کے حضرت کو لیکر شیخ کی خدمت مین آئے شیخ نے حضرت مولانا کو گود مبارک مین لیکر مولانا فخر الدین نام رکہا یعنے حضرت کے لئے اول لفظ (مولانا) شیخ کلیم اللہ نے فرمایا اور اپنے ملبوس خاص سے پیراہن اسطے حضرت کے تیار کرکے زیب کرایا غرض کہ جب عمر شریف حضرت مولانا فخر کی سات برس کی ہوئی تو آپ نے سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب مین دیکہا کہ یانچ دانہ قہوہ مجہے عنایت کی جب حضرت بیدار ہوئے تو پانچ دانہ قہوہ دست مبارک مین پائے صبح کیوقت حضرت مولانا نظام الدین والد حضرت کے نے از راہ کشف معلوم کرکے تشریف لاکر فرمایا کہ اسے فرزند عطیہ رسول مقبول تنہا کہانا اور باپ کو اوس سے محروم رکہنا نہ چاہئیے پس حضرت نے دو دانہ تو اون مین سے نوش کر لئے تہے باقیماندہ تین دانہ والد اپنے کے آگے پیش کئے جب عمر شریف سولہ برس کی ہوئی علوم ظاہری سے انفراغ ہوا اوسی عرصہ مین والد حضرت کا انتقال ہوا بعدہٗ حضرت آٹہہ برس تک ریاضت اور عبادت شاقہ مین مصروف رہے اور بعمر چبیس سال رونق افروز دہلی ہوئی اور درس تدریس ظاہری اور باطنی مین مشغول ہوئے بعد چندے پا پیادہ ہمراہی حضرت شیخ نور محمد بہیل قدسسرہ اور میر کلو اور خوشحال غلام بالی ہمت آسنے زیارت مزارات سے مشرف ہوکر لاہور تشریف لیگئے اور میر محرم علی نقشبندی سے ملاقات کرکے چندے اور مزار حضرت مخدوم علی گنج بخش ہجویری قدسسرہ کے معتکف رہے اور فیض حاصل کیا اور دیر

جملہ مزارات لاہور خصوص حضرت میان میر کے مرشد حضرت دارا شکوہ قادری کے تھے فاتحہ پڑھکر دہلی تشریف لائے اور حضرت اکبر بادشاہ اور حضرت ابو ظفر بہادر شاہ کہ اوس وقت مین ولیعہد تھے اور دیگر شہزادگان و امرایان شہر کو مرید فرمایا اور بتاریخ ہفتم جمادی الثانی سنہ ۱۱۹۹ ہجری مین مقام شاہجہان آباد مین وفات پائی مزار گوہر بار متصل دروازہ مجمر آستانہ فیض نشانہ حضرت قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ بیچ قصبہ مہرولی متصل شاہجہان آباد کے واقع ہے۔ فضایل حضرت کے دیکھنے مناقب الفخریہ سے کہ جو تالیف نواب نظام حیدرآباد دکن کے ہے اور دیگر کتب مطولہ سے معلوم ہوسکتی ہین مگر ایک نقل کہ مینے اپنے بزرگون سے سنی ہے اور کسی کتاب مین نہین دیکھی تبرکاً تحریر کرتا ہون۔

نقل کرتے ہین کہ ایک صاحب رؤسا دہلی سے کہ با علم باشرع تھے حضرت سے بیعت ہوئے مگر بوجہ سماع کے اونکے عقاید مین فرق آیا ایک روز وہ رئیس پالکی مین سوار ہوکر بخدمت حضرت سید ظفر علیشاہ کہ پہاڑگنج مین رہتے تھے اور مشہور وقت تھے آئے یہہ حضرت مرتبہ ابدالیت رکھتے تھے غرضکہ اثناء گفتگو مین لفظ شکایت مولانا کا وہ زبان پر لائے سید صاحب کو ناگوار گذرا رئیس صاحب سے ارشاد کیا کہ تھوڑا پانی لاؤ حسب الارشاد وہ ایک کوزہ مین پانی لائے سید صاحب نے اوس پانی سے کلی کرکے فرمایا کہ اسے دیکھو اونہون نے اوسے دیکھا اور چپ ہورہے غرضکہ دوسری کلی پر ننہے اور تیسری کلی پر بیہوش ہوکر تڑپنے لگے پس ملازمان رئیس صاحب نے اپنے آقا کو اوسی حالت مین پالکی مین ڈالکر مکان پر لائے تین روز تک بیہوشی رہی چوتھے روز اونکے احق اونہین حضرت مولانا کی خدمت مین لاکر عرض کیا کہ یہہ آپکے مرید مین آپہی سے انکا چارہ ہوگا حضرت نے ارشاد فرمایا کہ سید ظفر علیشاہ کہ آج جلیشہ وقت اور ہندوستان کی اہل خدمت ہین اونہی کے مکان پر یہہ وقوعہ گذرا ہے

وہی کچھ چارہ کرینگے غرضکہ بموجب ارشاد والا ئیس صاحب کو میاں سید ظفر علی شاہ
قدس سرہ کے مکانپر لائے آپنے بنظر التفات اونہیں دیکھا اور اسیوقت وہ رخصت یاب
ہوکر وہانسے چلے آئے اور بعد تہوڑے عرصے کے حضرت مولانا سید صاحب کے
پاس آئے اور کیفیت اوس شخص کی دریافت کی سید صاحب نے ہنسکر کہا کہ کیا تمنے اور
یوں چہتے مجہسے ہو وقت رخصت کے سید صاحب نے مصافحہ کو ہاتھ بڑہایا اور کہا
کہ بندہ تو دار فانیسے رخصت ہوتا ہے اپنی امانت لے لیجیے پس حضرت مولانا تو بامر
مکان مسکونہ بمقام شیش محل تشریف لائے اور سید صاحب نے اوسی شب کو انتقال
فرمایا مزار سید صاحب کا پہاڑ گنج میں مشہور ہے ۔

ذکر حضرت مولانا و مرشدنا سید عماد الدین عرف میر محمدی دہلوی قدس سرہ

کہ سادات و روسار ذوی الاحتشام و علمائے عالیمقام دہلی سے تہے عالم شباب مین
حضرت مولانا محمد فخر الدین فخر جہان سے بیعت ہوئی اور خرقہ خلافت حاصل کیا اور
واسطے تکمیل کرانے علم الٰہی کے اوپر شاہزادگان والاشان و دیگر مریدان و معتقدان
حضرت پیر و مرشد اپنے کے مقرر ہوئے چنانچہ جد فقیر نے بہی حضرت سے اکتساب
علم معرفت کیا تہا اور بہت سے شاہزادہ و امراے سلطانی بیعت مین آئے تہے
اور بعضوں نے خرقہ خلافت بہی حاصل کیا جیسے میرے پیر و مرشد برحق حضرت
مرزا روشن بخت قدس سرہ اور میرے والد اور مرزا خجستہ بخت عم شاہ و شاہزادہ
سلیم برادر شاہ وفات حضرت کی سنہ ۱۲۴۴ ہجری میں ہوئی مزار گہر بار درمیان شاہ
جہان آباد کے متصل جہنتی قبر کے واقع ہے تا ایام غدر حضرت ظل سبحانی عرس
شریف میں حاضر ہوتے تہے یہ فقیر بہی اکثر مرتبہ ہمرکاب حاضر عرس شریف ہوا ہے

ذکر حضرت مولانا خواجہ نور محمد مہیل چشتی فخری

کہ حضرت خلفاء اعظم و ہمجلیس ہمدم حضرت مولانا محمد فخر الدین قدس سرہ
کے تھے اوصاف حمیدہ حضرت کے بارہا میرے جد امجد بھی بیان فرمایا کرتے تھے
ایک روز فرمایا کہ ایک وقت بہت سے مریدان و معتقدان حضرت مولانا محمد فخر الدین
قدس سرہ کے خدمت بابرکت مین حاضر تھے اور مین بھی اوسوقت موجود تھا کہ اثناء
گفتگو مین حضرت خواجہ نور محمد قدس سرہ کا بھی ذکر آگیا حضرت مولا نے ارشاد فرمایا
کہ میرے پاس ایک روٹی تھی اوس مین سے آدھی تو نور محمد پنجابی لیگیا اور باقی
آدھی مین سے ٹکڑا ٹکڑا تمہارا سبکا حق ہے اور میر محمدی نے اپنی کمائی بھی بہت
کچھہ جمع کرلی ہے اور میری کمائی مین جو کچھ اونکا حصہ تھا وہ پہلے ہی سے لے چلے
استغنائی کے ساتھہ ایام گذاری کرتے ہین وفات حضرت مولانا نور محمد قدس سرہ کی
۱۲۰۵ ہجری مین ہوئی مزار موضع تاج سرور مہاران مین ہے

ذکر حضرت مولانا خواجہ محمد سلیمان چشتی فخری نظامی

قدس سرہ - جائے مولد حضرت کا موضع گرگوجی ہے
آپنے بمقام مٹھن کوٹ مدرسہ حضرت قاضی محمد عاقل مین تحصیل علم ظاہری
کیا تھا اور ایام طالب علمی مین حضرت خواجہ مولانا نور محمد قدس سرہ سے بیعت ہوئے
اور چند سال بحضور پیر و مرشد رہکر علم معرفت کی تکمیل کے بعد عطائے خرقہ خلافت
حسب الارشاد پیر روشن ضمیر بمقام تونسہ شریف مقام فرما کر ہدایت خلق اللہ مین
مصروف ہوئے بہت سے اشخاص کو خرقہ خلافت عطا فرمایا - اونسے ایک تو
شیخ محمد یار کہ فرید عصر تھے دوسرے حافظ محمد علی خیرآبادی تیسرے مولوی
محمد علی کہ بمقام مکھڈ شریف رکھتے تھے اور میان عبداللہ شاہ وغیرہ -
لیس مناسب ہے واسطے زیارات مزارات حضرت مقتدائے دودمان چشتیہ خصوص واسطے

زیارت مزار پرانوار حضرت مولانا محمد فخر الدین قدس سرہ کے شاہجہان آباد مین تشریف لائی فقیر کے جد امجد حضرت ابوظفر سے ملاقات فرمائی اور بعد از زیارات مزارات وحصول استفادہ روح پاک حضرت مولانا سیرور کے بوطن مالوف بمقام تونسہ شریف مراجعت فرمائی بعد از چندے بتاریخ ہفتم صفر روز پنجشنبہ ۱۲۶۷ھ ہجری بعمر یکصد سال اس دار ناپائدار سے سفر فرمایا بعد حضرت کے نبیرہ حضرت یعنے حضرت شاہ اللہ بخش صاحب سلمہ اللہ تعالے زیب مسند طریقت ہوئے اللہ تعالی ان بزرگوار کو ہمیشہ سلامت باکرامت رکھے اس آخری وقت مین ذات ستودہ صفات ہی گویا حضرت مولانا کی کرامات کا نمونہ ہے

ذکر حضرت سید شاہ نیاز احمد چشتی فخری بریلوی قدس اللہ اسرارہم

کہ اعظم اولیائے متاخرین و کبار خلفائے راستین حضرت مولانا محمد فخر الدین کے تھے انکے والد کا نام سید حاجی حکیم شاہ رحمت سرہندی ہے آپ سرہند مین پیدا ہوئے اور بعد سن تمیز کے آپکی والدہ نے آپکو حضرت مولانا محمد فخر الدین کے سپرد کیا حضرت نے بکمال شفقت اور کوشش علوم ظاہری اور باطنی سے انکو آراستہ کیا بعمر تیس برس حضرت مولانا سے بیعت ہوئی اور بعد کوشش چند سال کے بکمال ولایت باطنی فائز ہوئے اور بعد عطائے خرقہ خلافت پیشگاہ حضرت مولانا سے مامور بخطہ بریلی ہوئے اور ہدایت خلق اللہ مین مشغول ہوئے ذات بابرکات سے ایک فیض عام جاری ہوا اور بہت سے صاحبونکو خرقہ خلافت عطا کیا جیسے حضرت مولانا نظام الدین فرزند کبیر وسجادہ نشین حضرت اور مولانا نصیر الدین صاحبزادہ حضرت اور مولوی محمد عبد السمیع اور مسکین شاہ دہلوی اور آغا جان صاحب الہ آبادی اور دوسرے آغا صاحب ولادت حضرت کی ۱۱۶۲ھ ہجری مین ہوئے اور وفات ۶ جمادی الثانی سنہ ۱۲۵۰ھ ہجری مین ہوئی مزار پرانوار بریلی مین ہے —

ذکر حضرت مولانا شاہ غلام فرید صاحب چشتی فخری سلمہ اللہ تعالیٰ

بکم نسب شاہی خاندان فخریہ مین غنیمت ہے۔ ذات بابرکات سے فیض عام جاری ہے۔ سبحان اللہ اخراجات حسنات آپکی زبان زد خواص عام ہین۔ سچ ہے کہ سخاوت جزو اعظم فقر کا ہے سلسلہ حضرت کا اس طرح پر ہے کہ حضرت مولانا شاہ غلام فرید صاحب خلیفہ اعظم حضرت شاہ غلام فخر الدین صاحب برادر کلان اپنے کے وہ خلیفہ اکبر حضرت خواجہ خدا بخش علیہ الرحمت کے اور وہ خلیفہ اکمل حضرت شریعت پناہ قاضی محمد عاقل قدس سرہ کے وہ خلیفہ راشد حضرت مولانا نور محمد مہاروی قدس سرہ کے اور وہ خلیفہ دوم حضرت مولانا محمد فخر الدین فخر جہان دہلوی قدس سرہ کے اکثر مقامات ملک پنجاب کی سیر کی اور زیارت مزارات بزرگان سے مشرف ہوا مگر شومی طالع سے مین گونتہ پہونچا جو زیارت حضرت سے مشرف ہوتا اب یہہ امر انکی کشش پر موقوف ہے۔

ذکر پیر و مرشد راقم حضرت مرزا روشن بخت گورگانی چشتی فخری قدس اللہ اسرارہم

حضرت طفولیت ہی سے عابد اور پابند شریعت تھے جب سن بلوغ کو پہونچے تو **حضرت مولانا عماد الدین میر محمدی دہلوی** قدس سرہ سے بیعت ہوکر بائیس برس کی عمر مین خرقہ خلافت حاصل کیا امدعا کو ترک کرکے فقر اختیار کیا اور عمر عزیز کو یاد الٰہی مین ساتھہ پابندی سنت نبوی کے بسر فرماکر ۱۲۵۶ھ بمقام قریہ آباد نواح دہلی مین انتقال فرمایا۔ ذات بابرکات سے صدہا آدمی فیضیاب ہوے اور خلفار حضرت سے جن صاحبون کے نام کہ فقیر کو یاد ہین شجرۂ راقم مین تحریر ہونگے

فائدہ بوجہ انقلاب زمانہ وقت انتقال حضرت کے فقیر موجود نہ تھا مگر بعد ازان چند

سے مینے اور دیگر صاحبان معتقدان نے مزار شریف کا حال دریافت کیا تو باشندگان قصبہ نے اپنے وفات ہونا فرید آباد مین اور دفن کرنا املی والی تکیہ مین بیان کیا اور نشان مزار شریف کو کہا کہ ہم بہول گئے کہ کس املی کے نیچے دفن کیا تہا غرض جس کسی سے دریافت کیا اوسنے یہی بیان کیا بلکہ تکیہ دار فقیر نے بھی اوسی قول کی تائید کی میرے نزدیک حضرت نے تمام عمر مین کوئی امر خلاف شریعت نہین کیا اور اسوقت مین جہال مزارات بزرگان پر جہلا کروہ وہ امر کرتے ہین کہ جو خلاف شریعت ہین - کیا عجب ہے کہ خداوند کریم نے نشان مزار حضرت کا اپنے بندونکے دل سے محو کر دیا ہو

نقل - چچا فیروز شاہ خلف شاہزادہ مرزا اسلیم مغفور - ناقل ہین کہ ایک مرتبہ ناظر قلعہ معلی نے بحضور شاہ عرض کیا کہ دربانان دروازہ دہلی قلعہ معلے نے بیان کیا کہ جسوقت ہم دروازہ کہولتے ہین مرزا روشن بخت کو باہر دروازہ کے کہڑا پاتے ہین احتیاتاً اطلاع کرتے ہین جناب اقدس فدوی سمجہا کہ شبکو مرزا روشن صاحب شہر مین رہا کرتے ہین اور علی الصباح آجاتے ہین اس امر کا فدویکو خیال ہوا اور دو خوا ہوئے اسواسطے تفحص حال کے پوشیدہ طور پر مرزا صاحب کے مکان پر متعین کئے کہ دیکہین یہہ کیا ماجرا ہے غرض شب کو باہر جانا ثابت نہوا بلکہ سنا کہ مرزا صاحب بعد نماز عشا کے تہوڑے دیر قیلولہ کرتے ہین باقی تمام شب تا اول وقت نماز صبح کے عبادت مین رہتے ہین یہہ معاملہ قابل گذارش تہا اسواسطے عرض کیا - چچا صاحب مغفور فرماتے ہین کہ مین بہی اوسوقت حاضر تہا حضور نے ارشاد فرمایا کہ ہرگز اونکی نگرانی نکیجائی وہ شخص اہل خدمت ہے پس جب یہہ راز فاش ہوا تو حضرت نے محل سکونت اپنا آبائی کہ جو قلعہ معلی مین تہا اوسے ترک کر کے آبادی شہر مین مقام باغ اعظم خان کہ اکثر اوس محلہ مین غریب لوگ رہتے ہین جا رہے تہے اور اپنی آمدنی مین سے قدر سے برائے سد رمق رکہہ لیا تہا باقی کل جائداد منقولہ و غیر منقولہ عیال اطفال اپنی کے

سبز وکر دیا تہا اور تا ایام غدر نماز صبح اول وقت جامع مسجد مین ادا کی اور یہہ حضرت کا
شعار تہا کہ اوس محلہ کی بیوگان و پردہ نشینان کا جو کار ہوتا تہا طریقہ مسنون سمجھکر کیا
کرتے تھے یہانتک کہ بعض مستورات بکری اور مرغی اور سوت وغیرہ واسطے
فروخت کرنیکے دیتی تہین ایسی قسم کی چیزین جو کہ گذری مین بکا کرتی تہین
حضرت کو کسی نے چوک پر کچھہ فروخت کرتے نہین دیکھا اور یہہ بہی قاعدہ تہا
کہ راستہ مین جو شخص ملاقی ہوتا اوس سے پہلے حضرت ہی سلام علیک
کیا کرتے تھے ہر چند اس فقیر اور دیگر صاحبان نے چاہا کہ پہلے سلام حضرت سے
ہم سلام کرین مگر یہہ مقصد کسیکا پورا نہوا۔ اور حضرت نے خاندان قادریہ مین میان قادر شاہ قادری
گوالیاری سے خرقہ خلافت حاصل کیا تہا مین بہی حضرت کے قدم بوسی سے مشرف ہوا ہون

نقل ہے کہ ایک محفل مین ایک روز بہت سے احباب جمع تھے یعنی
مرزا جہان خسرو و مرزا جہان شاہ و مرزا کاوس شکوہ برادران شاہ و مرزا ابو سعید
و مرزا ابو جان و مرزا علاء الدین و مرزا بہادر خلیفہ حضرت و مرزا عبد اللہ خلف مرزا شاہرخ مرحوم
و مرزا کریم الدین وغیرہ و مرزا ممن صاحب پس حضرت بہی اوس جلسہ مین جلوہ نما تھے بوجہ
برکت انفاس حضرت ذکر اللہ ہو رہا تہا اثنائے گفتگو مین ذکر پیری مریدی کا آگیا مرزا
ممن صاحب کا اوسوقت کچھہ طریق رندانہ تہا کہنے لگے کہ پیری مریدی کیا چیز ہے ہمنے
توکوئی پیر دیکھا نہین لوگونکو پیر ملجاتے ہین ہمکو کوئی پیر نہین ملتا لوگون نے یہہ ایک
کہیل مقرر کر رکہا ہے حاضرین جلسہ نے کہا کہ آپ کیسا پیر چاہتے ہین اونہون نے
کہا مین ایسا چاہتا ہون کہ یا تو بزور اپنے کشف کے افعال بد سے ہمکو باز رکھے
یا ہمارے فعل کا شریک ہو یعنے ہمکو ہمارے افعال سے بزور کے حضرت نے
ارشاد کیا کہ بہائی صاحب مین اس لائق تو نہین ہون کہ تمکو از راہ کشف افعال بد سے
باز رکہون مگر اس شرط پہ تمکو بیعت کرتا ہون کہ جو تم کرتے ہو شوق سے کرو

مین ہرگز منع نکرونگا مگر میرے روبرو فعل بد نکرنا اونہون نے یہ شرط قبول کی
اور اوسی جلسہ مین بیعت ہوئے بعد تہوڑی دیر کے محفل برخواست ہوئی اور
مرزا ممن صاحب بھی اپنے مکان پر آئے پس وقت معینہ پر غسل کیا اور پوشاک
بدلکر عطر لگایا اور شیشہ گلابی اور جام بلوری طلب کیا چاہا کہ اوس مین سے کچھہ نوش
کرین دیکھا کہ سامنے سے حضرت پیر ومرشد تشریف لاتے ہین اوسیوقت وہ سامان
پوشیدہ کیا اور چلمن اوٹہاکر واسطے پیشوائی کے کمرہ سے باہر آئے تو وہان کچھہ نہ دیکھا
سمجھے کہ توہم ہے پھر کمرہ مین واپس آکر چاہا کہ شراب نوش کرین پھر وہی صورت پیش
آئے چند مرتبہ ایسا ہی ہوا ناچار جب رات زیادہ گئی تو تبدیل لباس قلعہ سے
باہر آکر محبوبہ کے مکان پر پہونچے اور زینہ پر چڑہے تو دیکھا کہ اندر کیطرف چوکہٹ بازو
پکڑے ہوے پشت پھیرے ہوے حضرت کہڑے ہین یہہ دیکھتے ہی واپس
اوترے اور سمجھے کہ کسینے اس مکان کا پتا حضرت کو دیدیا ہے پہلے ہی سے یہان آکہڑے
ہوے ہین اور یہہ بھی سوچے کہ وقت مے نوشی کی بھی یہی صورت پیش آئی تہی آیا
یہہ حضرت کا کچھہ تصرف ہے یا کسینے اسمکان کا پتا بتا دیا ہے یا یہہ میرا توہم ہے
یہہ سوچکر دوسری معشوقہ کے مکانپر گئے وہان بھی یہی صورت پیش آئی اب تو
سمجھے کہ یہہ تصرف حضرت کا ہے واپس مکانپر آئے اور بیقراری سے انتظاری
صبح مین رات کاٹی غرضکہ وقت صبح مکان حضرت پیر ومرشد پر حاضر ہوئے یہہ
فقیر بھی اوسوقت حاضر تھا کیونکہ ہمیشہ اوسوقت واسطے شریک ہونے حلقہ کے
جایا کرتا تہا حضرت نے مرزا صاحب سے تبسم کنان فرمایا کہ بھائی صاحب آج
خلاف وقت خلاف عادت کیونکر آنا ہوا خیر تو ہے مرزا صاحب موصوف نے
عرض کیا کہ جناب مین منہیات سے توبہ کرنے حاضر ہوا ہون اور اب توبہ کرتا ہون
آپ گواہ رہین اور کل حقیقت گذشتہ عرض کی حضرت نے زبان فیض ترجمان سے

ارشاد فرمایا کہ مین تو اس لایق نہین ہون یہہ تمہارا حسن ظن ہے - مینے دیکھا کہ مرزا صاحب چندہی روز مین صاحب راز و نیاز اور باکمال ہو گئے اللہ تعالے مجھکو بھی اون حضرات کے تصدق سے لوث دنیا سے نجات دے اور عشق اپنا اور اپنے حبیب کا عطا فرما دے -

دیگر مرزا قایم الملک چشتی صابری والنظامی دہلوی ناقل ہین کہ دہلی مین غدر ہوے چندہی روز ہوسے تہے کہ حضرت میان حسن عسکری کے مکان پر تشریف لائے اور میان مسکین شاہ وغیرہ مشایخین کو جمع کرکے فرمایا کہ حضرات تلوار غضب الٰہی کی دہلی پر چلنی والی ہے کچھ بند و بست کیجیے کیونکہ بدولت قلعہ اور شہر کے سب صاحبو نے پرورش ہوتی ہے سب صاحب ملکر پیروی کیجیے حضرات جلسہ نے متفق الرا ہوکر کہا ہم آپکو اپنا مقتدا اور شیخ وقت تصور کرتے ہین آپہی کچھہ تدبیر فرماوین اور ہم مین جسکے لایق جو کار ہوگا وہ اوس سے درگذر نکریگا حضرت نے آبدیدہ ہوکر فرمایا کہ مینے اپنے کو آجتک چہپایا مگر تم صاحب ظاہر کرتے ہو خیر کل سب صاحب میرے مکان پر تشریف لاؤ جسوقت وہ تلوار غضب الٰہی کی ظاہر ہو ایک صاحب اپنا سر اوسکے آگے رکھدے میان حسن عسکری نے کہا کہ وہ کون ہو فرمایا جسے اللہ ہمت دے خصوصیت نہین ہے غرض قدرت خدا سے بروز معہود تمام دن ایسا پانی برستا رہا اور باد تند چلتی رہی کہ حوایج ضروری کو بھی نکلنا مشکل تہا - دوسرے روز سب صاحب جمع ہوکر حضرت کے مکان پر آئے حضرت نے فرمایا کہ مشیت ایزدی اسیطرح ہے کہ سر پر گھڑی ہو اور زوجہ کا ہاتہہ ہاتہہ مین ہو اور آوارگی اور خرابی ہو اور ہم تو یہہ مصیبت کیون دیکھین گے اگر کل سب صاحب آجاتی بند و بست ہوجاتا اب کچھہ نہین ہوسکتا اور عام طور پر لوگونکو یہان سے نکالینگین مرزا صاحب موصوف فرماتے ہین کہ ایام غدر مین حضرت جی کی دروازہ نقار خانہ شاہی پر بعد از نماز ظہر وقت

سے پہر اکثر تشریف رکہا کرتے ہے مین بہی اونکے پاس جا بیٹھا کرتا تہا حضرت ظلم پر بیونیر کہ جو اونہون نے اطفال صغرسن پوربین کے ساتھ کیا تھا اونیز رعایا پر ظلم کرتے تھے افسوس فرمایا کرتے تہے اور آمد گولونکو دیکہا کرتے تھے ایک روز مجھسے فرمانے لگے یہان سے چلے جاؤ اب خیر نہین اوسوقت تک قلعہ مین گولہ باری سے ضرر نہوا تہا پس تہوڑی ہی دیر کے بعد ایک خونچہ والا ہی قریب آبیٹھا اتفاق سے ایک پوربیہ آیا اوراوس خونچہ والے سے چنے لینے لگا اوسی عرصہ مین ایک ٹکڑا گولہ کا اوس پوربیہ کے سر مین لگا وہ فوراً مر گیا اوسوقت سے حضرت نے عام طور پر فرمایا کہ جو یہان سے نکل جائیگا وہ بچ جائیگا ورنہ خرابی مین پہنس جاویگا بلکہ مجھسے فرمایا کہ جلد یہان سے چلے جاؤ اب یہانکا رہنا بہتر نہین ہے۔

نقل ایک روز مینے عرض کیا کہ سماع مین کیا ارشاد ہوتا ہے فرمایا کہ کسی عالم سے دریافت کرو جو وہ کہے اوسپر عمل کرو مینے عرض کیا حضرت عالم تو منع فرماتے ہین اور فقیر اوسکی اسباب مین کامل دلایل لاتے ہین فرمایا کہ اس مین۔ مین کچھ نہین کہسکتا اگر علما سے تمکو اعتقاد ہی علمائے سے دریافت کرو اور اگر حضرات فقرا سے اعتقاد ہے اونسے دریافت کرو مینے پھر عرض کیا کہ حضور شریک سماع کیون نہین ہوتے فرمایا کہ مجھہ مین وہ صفات ہرگز نہین ہے جو کیا رمین تہین اور جو شرائط کہ سماع مین چاہئین اونکا ادا ہونا مشکل ہی غرضکہ مین آپ کو لایق سماع سننے کے نہین پاتا اسوجہ سے نہین سنتا دوسرے کو اپنا اختیار ہے۔

ذکر حضرت مولانا قطب الدین خلف اکبر حضرت مولانا محمد فخر الدین

یہہ حضرت بہی کامل وقت گذرے ہین اکثر اصحاب خاندان جدی فقیر کے حضرت سے بیعت تہے بلکہ پدر بزرگوار اپنے سے کچھہ کم نہ تھے اور حضرت ظل سبحانی جد فقیر کو بہی ذات بابرکات سے نہایت اعتقاد تہا۔

ذکر مشایخین و معتقدین سلسلہ فخریہ سے کہ جو گجراتہ مین گذرے اور اب ہین۔

حضرت مولوی ظہیر الدین مبرور کہ مرید میر عیوض علی مغفور کے تھے اور وہ مرید حضرت مولوی بدیع الدین قدس سرہ کی اور وہ خلیفہ حضرت مولانا محمد فخر الدین دہلوی کے یہہ حضرت عالم باعمل اور صاحب نسبت گذرے ہین مین بہی انکے زیارت سے مشرف ہوا ہون ۱۲۸۳ہجری مین بمقام قصبہ بنت انتقال فرمایا انکے سجادہ نشین حافظ نابینا کہ اب موجود ہین ـ تیسری حاجی احمد اللہ کہ مرید حضرت عبد اللہ شاہ کے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ شاہ سلیمان قدس سرہ کے چوتھے قاری شہاب الدین ہمشیرہ زادہ مولوی رحمت اللہ کہ مرید حضرت شاہ اللہ بخش صاحب سجادہ نشین حضرت خواجہ شاہ سلیمان مغفور کے چھٹے منشی خواجہ مولا بخش کہ اولاد سے حضرت شاہ عبد الرزاق جھنجانوی قدس سرہ کے اور مرید حضرت مولانا نظام الدین صاحب سجادہ نشین حضرت سید شاہ نیاز احمد بریلوی قدس سرہ کے ہین ـ امسال جو فقیر دہلی گیا وہان میان مستان شاہ ولایتی سے ملاقات ہوئی کہ مرید مولوی عبد السمیع کے ہین اور وہ خلیفہ حضرت سید شاہ نیاز احمد قدس سرہ کے نہایت خلیق اور فصیح اور باعلم دیکھنے مین آئے ـ

بیان اون گروہ کا کہ جو خانوادون قادری سے نکلے ہین ۔

خانوادہ سہروردیہ سے سترہ گروہ جاری ہوئے ـ

اول گروہ صوفیہ حضرت قاضی حمید الدین صوفی سے جاری ہوا کہ آپ خلیفہ شیخ شہاب الدین کے تھے تاریخ ربیع الثانی بقول ۹ رمضان ۶۷۳ ہجری مین وفات ہوئی جناب قاضی صاحب نی شیخ احمد نہروانی کو فقیر کیا اونسے شیخ شاہی ہوئے تاب بدایونی ہوئے اور اونسے خواجہ محمود موئنیہ دوز اور مولانا ناصح الدین ہوئے ـ

دوسرا گروہ جلالیہ حضرت سید جلال بخاری سے جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ

بہاؤالدین زکریا ملتانی کے تھے اور وہ خلیفہ حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی کے تھے
بتاریخ ۱۹ جمادی الاول ۶۹۹ھ ہجری مین وفات پائی مزار اوچ مین ہے -
اس گروہ کے فقیر ایک سیلی سیر پر باندہتے ہین اور ایک سینگ ہرن کا رکھتے ہین
اور وقت عشق کے بجاتے ہین اور گل مہر نبوت کا تمغہ اوسکے بازو پر رہتا ہے
موضع حسن پور کہ متصل قصبہ باول ہے وہان ایک درویش اس گروہ کے ابھی دیکھنے
مین آیے -

تیسرا گروہ لعل شہبازیا حضرت سید لعل شہبازی سے جاری ہوا
کہ لعل بہار بہی مشہور ہین - آپ خلیفہ غوث بہاؤالدین ذکریا ملتانی کے تھے اور وہ
خلیفہ شہاب الدین سہروردی کے ہوئے صاحب معارج الولایت نقل کرتے ہین
کہ حضرت صاحب کمالات ظاہری و باطنی و تصرفات صوری و معنی رکھتے تھے مگر باہمہ
شریعت بھی طریق ملامتیہ رکھتے تھے اور لباس سرخ پہنتے تھے اسیوجہ سے لعل سرخ
بہی کہلاتے ہین اور اولاد سے حضرت امام جعفر صادق کے تھے اور سلسلہ صدیکی
سے بہی نعمت حاصل کی تھی ۶۷۳ھ مین وفات ہوئی مزار بمقام سیوہان ملک
سندہ مین ہے -

چوتہا گروہ مخدومیہ میر سید جلال الدین بلقب مخدوم جہانیان سے جاری ہوا
کہ اول خرقہ خلافت عم بزرگ اپنے شیخ صدرالدین محمد غوث سے حاصل کیا تہا بعد
سید لعل سرخ سے خرقہ خلافت پہونچا بتاریخ ۱۰ ماہ ذی الحجہ ۷۸۵ھ ہجری مین وفات
پائی مزار اوچ مین ہے -

پانچوان گروہ کرم علی جہلی حضرت شاہ کرم علی جہلی سے جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ
محمد کشمیری کے تھے حضرت حاجی قاسم اور آپکا ایک زمانہ تہا اور سید لعل شہباز سے
ملکر یہہ لوگ خانوادہ سہروردیہ مین شیخ شہاب الدین سہروردی سے ملتے ہین

اس گروہ کے فقیر ایک کوڑا اپنے پاس رکہتے ہین اور وقت عشق کے اپنے بدن پر مارتے ہین شہر پہلہ مین ایک درویش اچھے ملے تھے۔

چھٹا گروہ موسا شاہی سہاگ ہے ہولیے یہہ فقیر سدا سہاگی ہی کہلاتے ہین شاہ موسے مرید سید جلال سرخ کے تھے فقیر اس گروہ کے لباس زنانہ پہنتے ہین سید جلال سرخ اور انکا زمانہ قریب تہا

ساتوان گروہ رسول شاہی رسید سعل شاہ الوری سے جاری ہوا

اس گروہ کے فقیر چہرہ سے خاک لگاتے ہین او چار ابرو کا صفایہ رکھتے ہین اور ایک رومال شل کلاہ کے سر پر رکھتے ہین اور رات کا سونا حرام جانتے ہین اکثر صاحب درد وغیرہ عضو علیل سے اپنی زبان سے چاٹ کرا چہا کرتے ہین اس سلسلہ مین خواجہ فدا حسین المعروف خواجہ نجم الدین ہمدانی دہلوی کامل وقت گذرے ہین کہ مرید شاہ مظفر حسین معروف بمولانا حنیف کے تہے اور وہ مرید سید رسول شاہ الوری کے وہ مرید شاہ نعمت اللہ ولی کی وہ مرید شاہ داؤد کے وہ مرید شاہ سخی حبیب اللہ کے وہ مرید شاہ اسمعیل کے وہ مرید سید شاہ مرتضی آنند کے وہ مرید سید عبدالرزاق کے وہ مرید شاہ اللہ داد عرف عارف شاہ کی وہ مرید حضرت شاہ بندگی کے وہ مرید شاہ سجن کے کہ گوشہ نشین ہی کہتے ہین وہ مرید شاہ محمد گوشہ نشین کے وہ مرید خواجہ اسحاق کے وہ مرید شاہ داؤد قریشی کے وہ مرید حضرت شاہ راجن قتال کے وہ مرید شاہ احمد کبیر الحسن مخدوم جہانیان جہان گرد کے وہ مرید سید جلال بخاری کے وہ مرید شیخ رکن الدین ابوالفتح ملتانی کے وہ مرید حضرت مخدوم بہاؤالدین زکریا ملتانی کے وہ مرید حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی کے

آٹھوان گروہ میران شاہی شاہ میران صبح ہری بندگی سے جاری ہوا کہ مرید خاندان سید جلال سرخ کے تہے ۸۹۰ھ مین وفات ہوئی۔

مزار بہاول پور مین ہے۔

نوان گروہ عیدروسیا سید عبد اللہ مالکی عبدروسی سے جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ ابو بکر کے تہے اور سات واسطون سے شیخ شہاب الدین سہروردی سے ملتے ہین بعض حضرت امام جعفر سے نسبت کرتے ہین بعض شیخ بہاؤالدین محمد خراسانی سے ملتے ہین سن وفات نہین ملا۔

دسوان گروہ قاسم شاہی حاجی قاسم سے کہ فقیر اس گروہ کے گہونگرو باؤن مین باندہ کر مجالس فقرا مین دہمال کرتے ہین آپ ہی خلیفہ شیخ محمد کشمیری کے تہے سنہ ۱۰۴۳ھ مین وفات پائی بعض فقیر اس گروہ کے نقشبندیا بعض جنیدیا سے نسبت کرتے ہین مگر جدے کہلاتے ہین۔

گیارہوان گروہ رزاق شاہی شاہ عبد الرزاق سے جاری ہوا کہ خلیفہ شاہ محمد میران سہندگی کے تہے سنہ ۹۴۶ھ مین وفات پائی مزار لاہور مین ہے

بارہوان گروہ دولا شاہی شاہ دولا دریائی سے جاری ہوا کہ از اولاد بہلول لودہی بادشاہ کی تہی اور خلیفہ سید ناسر مست کی اور وہ خلیفہ پیر برہان الدین کے اور وہ خلیفہ شیخ صدر الدین راجن قتال کے وہ خلیفہ شیخ رکن الدین ابو الفتح ملتانی کے وہ خلیفہ شیخ صدر الدین عارف کے وہ خلیفہ غوث بہاء الدین زکریا ملتانی کے اور وہ خلیفہ شیخ شہاب الدین سہروردی کے حضرت نے خرقہ اپنا جلا دیا تہا اور اوسکی خاک سے ایک الف اپنی پیشانی پر کہینچا اور خاک کہا اور جمیع فقیرون مین عشق کہا اس گروہ کے فقیر خاک سے ایک الف اپنی پیشانی پر کہینچتے ہین اور جمیع فقرا مین عشق اللہ کہتے ہین اور جواب مین صدا اعشق پاتے ہین اور الف اللہ کے فقیر بہی کہلاتے ہین سنہ ۱۰۸۵ھ مین انتقال فرمایا مزار گجرات ملک پنجاب مین ہے۔

تیرہوان گروہ سید شاہی سید سادات خان بخاری سے جاری ہوا

کہ مرید سید تاسرت کے اور پیر بہائی دولادریائی کے اور ہمزمانہ ہی تھے۔

چودھوان گروہ اسماعیل شاہی شاہ اسماعیل سے جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ عبدالکریم کے تھے وہ خلیفہ مخدوم طبیب کے وہ خلیفہ مخدوم برہان الدین کے وہ خلیفہ شیخ چین کے وہ خلیفہ شیخ سیلون کے وہ خلیفہ شیخ حسام الدین متقی چشتی ملتانی کے وہ خلیفہ سید شاہ عالم کے وہ خلیفہ سید قطب عالم برہان الدین کے وہ خلیفہ سید ناصرالدین کے وہ خلیفہ سید جلال الدین مخدوم جہانیان کے ماہ شوال ۹۳۰اھ مین وفات ہوئی

پندرہوان گروہ حبیب شاہی شاہ حبیب ملتانی سے کہ مرید شیخ عبدالکریم کے اور پیر بہائی شاہ اسماعیل کے اور ہمزمانہ ہی تھے

سولہوان گروہ مرتضی شاہی کہ انند بخاری ہی کہتے ہین ایک رسالہ مین انند چرخی والا ہی لکھا ہے یہ حضرت مرید شیخ عبدالکریم کے اور ہمزمانہ شاہ اسماعیل کے تھے

ستروان گروہ ناتھ شاہی ۔ اس گروہ کی اچھی طرح سے کیفیت معلوم نہین ہوئی۔ **ف** بعض رسالون مین لکھا ہے کہ حبیب شاہی اور رسول شاہی اور اسماعیل شاہی اور مرتضی شاہی اور ناتھ شاہی ایک شاخ سے ہین اور سید شاہی اور دولا شاہی اور قاسم شاہی اور موسی شاہی اور کرم علی جہلی ایک شاخ سے ہین سید لعل بہار سے ملتے ہین۔

خانوادہ فردوسیا سے ایک گروہ نے دو نام پائے حبیب شاہی اور بڈہن شاہی خلیفہ شاہ بڈہن دیوان خلیفہ حضرت شیخ نجیب الدین کبرا فردوسی کے تھے آپنے تیرہ فقیر ایک تو پیر سید صدرالدین آپکی مرید سید شاہی کہلاتے ہین دوسرے شاہ شمس الدین تیسرے سید شاہ بغدادی چوتھے بایزید خان ابدال پانچوین شاہ عشق اللہ چھٹے شاہ عبدالقادر ساتوین داؤد شاہ آٹھوین

شاہ درگاہی نوین سید جعفر مکی دسوین سید داؤد میران یہہ سب حضرات بانی سلسلے گذرے ہین اور انکے آگے اپنے اپنے پیر کے نام سے مشہور ہوتے ہین مثل سعد وشاہی او رعمو مائید ڈہن شاہی مشہور ہی ہین گیارہوین خلیفہ احمد مجذوب بارہوین چہوڑ خان مجذوب تیرہوین پہاڑ خان مجذوب یہہ تین صاحب بے سلسلہ ہے سن وفات خلیفہ بڈہن شاہ کا باوجود تلاش مدید کے دستیاب نہوا۔

خانوادہ طوسیا سے کئی گروہ جاری ہوئے۔

اول گروہ قادری حضرت سید عبد القادر گیلانی قدس سرہ سے جاری ہوا کہ سلسلہ دوسرا حضرت کا کہ جدی مشہور رہے اسطرح ہے حضرت پیران پیر مرید سید ابی صالح کے وہ مرید سید موسیٰ جنگی دوست کے وہ مرید سید عبد اللہ کے وہ مرید سید یحیٰی زاہد کے وہ مرید سید یحیٰی زاہد کے وہ مرید سید داؤد کے وہ مرید سید موسی الجون کے وہ مرید سید عبد اللہ محض کے وہ مرید حضرت سید حسن مثنی کے وہ مرید حضرت سید امام حسن رضی اللہ عنہ کے وہ مرید حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ کے وفات حضرت کی شب شنبہ ماہ ربیع الثانی بعد نماز عشا کے ۵۶۱ہجری مین واقع ہوئی مزار شریف بغداد مین ہے مشایخین کبرانہ سے حضرت شیخ غیاث الدین فتح محمد قادری کہ مرید حضرت سید طاہا قطب الدین قادری کوتانوی کے تہے اور شاہ بدر الدین قادری مصری سے بہی خرقہ خلافت بہونچا تحایف رشیدی کے دیکہنے سے حضرت کے کمالات ظاہر ہوسکتے ہین سلسلہ آپکا اسطرح ہے یعنے شیخ غیاث الدین فتح محمد مرید شیخ یحیے مدنی کے وہ مرید شیخ محمد قطب چشتی کے وہ مرید شیخ حسن محمد چشتی کے وہ مرید شیخ نور بخش قادری کے وہ مرید شیخ محمد علی نور بخش قادری کے وہ مرید خواجہ ابو الحسن ختلانی کے وہ مرید قطب الاولیا شیخ حسن محمد کے وہ مرید امیر کبیر سید علی ہمدانی کے وہ مرید شیخ شرف الدین محمد مزدقانی کے وہ مرید شیخ رکن الدین علاء الدولہ سمنانی کے وہ مرید شیخ نور الدین۔

عبدالرحمن قدس سرہ کے وہ مرید شیخ جمال الدین احمد مدنی کے وہ مرید شیخ رضی الدین المعروف لعلی لالہ کے وہ مرید شیخ مجد الدین بغدادی کے وہ مرید شیخ نجم الدین کبرا کے وہ مرید شیخ عمار یاسر کے وہ مرید شیخ ضیاء الدین ابونجیب سہروردی کے وہ مرید حضرت محبوب سبحانی سید محی الدین شاہ ابومحمد عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ کے وہ مرید شیخ الاسلام ابوسعید مبارک مخزومی کے وفات حضرت حاجی حرمین شریفین شیخ غیاث الدین فتح محمد قادری کی شب چہارشنبہ ۲۹ سنہ ۱۱۹۲ ماہ ربیع الاول مین ہوئی مزار پرانوار قصبہ کرانہ مین ہے اور سن وفات اس عبارت سے نکلتے ہین انّا فتحنا لک فتحاً کیفیت درگاہ قدم رسول ذکرانہ کی تحایف رشیدی مین اس طرح دیکھی ہے اور بزرگان کرانہ سے سنی ہے کہ قدم شریف مسجد بہوراشاہ درویش مین سے برآمد ہوا ہے اور مسجد زیر خانقاہ حاجی صاحب موجود ہے اور بہوراشاہ ہی کامل فقیر تھے بعد وفات حضرت نکالا گیا اور وہ اب موجود ہے

دوسرا گروہ رزاقیا حضرت سید السادات سید عبد الرزاق گیلانی سے جاری ہوا کہ خلیفہ اور فرزند دلبند حضرت پیران پیر کے تھے بتاریخ ۵ جمادی الاخر سنہ ۶۴۲ھ مین وفات پائی مزار شریف بغداد مین ہے۔

سلسلہ رزاقیا مین حضرت مولانا حافظ عبد العزیز دہلوی عرف آخوند صاحب ہر دور کہ وفات حضرت کی سنہ ۱۲۹۶ھ مین ہوئی واصل حق اور عامل وقت گذرے ہین ہے ایکا سلسلہ اسطرح ہے کہ حضرت شاہ عبد العزیز اخوند دہلوی مرید شاہ محمد غوث کے وہ مرید سید شاہ آل احمد کے وہ مرید سید شاہ حمزہ کے وہ مرید سید شاہ آل محمد کے وہ مرید شاہ برکت اللہ کے وہ مرید شاہ فضل اللہ کے وہ مرید سید احمد کے وہ مرید میر سید محمد کے وہ مرید میر شیخ مخدوم جمال اولیاء کے وہ مرید شیخ ضیاء الدین قاضی جیا کے وہ مرید حضرت محمد بہکاری کے وہ مرید سید ابراہیم کے وہ مرید شیخ بہاء الدین

وہ مرید سید احمد جیلانی کے وہ مرید میر سید حسن کے وہ مرید میر سید موسے کے
وہ مرید سید علی کے وہ مرید میر سید محی الدین ابی نصر کے وہ مرید سید ابو صالح کے وہ مرید
حضرت سید عبد الرزاق قدس اللہ سرہ العزیز کے — دوسرے حضرت مولانا سید غوث علی
شاہ قادری کہ جو فی زمانہ نواح دہلی مین شیخ وقت گذرے ہین کمالات اونکے مشہور ہین
اونکی وفات شب دوشنبہ ۲۶ ربیع الاول سنہ ۱۲۹۷ھ مین ہوئی مزار پانی پت مین ہے
سلسلہ حضرت کا اس طرح ہے کہ مولانا مرید سید اعظم علی شاہ بابری کے وہ مرید سید
عبد اللطیف کے وہ مرید سید مدح شاہ کے وہ مرید سید احمد شاہ کے وہ مرید
شیخ محمد درویش کے وہ مرید حضرت عبد اللطیف بریلی کے وہ مرید سید امیر بالا پیر کے
وہ مرید حضرت سید محمد مقیم محکم الدین کے کہ جنسے گروہ مقیم شاہی ہے وہ مرید حضرت
سید ابو المعانی قادری کے وہ مرید بہاول شیر قلندر کے وہ مرید عبد الجلال کے
وہ مرید شاہ محمود کے وہ مرید سید نور محمد کے وہ مرید علاء الدین کے وہ مرید
سید شمس الدین کے وہ مرید سید شہاب الدین کے وہ مرید شاہ احمد اولی
کے وہ مرید خواجہ ابو صالح کے وہ مرید حضرت سید الآفاق سید عبد الرزاق
قدس اللہ اسرارہم کے۔

تیسرا گروہ وہابیہ حضرت سید عبد الوہاب قدس سرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ
و نیز پسر حضرت پیران پیر کے تھے سنہ ۵۹۳ہجری مین وفات پائی۔
گروہ وہابیہ مین شاہ عبد الغنی مہم و اسلیے ہی اچھے شخص ہین مرید شاہ محمد غوث کے
وہ مرید حاجی محمد رمضان کے وہ مرید عبد العظیم کے وہ مرید حفیظ اللہ شاہ کی
وہ مرید شاہ عبد اللطیف کے وہ مرید فتح محمد کے وہ مرید شاہ عبد القادر کے وہ مرید
شاہ محمد غوث کے وہ مرید عبد القادر زین العابد کے وہ مرید سید شمس الدین
کے وہ مرید احمد مسعود علی کے وہ مرید سیف الدین صوفی کے وہ مرید سید عبد الوہاب کے

چوتہا گروہ قبیشیہ حضرت سید خواجہ قبیش سے جاری ہوا کہ ہمشیرزادہ حضرت پیران پیر کے تھے اور خلیفہ تھے اور ہمزمانہ سید عبدالرزاق کے ہوئے۔

پانچوان گروہ میان خیل خلیل شامی سلیمان جہاز گڑاک سے جاری ہوا کہ خلیفہ سید عبدالرزاق کے ہتے جہاز گڑاک انکے اسم کے ساتھہ اسواسطے آتا ہے کہ اس نام کا ایک قلعہ مالک شام مین تہا وہان آپکی سکونت تہی اس گروہ کے فقیر میان خیل کہلاتے ہین۔

چھٹا گروہ محمد شاہی حضرت شاہ محمد حیات سے کہ خلیفہ شیخ عبداللہ کے ہتے اور وہ فقیر حضرت غوث پاک کے ہوئے ۸۰۶ ہجری مین وفات پائی۔

ساتوان گروہ غفور شاہی شیخ عبدالغفور اعظم پوری سے جاری ہوا کہ بتاریخ ۸ ماہ شعبان ۸۵۵ ہجری مین وفات پائی مزار اعظم پور مین ہے اس گروہ مین سید طاہا قطب الدین کو تا نوی کہ ۱۰۴۳ھ مین انتقال کیا۔ کامل درویش گذرے ہین سلسلہ آپکا اسطرح پر ہے کہ سید طاہا مرید سید محمود شہید کے وہ مرید سید حسن کے وہ مرید سید علاءالدین بخاری کے وہ مرید عبدالغفور کے وہ مرید سید عبدالکریم کے وہ مرید سید عبداللہ کے وہ مرید قطب الدین بخاری کے وہ مرید سید صدرالدین کے وہ مرید سید حامد نوبہار کے وہ مرید سید ناصرالدین نوشہ کے وہ مرید سید جلال الدین بخاری جہانیان جہان گشت کے وہ مرید سید قطب الدین ابدال کے وہ مرید شیخ محمد فاضل کے وہ مرید شیخ شمس الدین علی کے وہ مرید شمس الدین علی حداد کے وہ مرید حضرت پیران پیر کے۔

آٹھوان گروہ نعمت اللہ شاہی حضرت شاہ نعمت اللہ ولی قدس سرہ سے جاری ہوا سلسلہ نسبی اور مریدی حضرت کا دست بدست اپنے خاندان پدری مین چلا آتا ہے یعنے شاہ نعمت اللہ ابن سید ابوبکر بن سید شاہ نور بن سید لیل ادہم تا

سید جعفر بن سید محمود بن سید بہاؤ الدین بن سید داؤد بن سید ابو العباس احمد بن سید حسن بن سید موسے بن سید علی محمد بن سید متقی بن سید صالح بن سید ابی صالح بن سید عبد الرزاق بن حضرت پیران پیر ۷۲۳ھ ہجری مین وفات پائی۔
فقیر اس گروہ کے تاج ترکی رکھتے ہین۔

نوان گروہ سید شاہی حضرت سید محمود حضوری لاہوری سے جاری ہوا کہ سید موسوی تھے او خلیفہ شمس العارفین سید شمس الدین کے وہ خلیفہ سید یعقوب کے وہ مرید سید عبد اللہ شاہ قادری کے وہ مرید سید علی کے وہ مرید سید مسعود کے وہ مرید سید احمد کے وہ مرید سید اصغر کے وہ مرید شاہ لیفرح کے وہ مرید سید عبد الوہاب کے وہ مرید حضرت پیران پیر کے تھے ۹۴۲ھ ہجری مین وفات ہوئی مزار لاہور مین بیچ مقبرہ حضرت جان محمد حضوری کے ہے۔

دسوان گروہ بہلول شاہی حضرت سلطان العارفین بہلول دریائی سے جاری ہوا کہ فقیر شاہ لطف اللہ بری قادری کے تھے وہ خلیفہ جمال اللہ مشہور بہ حیات المیر زندہ جاوید کے تھے ۹۸۳ھ ہجری مین وفات پائی مگر اس گروہ کو بعض خانوادہ سہروردیہ سے بدین وجہ نسبت کرتے ہین کہ شاہ لطف اللہ مرشد بہلول دریائی کو شاہ نصیر الدین قریشی سہروردی سے بھی خرقہ خلافت پہونچا تھا۔

گیارھوان گروہ قمیصیا سید شاہ قمیص بن ابی الحیات گیلانی سے جاری ہوا کہ سلسلہ خلفاء اور جدی آپکا حضرت پیران پیر سے اسطرح ملتا ہے یعنی شاہ قمیص بن سید ابی الحیات بن تاج الدین محمد بن سید بہاؤ الدین محمد بن سید جلال الدین احمد بن شاہ داؤد بن سید جمال الدین علی بن سید ابی صالح بن سید الاستاد سید عبد الرزاق گیلانی قدس اللہ اسرارہم بتاریخ ۱۹ ماہ ذیقعدہ ۹۹۲ھ مین وفات پائی اس گروہ کے فقیر ملک بنگالہ مین اکثر دیکھے ہین اور وفات حضرت کی ملک بنگالہ مین

بارھوان گروہ میان خلیل

حضرت میان میر بالا پیر لاہور سے جاری ہوا ہے
آپ مرید حضرت خضر سیوستانی کے تھے سنہ ۱۰۴۵ ہجری مین وفات پائی روضہ
منورہ لاہور مین بنوایا ہوا حضرت داراشکوہ خلف شاہجہان بادشاہ کا ہے داراشکوہ
مغفور کو ارادت حضرت کی خدمت مین تھی اسی وجہ سے داراشکوہ قادری کہلاتے
ہین اور ضمن سلسلہ سہروردی مین حضرت قطب وقت شاہ سرمست سہروردی
سے کہ جنکا مزار گھر بار دریان شاہجہان آباد زیر مسجد جامع کے موجود ہے خرقہ
خلافت ہو پہنچا تھا حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی تحریر فرماتے ہین کہ شاہزادہ
داراشکوہ شان عالی و مرتبہ بلند اور مقام ارجمند رکھتے تھے چنانچہ احوال باطنی
آپکا آپکی تصنیفات سے ظاہر ہے اور کتب مصنفہ آنجناب ابھی تک ملتی ہین
وہ یہ ہین: سفینۃ الاولیا سکینۃ الاولیا رسالہ حق نما دیوان اکسیر
رسالہ معارف سیر البدیت چنانچہ ایکمرتبہ یہ کاتب الحروف نہایت رنج والم مین مبتلا تھا
اور کوئی صورت نجات کی نظر نہ آتی تھی ایکروز مین بعد نماز عشا کے بعد گریہ وزاری کے
روح پاک حضرت سے رجوع کی اوسی شب کو بشارت ہوئی اور ایک اسم الٰہی بندہ کو بتایا
اور فرمایا کہ اسے نور چین برکت اس اسم باری تعالی سے یہ رنج دور ہوگا اور دشمن
مقہور ہونگے صبح جب مین واسطے نماز صبح کے بیدار ہوا تو وہ اسم مجھی یاد
تھا غرض اوسی ہفتہ مین اللہ تعالے نے اس نام کی برکت اور بصدق روح پاک
اوس حضرت سے وہ رنج تبدیل بخوشی کیا - یکم ماہ محرم سنہ ۱۰۶۹ ہجری وفات
ہوئی مزار گنبد مقبرہ ہمایون بادشاہ مین ہے

تیرھوان گروہ حسین شاہی

حضرت شاہ لال حسین لاہوری سے
جاری ہوا کہ فقرا آپکو شاہ حسین ڈھولہی کہتے ہین آپ خلیفہ بہلول دریائی کے تھے

(۱ حسنات العارفین مجمع البحرین چند نسخے اس مین سے میرے پاس بھی موجود ہین ۱۲ م

مگر پابند شریعت نتھے صاحب معارج الولایت ناقل ہین کہ سوا لاکھ آدمی ذات ستودہ
صفات سے فیضیاب ہوئے اون مین سے سولہ خلیفہ ہوئے امین چار غریب
اور چار دیوان اور چار خاکی اور چار بلاول مشہور ہین اول شاہ غریب بمقام رتی ٹھٹھ دوسرے
شاہ غریب موضع لنگوی والی ضلع وزیر آباد مین تیسری شاہ غریب جیلا پور ملک دکن مین
چوتھے شاہ غریب لاہور مین متصل مزار حضرت کے اور اول دیوان بادہو دوسرے
دیوان گورکھہ لاہور مین متصل حضرت کی تیسری دیوان بخشی بیجاپور مین چوتھے اعمر
دیوان کہ مزار لاہور مین ہے یہ تین دیوان بادہو نہایت محبوب تھے - اول خاکی
مولا بخش دوسرے خاکی خاکی شاہ لاہور مین بجوار مزار حضرت تیسرے خاکی شاہ وزیر آباد
مین چوتھے خاکی حسین بخش دکن مین اور اول بلاول شاہ سنگت دوسرے بلاول بہ سہو تیسرے
شاہ بلاول کہ مزار لاہور مین گرد مزار حضرت کے ہے چوتھے شاہ بلاول دکن مین حضرت
شاہ حسین ۸۵۵ھ مین ظہور ہوئے اور بتاریخ سلخ ماہ جمادی الثانی ۹۴۰ھ مین وفات
پائی مزار لاہور مین ہے

چودھوان گروہ ہاشم شاہی میر علی ہاشم شاہ حضرت سید قادری سے جاری ہوا
آپ مرید اپنے جد کی سلسلہ مین ہین یعنی میر ہاشم بن سید محمد بن سید احمد بن
سید عمر بن سید ابراہیم بن سید حسین بن سید محمود بن سید محمد یوسف بن سید
عبد الرزاق ثانی بن سید میون بن سید مسعود بن سید محمد بن سید میر حسن بن سید
حیات بن سید محمد صالح بن حضرت غوث پاک بتاریخ ۲۷ ماہ شوال ۱۰۳۵ھ ہجری مین بعارضہ
دنبل انتقال فرمایا اور تمام زندگی اظہار دنبل نہوا وقت غسل کے معلوم ہوا -

پندرھوان گروہ مقیم شاہی سید محمد مقیم محکم الدین بن سید ابو المعالی سے
جاری ہوا کہ خلیفہ حمید بغدادی کے تھے کہ اونکو شاہ جمال اللہ کہتے ہین ۱۰۸۵ھ ہجری مین و
فات ہوئی اور حضرت نہایت صحیح النسب سادات عظام قادری سے تھے -

سولوان گروہ نوشاہی حضرت خواجہ فضیل نوشاہی قادری سے جاری ہوا
اور خرقۂ خلافت پدر بزرگوار اپنے سے حاصل کیا تھا سلسلہ حضرت کا اسطرح ہے یعنی
خواجہ فضیل بن حاجی محمد نوشاہی صوفی بن علی ہاشم گیلانی بن بدرالدین اسماعیل بن سید
عبداللہ ربانی بن سید محمد غوث گیلانی بن سید شمس الدین گیلانی بغداوی حلبی بن سید
شاہ میر بن سید ابوالحسن علی بن سید ابوعلی بن سید مسعود ابوالعباس احمد بن سید
صفی الدین مشہور بہ سید صوفی بن سید سیف الدین عبدالوہاب بن شیخ السموات
والارض حضرت محی الدین سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ وفات خواجہ فضیل کی سنہ ۱۲۹۹
مین ہوئی مزار کابل مین ہے۔

سترہوان گروہ جباری سید عبدالجبار سے جاری ہوا اس گروہ کا کوئی
فقیر بندہ سے نہین ملا۔

اٹھارہوان گروہ محمود شاہی محمود بوٹی سے جاری ہوا فقیر اس گروہ کے
رسی مونج کی باریک گلے مین باندھتے ہین مزار لاہور مین ہے اس سلسلہ سے
شاہ منصور اور شاہ محمد سکندر حیات اور شاہ محمود ملتانی بھی قادری کہلاتے ہین۔

اُنیسوان گروہ سدو شاہی شاہ سدو سے جاری ہوا کہ آپ
پیر بھائی اور ہمزمانہ بہلول دریائی کے تھے۔

بیسوان گروہ خاکسار شاہ خاکسار ایم یار سے جاری ہوا زیادہ حال انکا بھی
نہین معلوم ہوا۔

اکیسوان گروہ قاسم شاہی حاجی قاسم گنگوہی سے جاری ہوا کہ فقیر
اس گروہ کے سیاہ رومال رکھتے ہین۔

خانوادہ گازرونیا سے کئی گروہ جاری ہوئے

اولی گروہ زاہدیہ حضرت خواجہ فخرالدین زاہد سمرقندی سے جاری ہوا کہ خلیفہ

خواجہ قطب الدین عبدالمجید کے تھے وہ خلیفہ خواجہ ابواسحاق گازرونی قدسرہ کے سن وفات نہیں ملا۔

دوسرا گروہ اولیائی شاہ اولیا سے جاری ہوا کہ موضع سدا پور میں آسودہ ہیں اور سلسلہ اپنا خواجہ شیخ احمد سے ملاتے ہیں ایک گروہ چشتی نام سے مشہور ہے کسی اور ولایت میں ہوگا۔

خانوادہ سقطیہ سے ایک گروہ جاری ہوا وسے نوزیا کہتے ہیں حضرت ابوالحسن نوری سے کہ خلیفہ خواجہ سری سقطی کے تھے وفات انکی ۲۹۵ھ ہجری میں ہوئی عمر شریف ۹۰ برس کی تھی مرقد بغداد میں ہے۔

خانوادہ جنیدیہ سے کئی گروہ جاری ہوئے۔

اول گروہ انصاریہ شیخ الاسلام خواجہ عبداللہ انصاری سے جاری ہوا کہ خلیفہ خواجہ ابوالحسن خرقانی کے تھے وہ خلیفہ شیخ ابوعباس قصاب کے وہ خلیفہ شیخ عبداللہ بحری کے وہ مرید شیخ ابواحمد جریری کے وہ خلیفہ خواجہ جنید بغدادی کے تھے بتاریخ ۹ ربیع الآخر ۴۸۱ھ ہجری میں وفات پائی مزار ہرات میں ہے۔

دوسرا گروہ رفعی حضرت سید احمد کبیر رفعی سے جاری ہوا کہ خلیفہ جلال الدین قادری کے تھے وہ خلیفہ شیخ ابوالفضیل محمد کے وہ خلیفہ شیخ علی قادری کے وہ خلیفہ سید علی بن ترکان کے وہ خلیفہ شاہ مومن کے وہ خلیفہ خواجہ ابوبکر شبلی کے وہ خلیفہ خواجہ جنید بغدادی کے تاریخ ۲۲ جمادی الاول ۵۷۸ھ ہجری میں وفات پائی۔

تیسرا گروہ لسبویہ خواجہ احمد لسبوئی سے جاری ہوا کہ رہنے والے ترکستان کے اور خلیفہ خواجہ یوسف ہمدانی کے وہ خلیفہ خواجہ ابوعلی فارمدی کے وہ خلیفہ خواجہ ابوالقاسم کرکانی کے وہ مرید ابوعثمان مغربی کے وہ خلیفہ خواجہ ابوعلی کاتب کے وہ خلیفہ خواجہ ابوعلی رودباری کے وہ خلیفہ خواجہ جنید بغدادی کے

مزار بسوا علاقہ جیپور میں ہے۔

خانوادہ طیفوریا سے کئی گروہ جاری ہوئے

اول گروہ طبقات حضرت شمس العارفین قدوۃ الواصلین حضرت شاہ بدیع الدین قطب المدار سے جاری ہوا کہ خلیفہ حضرت طیفور شامی کے تھے اور مشائخ اعظم واولیائی ہندوستان سے ہیں غریب احوال عجایب اطوار وکرامت بلند ومقامات ارجمند رکھتے تھے بزرگی حضرت کی زیادہ حد تحریر سے ہے چنانچہ ازروی تحریر کتب صحیحہ اخبار الاخیار ومعارج الولایت وتذکرۃ العاشقین ومناقب الاصفیا وغیرہ سے ثبوت ہے کہ حضرت بارہ برس تک مقام صمدیت میں رہے اور کچھہ نہیں کہایا اور لباس کہ اوسوقت زیب بدن تہا اوسی عرصہ میں نہ میلا ہوا اور نہ شکستہ ہوا اور جمال روی مبارک کا یہہ تہا کہ جسکی نظر روی مبارک پر پڑتی تہی سجدہ کنان ہوتا تہا اسوجہ سے آپ نقاب رکہتے تہے صاحب معارج الولایت کشف النفحات سے نقل کرتے ہیں کہ حضرت شاہ مدار کو خرقہ خلافت شیخ عبد اللہ مکی سے پہونچا تہا اور فرزند شیخ الباب مقدس سے اور اونکو شیخ طیفور شامی سے کہ مرید اور مصاحب حضرت عیسی علیہ السلام کے تہے اور حضرت عیسی علیہ السلام نے شیخ طیفور کو ارشاد کیا تہا کہ تم دیبان کوہستان کے ایک غار میں پنہان رہو جسوقت محمد رسول اللہ پیغمبر آخر الزمان صلی اللہ علیہ وسلم پیدا ہوں تم اونسے بیعت کرنا اونہوں نے ویسا ہی کیا اور لکہا ہے کہ حضرت شاہ مدار اویسی ہتے یعنے روحانی طور پر جناب سرور عالم سے تربیت پائی تہی اور یہہ بہی لکہا ہے کہ حضرت جب ہندوستان میں تشریف لائے تو اول زیارت کو خواجہ بزرگ کی اجمیر شریف میں آئے اور کوہ کلا پہاڑی پر اربعین بعد حصول استفادہ حضرت بمقام کالپی تشریف لائے حضرت شاہ کمال اسرار نے بیچ میں کچہہ فرماتے ہیں کہ حضرت مکنپور میں تشریف لائے اور ایک مکان واسطے عبادت کے

تیار کرایا کہ جو آب روضہ مشہور رہے ہے پہر آپ ملک بنگلہ و بنگالہ مین گئے ہزاروں آدمی
برکت انفاس آپکی سے مشرف باسلام ہوسے اور پہر کوہستان نیپال و بدرنی ناتہہ مین
بڑے بڑے فقرا اہل ہنود سے مباحثہ ہوا اور بہت سے لوگ بیعت مین آئے
اور جب حضرت واسطے سیر ملک کاٹہیاواڑ کے تشریف لے گئے لوگرنار پہاڑ پر کہ فقیر
اہل ہند اوسکو متبرک جانتے ہین وہان بہی گذر ہوا مگر ایسا کچھہ معاملہ پیش آیا کہ بہت
سے لوگ مسلمان ہوے مثل سمال جوگی کے کہ بعد مین مشرف باسمعیل جوگی کے
ہوا اوسکی اولاد سے مسلمان جوگی موجود ہین اور بہت سے بیعت مین آئے اسی وجہ
سے حضرت شاہ جمن جتی کو فقرا سرخ پوش اپنا پیشوا شمار کرلیتے ہین صاحب
بحر الواصلین سال پیدایش حضرت کا سنہ ۹ھ ۲۷ ماہ جمادی الاول روز جمعہ اور
بنزدیک بعض کے عمر شریف تین سو برس کی اور نزدیک بعض کے دو سو ستہر برس کی
اور نزدیک بعض کے دو سو پچاس برس کی تہی اور باتفاق اخبارات وفات حضرت
کی سنہ ہ مین ہوئی مزار درگاہ ورود رحمت ملک غرب مین ہے آپنے پانچ خلیفہ
کیئے اول سید جمن جتی کہ انکی پیرو دیوانگان کہلاتے ہین اور باون نام سے
مشہور ہین مثل دیوانگان سلطانی و دیوانگان رشیدی کے خواجہ محمد رشید سے
کہ مرید خواجہ محمد تقی کے تہے وہ مرید سید بدرالدین محمد الحسین البخاری کے وہ مرید
حاجی حرمین شریفین خواجہ بایزید کے وہ مرید شاہ فخر الدین زندہ دل کے وہ مرید حضرت
جمن جتی کے وہ خلیفہ پیر شاہ مدار کے تاریخ ۵ ماہ محرم سنہ ۵۵ ہجری مین وفات پائی
دوسرے خلیفہ سید اجمل خلیفہ شاہ مدار کے وہ خلیفہ طیفور شامی کے وہ مرید عین الدین
شامی کے وہ مرید معین الدین شامی کے وہ مرید حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ کے
بعض درویش اجملی شبقاتی سلسلہ اپنا جناب علی کرم اللہ وجہہ سے اسطرح ملاتے ہین
یعنے سید احمد کالپوی مرید میر سید محمد کالپوی کے وہ مرید شیخ مخدوم جمال الدین اولیا کا

وہ مرید شیخ قیام الدین کے وہ مرید شیخ قطب الدین کے وہ مرید سید شاہ عبدالقادر شاہ جلال کے وہ مرید سید مبارک کے وہ مرید سید اجمل بہرایچی کے وہ مرید حضرت بدیع الدین شاہ مدار کے وہ مرید سید شاہ عبداللہ شامی کے وہ مرید حضرت عین الدین شامی کے وہ مرید حضرت یمین الدین شامی کے وہ مرید و خلیفہ حضرت علی کرم اللہ وجہ کے۔

تیسرے خلیفہ کے فقیر طالبان مشہور ہین

انکے دو فرقہ ہین۔ **چوتھے** خلیفہ کے فقیر قادوان کہلاتے ہین اور چہارم نام سے مشہور ہین **پانچوین** خلیفہ مدار صاحب کے قاضی مطاہر انکی مریدی کی کیفیت صاحب سیر الفقرا اسطرح پر تحریر کرتے ہین کہ قاضی صاحب معہ بہتر کتب و دیگر اسباب ضروری کے واسطے مباحثہ شرعی کے مکن پور مین آئے مگر قدرت خدا سے ایسی ندی کہ متصل مکن پور کے ہے تنتر بار برداری جب اوسمین اوترا لونڈی نے جوش مارا کل اسباب بہہ گیا جب قاضی صاحب روبرو مدار صاحب کے آئے اور حجت پیش کی اوسپر حضرت نے فرمایا کہ بابا اپنی کتاب دیکھو جو لکھا ہے حق ہے زبانی باتون سے کیا فائدہ قاضی جی نے بموجب ارشاد والا کے کتب دیکھین غرضکہ جسجگہ اللہ اور محمد لکھا تھا وہ موجود تھا باقی حروف ندارد تھے قاضی جی صاحب یہہ ماجرا دیکھکر متعجب ہوئے اور بیعت کی چنانچہ وہ کتب ہنوز حجرہ شریف مین موجود ہین انکے طالب عاشقان کہلاتے ہین

اول عاشقان امام نوروزی شاہ امام نوروز سے سنا ہے کہ یہہ ہندوستان مین جہاد کرنے آئے تھے بعد ملازمت بابا کپور گوالیار کی بادشاہی چھوڑکر فقیری اختیار کی اور کل ترکہ شاہی مرشد کے نظر کیا اونہون نے وہ سامان اپنے مریدونکو تقسیم فرمایا اوسی روز سے تبقاتی فقیر یہہ سامان رکھتے ہین سلسلہ حضرت کا اسطرح ہے یعنے سید امام نوروز خلیفہ بابا کپور کے اور وہ مرید سید شاہ راجی کے وہ مرید قاضی حمید الدین کے وہ مرید قاضی مطاہر کے وہ خلیفہ شاہ مدار کے۔

دوسرے عاشقان سوختہ شاہی سید کبیر خاکپا خاکپانی سے کہ خلیفہ
بابا کپور کے تہے یہہ وقت اشتہا کے سوختہ کہایا کرتے تہے ملک دکن مین انکی
اولاف حمیدہ مشہور ہین جای خلافت اس گروہ کا قصبہ شرف آباد ہے مگر اب بسبب
حسن اعتقاد رئیس بہوپال کے ایام برشکال خلیفہ صاحب قصبہ چین پور باڑی مین
بسر فرماتے ہین باقی آٹہہ ماہ اطراف ہند مین دورہ کرلیتے ہین اور مقدمات فقرا آپکے
روبرو پیش ہوتے ہین اور اونپر احکامات موافق حکم کتاب اللہ و رسول اللہ نافذ ہوکر جزا و
سزا دیجاتی ہے اور ہزارون بلے پیر مشرف بمرید ہوتے ہین یہہ خلیفہ صاحب
ستار پیر اور بادشاہ فقرا کہلاتے ہین انکی نکس ائی مور چہل سے ہوتی ہے بخلاف
دیگر فقیر ہند کے ان صاحبان مین میان قادر علیشاہ ستار کو اس فقیر کوبہی اونکی خدمت مین
نیاز حاصل ہے معصوم صفت اور فرشتہ خصلت اور غوث وقت تہے ترکیب ذکر خفی کی
بندہ کو اس طرح تعلیم فرمای تہی یعنی زاہد کو چاہئے کہ اول دوزانو بیٹہے اور سر کو جانب
کتف راست کے لاوے اور بغیر حرکت زبان کے لفظ اللہ کو خفی اوپر دل کے ضرب کرے
اور پہر اللہ اللہ کہکر جلدی جلدی ایک ہزار مرتبہ ضرب کرے ہزار بار اسیطرح کیا کرے ناغہ
نکرے انشاء اللہ تعالے آئینہ دل مصفا ہوگا المومن مراۃ المومن منہ دکہائی دیگا۔
جبتک اپنے مین خودنمائی ہے ہمیشہ اپنے سے جدائی ہے اور اس مین قید وضو کی
نہین ہے اگر کرے تو بہتر ہے مگر حاجت غسل مین بجا ہئے وفات حضرت کی ۱۲۸۲ھ
مین ہوئی مزار باڑی مین ہے انکے بعد سجادہ نشین میان صادق علیشاہ ستار ہوے
یہہ صاحب نیر دل اور جفاکش شب خیز آدمی ہین عالم سیاحی مین بہت لوبہہ
باہم رہے ہین۔

تیسرے عاشقان کمربستہ حضرت شاہ درگاہی کمربستہ سے کہ خلیفہ بابا
کپور کے تہے۔

چوتھے عاشقان لعل شہبازی شاہ امان اللہ درویش دہلوی سے یہہ بہی خلیفہ باباکپور کے تھے۔

پانچوین عاشقان باباگوپالی گوپال درویش سے۔

چھٹی عاشقان کہہاشاہی میران کہہا اولیا سے کہ خلیفہ باباکپور کے تھے

ساتوین عاشقان کلامی شاہ معروف کلامی سے کہ خلیفہ امام نوز وز کے تھے اور شاہ فنا درویش کہ خلیفہ اول امام نوز روز کے تھے اونسے سلسلہ نوز وز ہے

آٹھوین عاشقان کمال قادری حضرت مولانا شیخ کمال الدین قادری قرشی سے جاری ہوا کہ کمالات ظاہری و باطنی رکھتے تھے اور سیر الفقراء اور ریاض الفقراء آپکی تصنیفات سے ہین اس گروہ کے فقیر خوب عبادت کرلتے ہین میان لہور شاہ سجادہ نشین میان دہونشاہ کو مینے بہی دیکھا ہے اچھے فقیر ہین اور اونکے پیر بہائی میان رحیم شاہ اور اونکے مرید جہانگیر مرزا تیموری بہی کامل فقیر ہے۔

نوین عاشقان کریم شاہی شیخ کریم الدین سے کہ خلیفہ شیخ کمال الدین کے تھے اونسے جاری ہوا اس گروہ کے فقیر ملک اودہ مین بکثرت ہین۔

گروہ شطاریہ حضرت خواجہ عبداللہ شطاری سے جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ محمد طیفور کے تھے وہ خلیفہ شیخ محمد عاشق خداقلی کے وہ خلیفہ شیخ خداقلی کے وہ خلیفہ پدر خود محمد خداقلی کے اور وہ خلیفہ خواجہ ابوالحسن خرقانی کے وہ خلیفہ خواجہ ابوالمظفر مولاترک الطوسی کے وہ خلیفہ ابی یزید العشقی کے وہ مرید خواجہ محمد مغربی کے وہ خلیفہ خواجہ بایزید بسطامی کے سنہ ۲۶۳ ہجری مین وفات پائی مزار قلعہ بسطام مین ہے

بیان خاندان نقشبندیہ کا

یہہ گروہ حضرت محمد قاسم بن محمد بن حضرت ابی بکر الصدیق رضی اللہ تعالے

عنہ سے جاری ہوا فقیر اس گروہ کے باکمال اور عبادت مین شہرہ آفاق ہوتے ہین
اب اس گروہ کے فقیر تین نام سے پکارے جاتے ہین۔
ایک نقشبندیہ دوسرے نقشبندیہ مجددیہ۔
یہ لفظ مجددیہ بعد حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی قدس سرہ کے جاری ہوا کہ وفات
حضرت کی بروز شنبہ وقت صبح سلخ صفر ۱۰۳۵ھ ہجری مین ہوئی۔
تیسرے ابو العلائی۔ آپکا ذکر آگے آویگا۔

خاندان مجددیہ مین حضرت عبد اللہ المعروف بہ شاہ غلام علی شاہ دہلوی قدس سرہ
قطب وقت اور شیخ الاحد گزرے ہین ۱۲۴۰ھ مین دنیا سے سفر فرمایا۔
سلسلہ حضرت کا نقشبندیہ مجددیہ اسطرح پر ہے۔ یعنے حضرت عبد اللہ شاہ غلام علی
دہلوی قدس سرہ سجادہ نشین حضرت مرزا مظہر جان جانان دہلوی قدس سرہ کے کہ وفات
حضرت مرزا صاحب قدس سرہ کی ۱۱۹۵ھ ہجری مین ہوئی مرزا صاحب مرید حضرت سید
نور محمد بدایونی کے وہ مرید حضرت شیخ سیف الدین کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد معصوم
کے وہ مرید حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی کے وہ مرید حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ کے
وہ مرید حضرت خواجہ محمد امکنگی کے وہ مرید حضرت مولانا درویش محمد کے وہ مرید
حضرت مولانا زاہد ولی کے وہ مرید حضرت خواجہ عبد اللہ احرار قدس سرہ کے
وہ مرید حضرت مولانا یعقوب چرخی کے وہ مرید حضرت خواجہ علاء الدین عطار کے
وہ مرید حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند قدس سرہ کے کہ وفات انکی ۷۹۱ھ ہجری مین
ہوئی یہہ مرید حضرت امیر کلال کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد بابا سماسی کے وہ مرید
حضرت خواجہ عزیز علی رامیتنی کے وہ مرید حضرت محمود فغنوی کے وہ مرید حضرت
محمد عارف ریوگری کے وہ مرید حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی کے وہ مرید حضرت
خواجہ ابو یوسف ہمدانی کے وہ مرید حضرت خواجہ ابو علی فارمدی کے وہ مرید حضرت

خواجہ ابوالحسن خرقانی کے وہ مرید حضرت خواجہ بایزید بسطامی کے وہ مرید حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالے عنہ کے وہ مرید حضرت قاسم بن محمد بن حضرت ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالی عنہ کے وہ مرید حضرت سلمان فارسی کے وہ مرید حضرت امیرالمومنین اسد اللہ غالب علی مرتضی کرم اللہ وجہہ کے وہ خاتم الانبیاء والخلفا حضرت احمد مجتبی محمد مصطفے صلوۃ اللہ علیہ وسلم کے ہیں۔

اور سلسلہ مداریہ کہ اب اوسے طبقاتیہ بھی کہتے ہیں

اسطرح پر ہے۔ یعنے حضرت عبداللہ شاہ غلام علی دہلوی قدس سرہ مرید حضرت مرزا مظہر جان جانان کے وہ مرید حضرت شیخ محمد عابد کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالاحد شاہ گل کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد سعید کے وہ مرید حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالاحد کے وہ مرید حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ درویش بن قاسم اودہی کے وہ مرید حضرت سید بدہن بہرایچی کے وہ مرید حضرت سید اجمل بہرایچی کے وہ مرید حضرت شمس العارفین بدیع الدین قطب المدار قدس سرہ کے وہ مرید حضرت طیفور شامی بایزید بسطامی کے وہ مرید حضرت عین الدین شامی کے وہ مرید حضرت عبداللہ علمبردار کے وہ مرید حضرت مشکلکشا علی مرتضی کرم اللہ وجہہ کے۔

اور سلسلہ سہروردیہ اسطرح پر ہے

یعنے حضرت عبداللہ شاہ غلام علی دہلوی مرید مرزا مظہر جان جانان کے وہ مرید حضرت شیخ محمد عابد کے وہ مرید شیخ عبدالاحد معروف بشاہ گل کے وہ مرید خواجہ محمد سعید کے وہ مرید حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی قدس سرہ کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالاحد کے وہ مرید حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ درویش بن قاسم اودہی کے وہ مرید حضرت سید

بڈھن بہڑا یچی کے وہ مرید حضرت سید اجمل بہڑا یچی کے وہ مرید حضرت سید جلال الدین بخاری کے وہ مرید حضرت رکن الدین رکن عالم کے وہ مرید حضرت شیخ صدر الدین کے وہ مرید حضرت شیخ بہاؤالدین زکریا ملتانی کے وہ مرید حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی کے

اور سلسلہ صابریہ حضرت غلام علیشاہ دہلوی کا اسطرح پر ہے

یعنے حضرت مرید مرزا مظہر جان جانان دہلوی کے قدس سرہ العزیز وہ مرید حضرت سید نور محمد کے وہ مرید حضرت شیخ سیف الدین کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد معصوم کے وہ مرید حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی کے وہ مرید حضرت مخدوم عبد الاحد کے وہ مرید حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبد القدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ محمد عارف کے وہ مرید حضرت شیخ احمد ردولوی کے وہ مرید حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی کے وہ مرید حضرت شاہ ولایت ترک شمس الدین پانی پتی کے وہ مرید حضرت مخدوم الاولیا خواجہ علاؤ الدین علی احمد صابر قدس سرہ کے۔

اور سلسلہ نظامیہ حضرت عبد اللہ غلام علی شاہ دہلوی قدس سرہ کا اسطرح پر ہے

یعنے حضرت مرید مرزا مظہر جان جانان کے وہ مرید حضرت شیخ محمد عابد کے وہ مرید حضرت شیخ محمد عبد الاحد کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد سعید کے وہ مرید حضرت مجدد الف ثانی وہ مرید حضرت شیخ عبد الاحد کے وہ مرید حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبد القدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت درویش محمد بن قاسم اودہی کے وہ مرید حضرت شیخ سعد اللہ کے وہ مرید حضرت شیخ فتح اللہ کے وہ مرید حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دہلی کے وہ مرید حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا کے۔

اور سلسلہ دوسرا نظامیہ اس طرح پر ہے

کہ حضرت غلام علی شاہ دہلوی قدس سرہ مرید مرزا جان جانان کے وہ مرید حضرت شیخ محمد عابد کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالاحد کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد سعید کے وہ مرید حضرت مجدد الف ثانی کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالاحد کے وہ مرید حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت درویش محمد بن قاسم اودہی کے وہ مرید حضرت میاں شیخ بن حکم اودہی کے وہ مرید حضرت سید صدرالدین اودہی کے وہ مرید حضرت سید محمد گیسو دراز دہلوی قدس سرہ کے وہ مرید حضرت مخدوم نصیرالدین چراغ دہلوی کے وہ مرید حضرت محبوب الٰہی سلطان المشائخ نظام الدین اولیا قدس سرہ کے ۔

اور سلسلہ تیسرا نظامیہ اس طرح پر ہے

یعنے حضرت غلام علیشاہ دہلوی مرید مرزا مظہر جان جانان کے وہ مرید سید نور محمد کے وہ مرید شیخ سیف الدین کے وہ مرید خواجہ محمد معصوم کے وہ مرید حضرت مجدد الف ثانی کے وہ مرید شیخ عبدالاحد کے وہ مرید شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی کے وہ مرید شیخ درویش محمد اودہی کے وہ مرید حضرت سید بڈہن بہرایچی کے وہ مرید حضرت سید اجمل بہرایچی کے وہ مرید حضرت مخدوم جہانیان جہان گشت کے وہ مرید حضرت مخدوم نصیرالدین چراغ دہلوی قدس سرہ کے ۔

اور سلسلہ قادریہ حضرت غلام علی شاہ دہلوی قدس سرہ کا اس

طرح پر ہے - کہ حضرت غلام علیشاہ دہلوی قدس سرہ کا مرید خواجہ محمد سعید کے وہ

مرید حضرت مجدد الف ثانی کے وہ مرید مخدوم عبدالاحد کے وہ مرید خواجہ محمد سعید کے
وہ مرید حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت ابراہیم حسنی کے وہ مرید
حضرت احمد جلبی کے وہ مرید حضرت شاہ موسے کے وہ مرید حضرت عبدالقادر کے
وہ مرید حضرت محمد حسن کے وہ مرید حضرت ابوالنصر کے وہ مرید ابوصالح کے وہ مرید
حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی سید عبدالقادر گیلانی قدس سرہ کے۔

اور دوسرا سلسلہ قادریہ حضرت غلام علیشاہ دہلوی قدس سرہ کا اس طرح سے ہے

کہ حضرت مرید مرزا جان جانان کے وہ مرید شیخ محمد عابد کے وہ مرید حضرت عبدالاحد کے
وہ مرید حضرت خواجہ محمد سعید کے وہ مرید حضرت مجدد الف ثانی کے وہ مرید حضرت
شاہ سکندر کے وہ مرید حضرت سید شاہ کمال کیتھلی کے وہ مرید حضرت سید شاہ
فضیل کے وہ مرید حضرت سید گدارحمن ثانی کے وہ مرید سید شمس الدین عارف کے
وہ مرید حضرت سید ابوفضل کے وہ مرید سید گدارحمن اول کے وہ مرید حضرت
سید شمس الدین صحرائی کے وہ مرید حضرت سید عقیل کے وہ مرید سید بہاؤ الدین کے
وہ مرید حضرت سید عبدالوہاب کے وہ مرید حضرت شرف الدین قتال کے وہ مرید
حضرت سید الآفاق سید عبدالرزاق کے وہ مرید حضرت پیران پیر دستگیر سید
محی الدین عبدالقادر جیلانی قدس اللہ سرہ کے تھے۔

اور سلسلہ قلندریہ حضرت غلام علیشاہ دہلوی کا اسطرح پر ہے

یعنے حضرت مرید مرزا جان جانان کے وہ مرید شیخ محمد عابد کے وہ مرید شیخ عبدالاحد
شاہ گل کے وہ مرید خواجہ محمد سعید کے وہ مرید شیخ احمد مجدد الف ثانی کے
وہ مرید شیخ عبدالاحد کے وہ مرید شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید شیخ عبدالقدوس

گنگوہی کے وہ مرید شیخ عبد السلام شاہ علی کے وہ مرید شاہ محمد بن قطب الدین جونپوری کے
وہ مرید حضرت قطب الدین بینا دل کے وہ مرید سید نجم الدین قلندر کے وہ مرید
سید خضر رومی کے وہ مرید حضرت عبد العزیز مکی کے

حضرت غلام علیشاہ صاحب دہلوی نور اللہ مرقدہ سے ہزارون آدمی فیضیاب ہوئے
اور بہتونکو خرقۂ خلافت عطا فرمایا اون مین سے ایکتو افضل الفضلا عمدۃ الفقرا حافظ کلام
ربانی حاجی حرمین شریفین مولانا محمد حسین کیرالوی نقشبندی مجددی قدس سرہ شاگرد
رشید حضرت مولانا شاہ عبد العزیز دہلوی قدس سرہ العزیز کے کہ بتاریخ ۲۰ ماہ محرم الحرام
سنہ ۱۲۳۱ ہجری مین وفات پائی مزار قصبہ کیرانہ ضلع مظفرنگر مین مشہور بباغ قاضی
جوار درگاہ حضرت امام صاحب مین فقیر کا تیار کرایا ہوا موجود ہے۔
یہ فقیر کاتب الحروف احمد اختر بہی اونکے فیضان ظاہری او باطنی سے مشرف ہوکر
سلسلہائے مرقوم الصدر مین اجازت یافتہ ہے مگر یہہ فقط اونکی عنایت کا سبب تہا
ورنہ یہہ فقیر حقیر گناہگار رفقید الاستعداد اسلائق نہ تہا۔ نہ اب ہے

اور خلیفہ حضرت شاہ غلام علیشاہ دہلوی قدس سرہ کے **حضرت شاہ ابو سعید**
صاحب قدس سرہ سجادہ نشین حضرت کے نہایت بزرگ گذرے ہین آپکے بعد
حضرت **شاہ احمد سعید** صاحب سجادہ نشین ہوے اور آپکے بعد وہ سجادہ
نشین اور مرید آپکے حضرت مولانا مولوی **ولی النبی صاحب سلمہ اللہ الولی القوی**
اب موجود ہین یہ حضرت بہی سنے زمانہ وحید العصر ہین آپکی ذات بابرکات سے بہی
ہزارون آدمی فیضیاب ہین۔

اور اس سلسلہ مین حضرت شاہ عبد العزیز صاحب دہلوی کا سلسلہ نقشبندیہ اسطرح ملتا ہے
کہ حضرت مرید اپنے والد حضرت شاہ ولی اللہ دہلوی کے وہ مرید مولانا شاہ عبد الرحیم قدس سرہ کے وہ مرید

سید عبد اللہ کے وہ مرید سید آدم بنوری کے وہ مرید شیخ احمد سرہندی کے وہ مرید حضرت خواجہ باقی باللہ دہلوی کے قدس سرہ العزیز۔

اور سلسلہ قادریہ مولانا ممدوح کا اس طرح پر ہے

یعنے حضرت شیخ احمد سرہندی قدس سرہ کے وہ مرید حضرت شیخ عبد الاحد کے وہ مرید شیخ المشایخ حضرت شاہ کمال کے وہ مرید حضرت سید فضیل کے وہ مرید حضرت سید شمس الدین عارف کے وہ مرید حضرت سید گدا رحمن ابن ابی الحسن کے وہ مرید حضرت سید شمس الدین صحرائی کے وہ مرید حضرت سید عقیل کے وہ مرید سید بہاؤ الدین کے وہ مرید حضرت سید عبد الوہاب کے وہ مرید حضرت شرف الدین قتال کے وہ مرید السیادات حضرت سید عبد الرزاق کے وہ مرید حضرت پیران پیر دستگیر قدس اللہ سرہ کے۔

گروہ ابو العلائیہ حضرت سید امیر ابو العلاء نقشبند اکبرآبادی قدس سرہ سے جاری ہوا

کہ کامل وقت گذرے ہیں بروز دوشنبہ بتاریخ ۹ ماہ صفر ۱۰۶۱ ہجری میں وفات ہوئی مزار اکبرآباد میں ہے۔ اس گروہ میں حضرت شیخ شاہ ولی اللہ محدث دہلوی اور خواجہ ابو البرکات بھی اچھے شخص گذرے ہیں۔

سلسلہ حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی قدس سرہ کا اس طرح پر ہے یعنے حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی مرید شیخ عبد الرحیم دہلوی کے وہ مرید حضرت ابو القاسم کے وہ مرید ملا ولی محمد کے وہ مرید حضرت سید ابو العلا اکبرآبادی قدس سرہ کے وہ مرید حضرت خواجہ امیر عبد اللہ قدس سرہ کے وہ مرید خواجہ یحیی کے وہ مرید خواجہ عبد الحق کے وہ مرید خواجہ احرار کے وہ مرید مولانا یعقوب چرخی کے وہ مرید خواجہ

علاؤالدین عطار کے وہ مرید خواجہ بہاؤالدین نقشبند کے۔

اور سلسلہ خواجہ ابوالبرکات کا یہہ ہے۔

یعنے حضرت خواجہ ابوالبرکات مرید خواجہ رکن الدین کے وہ مرید خواجہ برہان الدین کے وہ مرید خواجہ فرہادالدین کے وہ مرید خواجہ محمود دست کے وہ مرید حضرت شمس العارفین قدوۃ السالکین حضرت سید ابوالعلی اکبرآبادی قدس سرہٗ کے ؛

بعضے فقیر نقشبندیہ جوگدای کرتے ہین اونکا یہہ طریق ہے کہ وقت شب چراغ روشن ہاتہہ مین لیکر مناقب پڑھتے ہین اور کوچہ وبازار مین گشت کرتے ہین

فائدہ ہر ایک خاندان سے جو فقیر گدای کرتے ہین وہ بیاہ شادی بہی اونہی لوگون مین کرتے ہین کہ جو فقیر گدای کرتے ہین۔

ایک نیا گروہ عارف شاہی کے نام سے مشہور ہوا ہے۔

اس گروہ مین بہی بہت سے لوگ شامل ہین۔ یہہ فقیر ضلع میرٹہ اور مظفرنگر اور بجنور مین بکثرت ہین۔ کہتے ہین کہ سید عارف شاہ اثناعشری ساکن موضع سیس پور ضلع بجنور کے تہے انہون نے پہلے تو مسلمان جوگیون کو مونڈا جوگیونکی کیفیت دوسرے حصے مین درج ہے۔ بعد مین اور لوگ بہی شامل ہوئے مگر یہہ نہین معلوم ہوا کہ عارف شاہ کو خرقہ درویشی کس خاندان سے پہونچا۔ اور کیونکر یہہ کسی فقیر کے قایل ہوئے۔ اور جو فقیر اس گروہ کے ملتے ہین وہ سلسلہ اپنا سید عارف شاہ تک ملاتے ہین۔ آگے لاعلمی بیان کرتے ہین قبر انکی درگاہ علی جی نواح دہلی مین ہے۔

وہا نکے لوگ اوس سے جہٹے بٹے والی کی درگاہ کہتے ہین۔

تمت بالخیر والعافیۃ

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

شجرۂ نظامیہ فقیر مؤلف کتاب ھذا

اوّل حضرت محمد مصطفٰے صلوٰۃ اللہ علیہ السلام وفات روز دوشنبہ ۱۲۔ ربیع الاول سنہ ۱۱ ہجری مدفن مدینہ منورہ حجرہ عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا ۔ آپکے خلیفہ یہ ہین حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ تعالی عنہ حضرت عمر فاروق رضی اللہ تعالے عنہ حضرت عثمان غنی رضی اللہ عنہ حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی کرم اللہ وجہہ حضرت طلحہ قدس سرہ حضرت زبیر قدس سرہ حضرت ابو عبیدہ بن جراح حضرت سعد بن وقاص حضرت سعید حضرت عبد الرحمن بن عوف ؛

(۲) حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی کرم اللہ وجہہ وفات بروز دوشنبہ ۲۱ رمضان سنہ ۴۰ھ مدفن نجف اشرف ہر آپکے خلیفہ یہ ہین ۔

حضرت امام حسن رضی اللہ تعالی عنہ حضرت امام حسین رضی اللہ تعالے عنہ حضرت خواجہ حسن بصری حضرت خواجہ کمیل بن زیاد حضرت سلمان فارسی حضرت میا لوی (؟) غلہ خواجہ اویس قرنی وقاضی ابو المقدم شریح و معین الدین شامی ۔

(۳) حضرت خواجہ حسن بصری قدس سرہ وفات روز جمعہ ۴ ماہ تاریخ محرم سنہ ۱۱۰ مزار در بصرہ آپکے خلیفہ یہہ ہین ؛؛

خواجہ عبد الواحد بن زید خواجہ حبیب عجمی و شیخ عتبہ و شیخ محمد واسع و رابعہ بصری

(۴) حضرت خواجہ عبد الواحد بن زید قدس سرہ تاریخ وفات ۲۷ ماہ صفر سنہ ۱۷۶ھ مزار در بصرہ ۔ خلفاء آپکے یہہ ہین ۔

(۵) حضرت خواجہ فضیل بن عیاض قدس سرہ وفات روز جمعہ ۳ ربیع الاول یا محرم ۱۸۷ ہجری مدفن مکہ معظمہ۔ خلفاء آپکے یہہ ہین۔
سلطان ابراہیم بن ادہم بلخی شیخ محمد شیرازی۔ خواجہ بشر حافی شیخ ابی رجا عطار خواجہ عبداللہ سیاری۔
(۶) حضرت سلطان ابراہیم بلخی وفات شب جمعہ ۲۸ یا ۲۶ جمادی الاول یا غرہ شوال ۲۶۲ مدفن ملک شام قریب مزار لوط علیہ السلام۔ خلفاء آپکے یہہ ہین۔
خواجہ حذیفہ مرعشی۔ خواجہ شقیق بلخی قدس اللہ اسرارہم۔
(۷) حضرت خواجہ حذیفۃ المرعشی ۱۴ یا ۱۴ ماہ شوال ۲۷۶ یا ۲۵۲۔
خلیفہ آپکے خواجہ ہبیرۃ البصری۔
(۸) حضرت خواجہ ہبیرۃ البصری وفات ۷ و ۱۰ ماہ شوال ۲۸۷ ہجری مزار در بصرہ۔
خلیفہ آپکے خواجہ ممشاد علو دینوری
(۹) حضرت خواجہ ممشاد علو دینوری وفات ۱۴ یا ۱۴ محرم ۲۹۸ و ۲۹۹ خلیفہ آپکے یہہ ہین
خواجہ ابو احمد بغدادی و خواجہ ابو محمد خواجہ ابو اسحاق و خواجہ اسود احمد دینوری رحمۃ اللہ
(۱۰) خواجہ ابو اسحاق چشتی ۱۴ ربیع الثانی ۳۲۰ مدفن شہر عکہ بلاد شام خلیفہ آپکے
خواجہ ابو احمد بغدادی و خواجہ ابو محمد خواجہ تاج الدین و خواجہ ابو یوسف خواجہ مودود و خواجہ جاہ
(۱۱) خواجہ ابو احمد ابدال چشتی غرہ یا یکم جمادی الآخر ۳۵۵ مزار در قصبہ چشت خلیفہ آپکے یہہ ہین
خواجہ ابو محمد پسر حضرت و خواجہ محمد خدابندہ
(۱۲) خواجہ ابو محمد چشتی ۱۴ رجب ۴۱۱ و ۴۲۱ مزار در قصبہ چشت خلیفہ آپکے
خواجہ ابو یوسف چشتی۔
(۱۳) خواجہ ابو یوسف چشتی ۳ یا ۲۶ رجب ۴۵۹ مزار در قصبہ چشت خلیفہ آپکے
خواجہ مودود چشتی و خواجہ عبداللہ انصاری۔

(۱۴) خواجہ مودود چشتی غرہ رجب سنہ ۵۲۷ھ و ۵۲۱ مزار در قصبہ چشت خلیفہ آپکے یہ ہیں
خواجہ ابی احمد بن حضرت و حاجی شریف زندنی و شاہ سلیمان و خواجہ عثمان ہارونی قدس سرہ
و خواجہ ابو الحسن خرقانی و خواجہ شیخ حسن تبتی و خواجہ احمد بدرالدین و ابو نصر شکیبانی تا خواجہ سبز پوش
(۱۵) خواجہ حاجی شریف زندنی وفات ۳ و یا ۱۰ رجب سنہ ۶۱۲ھ و ۶۲۰ مزار در زندنہ
علاقہ بخارا۔ خلیفہ آپکے یہ ہین۔
خواجہ عثمان ہارونی کہ طریق کلاہ چار ترکی حضرت ہی سے جاری ہوا ہے۔
(۱۶) خواجہ عثمان ہارونی وفات ۶ ماہ شوال سنہ ۶۱۷ھ و ۶۱۷ مزار در مکہ معظمہ آپکے خلیفہ یہ ہیں
خواجہ معین الدین حسن سنجری چشتی و خواجہ نجم الدین صغرا و خواجہ شیخ سعدی
لنگوی خواجہ محمد ترک۔
(۱۷) خواجہ معین الدین چشتی وفات روز دوشنبہ ۶ ماہ رجب سنہ ۶۳۲ھ و ۶۳۳
مزار شریف اجمیر مین ہے خلفاء آپکے یہ ہین۔
خواجہ قطب الدین بختیار کاکی و خواجہ فخر الدین و شیخ حمید الدین صوفی و شیخ
برہان الدین و شیخ احمد و شیخ محسن و خواجہ سلیمان غازی و شیخ شمس الدین
و خواجہ حسن خیاط و شیخ صدر الدین کرمانی و شیخ محمد ترک نارنولی و شیخ علی سجزی
و خواجہ یادگار و شیخ وحید و سلطان مسعود غازی و پیر کریم سیلونی و شاہ عبداللہ
کرمانی و شیخ متا کا و بی بی حافظہ و جیپال جوگی معروف عبداللہ۔
(۱۸) خواجہ قطب الدین وفات روز دوشنبہ ۱۴ ربیع الاول سنہ ۶۳۴ھ و ۶۳۳ مزار شریف
در دہلی و خلفاء کرام آپکے یہ ہین۔
خواجہ فرید الدین گنج شکر و شیخ بدر الدین غزنوی و شیخ برہان الدین بلخی و شیخ
ضیاء الدین رومی و سلطان شمس الدین التمش بادشاہ دہلی و شیخ جیہن و شیخ
فرزخ و شیخ احمد تیماجی و شیخ بابا سنجری بحر دریا و مولانا فخر الدین حلوائی و شیخ نظام الدین

موئے تاب و شاہ حضرت قلندر و شاہ ابوالقاسم تبریزی و شیخ نظام الدین ابوالمؤید و مولانا برہان الدین و شیخ سعد الدین و شیخ محمد سلطان و نصیر الدین غازی و مولانا محمد حاجری و شیخ محمود بہاری و شیخ سعد الدین و شیخ نجم الدین قلندر و شیخ سراج الدین موئے تاب ۔

(۱۹) حضرت خواجہ فرید الدین گنج شکر وفات روز شنبہ یا سہ شنبہ ۵ محرم ۶۶۴ھ و ۶۶۳ و ۶۹۰ مزار شریف پاک پٹن خلیفہ آپکے یہ ہیں ۔

سلطان المشایخ خواجہ نظام الدین و خواجہ علی احمد صابر و جمال الدین ہانسوی و بدر الدین سلیمان و شہاب الدین گنج عالم و نظام الدین یعقوب و شیخ نصیر الدین پسران حضرت و بدر الدین اسحاق غزنوی و شیخ دہار و شیخ دہنی و نجم الدین دمشقی و شیخ شکر ریز و شیخ علی شکر باران و شیخ یوسف و برہان الدین ہانسوی و شیخ محمد شاہ غوری و مولانا محمد سپاہانی و مولانا علی بہاری و برہان الدین غریب سید محمد رکن الدین و شیخ جلال الدین و شیخ داؤد دیبالپی و شیخ صدر دیوانہ و ذکریا سندہی شیخ عارف سیستانی و شیخ نجم الدین متوکل برادر حضرت و شیخ جمال عاشق و منتخب الدین ۔

(۲۰) حضرت خواجہ نظام الدین وفات روز چہار شنبہ ۱۸ ربیع الاخر ۷۲۵ھ مزار شریف بنواح دہلی معروف بہ بستی درگاہ حضرت نظام الدین ۔ خلیفہ آپکے یہ ہیں ۔

شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی و شیخ سراج الدین عثمانی و شیخ قطب الدین منور و شیخ حسام الدین ملتانی و امیر خسرو دہلوی و شیخ برہان الدین غریب و مولانا جمال الدین نصرت خانی و مولانا فخر الدین و مولانا ابوبکر منڈوی و مولانا فخر الدین مروزی و مولانا علم الدین نیلی و مولانا وجیہ الدین یوسف و مولانا شہاب الدین امام و مولانا شیخ محمد و مولانا وجیہ الدین پائلی و قاضی محی الدین کاشانی و مولانا فصیح الدین و مولانا شمس الدین یحیی و خواجہ کرم الدین سمرقندی و شیخ جلال الدین اودہی و مولانا جمال الدین

وقاضی شرف الدین ومولانا کمال الدین یعقوب ومولانا بہاؤ الدین وشیخ مبارک وخواجہ معز الدین وخواجہ ضیاء الدین برنی وشیخ تاج الدین اودی ومولانا موید الدین انصاری وخواجہ شمس الدین ہمشیر زادہ خسرو ونظام الدین تبریزی وخواجہ سالار وشیخ فخر الدین میرٹھی وشیخ علاؤ الدین اندیتی وشیخ شہاب الدین کنتوری ومولانا حجۃ الدین ملتانی وشیخ بدر الدین محبوب شیخ شمس الدین دہاری وخواجہ یوسف بدادنی وشیخ لطیف الدین وشیخ نجم الدین وحاجی احمد بدایونی وعبد الرحمن سازنگپوری وشیخ رکن الدین جلیبری وشیخ بدر الدین قوار وشیخ سراج الدین حافظ وقاضی شاد علی ومولانا قوام الدین مکیدانہ ومولانا برہان الدین سادری ومولانا جمال الدین اودہی وشیخ نظام الدین معلی وخواجہ تقی الدین خواہر زادہ حضرت وقاضی عبد الکریم قدونی وسید محمد کرمانی وقاضی قوام الدین قدوری ومولانا علیشاہ جاندار وسید یوسف حسنی وحمید شاعر قلندر وامیر حسن علامی سنجری وقاضی فخر الدین بجنوری۔

(۲۱) حضرت خواجہ نصیر الدین چراغ دہلی وفات شب جمعہ ۱۸ ویا ۱۳ رمضان المبارک ۷۵۷ھ مزار حضرت نزاح دہلی ہے آپکے خلیفہ یہ ہیں۔

سید محمد گیسو دراز خواجہ کمال الدین میر سید محمود ملکزادہ احمد ومولانا معین الدین عمرانی ومیر سید علاؤ الدین برادر زادہ مخدوم جلال الدین جہانیان جہان گشت وشیخ یوسف صاحب تحفۃ النصایح ومحمود وجیہ ادیب سید علاؤ الدین کشوری وقاضی محمد سادہی فاضل وشیخ سلیمان اودہی وشیخ محمد متوکل کشوری وشیخ دانیال وشیخ قوام الدین وقاضی عبد المقتدر ومولانا خواجگی ومولانا احمد تہانیسری وشیخ زین الدین خواہر زادہ حضرت وشیخ صدر الدین حکیم وسعد الدین کیسہ دار ہے۔

(۲۲) حضرت خواجہ کمال الدین وفات ۲۷ شوال ۷۵۶ھ مدفن چراغ دہلی خلیفہ آپکے

خواجہ سراج الدین پسر حضرت

(۲۳) حضرت خواجہ سلاح الدین وفات یکم جمادی الاول خلیفہ آپکے

خواجہ علم الحق والدین۔

(۲۴) حضرت خواجہ علم الحق والدین چشتی وفات ۲۶ ماہ صفر مزار آپکا بمیران بیز مین خلیفہ آپکے خواجہ شیخ راجن۔

(۲۵) حضرت خواجہ شیخ راجن وفات آپکی ۲۲ ربیع الاول مزار آپکا پیران من آپنے خلیفہ آپکے شیخ جمال الدین۔

(۲۶) خواجہ شیخ جمال الدین وفات آپکی ۹ ربیع الاول شنبہ ۹ مزار آپکا چنیان مین ہے خلیفہ آپکے شیخ حسن محمد صاحب ہین۔

(۲۷) خواجہ شیخ حسن محمد صاحب وفات آپکی ۲۸ ذیقعدہ سنہ مزار ملک گجرات مین ہے

(۲۸) خواجہ شیخ محمد صاحب وفات آپکی یکشنبہ ۲۹ ربیع الاول سنہ ۱۰۴۲ مزار آپکا احمد آباد ملک گجرات مین ہے۔

(۲۹) خواجہ شیخ یحیی مدنی وفات آپکی ۲۸ صفر سنہ ۱۱۲۲ یا ۱۲ ۱۲ مدفن آپکا مدینہ منورہ زیر قبہ حضرت عثمان غنی خلیفہ آپکے یہہ ہین۔

شیخ کلیم اللہ جہان آبادی وشاہ فتح محمد غیاث الدین کیرالوی والقادرے اورنگ آبادی۔

(۳۰) حضرت خواجہ کلیم اللہ وفات آپکی ۲۳ ربیع الاول سنہ ۱۱۴۲ مدفن شریف دہلی زیر مسجد جامع خلیفہ آپکے یہہ ہین۔

خواجہ نظام الدین اورنگ آبادی

(۳۱) حضرت خواجہ نظام الدین وفات آپکی ۲۲ یا ۱۲ ماہ ذیقعدہ سنہ ۱۱۴۲ مزار شریف اورنگ آباد خلیفہ آپکے

حضرت مولانا فخر الدین فخر جہان وفات آپکی ۲۷ جمادی الثانی سنہ ۱۱۹۹ ھ مین ہوی

مزار شریف در دہلی درگاہ حضرت قطب صاحب ہے خلیفہ آپکے یہہ ہین ـــ
مولانا نور محمد بہیل مرشد حضرت شاہ سلیمان مغفور مولانا سید محمد عرف میر
محمدی دہلوی و شاہ عبد اللہ و شاہ ظہور اللہ و مولوی روح اللہ و سید احمد
و شمس الدین و حضرت ابو ظفر سراج الدین محمد بہادر شاہ و مولوی بدیع
الدین و مولوی فرید الدین و محمد سلیم و مولوی اکرم و مولوی فرید الدین ثانی
و مولوی روشن علی و مولوی حسن محمد و مولوی محمد صالح و شیخ ضیاء الدین
و سید فخر الدین المتخلص بہت و مولانا ضیاء الدین جلیپوری و مولانا
ناصح الدین و عبد الوہاب بیکانیری و حاجی خدا بخش محمد غوث گیرت پوری
و مولانا قطب الدین و محمد غوث پسران حضرت و مولانا نیاز احمد و قاضی
احمد علی و مولانا اصغر علیشاہ ـــ
(۳۳) حضرت مولانا سید محمد عماد الدین عرف میر محمدی دہلوی وفات آپکی ۱۹ ذی الحجہ
سنہ ۱۲۴۲ھ مزار شریف در دہلی درمیان شہر متصل جیلی قبر خلیفہ آپکے یہہ ہین ـــ
مرزا روشن بخت و النوار الحق بنگالی و مرزا دارا بخت ولیعہد حضرت ابو ظفر شاہزادہ
مرزا سلیم ابن اکبر بادشاہ مرزا خجستہ بخت و مولوی گل محمد و میر جلال الدین
(۳۴) حضرت مرزا روشن بخت دہلوی وفات آپکی سنہ ۱۲۵۰ھ مین ہوئی مزار آپکا متصل
قصبہ فرید آباد خلیفہ آپکے یہہ ہین ـــ
مرزا بہادر و مرزا شیر شاہ و مولوی فتح محمد پنجابی و حافظ کابلی دہلوی و مرزا دولت شاہ
و محمد حسین و سید واجد علی دہلوی سلمہ اللہ تعالے ساکن جہتہ موم گران
(۳۵) مرزا احمد اختر مصنف کتاب ہذا آپ کہ انہین مقام سکونت کہتا ہے
مرزا محمد شاہ و مرزا محمود شاہ پسران و وارثان مولف

شجرہ صابریہ قدوسیہ

(۱) حضرت خواجہ مخدوم علاء الدین علی احمد صابر قدس سرہ وفات آپکی ۱۳ ربیع الاول ۶۹۰ھ مزار شریف پیران کلیر خلیفہ آپکے یہہ ہیں

حضرت خواجہ شمس الدین ترک پانی پتی قدس اللہ سرہم۔

(۲) حضرت خواجہ شمس الدین ترک پانی پتی قدس سرہ وفاتش ۱۹ شعبان ۷۱۵ھ میں ہوئی مزار شریف پانی پت میں ہے۔ خلیفہ آپکے یہہ ہیں۔

حضرت مخدوم شیخ جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی۔

(۳) حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی قدس سرہ وفات ۱۳ ربیع الاول ۷۶۵ھ مدفن مبارک پانی پت خلیفہ آپکے یہہ ہیں۔

خواجہ عبد القادر وخواجہ ابراہیم وخواجہ شبلی صاحب سجادہ وخواجہ کریم الدین وخواجہ عبد الواحد پسران حضرت و شیخ احمد عبد الحق ردولوی و شیخ بہرام چشتی و سید محمود و شیخ احمد قلندر و شیخ شہاب الدین جھنجانوی و سید موسے بہاری و قاضی محمد اولیا و شیخ حسن و شیخ برہنپوری و شیخ شعیب و شیخ عبد الصمد سنامی و شیخ سراج الدین و شیخ پیر گیا و سید محمود ثانی و پیر سالار الدین کیرالوی۔

(۴) حضرت شیخ احمد عبد الحق توشہ ردولوی قدس سرہ وفات آپکی ۱۵ جمادی الثانی ۸۳۷ھ مزار شریف ردولی میں ہوئی خلیفہ آپکے یہہ ہیں۔

حضرت شیخ عارف و شیخ ابو الفتح وخواجہ عزیز پسران حضرت میاں فرید و شیخ بختیار۔

(۵) حضرت شیخ عارف چشتی قدس سرہ وفات آپکی ۱۱ شعبان ۸۵۹ھ مزار ردولی میں

خلیفہ آپکے حضرت شیخ محمد قدس اللہ سرہ

(۶) حضرت شیخ محمد بن عارف چشتی قدس سرہ وفات ۱۰ صفر خلیفہ آپکے

حضرت خواجہ عبد القدوس گنگوہی قدس سرہ

(۷) حضرت خواجہ عبد القدوس گنگوہی لغمانی از اولاد امام اعظم ابوحنیفہ کوفی رح وفات آپکی ۲۲ یا ۲۳ جمادی الثانی سنہ ۹۴۵ یا سنہ ۹۴۳ مزار شریف در گنگوہ ہین خلیفہ آپکے یہہ ہین ۔

شیخ عمر و شیخ عبد الغفور اعظم پوری و شیخ بہورو و شیخ عبد الکبیر بالایسری و شیخ عبد النبی و محمد جلال تہانیسری و حضرت شیخ رکن الدین پسر حضرت ہمایون بادشاہ

(۸) حضرت خواجہ محمد تہانیسری قدس سرہ وفات شریف روز جمعہ ۴ یا ۲۵ ذی الحجہ سنہ ۹۹۹ھ مزار تہانیسر خلیفہ آپکے خواجہ نظام الدین بلخی

(۹) حضرت خواجہ نظام الدین بلخی قدس سرہ وفات شریف ۷ یا ۸ رجب سنہ ۱۰۳۶ھ یا سنہ ۱۰۲۵ھ مزار در بلخ خلیفہ آپکے یہہ ہین ۔

خواجہ ابوسعید گنگوہی و محمد سعید و شیخ حسن و ولی محمد نارنولی و سید اللہ بخش و شیخ عبد الکریم بندگی و شیخ اللہ داد و شیخ دوست محمد و عبد الفتح و عبد الرحمن کشمیری و سید قاسم و حاجی عبد الحق و قاضی سالم و شیخ صادق و شیخ جان اللہ و عبد الحق و شیخ اسماعیل ۔

(۱۰) حضرت خواجہ ابوسعید چشتی صابری لغمانی نوشیروانی از اولاد امام اعظم رح وفات شریف یکم یا ۲ ربیع الثانی سنہ ۱۰۵۹ھ مزار گنگوہ شریف خلیفہ آپکے ۔

شیخ محمد صادق و شیخ محب اللہ و شیخ حبیب اللہ و شیخ خواجہ بالی پتی و شیخ ابراہیم سہارنپوری و شیخ محمد ابراہیم رامپوری اور حضرت شیخ محمد رام پوری کے خلیفہ شیخ محمد دہلوی اور اونکے خلیفہ شاہ نصیر کو کہ ذکر اللہ اور اونکے خلیفہ شاہ غلام

سادات اور اونکے خلیفہ سید صابر علی عرف میاں صابربخش دہلوی اور اونکے
خلیفہ پیرجی سید عبداللہ دہلوی سلمہ اللہ تعالے

(۱۱) حضرت شیخ محمد صادق قدس سرہ وفات شریف ۱۰ ماہ محرم سنہ ۱۰۵۸ھ مزار در گنگوہ
خلیفہ آپکے شیخ داؤد و شیخ عبدالحق و شیخ محمد گنگوہی و شیخ ابراہیم و شیخ عبدالسبحان
و شیخ یوسف و میاں عبدالجلیل و شاہ جمال و شیخ مبارک

(۱۲) حضرت خواجہ محمد داؤد بن خواجہ محمد صادق قدس سرہ وفات ۵ رمضان سنہ ۱۰۹۵ھ
مزار گنگوہ شریف خلیفہ آپکے شاہ ابوالمعالی و شیخ سوندہا و سید غریب اللہ شاہ
کرالوی و شیخ عبدالقادر و شیخ بلاقی

(۱۳) حضرت خواجہ ابوالمعالی قدس سرہ وفات ۵ ربیع الاول سنہ ۱۱۱۶ھ مزار انبہٹہ
خلیفہ آپکے حضرت سید شاہ میران بہیک۔

(۱۴) حضرت سید میران بہیک قدس اللہ اسرارہم اسم مبارک سید عبدالرحمن
وفات شریف ۱۰ رمضان سنہ ۱۱۳۱ھ قصبہ کہڑام خلفاء آپکے یہہ ہین
سید محمد سالم و شاہ محمد باقر و شاہ امام الدین و شاہ نظام الدین و شاہ محمد حیات
و شاہ عابد و سید عبدالمؤمن و شاہ نعمت اللہ و شاہ نورنگ و پیر شاہ و شیخ
جیون و شیخ امان اللہ و خواجہ مظفر و نواب روشن الدولہ و نواب بہکاری خان
و ظفر خان و میاں اللہ بندہ و سید محمد مقیم و سید تقی گرہنری و سید غلام اللہ
و میاں محمد شاہ و محمد مراد و سید غلام محمد و صائم الدہر و شاہ بہادل و حاجی بیت اللہ
و میاں کرم علی و شیخ محمد و شیخ محمد حیات و شاہ عبدالرحمن و شاہ عنایت و میاں
موسے خان و مولوی غلام حسین و شیخ محمد ثانی و محمد افضل میاں محمد اعظم و شیخ
جہجو و محمد طاہر و میاں محمد افضل خان و شیخ محمد شیر و جعفر علیخان و میاں اللہ بخش
و سید علیم اللہ

(۱۳) حضرت خواجہ محمد سالم وفات شریف ۳ ذالحجہ ۱۱۵۰ھ مزار رویڑ
خلیفہ آپکے سید محمد اعظم راویڑی -
(۱۴) حضرت سید محمد اعظم حسنی قدسرہ وفات ۱۹ ربیع الاول ۱۲۳۷ھ مزار
رویڑ مین ہے خلیفہ آپکے حافظ موسے مانک پوری -
(۱۵) حضرت حافظ موسی چشتی صابری قدسرہ وفات روز شنبہ ۶ رمضان
۱۲۴۷ھ مزار مانکپور مین ہی خلیفہ آپکے یہہ ہین -
پیر شاہ صاحب سجادہ و حضرت غلام معین الدین المعروف بہ شاہ خاموش حافظ
حسن عرف حافظ باسکے و میر امانت علی و خواجہ عبد اللہ امروہی و مولوی امانت علی امروہی
و خواجہ محمد بخش سہاگ والے و محمد شاہ کہ مزار انکا کنارہ مار کندہ متصل ہے
(۱۶) حضرت سید غلام معین الدین شاہ خاموش قدس اللہ اسرارہم وفات ۲۹ یا ۴
ماہ ذیقعدہ ۱۳۱۰ھ مزار حضرت در حیدرآباد دکن خلفاء آپکے یہہ ہین -
حضرت سید محمد شاہ ہاشم حسنی صاحب سجادہ و بلال شاہ و برہنہ شاہ و امان اللہ شاہ
بلا سقے شاہ

خاکپاے فقیر مرزا احمد اختر مولف کتاب ہذا - قصبہ کرانہ مین موجود ہے نیز خلفاء میرے
مرزا محمد شاہ و مرزا محمود شاہ پسران راقم الحروف ہ
وجہ ارادت خاندان عالیہ صابریہ سے اس احقر العباد کی اسطرح پر ہے کہ ۱۳۰۲ھ مین
والدہ ماجدہ بعارضہ درد مفاصل و درد اعصاب کئی ماہ سے مبتلا تہین ہرچند
کوشش کی مگر افاقہ نہوا آخر بصلاح اطباے کرانہ مثل حکیم امام الدین واسطے تبدیل
آب وہوا کے معہ برخوردار مرزا احمد شاہ انکو دہلی مین لایا بعد قیام ایک ماہ کے
اتفاق جانے درگاہ حضرت خواجہ قطب الدین کا ہوا جسروز وہان پہونچکر شرف بزیارت
ہوا دوسرے شبکو کہ شب جمعہ تہی بحالت خواب دیکہا کہ ایک مکان مین چند درویش

جمع ہین اور اون مین ایک شخص پستہ قد کوتہ دست و آنکھون مین سرخ دودھ بلباس صابری ایک تکیہ لگائی بیٹھے ہین شاید آنکھین چند ہی سے ہی تہین مینے ایک فقیر سے دریافت کیا کہ یہہ میان صاحب کون ہین اوسنے کہا کہ یہہ میان چشتی شاہ ہین پس مینے آگے بڑھکر اونکو سلام کیا او مصافحہ کرکے بیٹہا اون درویش نے میرا حال استفسار کیا مینے کیفیت اپنی عرض کی اوسپر افسوس کنان ہوکر کچھہ واسطے پڑھنے کے فرمایا اور ارشاد کیا خالی نہ رہا کر کچھہ شغل ہی کیا کر پس جب مین خواب سے بیدار ہوا تو طبیعت پر نہایت سرور تہا اور جو کچھہ بتایا تہا وہ یاد تہا غرض صبح جب زیارت مزار پر انوار حضرت خواجہ صاحب سے مشرف ہوکر مکان پر آیا تو قریب دروازہ قیام گاہ کے ایک شخص ملا اوسنے ایک کتاب کہنہ ناتمام بوسیدہ مجھی دی اور کہا کہ اگر یہہ کتاب آپکے کام کی ہو تو اسے رکھیے مین ناخواندہ ہون مدت سے یہہ کتاب گہر مین رکھی تہی بے ادبی ہوتی ہے اور بچون نے اکثر اوراق ہی اسکے ضایع کردی مین اوس کتاب کو لیکر مکان آیا اوسے کہولکر جو دیکھا تو اول تو کچھہ طومار وغیرہ تہے بعد مین تراکیب اذکار واشغال سرا کثر خاندان فقرا کے تحریر تہے پس یہہ دیکھکر مین نہایت خوش ہوا صاحب کتاب کو ہر چند تلاش کیا کہ اگر اسکے پاس اور کوی کتاب ہو تو جس طرح پر ممکن ہو حاصل کرون مگر پتہ نشان اوسکا نہ ملا دوسری کیفیت یہہ ہوی کہ قریب دس بجے دنکے میرا برادر زادہ آیا اور مرقعہ حضرت مولانا فخر الدین قدس اللہ اسرارہم کا میرے نذر کیا مینے جو وہ مرقعہ دیکھا تو بہت خوش ہوا جب والدہ کو ملاحظہ کرایا تو اونہون نے آبدیدہ ہوکر فرمایا کہ یہہ وہ مرقعہ ہی کہ تیری جد بزرگوار حضرت ابو ظفر کے پاس رہا کرتا تہا اب تو مجکو یقین ہوا کہ یہہ تصرف اوسی بزرگ کا ہی کہ جنہے تجھے شب کو بحالت خواب تعلیم فرمایا تہا اور یہہ ہی فکر ہوا کہ وہ کارکونسا ہوگا کہ

جسکے واسطے اوس ہادی دین رہنماے صدق ویقین سے نے ہدایت کی ہے
کیونکہ تو تو ایک مصیبت کا مارا خانمان آوارہ دشت گرد صحرا نورد بے سر وسامان
آدمی ہے شغل بیکاری اور عیالداری سے فرصت نہین ساتہا اسکے یہہ بہی خیال
کہ اوس پیشوا کو کہان پاؤن جو قدم اوسکے اپنی آنکہون سے لگاؤن اسی تحیر مین
طبیعت ایسی متوحش ہوئی کہ دربنگہ پہونچا وہان پر چند فقیر اہل اسلام واہل ہنود سے
ملاقی ہوئی کہ وہ اپنے خاندان کے بہی کیفیت سے بے بہرہ تہے نہایت
افسوس ہوا اور یہہ خیال آیا کہ ایک رسالہ ایسا تحریر ہو کہ جسکے دیکہنے سے
بہولے بہالے درویشونکو اپنا سلسلہ تو معلوم ہو جاسے اور وہ لوگ عار
خیر سے یاد کرتے رہین پس نظر بحال اسکے کچہہ لکہنا شروع کیا مگر چونکہ خیال اوس واصل
حق کا تو گلوگیر تہا وہان بہی طبیعت نہ جمی باوجودیکہ وہان چند سے قیام کرنے مین
فوائد دنیوی ہوتا اوسکو معیوب سمجہا کہ کیسکے سامنے ہاتہ پہیلانا فقیری کو دہبا
اور بزرگونکے نام کو بٹہ لگانا ہے کیونکہ تمام عمر مین کبہی کسی سے ملتجی نہوا اور اب
ضعیفی مین توکل چہوڑنا بہتر نہین غرضکہ پہر دہلی آیا یہان بہی طبیعت کی وہی صورت
رہی باوجودیکہ اخیر ماہ رمضان تہا اور برادر عزیز کی نواسی کی شادی تہی اوسکی شرکت
بہی نہ کی غرض قصبہ کیرانہ مین مکان مسکونہ پر آیا یہان آتے ہی فکر قوت لایموت
درپیش ہوئی اور قرضخواہان متقاضی ہوئے اور بہی طبیعت گہبرائی قدرت خدا سے
بعد عرصہ پندرہ یوم کے قصبہ چہپرولی مین واسطے علاج ایک مجذوم کے طلب ہوا
وہان پہونچکر اوسکا علاج شروع کیا عرصہ ایک ماہ مین اوسکو افاقہ ہوا ابتو برکت
روح پاک اوس ہادی طریقت سے یہہ کیفیت ہوئی کہ جس مریض پر ہاتہ ڈالا
دو چار روز مین وہ شفایاب ہوا عرصہ دو ماہ مین اسقدر آمدنی ہوئی کہ قرض بہی ادا
ہوا اور اخراجات خانگی کیطرف سے اطمینان ہوا ایک روز برخوردار مرزا محمد شاہ کہ

کہ میرے ہمراہ تہا ایسا بیمار ہوا کہ اوسے لیکر مجبور مکانپر آنا پڑا وہ تو بعد دو روز کے
اچہا ہوا مگر یہہ کیفیت ہوئی کہ جسم اسفل کے تمام اعصاب متشنج ہوگئے اور بخار سے
عاری ہوا اور وہ مسودہ کہ جو مقام وریہنگہ بچیا تہا اوسکی تکمیل مین مشغول ہوا
بعد اختتام اس رسالہ کے میرے امراض مین کمی ہوئی اور واسطے طبع اس رسالہ کے
پہر دہلی آیا ایک روز واسطے زیارت حضرت پیر جی سید عبد اللہ صاحب خلف
سید صابر علی دہلوی کے حاضر ہوا اور اس کتاب کا ملاحظہ کرایا اوسوقت مرزا
قایم الملک چشتی صابری بہی موجود تہے حالات مذکورہ بالا مینے عرض کی بعد سننے
حلیہ شریف اور اسم مبارک کے زبان فیض ترجمان سے ارشاد فرمایا کہ یہہ
حلیہ شریف تو حضرت شاہ خاموش کا ہے اور چپ شاہ اور شاہ خاموش
ایک ہی بات ہے اور حقیقت مین وہ واصل حق گذرے ہین اور یہہ تصرف بہی
اونہین کا ہے پس یہہ سنتی ہی نہایت خوش ہوا اور شکر بدرگاہ قاضی الحاجات
بجالایا کہ آج یہہ عقدہ لاینحل حل ہوا اور اوسی شکل یہہ شجرہ صابری تیار کرکے
شامل کتاب ہذا کیا اب آرزو ہے کہ اللہ تعالے ایسا سبب پیدا کرے
کہ یہہ حقیر پر تقصیر زیارت مزار گہربار مظہر اللہ الصمد واقف اسرار لم یلد ولم یولد
کاشف اعجاز لم یکن لہ کفوا احد ناہج مناہج حقیقت و معرفت صاعد مصاعد
صمدیت سے مشرف ہو آمین ثم آمین ؂

ابیات

ذکر نیکو رفتگان وارد ثواب   عاصیان را بہ یاد اندر عذاب ؂
چون بہ نیکو رفتگان در ساختم   ہمنشینان ملایک یافتم ؂
ہرکرا باشد محبت با خدا   کے بود از واصلانش را جدا
ذکر ایشان ذکر آن یزدان بود   یاد نیکان یاد آن سبحان بود

الحمد کریم کا شکر اور احسان ہے کہ اوسکی عنایت سے یہہ تذکرہ سلاسل بخیر و عافیت
کے ساتہہ حسب مدعا اختتام کو پہونچا سہ لمد الحمد ہر آن چیز کہ خاطر میخواست
آخر آمد ز پس پردۂ تقدیر پدید

اب مین یہہ چاہتا ہون کہ جو مکتوبات حضرت قبلہ و کعبہ ایمان و دین واقف اسرار
حق الیقین خواجہ معین الدین حسن سنجری قدس سرہ کے کہ جو اس فقیر کو اس
سیاحی اور جہان گردی مین بڑی کوشش بلیغ سے دستیاب ہوئے
تہے اون کو بنظر رفاہ عام و بہ ہدایت مالاکلام تیمنا و تبرکا درج رسالہ ہذا
کرتا ہون اور امید طالبان حق سے یہہ رکہتا ہون کہ جب اسکے مطالعہ سے
مسرور الوقت ہون تو اس عاجز ناکارہ جہان کو بہی دعا رخیر سے محروم نفرمائیں
والسلام علے من اتبع الہدے

لہذا نام ان مکتوبات کا **اسرار الواصلین** رکہکر ہفت
اسرار پر منقسم کیا

دستعین
بسم اللہ الرحمن الرحیم

اسرار اول مکتوب اول

محب دلی دوست قلبی برادرم خواجہ قطب الدین دہلوی اسعدک اللہ تعالی فی الدارین
از جانب بندہ مسکین معین الدین بعد سلام مسنون الاسلام واضح ولائح باد کہ چند نکتہائے
اسرار الٰہی کہ مینویسیم باید کہ طالبان حق و مریدان با صدق را تعلیم کنید کہ در غلطی نیفتند
الیعنی ہر کہ خدای را شناخت ہرگز او را حاجت بسوال و خواہش و آرزو نباشد و ہر کہ
نشناخت سخن ایشان فہم نکند اسے ترک ہوا کن آنکہ ترک ہوا کرد بمقصود رسید
قولہ تعالے ونہی النفس عن الہوی فان الجنۃ ہے الماوے ازانکہ ہر کہ دل
خویش را گردانید بکثرت شہوات او را در کفن لعنت بپیچند و در زمین ندامت دفن کنند

وہر کہ نفس را بمیراند بمبارستادن از شہوت در کفن محنتش بپیچند و در زمین سلامتش دفن کنند۔ روزے سلطان العارفین خواجہ بایزید فرمود کہ شبے حق را در خواب دیدم مرا گفت کہ اے بایزید چہ میخواہی گفتم میخواہم کہ تو میخواہی خطاب خوش رسید کہ من ترا ام چنانکہ تو مرائی بیت ہر کہ گردن بنہد رضا او را مرا حق نگاہبان باشد پس اگر خواہی کہ ماہیت تصوف را عارف باشی در آسایش بر خود بہ بند بعد از ان بزانوے محبت بنشین چون اینکار کردہ باشی عالم تصوف باشی طالب حق را باید کہ بجان و دل دکار و عمل آوری کہ انشاء اللہ تعالے نجات از شر نفس شیطان یابی و مراد ہر دو جہان حاصل کنی روزی شیخ من فرمود اے معین الدین والی کہ صاحب حضوری کیست باید دانست کہ صاحب حضور آنست کہ در ہمہ وقت در مقام عبودیت باشد وانچہ از قضا و قدر برو رسد پیش از رسیدن از حق داند و بیند و راضی باشد بلکہ رحمت بذیرد و مراد از ہمہ عبادت ہا ہمین خداوند ست ہر کرا میسر شود او شاہ جہان ست بلکہ شاہ جہان محتاج الناس ست روزے شیخ من بما خطاب نمودہ فرمود کہ بعضے درویشان میگویند کہ چون طالب بکمالیت رسد اضطرابے از وے میرود این سخن غلط ست دیگر آنکہ میگویند عبادت بر میخیزد این ہم غلط ست چرا کہ حضرت رسول مقبول علیہ السلام ہمیشہ در بندگی و عبادت و عبودیت سر بر آستانہ قبلۂ حقیقی بر نداشتہ است باوجود کمال بندگی ما عبدناک حق عبادتک بر زبان جاری داشتے و از سر نیاز گفتے اشہد ان لا الہ الا اللہ و اشہد ان محمداً عبدہ و رسولہ پس یقین دان چون عارف بکمالیت رسد در آن وقت کمال ریاضت نماز ست با صدق محبت دل کہ در آن حضوری و آگاہی بیشتر حاصل میشود بلکہ معراج اخص الخاص در وقت نماز میباشد چون کسیکہ این سخن معلوم کند و صدق آرد و کمال عطش او را روی دہد کہ چند پیالہ آتش بیاپے نوشد تشنہ تر گردد از برائے آنکہ جمال نامتناہی نہایت ندارد و سکون او

بے سکونی و آرام او بے آرامی باشند تا وقت یوم اللقاء زیادہ والسلام

اسرار دوم

مکتوب دوم

بسم اللہ الرحمن الرحیم ؕ

طالب شوق دردمند درویش جفاکش مستمند داشتیاق لقائے حق آرزومند برادرم خواجہ قطب الدین دہلوی اسعدک اللہ تعالیٰ فی الدارین ۔

بعد سلام سنت نبی خیر الانام آلمرام آنکہ روزے بخدمت خواجہ عثمان ہارونی و خواجہ نجم الدین صغرا و خواجہ محمد ترک و این خاکسار حاضر بودیم کہ شخصے آمد و پرسیدن گرفت کہ یا شیخ چگونہ مفہوم شود کہ قرب الٰہی بروے حاصل شدہ است خواجہ فرمود کہ از توفیق نیک عملی پس یقین دان ہر کرا توفیق نیک عملی دہند در قرب بروی کشادند و چشم پر آب کردہ فرمود کہ شخصے کنیزک داشت صاحب وقت بود نیم شب بیدار گشت و برخاست وضو کرد دو رکعت نماز ادا کرد و شکر حق بجا آورد و دست بمناجات برآورد و گفت یا پروردگار من قرب ترا حاصل کردم مرا از خود دور مدار خواجہ کنیزک ماجرائے آن شنید و گفت کہ ای کنیزک بچہ معلوم کردی کہ قرب او حاصل کردی کنیزک جواب داد کہ اے خواجہ ازین دانم کہ نیم شب مرا بیدار کردہ توفیق طاعت داد ازین دانم کہ قرب حاصل کردہ ام خواجہ گفت ای کنیزک برو ترا برائے خدا آزاد کردم پس انسان را باید کہ شب و روز در طاعت حق نماید تا نام او در جریدۂ نیکوکاران ثبت کنند و از بند قید نفس شیطان خلاصی یابد والسلام

اسرار سوم مکتوب سوم بسم اللہ الرحمن الرحیم ؕ

واقف اسرار اللہ الصمد ناپر انوار لم یلد ولم یولد برادرم خواجہ قطب الدین دہلوی طال عمرہ اللہ

از جانب فقیر حقیر معین الدین سنجری بعد سلام سامی محبت التیام و پیام مؤانست انضمام مقصود آنکه تا هذا التحریر از صحت ظاهری هم مشکور است وصحت وری و این رب المشتاقین نصیب شما گرداناد برادرم شیخ من عثمان هارونی فرمود که سخن رموزات عشق بهر کس گفتن سزاوار نباشد مگر با اهل معرفت خواجه شیخ سعدی لنگوی عرض نمود که اهل معرفت را بچه توان شناخت خدمت خواجه فرمود که نشان اهل معرفت ترکست هر کجا ترک باشد یقین دان که او اهل معرفتست و معرفت خدا تعالی دارد و هر که را ترک نباشد آنکس را معرفت نصیب نباشد پس بالجزم دان که معرفت خدای تعالی کلمه شهادت و نفی و اثبات معرفت حق سبحانه تعالی است و مال و جاه بت بزرگ اند و بسیار کسی را از راه برده اند و می برند و معبود خلایق گشته اند و بیشتر خلق مال و جاه پرستند پس هر که حب مال و جاه از دل دور کند نفی تمام کرده باشد و هر که معرفت حق سبحانه تعالی حاصل کند اثبات تمام کرده باشد اینست گفتن لا اله الا الله هر که دارد معرفت خدای ندارد تا کلمه شهادت نگفته باشد زیاده والسلام

اسرار چهارم
مکتوب چهارم

بسم الله الرحمن الرحیم

حقایق و معارف آگاه عاشق رب العالمین برادرم خواجه قطب الدین بدانند که عاقل ترین در مردمان فقیر انند که باختیار درویشی و نامرادی اختیار کرده اند زیرا که در هر مرادی نامرادی هست و در هر نامرادی مرادی هست بخلاف اهل غفلت که ایشان غلط فهیده و صحت را زحمت و زحمت را صحت دانسته اند پس دانا آن باشد که مراد دنیا را ترک دهد و نامرادی و فقر اختیار کند و از مراد خود گذشته با نامرادیها بسازد

مصرع ؏ نامرادی تا نگردی بامرادی کی رسی؟ پس مرد باید که وابستگی با حق دارد

که همیشه بود و همیشه باشد اگر حق تعالی دیده بخشد در سر راه از ذوات جز وجه باقی
نه بیند و در هر دو جهان بر هر چه نظر کند و حقیقت همو اندر بینند او در دیده بدست آرد
که هر ذره خاک جامعیت جهان نما اگر در نگری زیاده بجز شوق مواصلت
صوری چه نویسد فقط

اسرار بیستم
مکتوب بیستم

بسم الله الرحمن الرحیم زبدة الواصلین عاشق رب العالمین برادرم خواجه قطب الدین
دهلوی در حمایت معبود حقیقی بوده شادکام باشند روزی این دعاگو بخدمت
خواجه عثمان هارونی حاضر بود که شخصی آمد و عرضداشت کرد که یا شیخ اکتساب علوم
نمودم و زهد بسیار کردم بمقصود نرسیدم شیخ فرمود که ترا همین یک جز عمل نمودن
بسنده است که عالم گردد و زاهد هم شود چنانکه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
فرموده است که ترک الدنیا رأس کل عبادة وحب الدنیا رأس کل خطیئة اگر با این حدیث
عمل نمائی ترا العلم دیگر حاجت نباشد یعنی العلم نکتة مگر گفتن آسان است و در کار بستن
دشوار پس یقین دان و بجز این مدان تا که ترک حاصل نشود محبت بکمال نباشد
و جمعیت وقتی حاصل شود که حق بر وی هدایت کند بی هدایت حق هرگز بمقصود نرسد
من یهدی الله فهو المهتد پس انسان را باید که از برای عند الله وقت شریف ضایع نکند
غنیمت داند و در فقر و فاقه و غم بسر برد و با عجز و زاری پیش آید و از همه حالات گناه بیزار
دو در همه حال بتضرع و عجز پیش آید از همه بندگی و عبادت خود بهتر که همین عجز و نیاز است
بعده همین محل حکایتی آغاز کرد و فرمود که حاتم اصم رحمة الله علیه از شاگردان و مریدان
خواجه شقیق بلخی بود روزی شیخ فرمود که چند مدت است که در خدمت و صحبت
من باشی و سخن من می‌شنوی حاتم گفت سی سال است گفت درین مدت چه حاصل کرده

وچه فائده گرفته گفت هشت فائده حاصل کرده ام شقیق گفت انا لله وانا الیه
راجعون ای حاتم من جمله عمر در کار تو صرف کردم تر ا بخبیل ازین هشت فائده حاصل نشد
گفت یا شیخ اگر راست پرسی بیشتر ازین نمیخواهم و مرا از علم همین بس ست زیرکه خلاصی
نجات دو جهانی من درین هشت فائده است شقیق گفت ای حاتم بیار و مرا بگو که آن
هشت فائده خود چیست تا بشنوم گفت ای استاد فائده اول آنست که درین خلق
جهان نگاه کردم دیدم که هر کسے محبوبے و معشوقے اختیار کرده اند آن محبوبان
و معشوقان بعضے تا بمرض موت با او باشند و بعضے تا بموت و بعضے تا لب گور
پس همه ازیشان باز گردند هیچ یکے بایشان بگور نیز در نیایند و مونس وی نبودند
پس من اندیشه کردم و با خود گفتم که محبوب آن نیکست که با محب در گور رود و مونس
وی و چراغ او باشد و در عرصهٔ قیامت منازل سطے کناند پس بدیدم آن محبوب که این صفت
دارد اعمال صالحه است پس آنرا محبوب خود گرفتم و حجت خود ساختم تا بمن در گور آید و مونس و
چراغ گور من بود و در منازل با من بود هرگز از من برنگردد شقیق گفت احسنت
یا حاتم نیکو گفتی فائده دوم آنست که درین خلق نگاه کردم دیدم که همه پیرو هوا
گشته اند و بهمراه نفس میرفته اند پس درین آیت اندیشه کردم و اما من خاف
مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی یقین دانستم که قران حق ست
و صدق پس بخلاف نفس بیرون آمدم و بمجاهده کمر بستم و را در بوتهٔ مجاهده نهادم و
یک آرزوی او بر نیاوردم و در طاعت خدائی تعالی آرام گرفتم شقیق گفت بارک الله علیک
نیکو کردی و نیکو گفتی فائده سویم بیار گفت ای استاد درین خلق نگاه کردم و دیدم که هر کس
سے و رنجی درین دنیا برده اند و ازین حکام دنیاوی چیزی حاصل کرده اند و بران
خرم و شادان میشوند پس بدین آیت نگاه کردم ما عندکم ینفد و ما عند الله باق
پس محصول درین اندوخته بودم در راه خدای تعالی صرف کردم و بدیدویشان ایثار کردم

بر خود را سپید اسپیر دم تا در حضرت خدای باقی باشد و توشهٔ مزاو و بدرقه راه آخرت من باشد شقیق گفت بارک الله یا حاتم نیکو کردی فائده چهارم بگو گفت ای شیخ در این خلق نگاه کردم قومی را دیدم که پنداشته اند که شرف آدمی و عزت و بزرگواری بکثرت اقوام ست لاجرم باین افتخار کردند و مباهات مینمودند و قومی پنداشتند که بکثرت اموال و اولادست و بدان افتخار کردند پس من درین آیت نگاه کردم که ان اکرمکم عند الله اتقاکم دانستم که حق بصدق اینست و آن پنداشتها جمله خطاست پس تقوی اختیار کردم تا در حضرت خدای عز و جل از جمله کریمان باشم شقیق گفت احسنت یا حاتم زیبا گفتی فائدهٔ پنجم بیار گفت درین خلق نگاه کردم قومی بدیگران نکوهش میکردند چون بدیدم همه از حسد بود که بیکدیگر می بردند بسبب مال و جاه و علم پس من درین آیت تامل کردم که نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا - که این قسمت در ازل رفته است و کسی را درین اختیار نیست و بر کسی حسد نبردم و بقسمت خدای تعالی راضی شدم و با هر که درین جهان بود صلح کردم شقیق گفت نیکو کردی فائدهٔ ششم بیار و بگو گفت ای شیخ درین جهان نگاه کردم که قومی یکدیگر را دشمن دارند و هر کسی بسبب چیزی غرض دارند بایکدیگر پس درین آیت تامل کردم که ان الشیطان لکم عدو مبین ۔ دانستم که قرآن گفته خدای تعالی بحق و راست است جز شیطان و اتباع او را دشمن نباید داشت پس شیطان را دشمن دانستم و فرمان او نبردم و نه پرستیدم بلکه فرمان خدای تعالی عز و جل بردم و او را پرستیدم و بندگی او کردم راست و مستقیم اینست چنانچه حق سبحانه و تعالی در قرآن فرماید الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم ۔ شقیق گفت احسنت نیکو کردی و نیکو گفتی فائدهٔ هفتم بیار تا چیست گفت ای استاد درین خلق جهان نگاه کردم و دیدم که هر کسی در طلب قوت و معاش خود کوششهای بلیغ مینمودند

بدین سبب در حرام و شبهه می افتند و خود را ذلیل میدانستند پس درین آیت
تامل کردم که وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها - پس بدانستم که فرمان حق حق است
و من یکے از دابهاے ام پس بخواست خدای تعالی مشغول شدم و دانستم
که روزی من برساند زیراکه ضامن شده است خواجه شقیق گفت نیکو کردی فایده هشتم
باز گفت ای خواجه درین خلق جهان نگاه کردم دیدم هر کسی اعتماد کسی و چیزی کرده اند یکے
اعتماد بر زر و سیم کرده اند و دیگرے بملک و املاک پس درین آیت تامل کردم و من یتوکل علی
الله فهو حسبه پس توکل بر خدا کردم و هو حسبی الله و نعم الوکیل خواجه شقیق گفت یا حاتم
وفقک الله تعالے من در توریت و انجیل و زبور و فرقان نگاه کردم این چهار کتاب
این فواید هشتگانی باز میگردد هر که برین فواید هشت گانے کار کند برین چهار
کتاب کار کرده باشد ازین حکایت تراسعلوم باشد که ترا العلم حاجت نیست زیاده والسلام

اسرار شتم

مکتوب ششم

بسم الله الرحمن الرحیم مخزن اسرار یزدانی معدن فیوضات سبحانی برادرم خواجه
قطب الدین دهلوی حفظه الله تعالے وسلم روزے شیخ من در معنی کلمه نفی و اثبات
به سه خوشتر فرمود که نفی نادیدن خود و اثبات دیدن خدا کیست جل و علی چراکه هر گز
خود بین خدای بین نباشد پس نفی کننده نفی می باید بود چون نفی نه از نفی کردن چه سود
داگر می پندارد که هستی هستی خدای را بدانکه کلمه شهادت و نماز و روزه صورتے
و حقیقتی دارند اگر از حقایق ایشان بیخبر باشد بصورت قناعت عبث کند حیفے
عظیم باشد که بحقایق این نرسد باز فرمود که خدای تعالی همیشه بود و همیشه باشد سالک
در بدایت نابینا بود چون بینا بحق شد هر چه دید از و دید و هر چه شنید از و شنید
و خود را فراموش کرد واصل گشت و زنده ابدی شد زیاده والسلام ؛

اسرار هفتم

مکتوب هفتم

بسم الله الرحمن الرحیم عارف معارف حق آگاه عاشق الله برادرم خواجه قطب الدین
اوشی زاد الله فقره از جانب دعاگو بعد سلام مولست انضمام مکشوف رای معرفت
پیرای باد عزیز من باید که مریدان خود را تعلیم نماید که فقیر درشد کامل که است
و نشان آن چیست و صفت وی چه باشد که مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم
فرموده اند الفقیر مالا یحتاج الی کل شئ معنی آنست که فقیر کسی را گویند که همه بایستهای
او دور شده باشد و جز وجه باقی او مطلوب نمانده باشد چونکه جمیع کائنات مرآت
مظهر وجه باقی اند محتاج و محب همه باشند و از همه موجودات مقصود بیند بعضی اکابر
در شرح این قول چنین بیان کرده اند که فقیر کامل کسی را گویند که بایست او غیر از حق از دل
دور شده باشد و او را غیر از حق سبحانه تعالی هیچ مقصودی و مطلوبی نمانده باشد
و چون ما سوای از دل بیرون رفت مطلوب حاصل گشت پس طالب را باید که
همیشه در طلب مقصود بود دیگر مقصود چه باشد باید دانست که مقصود همین درد و سوز است
همه چنین درد و سوز باید خواه حقیقی خواه مجازی درینجا مراد از سوز مجازی ابتدا شعر لعبت
است نه لهو و لعب والسلام ۞ تمام شد

رباعی

من عمر به کرد به بازی بازی — صد گونه گنه کرد به بازی بازی
هم موی سفید کرد آسان آسان — هم نامه سیاه کرد به بازی بازی

رباعی

امروز که روز عمر بر جاست — می باید کرد کار خود راست ۞
فردا چو اجل عنان بگیرد — عذر من و تو کجا پذیرد

مناجات بدرگاه قاضی الحاجات

ای خالق ارض و سما ما را رهائی ده ز ما — ای گمرهان را رهنما سوی خود مرا راهی نما

یارب بحق مصطفی با چار یار با صفا — و از اهل بیت مجتبی سوی خود مرا راهی نما

با حرمت اهل یقین با جمع تبع التابعین — با صحبت اصحاب دین سوی خود مرا راهی نما

جرمم و گنه دارم بسی و ز کرده بیزارم بسی — بی عزت و خوارم بسی سوی خود مرا راهی نما

از نطفه پیدا ساختی با جان ما پرداختی — چون از کرم بنواختی سوی خود مرا راهی نما

سرحوای خواب و خور همچون سگانم در بدر — از مردن خود بیخبر سوی خود مرا راهی نما

در پیش رفته کاروان پس مانده ام چون پس روان — بی طاقت و بس ناتوان سوی خود مرا راهی نما

از خوان تو نان میخورم فرمان شیطان می برم — ای رهنمای رهبرم سوی خود مرا راهی نما

شیطان کند گمره مرا چون ره شود کوته مرا — ایمان بکن همره مرا سوی خود مرا راهی نما

رسوا مرا بیجد مکن ما را جدا از خود مکن — این دعوتم را رد مکن سوی خود مرا راهی نما

رفته بهار عمر من آمد خزان بر سال من — روزی جدائی زین وطن سوی خود مرا راهی نما

خم گشته است این قامتم صبح سفیدی زد علم — از غایت فضل و کرم سوی خود مرا راهی نما

چون جان رود بیرون ز تن تنها شود تن در کفن — گریند بر من مرد و زن سوی خود مرا راهی نما

آید ملک چون از سما پرسد ز دین مصطفی — ای مالک هر دو سرا سوی خود مرا راهی نما

حیران کنی آن دم زبان تا زود آید در بیان — ای خالق هر دو جهان سوی خود مرا راهی نما

چون بسپرم زیر زمین بیکس در آنجا همنشین — آن دم بسوی ما ببین سوی خود مرا راهی نما

او احمدی راه رو نا امید چون شد باز تو — چون گفته لا تقنطوا سوی خود مرا راهی نما

شجرہ جد فقیر مؤلف رسالہ ہذا

	محل ولادت	سن وماہ ولادت	محل جلوس	سن وماہ جلوس	مدت سلطنت	محل وفات	سن وماہ وفات	جائے مزار
حضرت امیر تیمور صاحبقران گورگان جنت مکان	شہر سبز	[illegible]	بلخ	[illegible] ہجری	۳۶ سال [illegible]	[illegible]	[illegible] ہجری	سمرقند
جلال الدین میرزا میرانشاہ بادشاہ	سمرقند	[illegible] ہجری	[illegible]	[illegible]	[illegible] سال [illegible]	ایضاً	[illegible]	سمرقند
حضرت سلطان محمد میرزا	[illegible]	.	سمرقند	[illegible]	[illegible] سال	[illegible]	۸۵۵ھ	تبریز
حضرت سلطان ابو سعید میرزا بادشاہ	[illegible]	[illegible] ہجری	[illegible]	۸۵۵ھ	[illegible] سال	[illegible]	[illegible] ہجری	سمرقند
حضرت سلطان عمر شیخ مرزا بادشاہ	سمرقند	سنہ [illegible]ھ	سمرقند	سنہ [illegible] ہجری	۲۶ سال	ایضاً	[illegible] رمضان روز دوشنبہ سنہ ۸۹۹ ہجری	سمرقند

اسم	محل ولادت	سن و ماه ولادت	محل جلوس	سن و ماه جلوس	مدت سلطنت	محل وفات	سن و ماه وفات	جای مزار
حضرت ظهیر الدین محمد بابر بادشاه	خطۂ فرغانه	۶ محرم سنه ۸۸۸ هجری	اندجان	بروز سه شنبه ۵ رمضان سنه ۸۹۹ھ	۳۷ سال ایک ماه ایک روز	اکبرآباد بمقام چارباغ	۶ جمادی الاول سنه ۹۳۷ هجری	کابل
حضرت نصیر الدین همایون بادشاه	کابل	شب سه شنبه ۶ ذیقعده سنه ۹۱۳	آگره	۹ جمادی الثانی سنه ۹۳۷ھ	۲۵ سال ۲ ماه ۵ یوم	دهلی کهنه	۱۱ ربیع الاول سنه ۹۶۳ هجری	دهلی مشهور به مقبره همایون
حضرت ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر بادشاه	امرکوٹ	شب یکشنبه ۵ رجب سنه ۹۴۹	عیدگاه به کلانور صوبه لاهور	۲ ربیع الثانی سنه ۹۶۳ھ	۵۱ سال ۲ ماه ۱۱ یوم	اکبرآباد	چهارشنبه ۱۳ جمادی الثانی سنه ۱۰۱۴ھ	بهشت آباد المعروف سکندره قرب اکبرآباد
حضرت ابو المظفر نور الدین محمد جهانگیر بادشاه	قصبه فتحپور	روز چهارشنبه ۱۷ ربیع الاول سنه ۹۷۷	اکبرآباد	روز پنجشنبه ۸ ربیع الثانی سنه ۱۰۱۴ھ	۲۱ سال ۸ ماه ۱۳ یوم	لاهور	۲۷ صفر سنه ۱۰۳۶ هجری	شاهدره لاهور
حضرت شهاب الدین محمد شاهجهان بادشاه	لاهور	شب پنجشنبه یکم ربیع الاول سنه ۱۰۰۰	لاهور	۸ جمادی الثانی سنه ۱۰۳۷ھ	۳۱ سال ۴ ماه ۲۲ یوم	اکبرآباد	شب دوشنبه ۲۶ رجب سنه ۱۰۷۶ھ	تاج گنج قریب اکبرآباد
حضرت ابو المظفر محی الدین محمد اورنگزیب عالمگیر بادشاه	مضاف گجرات	شب یکشنبه ۱۱ ذیقعده سنه ۱۰۲۸ هجری	اعز آباد	روز جمعه یکم ذیقعده سنه ۱۰۶۸ھ	۵۰ سال ۲۷ یوم	اورنگ آباد ملک دکن	روز جمعه ۲۸ ذیقعده سنه ۱۱۱۸ھ	اورنگ آباد قلمرو نواب نظام الملک
حضرت محمد معظم شاه عالم بهادر شاه بادشاه	یساق دکن	سلخ رجب سنه ۱۰۵۳ھ	لاهور	غره ذی الحجه سنه ۱۱۱۸ھ	۵ سال ایک ماه	شاهجهان آباد	یکم محرم روز شنبه سنه ۱۱۲۴ھ	در دهلی کهنه متصل درگاه حضرت خواجه قطب الدین

اسم	محل ولادت	سن و ماه ولادت	محل جلوس	سن و ماه جلوس	سلطنت	محل وفات	سن و ماه وفات	جاے مزار
حضرت محمد معز الدین جهاندار شاہ بادشاہ	ملک دکن	بروز چهار شنبہ ... رمضان سنہ ۱۰۷۳	لاہور	بروز جمعہ ... محرم یا غرہ ربیع الاول سنہ ۱۱۲۴	۱۰ ماہ ۳ دن	شاہجهان آباد	بروز جمعہ ۸ محرم سنہ ۱۱۲۵ ہجری	در مقبرہ ہمایون
حضرت عز الدین محمد عالمگیر ثانی بادشاہ	قصبہ ملتان	روز جمعہ ۹۹ سنہ ۱۱	باغ شالامار	روز دو شنبہ ۸ شعبان سنہ ۱۱۶۷	۵ سال ۸ ماہ ۲۸ یوم	״	بروز پنجشنبہ ۸ ربیع الثانی سنہ ۱۱۷۳	ایضاً
حضرت ابو المظفر علی گوہر شاہ عالم بادشاہ	الہ آباد	۱۷ ذیقعدہ سنہ ۱۱۴۰	الہ آباد	۴ جمادی الاول سنہ ۱۱۷۳ ہجری	۴۸ سال ۰ ماہ ۳ یوم	״	۷ رمضان وقت صبح کاذب سنہ ۱۲۲۱	درگاہ حضرت خواجہ قطب الدین متصل
حضرت ابو نصر معین الدین محمد اکبر شاہ ثانی بادشاہ	مکند پور علاقہ ریوا	شب چهار شنبہ ... شعبان سنہ ۱۱۷۳	شاہ جہان آباد	روز چهار شنبہ ۷ رمضان وقت صبح سنہ ۱۲۲۱	۳۱ سال ۸ ماہ ۲۱ یوم	دہلی کہنہ مقام مهرولی	جمعہ ۲۸ جمادی الثانی سنہ ۱۲۵۳	در مجرہ والد خود
خاتم السلاطین گورگانی حضرت ظل سبحانی ابو ظفر سراج الدین محمد بہادر شاہ ثانی نور الله تربتہ	شاہجهان آباد	بروز سه شنبہ ۲۸ شعبان سنہ ۱۱۸۹ ہجری قریب غروب آفتاب	ایضاً	شب جمعہ ۲۸ جمادی الثانی سنہ ۱۲۵۳ ہجری	۲۰ سال	رنگون ملک برہما	سنہ ۱۲۷۹	رنگون ملک برہما
جهین پور خلافت حضرت میرزا شاہ محمد دارا بخت ولیعهد بهادر	ایضاً	بروز دو شنبہ سنہ ۱۲۰۵ ہجری	ایضاً	شب جمعہ ۲۸ جمادی الثانی سنہ ۱۲۵۳	+	شاہ جہان آباد	+	

کمترین سادات ... احسن اختر عفا عنہ

شاہجهان آباد

یہہ شجرہ برایاد ... برخورداران مرزا محمد شاہ و مرزا محمود شاہ زید الله علمها و عمرہما ترتیب دیکر شامل رسالہ ہذا کیا گیا ہے

یہہ فقیر قصبہ کرانہ محلہ خیل ضلع مظفر نگر میں انفاس شماری کرتا ہے اگر کوئی صاحب عنایت نامہ ارسال فرماوین تو [illegible]

والسلام علی من اتبع الهدی فقط

خاتمۃ الطبع

تمامی حمد و ثنا اوس قادر ذوالجلال اور صانع باکمال کو سزا ہے کہ ایک اشارہ کن سے ہژدہ ہزار عالم کو پیدا کیا اور اپنی تمام مخلوقات مین انسان اضعف البنیان کو اشرف المخلوقات بنایا اور خرقۂ خلافت انی جاعل فی الارض خلیفہ اور تاج مرصع زرنگار لقد کرمنا بنی آدم کا عطا فرمایا۔ اور تمامی نعت اوس سرور کائنات خلاصۂ موجودات باعث تخلیق ممکنات سرور انبیاء و الاصفیا حضرت محمد مصطفےٰ صلوٰۃ اللہ علیہ و علی آلہ الہدیٰ کو بجا ہے کہ حضرت حمدیت مین بقول حضرت مولانا جامی علیہ الرحمہ ع بعد از خدا بزرگ توئی قصہ مختصر آپ سے بالا اور بڑھکر کسی کا مرتبہ اعلیٰ نہین ہے اما بعد زینت زبان سعید و آوان حمید بعون رب المجید یہ رسالہ **تذکرۃ الفقرا معہ اسرار الواصلین** یعنی ہشت مکتوبات حضرت خواجہ معین الدین حسن سنجری قدس سرہ الکبار اختتام کو پونہچا الحمد اللہ اسکی تذکرہ بزرگان دین سے کی گئی اور آب خاتمۃ الطبع بنام نامی و اسم گرامی ملاذ الغربا محب الفقرا انیس الصلحا صاحب الجود و العطا منبع الفیض و السخا محسن قدیم کریم ابن الکریم نواب ابن نواب **نواب فیروز حسین خان صاحب بہادر** خلف نواب مرزا **حسین بخش** مرحوم و مغفور خلف نواب فتح اللہ خان بہادر نبیرہ ترک حضرت ابو المظفر جلال الدین عالی گوہر **شاہ عالم بادشاہ نور اللہ مرقدہ** کے کہ داماد ہز ہائینس نواب **خیر النسا بیگم صاحبہ** رئیسہ مدراس ادام اللہ اقبالہما و جلالہما ہیں اور آدابزادہ ذات جامع الحسنات کا شہرۂ آفاق ہی اور واسطہ قدیم التسلسل عظیم اس اثیم کا حصے کیا گیا زاد اللہ عمرہ و ضاعف صدرہ **نیاز مند احمد حسن خلف مرزا داراب بخت ولیعہد حضرت ابو ظفر** نور اللہ مضجعہ

بتوفیق الٰہی و فیوض نامتناہی

از تصانیف حضرت قاضی ثناء اللہ رحمہ اللہ پانی پتی نسخہ نادر الوجود یعنی

رسالہ

در مسئلہ وحدت وجود

۱۳۰۹ھ

سنہ ۱۸۹۱ء

بتصحیح و تنقیح باہتمام مولوی محمد عبد الاحد بماہ ربیع الاول سنہ ۱۳۰۹ھ

در مطبع مجتبائی واقع دہلی طبع گردید

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین وصلی اللہ تعالی علی خیر خلقہ محمد و آلہ واصحابہ اجمعین
فضیلت پناہ وکمالات دستگاہ برخوردار گرامی قدر محمد سالار جعلہ اللہ من الاخیار والابرار از فقیر
محمد ثناء اللہ بعد از سلام سنت الاسلام ودعاء برخورداری دارین واشتیاق ملاقات مطالعہ نمایند خط بہجت منط
شما کہ بعبارت عربی فصیح نوشتہ بودند رسید وموجب انشراح خاطر گردید در استفسار مسئلہ غنا نوشتہ بودند آنکہ قلّ
کثر فی ہذا الزمان وجد بسماع الغناء بالمزامیر واھل الوجد یقولون حق حق لاشک ان
مطلق الغناء فعل حرام خصوصاً الغناء الذی بالمزامیر فانہ حرام قطعی یکفر جاحدہ ومستحلہ
واذا ذکر اسم من اسماء اللہ تعالی عز وجل فی ہذا الموضع ینبغی ان یحصل بہ الکفر کما ذکر
فی الحاوی القدسی ما محصلہ ان ذکر اسم من اسماء اللہ تعالی عند ضرب المزامیر کفرٌ
یعنی بیشتر درین زمانہ مردم اندکہ وجد بشنیدن سماع با مزامیر میکنند یعنی دہل وطنبور وغیرہ میکنند و وجد کنندگان
حق حق میگویند و شک نیست کہ سرود مطلقاً حرام ست خصوصاً این سرود کہ با مزامیر باشد حرام قطعی ست حلال دانندہ
وانکار کنندہ او کافر میشود و وقتیکہ درچنین محل نام خدا ذکر کردہ شود سزاوار آنست کہ کفر حاصل شود چنانچہ در حاوی
قدسی ذکر کردہ آنکہ ذکر کردن نامی از نامہای خدا تعالی نزد نواختن مزامیر کفرست جواب سوال برخوردار
در تکفیر اہل اسلام جلدی نباید کرد خصوصاً درچنین مقام کہ این طعن منجر میشود بر اکابر دین رزقنا اللہ تعالی محبتہم و
اتباعہم حضرت شاہ العالمین شیخ عبد القدوس گنگوہی قدس اللہ سرہ العزیز باوجود کمال علم ظاہر ورفعت شان
در علم باطن در سماع غنا با مزامیر افراط میداشتند ؎ گر خدا خواہد کہ پردہ کس درد ✤ میلش اندر طعنۂ پاکان برد

ورخدا خواہد کہ پوشد عیب کس ۞ کم زند در عیب معیوبان نفس ۞ عن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من دعا رجلا بالکفر او قال عدو اللہ ولیس کذلک الا حار علیہ متفق علیہ
در صحیح بخاری وصحیح مسلم از ابی ذر رضی اللہ تعالی عنہ مرویست کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ ہر کسی
دیگری را نسبت بکفر کند یا عدو اللہ گوید واو چنین نباشد مگر آنکہ آن قول بر گوینده رجوع کند ودر جامع الفتاوی گفتہ
ینبغی للعالم اذا رفع الیہ ان لا یبادر بتکفیر اهل الاسلام ومع انہ یقضی باسلام المکرہ تحت
ظلال السیوف من الملتقط یعنی لائق ست مر عالم را آنکہ اگر برده شود پیش او ذکر کسی از مسلمین کہ دران احتمال
کفر باشد در کافر گفتن او جلدی نکند وباوجود آنکہ حکم کرده میشود باسلام کسیکہ در سایہ شمشیر اسلام آورده باشد وقال
فی فصول العمادی اذا کانت فی مسئلۃ وجوہ یوجب الکفر وجہ واحد الذی یمنع التکفیر فعلی المفتی ان
یمیل الی الوجہ یمنع التکفیر بحسن الظن بالمسلم ودر فصول عمادی گفتہ وقتیکہ باشد در مسئلہ چند وجہ موجب کافر گفتن ویکیا
وجہ باشد کہ از کافر گفتن مانع است پس واجب ست بر مفتی کہ میل کند بسوی وجہی کہ مانع باشد از تکفیر برای گمان نیک
بسوی مسلم الکنون در تحقیق مسئلہ حل وحرمت سرود ومزامیر سخن میرود آیات واحادیث درباره سرود متعارض اند
قال اللہ تعالی ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل اللہ بغیر علم ویتخذها هزوا
اولئک لهم عذاب مهین یعنی بعضے مردم کسان اند کہ خرید میکنند سخن لہو یعنی آنچہ از خدا باز میدارد تا کہ گمراه کنند مردم
را از راه خدا بغیر علم وبگیرد راه خدا را مسخرگی باشد آنها را عذاب اہانت کننده این آیت در تحریم سرود وارد شده حدیث
ابی امامہ رضی اللہ تعالی عنہ ما رفع احد صوتہ بغناء الا بعث اللہ شیطانین علی منکبیہ یضربان
باعقابہما علی صدره حتی یمسک رواه ابن ابی الدنیا فی ذم الملاہی
والطبرانی فی الکبیر یعنی روایت کرده ابن ابی الدنیا والطبرانی از ابی امامہ آنکہ بلند نمیکند کسی آواز خود را بسرود
مگر میفرستد اللہ تعالی دو شیطان بر ہر دو دوش او میزنند پاشنہ ہای خود بر سینہ او تا کہ باز ماند شیخ عبد الرحیم عراقی کہ تخریج
احادیث احیاء العلوم کرده این حدیث را ضعیف گفتہ وحدیث عائشہ رض ان اللہ عز وجل حرم القینۃ وبیعها
وثمنها وتعلیمها رواه الطبرانی فی الاوسط طبرانی از حدیث عائشہ رضی اللہ عنہا روایت
کرده کہ اللہ تعالی عز وجل حرام کرده ہست زن مطربہ را وفروختن او وقیمت او وآموختن او وبیہقی گفتہ این حدیث محفوظ نیست

وبخاری در حرمتِ ملاہی و اوتار و مزامیر از حدیثِ ابی عامر روایت کرده عن ابی مالک الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیکونن من امتی اقوام یستحلون الخمر و الحریر و المعازف و از ابی مالک الاشعری مرویست که رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که خواهند بود از امت من قومها که حلال خواهند گفت خمر را و حریر را یعنی پارچهٔ ریشمی و معازف را یعنی آلات مطربه صورتِ این حدیث نزد بخاری صورتِ تعلیق ست و برای همین ابنِ حزم آنرا ضعیف گفته و ابو داؤد و اسماعیلی این حدیث را متصل روایت کرده از حدیثِ ابی امامه که إن الله عز و جل امرنی ان امحو المزامیر و الکبارات یعنی البرابط و المعازف یعنی الله عز و جل امر فرموده است مرا که دور سازم و ناچیز کنم مزامیر و کبارات را یعنی آلاتِ مطربان و حدیث قیس بن سعد بن عباده رضی الله عنهما ان الله حرم علی الخمر و الکوبة و القنیات و ابو داؤد از حدیثِ قیس بن سعد بن عباده رضی الله عنهما روایت میکند که فرمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم که پروردگار من حرام کرد بر من خمر و کوبه یعنی اسباب بازی و زنانِ مطربه وله فی حدیث ابی امامة فاستحلالهم الخمور و ضربهم الدفوف در حدیثِ ابی امامه مذکور کرده تعذیب برای حلال دانستنِ خمرها و نواختنِ دفها عبد الرحیم عراقی گفته اینهمه احادیث ضعیف اند وروی ابو الشیخ من حدیث مکحول مرسلا الاستماع الی الملاهی معصیة و ابو الشیخ از حدیث مکحول از رسولِ کریم صلی الله علیه و آله و سلم مرسل روایت میکند که شنیدن ملاهی گناه ست و ابی داؤد از ابن عمر روایت میکند که ابن عمر شنید سرود مزمار پس هر دو انگشت دستهای خود بر هر دو گوش خود نهاد و این حدیث را ابو داؤد منکر گفته و حدیث هو المسلم باطل الا ثلثة تعلیمه بقوسه و تادیبه بفرسه و ملاعبته مع نسائه رواه اصحاب السنن الاربعة عن عقبة بن عامر اصحابِ سُننِ اربعه از عقبه بن عامر روایت کردند که رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم بازی کردنِ مسلمان باطل یعنی حرام ست مگر سه چیز یکی آموختن بکمان خود و آراستن اسپِ خود و ملاعبه کردن با زنِ خود و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء الزرع رواه البیهقی فی شعب الایمان بیهقی در شعب ایمان روایت کرده از جابر رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سرود میرویاند نفاق را در دل چنانچه میرویاند آب زراعت را

این احادیثِ مذکوره بر حرمتِ سرود و مزامیر دلالت میکند دیگر احادیث بر اباحتِ سرود و بعضی بر اباحتِ مزامیر دلالت و

یکی حدیث صحیحین از عائشہ رضی اللہ عنہا مرویست قالت دخل علیّ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وعندی جاریتان تغنیان بغناء بعاث الحدیث فی الصحیحین وفی روایۃ ان ابا بکر دخل علیہا وعندہا جاریتان تدففان وتغنیان والنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم متغش بثوبہ فانتہرہما ابوبکر فکشف النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عن وجہہ وقال دعہما یا ابابکر فانہا ایام عید رواہ مسلم از عائشہ رضی اللہ عنہا مرویست کہ گفت داخل شد بر من رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درحالیکہ نزد من دو دختران بودند کہ سرود میکردند بسرود بعاث و بعاث آن روز بود کہ در جاہلیت در جماعۂ اوس وخزرج کہ بعد از اسلام انصار نام یافتند جنگ بود این قدر حدیث در صحیحین ست و در روایتی صحیح مسلم آنست کہ ابوبکرؓ داخل شد بر عائشہؓ ونزد او دو دختران بودند کہ دف میزدند و سرود میکردند درحالیکہ نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پارچہ بر روی خود پوشیدہ می خفت زجر کرد ابوبکرؓ دختران را پس نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پارچہ از روی خود برداشت وفرمود بگذار اینہا را ای ابوبکر کہ این روزہا ایام عید اند و در سبیل الرشاد مذکورست کہ نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہرگاہ کہ داخل مدینہ شد و در قبیلۂ بنی نجار فرود آمد دختران بنی نجار سرود میکردند ومیگفتند **شعر** نحن جوار من بنی نجار ÷ وحبذا محمد من جار یعنی ما دختر انیم از بنی نجار ای قوم چہ خوب ست کہ محمد ہمسایہ باشد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وبیہقی در دلائل النبوۃ آوردہ حدیث عائشہ رضی اللہ عنہا از شعر خواندن زنان نزد تشریف آوردن رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از غزوۂ تبوک **شعر** طلع البدر علینا من ثنیات الوداع ÷ وجب الشکر علینا ما دعی للہ داعی یعنی طلوع کرد بر ما بدر از ثنیات وداع کہ مکانیست در مدینہ واجب شد شکر بر ما تا وقتیکہ دعا خواہند از خدا دعا خواہندگان امام غزالی شعر خواندن آنہا با دف زدن والحان کردن گفتہ ونزد بیہقی ذکر دف والحان نیست **وعن** محمد بن حاطب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فصل ما بین الحلال والحرام الدف والصوت فی النکاح یعنی فرق درمیان حلال وحرام ست کہ دف بزنند وآواز یعنی سرود بکنند در نکاح این حدیث را ترمذی وابن ماجہ وابن سنی روایت کردند ترمذی حسن گفتہ **وعن** عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعلنوا ہذا النکاح واجعلوہ

فی المساجد واضربوا علیها الدفوف یعنی عائشہ رضؓ روایت کردہ از رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ
علانیہ کنید این نکاح را و بکنید در مساجد و بزنید بر آنہا دفہا این حدیث را ترمذی روایت کردہ و گفتہ کہ این حدیث
غریب ست **وعن** الرُّبیِّع بنت معوذ قالت جاء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فدخل
علیّ لیلۃ بنی بی فجلس علی فراشی فجعلت جویرات یضربن بدفوفهنّ ویندبن من قتل من
آبائهنّ یوم بدرٍ وقالت احداهنّ وفینا نبی یعلم ما فی غدٍ فقال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم دعی ہذہ وقولی بالذی کنت تقولین از ربیع بنت معوذ مرویست کہ گفت آمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم پس داخل شد بر من شبی کہ بعد نکاح بخانۂ شوہر فرستادہ شدم پس نشست بر فراش من پس گشتند دختران کہ
میزدند بدفہای خود و مرثیہ میگفتند کسان را کہ روز بدر پدران ایشان شہید شدہ بود نزدیکی از آنہا گفت کہ در میان ما
پیغمبری ست کہ میداند آنچہ در فردا خواہد شد پس رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بگذار این سخن را و بگو آنچہ
میگفتی **وعن** عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت زُفّت امرأۃٌ الی رجل من الانصار فقال نبی اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم اما کان معکم لہو فان الانصار یعجبہم اللہو رواہ البخاری در صحیح بخاری از عائشہ رضؓ
مروی ست کہ فرستادہ شد زن عروس بسوی مردی از انصار فرمود رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ آیا نبود
باشما لہو یعنی سرود پس بدرستیکہ انصار را خوش می آید لہو وفی صحیح ابن حبان قالت عائشۃ کانت عندی
جاریۃٌ من الانصار زوّجتہا فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا عائشۃ الا تغنین
فانّ ہذا الحیّ من الانصار یحبّون الغناء وعن ابن عباسٍ نحوہ رواہ ابن ماجۃ
در صحیح ابن حبان ست کہ گفت عائشہ رضی اللہ عنہا کہ بود نزد من دختری از انصار نکاح کردہ دادم او را پس فرمود
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ای عائشہ سرود نمی کنانی پس بدرستیکہ این قبیلہ انصار دوست میدارند سرود را و ہمچنین ابن ماجہ
از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت کردہ وعن عامر بن سعد مروی ست کہ داخل شدم من بر قرظہ بن کعب و ابی مسعود
انصاری در شب نکاح پس ناگاہ دختران سرود میکردند پس گفتم من ای مصاحبان رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
و اہل بدر آیا چنین نزد شما کردہ میشود پس گفت اگر خواہی بنشین و بشنو ہمراہ ما و اگر خواہی برو پس بدرستیکہ رخصت دادہ
است ما را رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در لہو نزد نکاح روایت کردہ این حدیث را نسائی و مرویست کہ عمر بن الخطاب

رضی اللہ عنہ براہی میرفت آواز مزامیر شنید فرمود این چیست گفتند کہ شادی ختان ست پس سکوت کرد و منع نفرمود چون در حل وحرمتِ غنا نصوص متعارض آمدہ ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ فتوی بحرمتِ غنا دادہ احتیاطاً چنانچہ قاعدۂ اصول ست کہ عند التعارض حرمت را بر اباحت مقدم میدارند حتی کہ در ولیمہ ہم جائز نداشتہ قال فی الهدایۃ فی کتاب الکراهۃ من دُعی الی ولیمۃ او طعام فوجد لهواً او غناء فلا باس ان یقعد ویاکل قال ابو حنیفۃ ابتلیتُ بهذا مرۃ فصبرتُ قال صاحبُ الهدایۃ دلت المسئلۃ علی انّ الملاهی کلها حرامٌ حتی الغناء بضرب القصب ولهذا قال ابو حنیفۃ ابتلیتُ لان الابتلاء بالمحرم یکون یعنی در ہدایہ آمدہ ست کہ ہر کہ دعوت کردہ شود بسوی ولیمہ یا طعامی دیگر پس یافت آنجا لعب یا سرود پس باک نیست کہ بنشیند و بخورد ابوحنیفہؒ گفتہ کہ مبتلا شدہ بودم من یکبار پس صبر کردم صاحب ہدایہ گفتہ کہ این قول دلالت کردہ بر آنکہ ملاہی ہمہ حرام اند حتی کہ سرود بزدن قصب و لهذا ابوحنیفہؒ گفتہ کہ مبتلا شدم چراکہ ابتلا بحرام میباشد و شافعی رحمۃ اللہ علیہ احادیث حرمتِ غنا را حمل میکند بر انچہ بنا بر لہو باشد یا دران خوفِ فتنہ باشد وانچہ بنا بر غرض صحیح باشد مثلا اعلانِ نکاح و مانند آن آنرا مباح میداند وہمچنین روایت در کتبِ حنفیہ ہم است چنانچہ در ہدایہ در کتاب الغصب گفتہ طبل الغزاۃ والدفِ الذی یباح ضربہ فی العرس یضمن با تلافہ من غیر خلاف یعنی نقارہ غازیان و دف کہ مباح ست نواختن آن در شب نکاح ضامن میشود تلف کنندۂ آن من غیرِ خلاف امام حجۃ الاسلام امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ در احیاء العلوم گفتہ کہ احادیث حرمتِ غنا کہ وارد اند محمول اند بر آنکہ مرادِ شیطان از دل برآرد از شہوت و عشق مجازی اما انچہ کہ محبتِ خدامی آرد محبوب ست یعنی عبادت وانچہ نہ مرادِ شیطان می آرد نہ محبتِ خدا می آرد آن فعل بذات مباح ست چون سماع در اوقاتِ سرور می افزاید پس اگر آن سرور مباح ست آن سماع مباح ست چنانچہ روزِ عید و وقتِ نکاح و قدوم غائبؒ بر طعامِ ولیمہ وولادتِ مولود و در عقیقہ وحسنہ در حفظ تمام القرآن و مانند آن واین قول را اکثر علماء حنفیہ ہم اختیار کردہ اند فی الخزانۃ والکافی حرمۃ الغناء وغیرها مقیدٌ باللهو فما یکون بغیر اللهو بغرض الدین کما فی العرس والولیمۃ واستعدادِ الغزاۃ والقافلۃ ولحصولِ رقّۃ قلوب عباد اللہ المرضیۃ عند اللہ لا تکون حراماً علی مذهب الحنفیۃ یعنی در خزانہ و کافی روایت کردہ کہ حرمتِ سرود و غیرہ مقید ست بلہو

وانچه بغیر لهو باشد برای غرضی چنانچه وقت نکاح ودر ولیمه وتیاری غازیان وقافله وبرای رقت دلها بندگان خدا که خدا از آنها راضی ست یعنی صوفیان حرام نیست نزد امام ابیحنیفه رح وفی الامتاع ان السماع یحصل به رقة القلب والخشوع وتارة شوق لقاء الله تعالی والخوف من سخطه وعذابه وما یفضی الی ذلک قربة واذا کان السماع هکذا فکیف یکون فیه شائبة اللهو والهواء ودر امتاع ست که هر سرود که بشنیدن آن رقت قلب وخشوع حاصل شود وشوق قرب خدا تعالی وخوف از عذاب وغضب بیار د اینچنین سرود عبادت ست پس وقتیکه اینچنین سرود شنیده شود چگونه در وی احتمال لهو وهوا باشد حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رضی الله عنه که از اکابر علماء ظاهر ورئیس اولیاء الله اند در عوارف گفته السماع یستجلب الرحمة من الله الکریم یعنی سرود شنیدن میکشد رحمت از خدای کریم وحضرت خواجه خواجگان عالیشان خواجه بهاء الدین نقشبند رضی الله عنه فرمود در حق سماع که نه انکار میکنیم ونه این کار میکنیم چون بناء طریقهٔ ایشان بر کمال اتباع سنت ست ویقین ست که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وصحابه کرام را سماع معمول نبود لهذا فرمود که نه این کار میکنیم وچون حرمت سماع نزد ایشان ثابت نبود لهذا فرمود که نه انکار میکنیم اگر حرام میداشتند البته انکار میکردند ونهی از منکر میفرمودند چون تحقیق شنیدی پس انچه شما گفتید لان مطلق الغناء فعل حرام بیجاست مطلق غنا چگونه حرام باشد بلکه بعضے افراد غنا آنست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم آنرا جائز داشته وباز نوشتید که الغناء الذی بالمزامیر یکفر جاحده ومستحله یعنی انچه شما نوشتید سرود که با مزامیر باشد حرام قطعی ست منکر حرمت آن کافر میشود این قول هم بیجاست در نکاح بضرب دف رسول کریم صلی الله علیه وآله وسلم امر فرموده ومالک آنرا شرط صحت نکاح گفته وچون ضرب دف برای اعلان نکاح حلال یا مستحب باشد دهل وطنبوره ونقاره وغیره را از دف چه تفاوت ست برای لهو همه حرام ست و برای غرضی صحیح همه حلال باشد در اعلان نکاح از هر یک میشود فرق کردن در دف وغیر آن امریست غیر معقول و بر تقدیر تسلیم حرمت مزامیر حرمت را قطعی گفتن چه معنی دارد دلیل قطعی نیست مگر آیهٔ محکم یا حدیث متواتر یا اجماع امت اگر بالفرض حرام باشد حرمت آن از احادیث احاد ست واحادیث احاد دلیل ظنی ست از انکار ما ثبت بها کفر لازم نمی آید حرمت سماع از احادیث ثابت ست ومالک رح قائل حرمت آن نیست مکروه میگوید شافعی رح شطرنج را مباح میداند حالانکه لهو ست

حرمت آن از احادیث ثابت ست و ذبیحہ متروک التسمیہ عامدا بنص قرآن حرام ست شافعیؒ از احلال میگوید و تاویل میکند و مسکرات سوای خمر کہ قلیل باشد و سکر نیارد نزد امام اعظمؒ حلال ست حالانکہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ ما اسکر کثیرہ وقلیلہ حرام غرضکہ مستحل مزامیر را کافر گفتن ہرگز جائز نیست و آنچہ در حماد قدسی گفتہ ذکر بسم اللہ عند ضرب المزامیر کفر مراد آنست کہ مطرب برای لہو وقت زدن و وقت دف نواختن و طنبور نواختن بسم اللہ گوید کفرست برای ترک تعظیم اسم خدا از معصیتے نہ آنکہ شخصے دف میزند و شخصے دیگر بذکر خدا مشغول باشد و حق حق میگوید اگر گفتہ شود کہ قول حضرات در حق اہل غنا لاالہ مباح حق ست لیکن درینجا اہل آن نیستند و وجد بتکلف میکنند جواب آنکہ نباید گفت کہ ہیچکس درین زمانہ ازان جماعہ آن را اہل نیست رسول فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا یزال من امتی امۃ قائمۃ بامر اللہ لا یضرھم من خذلھم ولا من خالفھم یعنی ہمیشہ خواہند بود از امت من جماعتی قائم بحکم خدا ضرر نخواہد کرد آنہا را کسی کہ اغواز شان نہ کند و نہ کسے کہ مخالفت شان کند و فرمود مثل امتی کمثل المطر لا یدری اولھا خیر او اٰخرھا یعنی حال امت من مانند حال باران ست دریافت نمیشود کہ اول آن بہتر ست و یا آخر آن ای برادر اہل وجد بر سہ قسم اند یکی اہل کمال اند کہ درد الٰہی بر باطن شان می آید و آنہا را بی اختیار می سازد و این جماعت از حزب اللہ اند انکار شان موجب خرابی دین ست در حدیث قدسی آمدہ من عادی لی ولیا بارزنی بالمحاربۃ متفق علیہ یعنی در صحیحین ست کہ حق تعالیٰ میفرماید ہر کہ دشمنی کند با ولی من پس بدرستی کہ برآمد برای جنگ با من دوم آن کسان اند کہ سماع میکنند برای استدعای احوال شریفہ و میخواہند کہ واردات کسب نمایند بحیلہ این ہم محمود ست سوم آن کسان اند کہ وجد میکنند بریا تا مردم آنہا را از اہل کمال دانند حالانکہ آنہا ہیچ نیستند این جماعت فاسقان مبتدعان اند نماز ریا خواندن شرک خفی ست ھکذا قال الغزالی رحمہ اللہ التواجد بالتکلف منہ ما ھو مذموم وھو الذی یقصد بہ الریاء واظہار الاحوال الشریفۃ مع الافلاس عنہا ومنہ ما ھو محمود وھو التوصل الی استدعاء الاحوال الشریفۃ واکتسابھا واستجلابھا بالحیلۃ فان للکسب مدخلاً فی جلب الاحوال ولذلک امر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من لم یحضرہ البکاء فی قراءۃ القراٰن یتباکی ویتحازن فان ھذہ الاحوال

قد يتكلف فی مبادیها ثم يتحقق اواخرها امام غزالی گفته که وجد کردن به تکلف دو قسم ست یکی
آنکه قصد کرده شود از ان نمود خود و ظاهر کردن احوال بزرگ با وجود مفلسی ازان و این قبیح مذموم ست دیگر
آنکه برای درخواست کردن احوال بزرگ و کسب کردن آن بجای چرا که کسب کردن راهم دخل ست در آوردن
احوال برای همین امر فرمود رسول صلی الله علیه و آله وسلم هر کسی را که وقت خواندن قرآن گریه نیاید باید که به تکلف
گریه کند و خود را غمگین سازد یعنی بلاحظهٔ عذاب خدا پس بدرستیکه احوال گاهی به تکلف در ابتدا آورده میشود پس در آخر
آن احوال محقق میشود پس باید دانست که هر گاه سماع و وجد دیده شود انکار آن نباید کرد و سوء ظن نباید داشت
حسن ظن در مسلمانان واجب ست قال الله تعالی لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنین والمؤمنات
بانفسهم خیرا و قال الله تعالی ان بعض الظن اثم حق تعالی فرمود که چرا وقتیکه شنیده بودید
آن قصه را گمان نیکردید با مسلمانان نیک و فرمود که بعض گمان یعنی بدگمانی گناه ست پس از بدگمانی در حق دیگری
بدگمانی کننده خود فاسق میشود آن شخص دیگر فاسق باشد یا نباشد در قرآن قول معروف من آل فرعون مذکور شد
حیث قال ان یک کاذبا فعلیه کذبه وان یک صادقا یصبکم بعض الذی یعدکم یعنی اگر آن کس
کاذب باشد پس بر وی ست گناه دروغگوی اگر صادق باشد برسد شما را بعضی آنچه وعده میکند بعذاب **شعر**
هر که را جامه پارسا بینی ✤ پارسا دان و نیکمرد انگار ✤ شیخ سعدی گوید **قطعه** مرا پیر دانای روشن شهاب ✤ دو اندرز فرمود
بر روی آب ✤ یکی آنکه بر خویش خودبین مباش ✤ دوم آنکه بر غیر بدبین مباش ✤ این همه طول کلام بنابر نصیحت ست که
نوشته شد **شعر** نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند ✤ جوانان سعادتمند پند پیر دانا را ✤ **نوشته بودند** که
انهم یعنی الصوفیة یقولون ان ذات الله تعالی هو الوجود المطلق المأخوذ لابشرط شیء ویقولون
باحاطته بکل شیء برین قول طعن نوشته وگفته هو المخالف لعقائد اهل الحق ان الله تعالی لا یحل
فی غیره ولا یتحد بغیره فکیف یتصور ان الکل واحد یعنی صوفیان میگویند که ذات حق تعالی وجود مطلق ست
که او را هیچ شرط مخلوط نیست و میگویند که محیط ست جمیع اشیا را و این قول مخالف ست عقائد اهل حق را که اهل حق میگویند
حق تعالی حلول نمیکند در غیر خود و متحد نمیشود با غیر خود و چگونه متصور باشد که همه را خدا گفته شود **جواب** جان من
مراد صوفیان از وجود معنی مصدری نیست که آن در خارج موجود نیست و از معقولات ثانیه ست بلکه مراد از وجود ما به الموجودیت

است وچون حق تعالی در وجودِ توابع و وجودِ خود محتاج بغیر نیست بلکه ذات او تعالی تقاضای وجودِ او میکند وهم
ذاتِ او بحسب ارادتِ خود تقاضای وجودِ ممکنات میکند و وجود بمعنی مصدری که از ممکن منتزع می شود و مقتضای
ذاتِ ممکن نیست و نه مقتضای امریست که باوی منضم شده بلکه ما به الموجودیهٔ ممکن تعلق ارادهٔ الهی ست
بوجودِ او و ارادهٔ الهی صفتی است از صفاتِ او تعالی تعلق آن ارادهٔ مقتضای ذاتِ حق ست تعالی چیزی دیگر
درمیان نیست پس ما به الموجودیهٔ ممکنات نیست مگر ذات حق تعالی پس ذاتِ حق را وجود گفتن بمعنی ما به الموجودیه
عینِ حق وصواب ست و احاطهٔ او جمیع اشیا را که از قرآن ثابت ست باین معنی باید گفت که ما به الموجودیه
جمیع اشیا او تعالی و او را وجودِ مطلق لابشرط شئ ازان گفته میشود که ذات او چنانچه مقتضی وجودِ خود ست
همچنین مقتضی وجود سائر صفاتِ کمالِ خود ست از سمع و حیات و بصر و علم و قدرت و ارادت و کلام لهذا
قدرت او تعالی را واجب بالذات میگویند و صفات را که زائد بر ذات اند نزد اهلِ اسلام واجب بالغیر
میگویند پس ذاتِ او تعالی لابشرط شئ من الصفات المطلقة عن القیود و الاعتبارات واجب لذات
ست یعنی ذاتِ او تعالی بی ملاحظه صفات و مطلق از قیود و اعتبارات واجب لذات ست و ما به الموجودیه صفات
جمیع کائنات ست اینجا حلول یا اتحاد یا عینیت ممکنات فهمیدن خالی از حماقت نیست شخصے از فقیر سوال کرد که حق تعالی
عینِ ممکنات ست یا غیر آن فقیر در جواب وی گفته که هیچ کس خدا را عینِ ممکنات نگفته ست و آنچه از کلامِ صوفیه
وجودیه این معنی اشمام میکند از نافهمی ست مگر کلام شان را شیخ اکبر رضی الله عنه که بانی مبانی وحدتِ وجود ست
میگوید که العالم ما شمت رائحة الوجود یعنی عالم را وجود نیست مگر در مرتبهٔ وهم و خیال لیکن وهمی ست
متقن باتقانِ الهی از عدم اعتبار بغیر آن ساقط نمی شود و در خارج موجود نیست مگر جز ذاتِ پاک و لا موجود الا الله
شاهد باین معنی ست نه باین معنی که زید و عمرو هرچه هست خدا هست یا خدا بمنزله کلی طبعی ست نعوذ بالله منها حق تعالی که
منشاء اصل الوجود ست چگونه عینِ موهوم الوجود گفته شود مگر بالمجاز که این وهم از آنجا ناشی ست وچون حق تعالی
میفرماید نحن اقرب الیه منکم اگرچه این قرب بیچون ست در فهمید نمی آید مگر این قدر می آید که در مرتبهٔ
عدم زید زید گفتن صادق نیست که برای حمل ایجابی وجود موجود شرط ست پس تا که مخلوق را با خالق نسبتے بهم
نرسد حمل اولی هم صحیح نباشد اول نسبت با خالق بهم رسد آن زمان زید را زید گفتن صادق آید پس ذاتِ حق تعالی

باذات زید اقرب است این قدر توان فهمید وگرنه معنی قرب که از متشابهات ست گو در فهم ما نیاید ایمان بدان باید آورد قال الله تعالی والراسخون فی العلم یقولون آمنا به چون اعتقاد کردیم که ذاتِ حق تعالی از ذاتِ ممکن قریب ترست و بدیهی ست که هیچ ممکن مغائرِ ذاتِ خود نیست پس چیزی که از ذاتِ او هم باوی قریب تر باشد باوی مغایر نتوان گفت اگر کسے گوید که درین صورت ارتفاع نقیضین لازم می آید که عینیت و غیریت هر دو را نفی کردی که درمیان عینیت و غیریت تقابل ایجاب و سلب نیست بلکه تقابل تضاد ست الاثنان متغائران که معلوم و مفهوم هر خاص و عام ست و بدیهی می نماید در معلومات عقلا ست که هر دو چیز که در ذهن عقلا می آید عقلا بران حکم میکنند بغیریت یکی مر دیگری را و نسبتے که بین الخالق والمخلوق ست در ذهن نمی گنجد و ماهیتِ الٰہی مدرک کسے نیست پس آن حکم بران نتوان کرد که عالم عین حق ست نه غیر آن این بیان را معنے اینست که اشعری در صفاتِ الٰہی لاعین و لاغیر میگوید که اصطلاح اشعری آنست که جزو شی را و لوازم ماهیتِ شی را لاعین و لاغیر نام نهاده یعنی قول اشعری و دیگر متکلمین که صفات را زائد بر ذات میگویند یکی ست لیکن چون از زائد گفتن احتمال انفکاک بخاطر میگذرد لهذا اشعری ازان تحاشی کرده لاعین و لاغیر میگوید فقط



بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمدہ ونصلی علی رسولہ الکریم

از تالیفات جامع الکمالات جناب مولوی عبید اللہ صاحب حنفی قادری سلمہ

اثبات الاستمداد والسماع بما یستلذ بہ الاسماع

بحسن سعی خواجہ احمد حسن صاحب بلا کمی و بیشی عبارت بحکم النقل کالاصل

۱۳۰۱ء در مطبع نامی واقع شہر لکھنؤ حلیۂ طبع پوشید

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ الذی اودع نیران المحبت فی قلوب العارفین حمدا کثیرا یتہیج قدح زناد السماء لهیبها متلألا و منیرا و نصلے علی رسوله الذی انطق بما بعث اللہ نبیا التحسین الصوت اداء و سلما و علی الہ و اصحبه الذین کانو للاسلام ظہیرا و نصیرا و اماما

اما بعد نیدہ خاکسار نابکار سگ بارگاہ قادری محمد عبد الرحمن ابو طاہر غفر لہ الباری مامور از حضرت ولایت پناہ غوثیت دستگاہ شمع شبستان مصطفوی سرو چمنستان مرتضوی نور دیدہ محبوب سبحانی قرۃ العین غوث ربانی مولائی و ملجائی مرشدی سید شاہ علی عبد القادر شمس القادری عرف مرشد علی البغدادی اصلا و المیدنی فوری مولدا ولد الاکبر و سجادہ نشین حضرت مرشدی و ملاذی و معاذی غوث ازلی شاہ سید مہر علی القادری الجیلانی رضی اللہ تعالی عنہ بران شدہ کہ صحت تصحیف کتاب لاجواب اثبات الاستمداد و السماع بما یستلذ بہ الاستماع از تصنیفات عالم باعمل فاضل بیبدل مولوی عبید اللہ الفقیہ المغفور نور اللہ مرقدہ کہ بمطبع نامی تماشہ امیران گرامی امیر کبیر کریم ابن الکریم جناب میر لوہی جودھری کنور کرامت اللہ الصدیقی رئیس عالیمرتبت صاحب مروت و سخاوت امیر ابن امیر جناب منشی راجہ ظل الرحمن صاحب مطبوع گردیدہ نمایم :: بمجرد عز اصدار فرمان واجب الاذعان انگشت اجابت بر دیدہ دل نہادم :: و موجب سعادت دارین و افتخار کونین انگاشتم و بسرعت تمام غلطنامہ مضمن کتاب مذکور نمودم :: چشم از حضرات ناظرین کہ قبل مطالعہ تصحیح کتاب مذکورہ حسب غلطنامہ نمایند و بعین وقت مطالعہ اکتفا بر نقش غلطنامہ نفرمایند فقط

غلطنامہ کتاب اثبات الاستمداد و السماع بما یستلذ بہ الاستماع

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۷	اللہ	لِلّٰہ	۵	۱۰	فالسماء	فالسماع
"	۱۹	.		"	۱۵	بتحریک	بتحسیدم
۳	۱۷	ردر	رود	"	۱۹	دہ	رح
"	۱۹	آلالہ	لِلّٰہ	۶	۲	الفقوری	الثوری
"	۲۰	سنشیم	شیم	"	۹	الشبی	الشعبی
۴	۳	سبش	شموس	"	۱۲	سفیرۃ	سغیرۃ
"	۶	المبدانی	المیدانی	"	۲۱	بود	و بود
"	۸	اوله	ادلہ	۷	۳	عرم	عم
"	۱۰	بالاعانہ	بالاعانۃ	"	۵	ممتاد	ممشاد
"	۱۶	گردود	گرد دو	"	۷	لکن بگو	لکن بگو
"	۱۹	بہ	بر	"	۸	الہمدانی	الہمدانی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷	۱۲	نشنیدہ	نشنیندہ
"	۱۵	جمائۃ	جماعۃ
"	۲۰	بو	بود
۸	۹	درد	درو
"	۱۸	تقابلہ	مقابلہ
۱۰	۱۰	صوتے	صوتے
"	۱۱	خلق	خلق
۱۴	۱۷	خارج	حاج
۱۵	۵	محمور	محمود
۱۷	۲	بجوابہم	بجوابہم
"	۶	فاعلن	فیلعبن
"	۱۰	وراتخاذ	دراتخاذ
۲۰	۸	یستخل	یستحل
"	"	یکعر	یکفر
"	۱۴	الوھیانیۃ	الوھیانیۃ
"	۱۷	الاوصاع	الاوضاع
۲۱	۱۳	حرنی	نی
"	۱۷	فی	نی
"	۱۹	استعارہ	استعارہ
۲۲	۱۱	بحت	محبت
۲۳	۱۹	تالی	تارکی
"	۲۰	خلال	حلال
"	"	دد	ورد
۲۴	۱۶	ردد	رود
"	۲۰	نہ اشعار	نہ شعار
۲۵	۲۰	یاپیچ نہ پیچیدہ	یک پیچ
۲۶	۱	پیچ	بپیچ
۲۶	۳	نیاتدرت	نیاشدت
"	۱۹	ازازیم	مازازیم
۲۸	۱۷	فراگیسد	فراگیسد
"	۱۸	خبر	خبر
"	۱۹	مزاجات	مباحات
۲۹	۶	سود	شود
"	۱۱	وریں	وریں
۳۰	۸	بدایتی	بدایتی
"	"	عنایتی	عنایتی
"	۱۳	میگوید	بگوید
"	۲۰	ببکلی	بکلی
۳۱	۱۴	دورست	وورست
۳۲	۶	یمن	مین
"	۱۷	اجارت	وجلت
"	۱۴	بجرشید	بجر وشیار
۳۳	۱۴	آید	آمد
"	۲۱	ھنگ	منگ
"	"	سکر	شکر
۳۷	۱۱	با	ما
۳۸	۱۴	ہمہ	بہمہ
"	۱۷	تانی	تانی
"	۱۸	بوہ	بود
"	"	کاری	نگاری
۳۹	۹	بجنبانند	بجنبانند
"	۱۸	امین	ازین
۴۰	۴	مولف	مولفات
"	۱۲	بیاید	بباید

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۱	۱	ور وارہ	دروازہ
"	۲۱	حفیفت	حقیقت
۴۲	۳	الاان	الآن
"	۲۰	غنجرہ	شجرہ
۴۳	۱	العلیم	الحکیم
۴۵	۱۰	آنتشي	آتشي
۴۶	۷	بطلب	بطب
۵۱	۴	یتاطحون	یتناطحون
۵۲	۱۵	الاسلاف	الاسلام
۵۴	۴		سفیہان
۵۵	۷	بادلے	بادئی
"	۱۷	الجر	الجہر
۶۲	۳	انبیایہم	انبیائہم
"	۱۴	صنادیہ	صنادید
"	۱۹	لارواح	لاارواح
"	۲۰	انتم	ماانتم
۶۴	۶	الو	أو
۶۵	۴	یبن	دین
"	۸	رأتم	راحستم
"	۲۱	اوردہ	اودہ
۶۶	۳	یگر	مگر
"	۱۷	یشریعت	بشریعت
۶۷	۱	مزد	مزور
۶۸	۱۴	ومنین	مومنین
۶۹	۲۰	گریۂ	گریہ
۷۰	۷	یدہ	مدہ
"	۹	یشں	بسر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
"	۱۰	عاظم	اعاظم
۷۵	۴	ثنقلین	ثقلین
"	۷	مابع	تابع
۷۶	۱۴	اعتداد	اعتذار
۷۹	۲	ما	سن
"	۳	ندیدم	ندیدیم
"	۴	بودم	بودیم
"	۱۴	سود	سور
"	۱۹	ذانستہ	دانستہ
"	۲۰	انگاشتہ	انگاشتہ
۷۹	۷	وازہمہ	وہریکی ازہمہ
۸۰	۲	نیست	منست
"	۷	نقضی	تقضی
۸۱	"	متصلقین	والصدقین
"	۲۰	دور	درو
۸۲	۱۸	دما	دعا
۸۳	۷	بعداد	بہ بغداد
"	۱۵	سنون	سیلون
"	۱۷	رسد	رسند
"	۱۹	انارواح	ازارواح
۸۴	۳	شیخ	"
۸۶	۱	اوراد	اراد
"	۵	اوتی	اولی
"	۹	میخوانید	میخوانید
۸۸	۲	الجہاد	الجہاد
"	۹	بینہا	بینہاوذلک
۸۹	۲	بلعت	بلغت
"	۵	"	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۸۹	۶	بلهای	بنهای
۸۹	۱۵	تقایع	تقالع
۹۰	۱۳	براهی	الهی
۹۲	۹	بالعرفة	بالمعرفة
〃	۱۳	۰	ازین
۹۳	۱	محاظ	محاط
۹۴	۷	دار	وارد
۹۶	۱۹	وراہت	وراثت
۹۷	۲۰	مود	نبود
۱۰۰	۱۶	درسائ	درسائی
۱۰۲	۱۱	کرمات	کرامات
〃	۱۲	ما	۰
۱۰۳	۲۱	۰	ولاتشبیه فی الخلق
۱۰۴	۹	قد علی	قد مد علی
۱۰۶	۶	۰	الحدید
〃	۱۶	الخلوق	الخالق
۱۰۷	۲	والاحراك	والاحراك
〃	۱۵	قائما	فائما
۱۰۹	۱۷	سروری	سرور
۱۱۰	۲	جدا	خدا
〃	۲۱	المقلب	الملقب
۱۱۱	۶	نبض	نبص
۱۱۲	۱۲	دیانا	دیارنا
〃	۱۵	ذالك	ذلك
〃	〃	سایرالامام	سایرالایام
〃	۱۸	کالاتحال	کالاکتحال
〃	۱۹	العیوم	الیوم
۱۱۲	〃	خظایر	خطایر
۱۱۷	۲۰	ائ	الی
〃	۲۱	قم	قسم
۱۱۹	۷	جمای	جمادی
۱۲۰	۱۰	شیتته	شیبه
〃	۱۳	حیا	حیا کما
〃	۲۱	اقرع	اقرأوا
〃	〃	لیس	یٰس
〃	〃	صا	ما
۱۲۱	۱۰	سُنّتِ	سنتی
〃	۱۵	الصلواعق	الصواعق
۱۲۳	۵	باقیماذ	باقیماند
〃	۲۱	هاجزت	هاجرت
۱۲۴	۱	اموات	اموت
〃	۱۰	وازستجاب	واستجاب
〃	۱۱	مولانا	مولانا شاه ولی الله مولانا
〃	۱۷	تجرح	تخریج
〃	۱۹	یخنم	بجنم
۱۲۹	۲	فی بیته	فی بیته
۱۳۰	۱۲	اندرومنع	اندومنع
۱۳۸	۷	بخواهد	نخواهد
〃	۹	عاشقان	عاشقان را
۱۳۹	۱۶	فی الدنیا	فی الدنیا

تمت

فہرست کتاب اثبات الاستمداد والسماع

تمہ

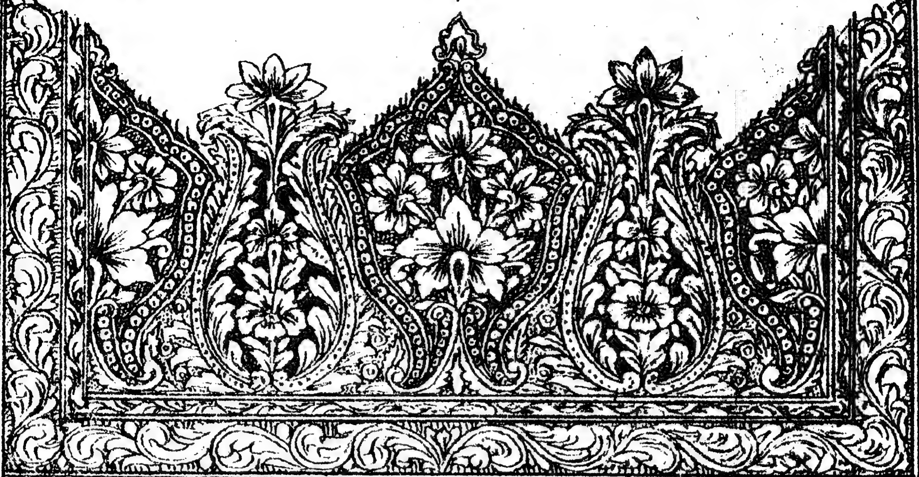
بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمدہ ونصلی علی رسولہ الکریم

از تالیفات جامع الکمالات جناب مولوی عبید اللہ صاحب حنفی قادری سلمہ

اثبات الاستمداد والسماع
بجواب صیانۃ الاسماع

بحسن سعی خواجہ احمد حسن صاحب بلا کمی و بیشی عبارت بحکم النقل کالاصل

۱۳۰۱
مطبع [illegible]
در [illegible] واقع شہر [illegible] طبع شد



بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك يا من شرح صدور الواصلين ونوّر قلوب العارفين فشرح شرحاً ونوّر
تنويراً وخلق فيهم تأثراً وتأثيراً فمن متأثر في وجد دائم ومن مؤثر في سكر قائم
فثمرة وجده في التحقيق اضطراب ورقص وتصفيق وحكم سكره من حضرة الإله
الميل عمّا سوى الله الى الله والوجد حالة هي ثمرة السماع وهو خير ما تلذذ به
الاسماع فيه استثارة خفايا القلوب من سره المكروه والمحبوب ومن هنا
قد كره تارة واخرى قد أبيح وندب بعد اخرى فسبحانه ما اعظم شانه
ونصلّي على نبينا افضل الرسل الكرام صاحب القال والحال والمقام فقاله
منبع الاقوال باسرها وحاله مجمع الاحوال من آخرها ومقامه ارفع الكل
واعلى وهو مقام دنى فتدلى وهو الذي له وقت مع الله حيث قال لي مع الله و
هو الذي تغنى بنغمات الاسرار فاستمع لها من استعد من الابرار فقد
قد اغلبهم واثر فيهم تاثيراً فتاثروا كما قدروا تقديراً فمنهم من تحرك
وطاب ومنهم من خر وذاب ومنهم من دام سكره فما افاق ومنهم من برء على

اقرانه وفاق ومن جملتهم من هو فوق الكل وغياث الثقلين وغوث للكل فهو قد تاثر
لجميع التاثيرات فصارت حالته من اتم المؤثرات فهو مؤثر اي مؤثر لم يطلق دليل
تاثيره متاثر فيا شان تاثيره تصرف في الاموات فاحياهم فامنوا من الفوات
وكان دين الاسلام قد خبت ناره ومحيت آثاره وانهدمت داره وكانه
ميت فاحياه باحياء اهله فهناه ومن ثم لقب بمحي الدين فانتفعوا ثمه باليقين
لتنالوا به حيوة ابدية وتحصلوا بقاء سرمدية وعلى اله اساطين الذين
عمد الاسلام والمسلمين واصحابه رعاة الاسلام ودعاة الانام
وتابعيهم وتبعهم باحسان الى قيام الساعة وساعة القيام خصوصا
على اكمل اولاده وافضل احفاده وهو الذي ما ناداه مناد الا اجابه
وما استغاث مستغيث الا اغاثه وقد افاض بكل من استفاض وهو استفاض
من مبدأ الفياض فشانه ارفع واعلى من كل ما نشاء ونحن لا نستطيع عنان الكلام
من هذا المقام الى المرام اللهم ارزقنا حبه وحب اله وحب من احبه
واحب اله واحينا على الاسلام وامتنا على الايمان وارزقنا شفاعة حبيبك
بفضلك يا منان اما بعد فيقول كليب من كلاب لباب القادري العالي عبيد الله
بن مولانا محمد بخش الحنفي القادري غفر الله له ولوالديه ولمن احبه وتودد اليه
کہ درین طرف زمان اختلال قران وعصر فساد اثر ہرگاه فرقہ از ابناء زمان بسبب بعلت
نا واقفیت وبرخی بدنجلدی انانیت بہ نسبت بعضی مسائل بانکار پیش آمده اند وراه رود
منع سپرده علی الخصوص مسئلہ سماع و وجد وانشاء شعر وانشاد آن استمداد از حضرات اولیاء
اللہ تعالی رضی اللہ عنہم ورضوا عنہ وندا بحضرت عالیہ غوثیہ بلفظ یا شیخ عبد القادر شیئاً للہ و
عرس حضرات اولیاء رضوان اللہ علیہم نظر برین حسب حکم قضا شیم وفرمان واجب الایقان
حضرت مرشدی وملجائی سیدی وسندی وباوائی باکورہ بستان ولایت ناطورہ دیوان سنابیتہ

سرو جویبار دلربائی تذرو کوهسار رعنائی شاه گل شاخسار حب و ولا لالهٔ داغدار عشق حضرت
مولائی سینه‌اش گنجینهٔ راز دلش هم جای نیاز و هم محل ناز بیان منقبتش شارح المتون کلام
بینش کاشف البطون بدری که نورش ترقی پذیر کالهلال و سموش آفاق را ازو استفاده
برعکس حال ارشد احفاد حضرت غوث اعظم اشرف اولاد جناب قطب اکرم حضرت سید
شاه علی عبد القادر شمس القادری عرف مرشد علی القادری الحنفی البغدادی اصلاً
والمدنی فرعاً مولداً المتخلص بعاصی ادام ظل ارشاده علی الطالبین و افاض بره و جوده
علی العالمین به بیان مسائل مذکوره در آمدم و هرچند طاقت پا برداشتنی نداشتم از ان
وادی قدم زدم و بعجالة الوقت ادله و براهین برای اثبات آن مطالب از کتب موجوده ایراد
کردم و اثبات الاستمداد و السماع بما یستلذ به الاسماع نامش نهادم و به چهار باب مرتب
ساختم و من الله التوفیق و هو بالاعانة حقیق و هو حسبی و نعم الوکیل نعم المولی للعبید بلا وکیل
و الیه المرجع و المآب و هو اعلم بالصدق و الصواب **الباب الاول فی اثبات السماع** و فیه
فصول بدانکه درین باب در اکثر مواضع عبارت احیاء العلوم ترجمه کرده آورده شد
و در بعضے مواضع عبارت کیمیای سعادت و در بعضے مواضع عبارت کتاب دیگر بتقدیم
آن ایراد کرده شد **فصل فی فوائد السماع** بدانکه ایزد تعالی را سریست در دل آدمی که
آن در ان چنان پوشیده است که آتش در آهن و سنگ و چنانکه بزخم آهن بر سنگ آن سر آتش
آشکارا گردد و بصحرا افتد همچنین سماع آواز خوش موزون گوهر دل را بجنباند و در ان چیزی
پیدا آورد بی آنکه آدمی را در ان اختیاری باشد و سبب آن مناسبتی ست که گوهر آدمی را با عالم
علویست که آن را عالم ارواح گویند و عالم علوی عالم حسن و جمال ست و اصل حسن و جمال
تناسب ست و هرچه متناسب ست نمودگاریست از جمال آن عالم که هر جمال و حسن و تناسب که درین
عالم محسوس ست همه ثمرهٔ جمال و حسن آن عالم ست پس آواز خوش موزون متناسب ست
هم مشابهتی دارد از عجائب آن عالم و آن سبب آگاهی در دل پیدا آرد و حرکتی و شوقی

پدید آورد که باشد که آدمی خود نداند که آن چیست و این در دلی بود که آن ساده باشد و از
عشقی و شوقی که راه بآن برد خالی بود و اما چون خالی نبود و بچیزی مشغول بود آنچه بدان مشغول است
در حرکت آید چون آتشی که دم در ان دمند افروخته تر شود و هر کرا در دل آتش شوق حق تعالی باشد سماع
او را مهم بود که آن آتش تیزتر گردد و هر کرا در دل دوستی باطل بود سماع زهر قاتل او بود و بروی حرام باشد
وَقَدْ قِيلَ فِي مَعْنَاهُ اِعلم ان القلوب والسرائر خزائن الاسرار ومعادن الجواهر
وقد طويت فيها جواهرها كما طويت النار في الحديد والحجر وأخفيت كما اخفي
الماء تحت التراب والمدر ولا سبيل الى استثارة خفاياها الا بقدح السماع
ولا منفذ الى القلوب الا من دهليز الاسماع فالنغمات الموزونة المستلذة تخرج
ما فيها وتظهر محاسنها او مساويها فلا يظهر من القلب عند التحريك الا ما
يحويه كما لا يترشح الاناء الا بما فيه فالسماع للقلب محك صادق ومعيار
ناطق فلا يصل روح السماع اليه الا وقد تحرك فيه ما هو الغالب عليه انتهى
پس بدانکه سماع اول مرست و ثمره میدهد حالتی را در قلب که نامیده شود بوجد و وجد ثمره میدهد
تحریک اطراف را پس اگر بحرکت غیر موزونه باشد نام او اضطراب بود و اگر بحرکت موزونه بود نام
وی تصفیق و رقص انتهی فصل فی ذکر اختلاف العلماء فی اباحة السماع و
کشف الحق فیه بدانکه در مسئله سماع اختلاف علماست بعضی بتحریم آن مائل شده اند
و بعضی بطرف اباحت رفته و نزد قائلان باباحت فرقی اباحت محض ست و فرقی اباحت
مع الاستحباب حکایت کرد قاضی ابو طیب طبری از شافعی رح و مالک رح و ابی حنیفة رح
و سفیان رح و جماعتی از علما الفاظی را که استدلال کرده می شود بآن برینکه آنها تحریم
وی را اعتقاد کرده اند گفت شافعی رح در کتاب آداب القضا که غنا لهو مکروه است و مشابه
باطل و هر که استکثار کند از ان پس وی سفیه است رد کرده شود شهادت وی و
مالک نهی فرمود از غنا و این مذهب سائر اهل مدینه است سوای ابراهیم بن سعد و تود

ابو حنیفه رض مکروه میداشت غنا را و سماع غنا را از گناهان می پنداشت وهمچنین سائر اهل کوفه
سفیان ثوری و حماد و ابراهیم والشعبی وغیرهم جمله این را نقل کرد ابو طیب طبری لیکن در
مدارج النبوة آورده که نقل کرده اند که امام ابو حنیفه رح را همسایه بود که هر شب بر منجاست
و تغنی میکرد و امام گوش میداشت به تغنی او و نشنید شبی آواز او را پس پرسید از اهل وی که
چه شد امشب که شنیده نمیشود آواز وے گفتند که بیرون برآمده بود وے امشب پس گرفتند و
در زندان کردند او را پس پوشید امام عمامه خود را و رفت نزد امیر و شفاعت کرد او را و خلاص
گردانید و پرسید امیر که نام او چیست گفتند عمر پس برآورد از زندان هر کرا نام عمر بود و گفت
امام بآن مرد که باز گرد بآنچه میکردی هر شب وچون گوش داشت امام ابو حنیفه بغنا او و نهی
نکرد او را دلالت کرد بر اباحت تغنی نزد وے و استماع وی هر شب باآن ورع و تقوی وی
که داشت حمل نمی توان کرد مگر بر اباحت پس آنچه وارد شده از وی برخلاف آن حمل کرده شود
بر غنای مقترن بفحش از بر اجمع میان قول و فعل انتہی و نقل کرد ابو طالب مکی اباحت سماع را
از جماعتے و گفت سماع کرد از میان صحابه عبد الله بن جعفر و ابن زبیر و مغیرة بن شعبه
و معاویه وغیرهم و گفت تحقیق کرد این را یعنے سماع را اکثر ان از سلف صالح که عبارت
است از صحابه و تابعین و گفت همیشه بودند حجازیان نزدیک ما در مکه مے شنیدند سماع
را در فضل ایام سنة و آن ایام معدودات است که امر فرمود خدای تعالے بندگان
خود را در ان ایام بذکر خود مثل ایام تشریق و همیشه بودند اهل مدینه مثل اهل مکه مواظبت
کنندگان بر سماع تا این زمان ما و گفت گفته شد ابو الحسن بن سالم را چگونه انکار میکنی سماع
را و تحقیق بودند جنید و سرے سقطے و ذو النون که استماع میکردند گفت چگونه انکار کنم
سماع را و حال اینکه جائز داشت و شنید آن را آنکه او خیر است از من پس تحقیق
بود عبد الله بن جعفر طیار سماع میکرد و جز این نیست که انکار کرد لهو و لعب را در سماع
بود ابو الخیر العسقلانی الاسود از اولیا سماع میکرد و حزن میکرد و در حیرت می افتاد

وقت سماع و تصنیف کرد در ان کتابے را ورد کرد در ان کتاب بر منکرین سماع و همچنین
جماعتے از ایشان تصنیف کردند در رد بر منکرین آن و حکایت کرده شد از بعضے شیوخ
که گفت دیدم ابو العباس خضر را عم پس گفتم ویرا چه میگوئی درین سماع که اختلاف کردند
در وے اصحاب ما گفت آن صفو زلال است که ثابت نمی ماند مگر اقدام علما و حکایت
کرده شد از ممشاد الدینورے که گفت دیدم نبی را صلے اللہ علیہ وسلم در منام پس گفتم
یا رسول اللہ آیا انکار میفرمائی ازین سماع چیزے را گفت انکار نمیکنم ازان چیزے را
لکن بگو ایشان را که شروع نمایند قبل آن بقرآن و ختم کنند بعد آن بقرآن و حکایت کرده شد
از طاہر بن بلال الہمدانے الوراق و بود از اہل علم که گفت بودم من معتکف بجامع جده بر دریا
یعنے که واقع است بر لب دریا پس دیدم روزے طائفه را که میگفتند بجانبے از مسجد قولی
را و استماع می نمودند پس انکار کردم من این را بدل خود و گفتم در خانه از خانه ہای خدا
میگویند شعر را گفت پس دیدم نبی را صلی اللہ علیہ وسلم در آن شب و وے صلے اللہ علیہ
وسلم نشسته بود در آن طرف مسجد و بپہلوے آنحضرت ابوبکر صدیق رض و در ان وقت
ابوبکر صدیق رضے اللہ عنہ میگفت چیزے از قول و نبی صلے اللہ علیہ وسلم استماع مینمود
و می نهاد دست مبارک خود بر سینه خود مانند کسے که بوجد آید از ان پس گفتم در نفس خود لائق
نبود مرا که انکار کنم بر آن جماعه که بودند که استماع میکردند و این رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
استماع میفرماید و ابوبکر رض میگوید پس التفات فرمود بطرف من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
و گفت هذا حق بحق یا گفت حق من حق من شک میکنم در ان و گفت جنید نزول میکند
رحمت برین طائفه در سه موضع وقت خورد و نوش زیرا که ایشان نمے خورند مگر از فاقه
و وقت مذاکره زیرا چه ایشان تکلم نمے کنند مگر در مقامات صدیقان و وقت سماع
زیرا که سماع میکنند با وجد و حاضر مے آیند حق را و حکایت کرده شد از جسریح که بود
وے رخصت میداد در سماع پس گفته شد و یرا آیا آورده شود این را روز قیامت

در جملہ حسنات تو یا سیئات تو گفت نہ در حسنات و نہ در سیئات زیراکہ این بسبیہ است باللغو
و گفت خدا تعالیٰ لَا یُؤَاخِذُکُمُ اللّٰہُ بِاللَّغْوِ فِیۡ اَیۡمَانِکُمۡ این آن ست کہ نقل کردہ شد
از اقاویل و ہر کہ طلب کند حق را در تقلید پس ہر گاہ استقصا کند متعارض شوند نزد
وے این اقاویل پس باقی می ماند متحیر و مائل بطرف بعضے اقاویل بتشہی و تمامۂ این قصو
است بلکہ سزاوار ست کہ طلب کند حق را بطریق آن و آن حاصل است از بحث کردن
از مدارک خطر و اباحت چنانچہ قریب ذکر میکنم آنرا انتہے فصل فے بیان دلیل
اباحۃ السماع بدانکہ نص و قیاس جمیعاً دلالت میکند بر اباحت سماع لیکن قیاس
پس آن این ست کہ غنا مجتمع شدہ است در وے معانی ہا باید کہ بحث کردہ شود از
افراد آن سپس از مجموع آن پس بدرستیکہ در وست سماع صوت طیب موزون مفہوم
المعنے محرک القلب پس وصف عام این ست کہ وی صوت طیب ست بعد ازان طیب
منقسم است بطرف موزون و غیر موزون و موزون منقسم است بسوی مفہوم المعنے
مثل اشعار و غیر مفہوم المعنے مثل اصوات جمادات و سائر حیوانات لیکن سماع صوت
طیب باین حیثیت کہ طیب ست نباید کہ حرام شود بلکہ آن حلال ست بنص و قیاس
لیکن قیاس پس آن این ست کہ وے راجع ست بسوئے تلذذ حاسہ سمع با دراک
انچہ مخصوص است بآن و مر انسان را عقل و حواس پنجگانہ است و ہر حاسہ را ادراکیست
و در مدرکات آن حاسہ چیز نیست کہ لذیذ مے پندارد آن را پس لذت نظر در مبصرات
جمیلہ است مثل خضرہ و آب جاری و وجہ حسن و بالجملہ سائر الوان جمیلہ و این در مقابلۂ
قابلۂ آن ست کہ مکروہ مے داند آن را از الوان کدرۂ قبیحہ و لذت شم در روایح
طیبہ است و آن در مقابلۂ بد بوہائے مستکرہہ است و لذت ذوق در طعوم لذیذہ است
مثل دسومۃ و حلاوت و حموضۃ و آن در مقابلۂ مرارۂ کریہۃ الطعم ست و لذت لمس در
لین و نعومۃ و ملاسہ است و آن بمقابلۂ خشونۃ و ضرر است ست و لذت عقل در علم

ومعرفت ست وآن بمقابلہ جہل وبلادت است پس ہمچنین اصوات مدرکہ بسمع منقسم ست بسوی مستلذہ مثل صوت عنادل ومزامیر ومستکرہ مثل آواز حمیر وغیرہ پس چہ ظاہر تر ست قیاس این حاسہ ولذت آن بر سائر حواس ولذات آنہا ولیکن نص پس دلالت میکند بر اباحت سماع صوت حسن سنت نہادن خدا تعالی بر بندگان خود بآن زیراکہ فرمود خدا تعالی یَزِیْدُ فِی الْخَلْقِ مَا یَشَاءُ پس گفتہ شد آن صوت حسن است ودر حدیث آمدہ مَا بَعَثَ اللّٰہُ نَبِیًّا اِلَّا حَسَنَ الصَّوْتِ وفرمود صلی اللہ علیہ وسلم لَلّٰہُ اَشَدُّ اَذَنًا لِلرَّجُلِ الْحَسَنِ الصَّوْتِ بِالْقُرْاٰنِ مِنْ صَاحِبِ الْقَیْنَۃِ لِقَیْنَتِہٖ وَالْقَیْنَۃُ الْاَمَۃُ الْمُغَنِّیَۃُ ودر حدیث در محل مدح داؤد علیہ السلام آمدہ اَنَّہٗ کَانَ حَسَنَ الصَّوْتِ فِی النِّیَاحَۃِ عَلٰی نَفْسِہٖ وَفِیْ تِلَاوَۃِ الزَّبُوْرِ حَتّٰی کَانَ یَجْتَمِعُ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ وَالْوَحْشُ وَالطَّیْرُ لِسَمَاعِ صَوْتِہٖ وَکَانَ یُحْمَلُ مِنْ مَجْلِسِہٖ اَرْبَعُمِائَۃِ جَنَازَۃٍ وَمَا یَقْرُبُ مِنْہَا فِی الْاَوْقَاتِ وفرمود صلی اللہ علیہ وسلم در مدح ابو موسی الاشعری لَقَدْ اُعْطِیَ مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِیْرِ اٰلِ دَاوٗدَ وقول وتعالی اِنَّ اَنْکَرَ الْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیْرِ دلالت میکند بمفہوم آن بر مدح صوت حسن واگر گفتہ شود جز این نیست کہ مباح کردہ شد این را یعنی صوت حسن را بشرط اینکہ در قرآن بود گوئیم ہر آئینہ لازم می آید ازان اینکہ حرام شود سماع صوت عندلیب زیراچہ آن از قرآن نیست وہرگاہ جائز شد سماع صوت غفل بی معنی پس چرا جائز نشود سماع صوتی کہ فہمیدہ می شود ازان حکمت ومعنی ہای صحیحہ وَاِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِکْمَۃً پس این نظر ست در صوت بحیثیت اینکہ طیب وحسن است ودرجہ ثانیہ است نظر در صوت طیب موزون زیراکہ وزن ورا حسن ست پس بسا صوت حسن خارج است از وزن وبسا صوت موزون غیر مستطاب ست واصوات موزونہ باعتبار مخرجہای خود ۳ قسم ست زیراچہ آن اصوات یا خارج شود از جماد مثل صوت مزامیر واوتار وضرب قضیب وطبل وغیرہ ویا خارج شود از حنجرہ حیوان وآن حیوان یا انسان است

و یا غیر آن مثل صوت بلبلہا و قمری ہا و صاحبان سجع از طیور پس آن اصوات با وصف
طیبت آن موزونہ و متناسبۃ المطالع و المقاطع است پس ازین جہت لذیذ نیز داشتہ
میشود سماع آن را و اصل در اصوات حناجر حیوانات است و جزین نیست کہ وضع
کردہ شد مزامیر بر صورت حناجر و این تشبیہ است مر صنعت را با خلقت و نیست
شئے ازان کہ توصل کردند اہل صناعات بصناعت خود ہا بسوی تصویر آن مگر اینکہ
مر او را است مثالے در خلقت کہ اختیار کرد خدا یتعالےٰ اختراع آن را پس سماع
این اصوات مستحیل است کہ حرام شود بجہت بودن آن طیبہ یا موزونہ پس نیست
روندہ بطرف تحریم سماع صوت عندلیب و سائر طیور و فرقے نیست درمیان
حنجرہ و حنجرہ و نہ درمیان جماد و حیوان پس باید کہ قیاس کردہ شود بر صوت
عندلیب اصوات خارجہ را از سائر اجسام با ختیار آدمے مثل صوتے کہ خارج میشود
از حلق آدمے یا از قضیب و طبل و دف و غیرہ و استثنا کردہ نشود ازان مگر ملاہی و اوتار
و مزامیر کہ وارد شدہ شرع بمنع ازانہا نہ برائے لذت آن زیرا کہ اگر منع برائے لذت بودے ہر آئینہ
قیاس کردہ مے شد بر وی جملہ ما یتلذذ بہ الانسان را لکن حرام کردہ شد خمر باو مقتضی
شد حرص آدمیان بآن مبالغہ را در باز داشتن ازان تا اینکہ منتہی شد امر در ابتدا
بشکستن خمہا پس حرام کردہ شد باوے انچہ از شعار اہل شرب است و آن اوتار و
مزامیر است پس این اشیا حرام کردہ شد بتبعیت تحریم خمر برائے سہ علتہا یکے آنکہ این
اشیا میخوانند بسوی شرب خمر زیرا کہ لذتیکہ حاصل است ازان تمام نمیشود مگر بخمر و بمثل این
علت حرام کردہ شد قلیل خمر دوم آنکہ این اشیا در حق قریب العہد بشرب خمر یاد دہانندہ
مجالس انس را بشرب پس این اشیاء سبب ذکر یعنے یاد دہانیدن است و ذکر سبب انبعاث
شوق است و انبعاث شوق و قتیکہ قوت یا ید پس وے سبب اقدام است سوم اینکہ اجتماع بر ان اشیاء
ہر گاہ از عادت اہل فسق بودہ پس منع کردہ شد از تشبہ بآنہا زیرا چہ من تشبہ بقوم فہو منہم و باین علت گذاریم

بترک سنت وقتیکه شعار بود اهل بدعت را بخوف تشبه بآنها پس بحث این معانیها حرام کرده شد
مضمار عراسقے واوتار جملهٔ آن مثل عود وچنگ ورباب وبربط وغیره وما سوا این اشیا
پس نیست در معنے آن مثل شاهین رعاة وحجیج وشاهین طبالان ومثل طبل وقضیب وبر آلهٔ
که استخراج کرده میشود از ان صوت مستطاب موزون سوا آنچه عادت کرده اند امرا
اهل شرب زیراکه جملهٔ آن نه تعلقے میدارد بخمر ونه یاد میدهاند آن او نه تشویق میکند بسوی آن
ونه واجب میکند تشبه را بارباب آن پس نگردید در معنے آن پس باقی ماند بر اصل اباحت قیاسًا
بر اصوات طیور وغیره بل میگوئیم سماع اوتار از شخصے که میزند آنرا بر غیر وزن متناسب مستلذ
نیز حرام است واز ینجا ظاهر شد اینکه نیست علت در تحریم آن اشیاء مجرد لذت وطیب بلکه
قیاس تحلیل طیبات است کل آن مگر آنچه در تحلیل وے فساد است فرموده الله تعالیٰ قُلْ
مَنْ حَرَّمَ زِيْنَةَ اللهِ الَّتِيْ اَخْرَجَ لِعِبَادِهٖ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ
پس این اصوات حرام نکرده شد بحیثیت اینکه اصوات موزونه است وجز این نیست که
حرام کرده شد بعارض دیگر چنانچه قریب می آید بیان عوارض محرمه درجهٔ ثالثه موزون مفهوم
وآن شعر است وآن خارج نمی شود مگر از حنجرهٔ انسان پس یقین کرده میشود باباحت آن زیراکه زیاده
نشد مگر بودن او مفهوم وکلام مفهوم حرام نیست وصوت طیب موزون غیر حرام است پس
هرگاه حرام نشد احاد از کجا حرام شود مجموع هان نظر کرده شود در آنچه فهمیده میشود از ان
پس اگر باشد در ان امر محظور ممنوع حرام کرده شود نثر آن ونظم آن وحرام کرده شود تصویت
بآن برابر است که بالحان باشد یا نباشد وحق درین باب چنیں است که گفت آنرا شافعی رحمه زیراکه گفت
اَلشِّعْرُ كَلَامٌ فَحَسَنُهٗ حَسَنٌ وَقَبِيْحُهٗ قَبِيْحٌ وهرگاه جائز شد خواندن شعر بغیر صوت والحان جائز شد
خواندن آن بالحان زیراکه افراد مباحات هرگاه جمع شود میشود آن مجموع مباح ووقتیکه منضم شود مباحے
با مباح دیگر حرام نمیشود مگر وقتیکه متضمن شود مجموع محظورے را که متضمن نبود آنرا احاد ونیست هیچ محظورے
دینجا چگونه انکار کرده شود انشاد شعر او تحقیق انشاد کرده شد پیش رسول الله صلے الله علیه وسلم

وفرمود علیه السلام اِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِکْمَۃً وانشاد کرد عائشہ رضی اللہ عنہا + شعر + ذهب الذین یعاش فی اکنافهم + وبقیت فی خلف کجلد الاجرب وروایت کرده شد در صحیح بخاری و صحیح مسلم از عائشہ رض کہ گفت لَمَّا قَدِمَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صلی اللہ علیہ وسلم المَدِیْنَۃَ وُعِكَ اَبُوْبَكْرٍ وَبِلَالٌ وَكَانَ بِهَا وَبَاءٌ فَقُلْتُ یَا اَبَتِ كَیْفَ تَجِدُكَ وَیَا بِلَالُ كَیْفَ تَجِدُكَ فكان ابوبکر رضی اللہ عنہ اذا اخذته الحمی یقول شعر کل امرئ مصبح فی اهله + والموت ادنی من شراك نعله وکان بلال اذا اقلعت عنه الحمی یرفع عقیرته ویقول قطعه الالیت شعری هل ابیتن لیلة + بواد وحولی اذخر وجلیل + وهل اردن یوما میاه مجنة + وهل یبدون لی شامة وطفیل + گفت عائشہ رض پس خبر دادم از ین رسول اللہ را صلی اللہ علیہ وسلم پس فرمود اَللّٰهُمَّ حَبِّبْ اِلَیْنَا الْمَدِیْنَةَ كَحُبِّنَا مَكَّةَ اَوْ اَشَدَّ وتحقیق بود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نقل میفرمود خشت را با قوم در بنای مسجد درحالیکه وی میگفت هٰذِیْ الْجِمَالُ لَا جِمَالُ خَیْبَرَ + هٰذَا اَبَرُّ رَبَّنَا وَاَطْهَرُ + وایضا فرمود صلی اللہ علیہ وسلم مرتبه دیگر اَللّٰهُمَّ اِنَّ الْعَیْشَ عَیْشُ الْاٰخِرَه فَارْحَمِ الْاَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَه واین در صحیحین مذکور است وبود نبی صلی اللہ علیہ وسلم می نهاد برای حسان منبری در مسجد می ایستاد حسان بران منبر ومفاخرت میکرد از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا مخاصمت میکرد ومیفرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اِنَّ اللّٰهَ یُؤَیِّدُ حَسَّانَ بِرُوْحِ الْقُدُسِ مَا نَافَحَ اَوْ فَاخَرَ عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ و وقتیکه انشاد کرد نابغه شعر خود را پیش رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود مر او را لَا یَفْضُضِ اللّٰهُ فَاكَ وگفت عائشہ رضی اللہ عنہا بودند اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم باهم میخواندند نزدیک وی اشعار ووے تبسم میفرمود وروایت کرده شد از عمرو بن الشرید از اب وی کہ گفت اَنْشَدْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مِائَةَ قَافِیَةٍ مِنْ قَوْلِ اُمَیَّةَ بْنِ اَبِی الصَّلْتِ كُلُّ ذٰلِكَ یَقُوْلُ

هيئة هيئة ثم قال وان كان في شعره ليسلم درجه رابعه نظر در آن بحيثيت اينكه
آن محرك قلب ست و برانگيخته كننده است چيزي را كه آن غالب ست بر قلب پس
ميگوييم مر خدا تعالي را سرّيست در مناسبت نغمات موزونه مر ارواح را حتي كه آن نغمات
هر آئينه تاثير ميكنند در ارواح تاثير كردني عجيب پس از جمله اصوات صوتي ست كه خوش
ميگرداند و صوتي است كه غمگين ميسازد و صوتي است كه ميخواباند و صوتي ست كه ميخنداند
و بطرب مي آرد و صوتي ست كه استخراج ميكند از اعضا حركات را بر وزن آن از دست و پا و سر
و ظن كردن نبايد كه آن از فهميدن معاني شعر ست بلكه آن جاريست در اوتار حتي كه گفته شد
من لم يحركه الربيع وازهاره والعود واوتاره فهو فاسد المزاج ليس له علاج
و چگونه بود آن از فهم معني و حال اينكه تاثير آن مشاهد ست در صبي در مهد آن زيرا كه ساكت
مي نمايد او را صوت طيب از گريه او و ميگرداند نفس وي را از آنچه ميگريانيد او را بسوي اصغاء
آن و جمل با وصف بلادة طبع آن متاثر ميشود از حدي چنان تاثري كه خفيف مي پندارد به بادي
احمال ثقيله را و قصير ميداند بقوت نشاط خود در سماع آن مسافات طويله را و منبعث ميشود
در وي از نشاط آنچه بسكر مي آرد او را و موله ميگرداند پس مبيني وي را وقتيكه طول شود بر وي باديه ها و در گيرد
وي را رنجش و ملال زير محامل و احمال هرگاه بشنود منادي حدي را دراز ميكند گردن خود را و اصغا
ميكند بسوي محدي كننده در حاليكه بردارنده است گوشهاي خود را و سرعت ميكند سير خود
حتي كه ميجنبند بر وي احمال او و محامل او و بسا اوقات تلف ميشود نفس او از شدت سير
و گراني بار و حال اينكه وي شعور ندارد بآن بجهت نشاط خود و هرگاه نظر كرده شد در سماع
باعتبار تاثير آن در قلب جائز نيست كه حكم كرده شود بر وي مطلقا باباحت و نه بتحريم بلكه اين
مختلف ميشود باحوال و اشخاص و اختلاف طرق نغمات پس حكم آن حكم ما في القلب ست
گفت ابو سليمان سماع نياورد در قلب آنچه نيست در وي لكن ميجنباند آنرا كه در وي ست پس
ترنم بكلمات مسجعه موزونه عادت كرده ميشود در چند موضع بجهت اغراض مخصوصه كه ارتباط مي يابد

بآن اثر ها در قلب و آن هفت موضع است اول غناء حاجیان که ایشان اولاً دور میکنند شهرها
با طبل و شاهین و غنا و آن مباح است زیرا چه آن اشعار یست که نظم کرده شد در وصف
کعبه و مقام و حطیم و زمزم و سائر مشاعر و در وصف بادیه و غیره و اثر آن تهیج و شوق است بسوی
حج بیت الله تعالیٰ و اشتعال نیران آن اگر بود در انجا شوقے حاصل یا استثارة شوق و اجتلاب
آن اگر نبود شوقے حاصل و هرگاه بوده است حج قربة و شوق بطرف آن محمود است تشویق بسوی
آن بکل با لشوق محمود است و چنانچه جائز است مر واعظ را اینکه نظم کند کلام را در وعظ و زینت دهد آنرا
بسجع و شوق دهاند مردمان را بسوی حج بوصف بیت و مشاعر و وصف ثواب بر آن جائز است
این مر غیر و را بر نظم شعر زیرا که وزن وقتیکه مضاف شود بسوی سجع میشود کلام او قع در قلب
پس وقتیکه اضافت کرده شود بطرف آن صوت طیب و نغمات موزونه زیاده شود وقع او
پس هرگاه اضافت کرده شود بسوی آن طبل و شاهین و حرکات ایقاع زیاده شود تاثیر و جمله
این جائز است مادامیکه داخل نشود در مزامیر و اوتار که از شعار اشرار است هان اگر قصد
کند بآن تشویق کسے که جائز نبود مر او را خروج بطرف حج مثل کسے که ساقط کرد فرض را از نفس خود
و اذن نداده باشد برو مادر و پدر خروج پس آن شخص حرام است برو خروج پس حرام شود تشویق او
بحج بواسطه سماع و هر کلامی که شوق دهاند بطرف خروج زیرا که تشویق بطرف حرام حرام است و همچنین اگر
طریق غیر آمنه و هلاک غالب بود جائز نبود تحریک قلوب و معالجت آن بتشویق موضع ثانی آنچه عادت
کرده اند غازیان جهت تحریص مردمان بسوی غزوه و این نیز مباح است چنانچه بر انجا ج
لیکن باید که مخالفت کند اشعار و طرق الحان ایشان اشعار حاج و طرق الحان آنها را زیرا که
غرض و مقصود این دو فریق باهم مخالف است و این مباح است در وقتیکه در آن وقت غزو
مباح است و مندوب است در وقتیکه در آن وقت غزوه مستحب است لیکن در حق شخصے
که جائز است مر او را خروج بطرف غزوه موضع ثالث رجزیات که استعمال کنند آنرا شجعان
در وقت لقاء و غرض از ان تشجیع نفس و انصار است و تحریک نشاط در آنها بر اقدام و در آن

تمدح است بشجاعت و غلبه و این هرگاه که بود بلفظ لطیف و صوت طیب وقع شود در نفس
و این مباح است در هر قتال مباح و مندوب است در هر قتال مندوب و محظور است در
قتال مسلمانان و اهل ذمه و هر قتال محظور زیرا که تحریک دواعی الی المحظور محظور است و این
منقول است از شجعان صحابه رض مثل علی و خالد رض و غیرهما موضع رابع اصوات نیاحه و نغمات
آن و تاثیر آن در تهییج حزن و بکا و ملازمت کابه است و حزن دو قسم است محمود و مذموم حزن
مذموم مثل حزن بر چیزیست که فوت شده فرمود خدای تعالی لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و حزن بر اموات
ازین قبیل است زیرا که آن نارضامندی است مر قضاء خدای تعالی را و تاسف است بر چیزی که او را
تدارک نیست پس این حزن هرگاه مذموم است تحریک آن بنیاحه هم مذموم است و ازینجا
وارد شده نهی صریح در نیاحه اما حزن محمود حزن انسان است بر تقصیر وی در امر دین خود و
گریه او بر خطاهای خود و بکاء و تباکی و حزن و تحازن بر آن محمود است و بر آن محمول است
گریه آدم عم و تحریک این حزن و تقویت آن محمود است زیرا که آن برانگیخته میکند بر تشمیر برای
تدارک و ازین جهت بود نیاحه داود عم محمود زیرا که بود آن نیاحه مع دوام حزن و طول بکا
بسبب خطایا و ذنوب پس بدرستیکه بود علیه السلام حزن میکرد و بحزن می آورد و میگریست
و میگریانید حتی که برداشته میشد جنازه ها از مجلس نیاحه او و بود که میکرد این را بالفاظ خود
و الحان خود و این محمود است زیرا که مفضی الی المحمود محمود است و بنابرین حرام نشود بر واعظ
طیب الصوت اینکه بخواند بر منبر بالحان خود اشعاری را که محزنه و مرققه قلب است و حرام نشود
اینکه بکا و تباکی نماید تا که توصل کند بآن بسوی تبکیه غیر خود و اثارت حزن آن موضع خامس
سماع در اوقات سرور برای تاکید سرور و تهییج آن و آن مباح است اگر آن
سرور مباح بود مثل غنا در ایام عید و در عرس و وقت قدوم غائب و وقت ولیمه و عقیقه
و وقت ولادت مولود و وقت ختان آن و وقت حفظ وی قرآن

قرآن عزیز را دجملۂ این مباح است جہت اظہار سرور بآن و وجہ جواز آن این است
کہ بعضی از الحانات برانگیختہ میکند فرح و سرور و طرب را پس ہر آنچہ جائز است سرور بآن
جائز است اثارۂ سرور بدان و دلالت میکند برین از نقل انشاد زنان بر سطوح باد ف
والحان وقت قدوم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نظم طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ
ثَنِيَّاتِ الْوَدَاعِ ۔ وَجَبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا مَا دَعَا لِلّٰهِ دَاعٍ پس این اظہار سرور است
برای قدوم آن صلی اللہ علیہ وسلم واین سرور محمود است پس اظہار آن بشعر و نغمات
ورقص وحرکات نیز محمود است پس بتحقیق نقل کردہ شد از جماعتی از صحابہ رض کہ آنہا
حجل کردند در سروری کہ رسید ایشان را چنانچہ قریب می آید در احکام رقص و این جائز
است در قدوم ہر قادم کہ جائز است فرح بآن و در ہر سبب مباح از اسباب سرور
ودلالت میکند برین آنچہ روایت کردہ شد در صحیحین از عائشہ رض کہ گفت لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَى الْحَبَشَةِ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ
حَتَّى أَكُونَ أَنَا الَّذِي أَسْأَمُهُ فَاقْدُرُوا قَدْرَ الْجَارِيَةِ الْحَدِيثَةِ السِّنِّ الْحَرِيصَةِ
عَلَى اللَّهْوِ إِشَارَةً إِلَى طُولِ مُدَّةِ وُقُوفِهَا و روایت کرد بخاری و مسلم نیز در صحیحین خود از
حدیث عقیل را از زہری از عروہ از عائشہ رض إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ دَخَلَ عَلَيْهَا
وَعِنْدَهَا جَارِيَتَانِ فِي أَيَّامِ مِنًى تُدَفِّفَانِ وَتَضْرِبَانِ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مُتَغَشٍّ بِثَوْبِهِ فَانْتَهَرَهُمَا أَبُو بَكْرٍ رض فَكَشَفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ
وَجْهِهِ وَقَالَ دَعْهُمَا يَا أَبَا بَكْرٍ فَإِنَّهَا أَيَّامُ عِيدٍ و گفت عائشہ رض رَأَيْتُ النَّبِيَّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَى الْحَبَشَةِ وَهُمْ يَلْعَبُونَ
فِي الْمَسْجِدِ فَزَجَرَهُمْ عُمَرُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمْنًا
يَا بَنِي أَرْفِدَةَ يَعْنِي مِنَ الْأَمْنِ و در حدیث عمرو بن حارث از ابن شہاب مثل آن
و در آن حدیث لفظ تغنیان و تضربان واقع است و در حدیث ابوطاہر از ابن وہب

والله لقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوم على باب حجرتي والحبشة يلعبون
بحرابهم في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يسترني بردائه لكي انظر الى
لعبهم ثم يقوم من اجلي حتى اكون انا الذي انصرف وروایت کرده شد از عائشه رض که گفت
كنت العب بالبنات عند رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت وكان ياتيني صواحب
لي فكن ينقمعن من رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان رسول الله صلى الله عليه
وسلم يسربهن الي فيلعبن معي ودر روایتی ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لها
يوما ما هذا قالت بناتي قال فما هذا الذي ارى في وسطهن قالت فرس قال
ما هذا الذي عليه قالت جناحان قال فرس له جناحان قالت اوما سمعت انه كان
لسليمان بن داود خيل لها اجنحة قالت فضحك رسول الله صلى الله عليه وسلم
حتى بدت نواجذه وحدیث محمول ست نزد ما بر عادت صبیان ودر اتخاذ صورت از خرف
ورقاع بغیر تکمیل صورت آن بدلیل آنچه روایت کرده شد در بعضی روایات که ان الفرس كان له جناحان
من رقاع وگفت عائشه رضی الله عنها دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم وعندي
جاريتان تغنيان بغناء بعاث فاضطجع على الفراش وحول وجهه فدخل ابوبكر رضي الله
عنه فانتهرني وقال مزمار الشيطان عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فاقبل عليه رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال دعهما فلما غفل غمزتهما فخرجتا وكان يوم عيد يلعب فيه السودان بالدرق
والحراب فاما سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم واما قال تشتهين تنظرين
فقلت نعم فاقامني وراءه وخدي على خده ويقول دونكم يا بني ارفدة حتى اذا
مللت قال حسبك قلت نعم قال فاذهبي ودر صحیح مسلم وضعت راسي على منكبه فجعلت
انظر الى لعبهم حتى كنت انا الذي انصرفت پس این احادیث کل آن در صحیحین است
وآن نص صریح است درین که غنا ولعب حرام نیست ودر آن دلالت ست بر انواع از رخصتها اول
لعب وپوشیده نیست عادت حبشه در رقص ولعب دوم فعل آن در مسجد سوم قولی وے

صلی الله علیه وسلم دونکم یا بنی أرفدة واین امر است بلعب و التماس است برای آن پس چگونه ثابت شود حرمت آن چهارم منع فرمودن
وی صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما از انکار و تغییر و تعلیل آن بانکه آن یوم عید است ای وقت سرور است و این اسباب سرور است
پنجم ایستادن وی صلی الله علیه وسلم زمان دراز در مشاهده آن و سماع آن تا آنکه منع شد عائشه رضی الله عنها دران دلیل است بر آنکه حسن خلق در
طیبت دلهای زنان و صبیان بمشاهده لعب احسن است از خشونت زهد و خشونت عیش و بر باز داشتن ازان ششم قول وی صلی الله علیه وسلم
ابتداء مر عائشه را أتشتهین أن تنظری و نبود آن از اضطرار بطرف مساعدت اهل از روی خوف از غضب یا وحشت زیراکه
التماس وقتیکه سابق بود بسا اوقات رد سبب وحشت میگردد و آن محذور است پس مقدم کرده شود محذوری بر محذور دیگر لیکن ابتدای
سوال پس حاجت نیست و دلیل است هفتم رخصت در غنا و ضرب دف از جاریتین با آنکه تشبیه کرده شد آنرا بمزمار شیطان و دران بیان
این است که مزمار محرم غیر دلیست هشتم اینکه صوت جاریتین قرع سمع وی صلی الله علیه وسلم میکرد در حالیکه بر پهلو افتاده بود و اگر
کدامی جا ضرب کرده شدی با وتار هر آینه جائز نمی داشت جلوس را آنجا حتی که صوت اوتار قرع سمع وی کند پس این دلالت میکند بر آنکه
صوت زنان غیر محرم نیست مثل تحریم صوت مزامیر بلکه حرام کرده شود مگر وقت خوف فتنه پس این مقایس و نصوص دلالت میکند بر اباحت غنا و رقص
و ضرب دف و لعب به درق و حراب و نظر بسوی رقص حبشه و زنوج در اوقات سرور کل آن از روی قیاس بیوم عید زیراکه آن وقت سرور است و در
معنی آن یوم عرس و ولیمه و عقیقه و ختان و یوم قدوم از سفر و سائر اسباب فرح و آن جمله آنچه جائز بود بسبب آن فرح از روی
شرع و جائز است فرح بزیارت اخوان و لقای ایشان و اجتماع آنها در موضع واحد بر طعام یا کلام پس آن نیز مظنه سماع است
و در تفسیر احمدی از عوارف آورده قال أخبرنا أبو زرعة طاهر عن والده أبی فضل الحافظ المقدسی قال أخبرنا
أبو منصور محمد بن عبد الملک المظفری السرخسی قال أخبرنا أبو علی فضل بن منصور بن نصر الکاغذی
السمرقندی إجازة قال حدثنا الهیثم بن کلیب قال حدثنا أبو بکر عمار بن إسحاق قال فحدثنا سعد بن
عامر عن شعبة عن عبد العزیز بن صهیب عن أنس رضی الله عنه قال کنا عند رسول الله صلی الله علیه
وسلم إذ نزل جبرئیل علیه السلام فقال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم إن فقراء أمتک یدخلون
الجنة قبل الأغنیاء بنصف یوم وهو خمس مائة عام ففرح رسول الله علیه السلام فقال أفیکم
من ینشدنا فقال بدوی نعم أنا یا رسول الله قال هات فأنشد البدوی شعر قد لسعت
حیة الهوی کبدی + فلا طبیب لها ولا راق + إلا الحبیب الذی شغفت به + فعنده

رُقْيَتِي وَتِرْيَاقِي + فَتَوَاجَدَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَوَاجَدَ الْاَصْحَابُ مَعَهٗ حَتّٰى سَقَطَ
رِدَاءُهٗ عَنْ مَنْكِبَيْهِ فَلَمَّا فَرَغُوْا اٰوٰى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَكَانَهٗ قَالَ مُعَاوِيَةُ بْنُ اَبِيْ سُفْيَانَ
مَا اَحْسَنَ لَعِبَكُمْ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ فَقَالَ يَا مُعَاوِيَةُ لَيْسَ بِكَرِيْمٍ مَنْ لَمْ يَهْتَزَّ عِنْدَ سَمَاعِ
ذِكْرِ الْحَبِيْبِ ثُمَّ قَسَمَ رِدَاءَهٗ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلٰى مَنْ حَاضِرِيْهِمْ بِاَرْبَعِ مِائَةِ
قِطْعَةٍ وَهٰذَا الْحَدِيْثُ اَوْرَدْنَاهُ مُسْنَدًا كَمَا سَمِعْنَاهُ وَوَجَدْنَاهُ الخ موضع سادس سماع عاشقان
برای تحریک شوق و تهییج عشق و تسلیهٔ نفس پس اگر در مشاهدهٔ معشوق بود غرض ازان تاکید لذت ست و اگر
بحالت مفارقت بود غرض ازان تهییج شوق ست و شوق اگرچه الم ست پس در وی نوع لذت ست وقتیکه مضاف
شود بطرف آن رجاء وصال زیرا که رجا لذیذ ست و یاس مولم ست و قوت لذت رجا بحسب قوت شوق و حب شی مرجو
پس درین سماع تهییج عشق و تحریک شوق و تحصیل لذت رجای مقدر در وصال با اطناب وصف حسن محبوب ست و این حلال ست
اگر بود مشتاق الیه ازان جمله که مباح وصال او ست مثل آنکه عشق دارد زوجه یا امهٔ خود را پس گوش دارد بسوی غنای آن تا که دو چند
شود لذت وی در لقای آن پس محظوظ شود بصر از مشاهده و اذن از سماع و بفهمد قلب لطائف معانی وصال و فراق
پس مترادف شود اسباب لذت پس این انواع تمتع است از جملهٔ مباحات دنیا و متاع آن وَمَا الْحَيٰوةُ
الدُّنْيَا كُلُّهَا اِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ و این ازان جمله است و همچنین اگر غصب کرده شد از وی جاریه یا بسبب
من الاسباب میان وی و جاریهٔ وی حائلی پیش آمد پس میرسد او را که تحریک کند بسماع شوق خود را
و برانگیخته کند تا بان لذت رجای وصال را پس اگر نفروشد آنرا یا طلاق دهد حرام شود بر وی این مر بعد ازان
چه جائز نیست تحریک شوق جائیکه جائز نیست تحقیق آن بوصال و لقا اما شخصیکه تمثل کند در نفس
خود صورت صبی یا زنیکه حلال نیست نظر او بسوی وی و بود که نازل کند آنرا که میشنود بر کسی که تمثل
کرده در نفس خود پس این حرام ست زیرا که این محرک فکر ست در افعال محظوره و مهیج داعیه است بطرف انچه
مباح نیست وصول بسوی آن و اکثر عشاق و سفها از جوانان وقت هیجان شهوت خالی نباشند
از اضمار چیزی ازان و آن ممنوع ست در حق ایشان بجهت آنکه درو ست از داء دفین نه برای امری
که راجع است بسوی نفس سماع و برای این معنی سوال کرده شد حکیمی را از عشق پس گفت دخان یصعد الی

(دماغ الانسان بزیلہ الجماع ویهیجه السماع موضع سابع سماع شخصی کہ محبوب واشت خدا را و عشق
خدا زیرا کہ آنزاد مشتاق شد بطرف تعالی آن پس نظر نکند بطرف شی مگر اینکہ بیند وی سبحانہ وتعالی را ورا ن
و تمیع نکند سمع وی را قرع کنندہ مگر اینکہ سمع کند وی را از وی یا در وپس سماع در حق وی ہیج شوق و موکد
عشق وحب ست وآتش برآورندہ است از آتش زنۂ قلب او واستخراج کنندہ است از ان احوالی را
از مکاشفات وملاطفات کہ احاطہ نکند وصف آنرا شناسد آنرا ہر کہ چشید مزہ آن وانکار کند آنرا ہر کہ
بہرہ مند نشد حس وی از ذوق آن ونام کردہ میشود آن احوال را بزبان صوفیہ وجد یا خود از وجود ومصادفت
امی دریافت از نفس خود احوالی را کہ نمی دریافت آنرا قبل سماع وگفت صاحب رد المحتار عرف شامی
تحت قول در مختار ومن یستحل الرقص قالوا یکفر ولا سیما بالدف یاھو ویزمر المراد به
التمایل والخفض والرفع بحرکات موزونة کما یفعله بعض من ینتسب الی التصوف
وقد نقل فی البزازیة عن القرطبی اجماع الائمة علی حرمة هذا الغناء وضرب القضیب
والرقص قال ورأیت فتوی شیخ الاسلام جلال الملة والدین الکرمانی ان مستحل
هذا الرقص کافر وتمامه فی شرح الوهبانیة ونقل فی نور العین عن التمهید انه
فاسق لا کافر ثم قال التحقیق القاطع النزاع فی امر الرقص والسماع یستدعی
تفصیلا ذکره فی عوارف المعارف واحیاء العلوم وخلاصة ما اجاب به
العلامة النحریر ابن کمال باشا بقوله ما فی التواجد ان حققت من حرج شعر ولا التمایل
ان اخلصت من باس ◦ فقمت تسعی علی رجل وحق لمن ◦ دعاه مولاه ان یسعی
علی الراس الرخصة فیما ذکر من الاوضاع عند الذکر والسماع للعارفین الصارفین
اوقاتهم الی احسن الاعمال السالکین المالکین لضبط انفسهم عن قبائح الاحوال فهم
لا یستمعون الا من الا له ولا یشتاقون الا له ان ذکروه ناحوا وان شکروه باحوا
وان وجدوه صاحوا وان شهدوه استراحوا وان سرحوا فی حضرة قربه ساحوا
اذا غلب علیهم الوجد بغلباته وشربوا من موارد اراداته فمنهم من طرقته

طوارق الهيبة فخر وذاب ومنهم من يوقت له بوارق اللطف فتحرك وطاب ومنهم من
طلع عليه الحبُّ من مطلع القرب فسكر وغاب هذا ما عنّ لي في الجواب
والله تعالى اعلم بالصواب ومن يك وجده وجد اصحيا + فلم يحتج الى قول المغني +
له من ذاته طرب قديم + وسكر دائم غير دنيّ انتهى وشيخ عبد الحق محقق دهلوی
رحمة الله عليه در شرح مشكوة در باب صلوة العيدين آورده وانصاف آنست كه نصی قطعی بر حرمت
آن على الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا وشرب خمر آمده ثابت نشده است وبتحقيق تصريح كرده اند
بعضی از متاخرين محدثين كه حديثی در حرمت غنا صحيح نشده است وبعضی علما گفته اند كه يافته نشده
است دليل قطعی نه بر حرمت آن ونه بر اباحت آن واصل در اشيا اباحت است وبا وجود آن شك
نيست كه دوام اعتيا دبدان واستدامت آن خلاف طريقهٔ اتباع است وفقهارا درين باب
تشديد وتعصب بسيار است مگر مقصود ايشان حسم ماده وسد ذرائع است وصحيح آنست كه قول
امام اعظم كراهت آنست والله اعلم وماذكرنا من التفاصيل قريب منه ما في مدارج النبوة
انتهى وبحر العلوم مولانا عبد العلی قدس سره در شرح مولانا روم تحت قوله بشنو از جز نی چون
حكايت ميكند الى البيتين فرموده كه عارف سامی شيخ عبد الرحمن جامی قدس سره در شرح اين
ميفرمايند كه مراد از نی انسان كامل ومكمل كه فانی فی الله وباقی بالله است ولفظ نی را با انسان
كامل مناسبت تامه است زيرا كه لفظ نی در نفی هم مستعمل ميگردد واين كامل نفی وجود عارض خود كرده
راجع لعدم اصلی خود گشته وذات نی راهم بانسان كامل مناسبت تامه هست زيرا كه چنانكه نی تهی
گشته است والحان ونغمات كه ازوی بظهور می آيد همه منسوب بزننده نی است همچنين انسان كامل
از وجود خود واوصاف خود تهی گشته ومتصف باخلاق الله گشته همه اوصاف او واخلاق او وافعال
او منسوب بسوی حق گشته غرض ازين تقرير بيان علاقهٔ استعاره است ومشابهت درميان انسان
كامل ومعنی حقيقی نی ظاهر است بوجه ديگر زيرا كه مولوی قدس سره از ارباب سماع بودند وسماع آواز
نی ميفرمودند وحضرت ايشانرا در وقت سماع نی حالات عظيمه وارد ميشدند ومعارف مكشوف

میشنید و در نفحات مذکور است که مولوی قدس سره فرمودند که آواز رباب آواز صریر در بهشت است
ما می شنویم آواز باز شدن در بهشت چنانکه از استماع کلام انسان کامل فهم را حالات عظیمه پیدا میشوند
و معارف جسمیه حاصل می آیند و مشهود میشوند پس استعاره کردند لفظ نی را برای انسان کامل و این مناسب
مشرب مولوی و دیگر ارباب سماع است قدس اسرارهم و نیز عارف جامی تجویز فرمودند که نی بمعنی قلم گرفته مستعار
برای انسان کامل ساخته شود اگرچه مناسب بعض ابیات نیست و مراد از جدائی که در مصراع ثانی واقع شده دوری
از مرتبه غیب و غلبه احکام مابه الامتیاز است و مراد از نیستان غیب اول و تعین اول است که عبارت از ذات مستجمعه
جمیع اوصاف و متسمه بجمیع اسماء کلیه و جزئیه و تعینات علی وجه الاجمال بوجهیکه صالح است مر ظهور همه اسما
و تنزلات را مر درین مرتبه بوجهی کثرت نیست نه حقیقی و نه اعتباری و این مرتبه احدیت است و درین مرتبه
اصلا کثرت را وجود نیست و نه ثبوت و این مرتبه عدم کثرت است و نیست مگر ذات احدیت که ظهور در کثرت
بالقوه درو است باینمعنی که بعد تنزل وی در تعین ثانی کثرت پیدا شود و اما هویت ذات صرف مطلقه از روی
تعین اصلا نیست پس وجود بحت است که همه اسماء و رسوم مستهلک اند درو نه مشار گردد و نه مسمی گردد بلکه
غنی است و قدیم است نه بآن معنی که غنا و قدم از اوصاف او باشد که این هم از جمله اسماست بلکه بمعنی سلب
حاجت است و سلب بدایت است و بذات خود کامل است معری از اضافات و منزه از مشهودیت است
و خود نزد خود حاضر است بذاته نه بحضور زائد بلکه بمعنی اینکه نفس ذات است و بس ؎ ای برتر از خیال و
قیاس و گمان و وهم + وز هرچه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم + پس انسان کامل از دوری این مرتبه شاکی
نمی تواند شد که رسیدن باین مرتبه محال است ؎ عنقا شکار کس نشود دام باز چین + کاینجا همیشه باد بدست
است دام را + لهذا عارف جامی از نیستان این مرتبه مراد نداشتند بلکه مرتبه غیب اول مراد داشتند
فلا تغفل و نیز نیستان عبارت است ازان موضع که ثابت میشود دران نی و صلوح ظهور نی است
و این را مناسب نیست مگر مر احدیت که تعین است که صلوح ثبوت تعینات و شیونات درو است
و اما ذات بحت پس مستهلک است در وی هر چیز پس حاصل معنی بر طبق تقریر این عارف آنست که از انسان
کامل بشنو که چون حکایت میکند و از غلبه مابه الامتیاز شکایت میکند که این غلبه مابه الامتیاز از وطن اصلی

وی که غیب اول ست جدا ساخته واز مرتبه غیب اول چونکه جدا کردند و ممتاز
ساخته اند از نفیر انسان مرد و زن که عبارت از اسمای فعلیه و اعیان ممکنات اند در ناله و فریاد اند که چرا
ممتاز شده از غیب اول و دور افتاده اند و نیز عارف سامی فرموده اند که میتواند که نی بر معنی خود باشد لیکن کنایه
از انسان کامل با این شکایت مذکوره تمام کلام است زیرا که ارباب فهم از همه موجودات بلسان احوال و اوصاف
ایشان معانی لطیفه میگیرند و لطالبان سند دل میسازند و این لطیف می نماید و تحقیقش آنست
که مولوی از ارباب سماع بودند و از نی شکایت جدائیها شنودند و نی شکایت جدائی از نیستان بقطع
شاخ او از بیخ و جدائی قطع وی از طرف دیگر که ازین قطع کمال امتیاز حاصل شد از نیستان و جدائی بسبب
وقوع این سوراخها در نی که از وقوع این سوراخها ممتاز کلی از نیستان شد تا اینکه حقیقت دیگری
گشت کرد پس شکایت نی ازین جدائیها ذکر کرده شد انتهی و هم در تجلیات رحمانی که یکی از تصانیف
افضل الفضلا و اکمل الکملا برگزیده کبریا نور چیده انبیا جناب حضرت مولانا صبغة الله رحمة الله علیه
مندرج و مذکور بوده است عند الرجوع بآن با حسن عنوان واضح و عیان خواهد شد و در صمصام
القضاء هم باین هیچ و تقریر را در سلک تحریر کشیده که سماع از قدیم مسئله مختلف فیها بوده است بعضی حرام
بعضی حلال میفرمایند اما بقول محققین لاهله حلال ولغیره حرام اهل آن کسی است که سماع
در دل او ذوق و شوق حضرت حق جل و علا پیدا گرداند و نا اهل کسی است که خیالات شیطانی و تصورات
فسق و فجور از شنیدن سماع بر لوح دل او منقش گردد و حکم آنحضرت صلی الله علیه و علی آله وسلم بر شنیدن
و شنوانیدن سماع از احادیث ثابت است و بیان وجد و رقص در نهایه شرح هدایه مرقوم است اعلم
اَنَّ التَّهی لِلَّهوِ مَعصِیَةٌ وَهٰکَذَا فِی شَرحِ البَزدَوِیِّ المُسَمّٰی بِالنُّورِیِّ وَاعلَم اَنَّ السَّمَاعَ الَّذِی
اِختَلَفَ عُلَمَاؤُنَا فِی حَقِّهٖ هُوَ مَا کَانَ عَلٰی سَبِیلِ اللَّهوِ وَاللَّعِبِ بِمَجمَعِ الفُسَّاقِ وَشَارِبِی الخُمُورِ
وَتَارِکِی الصَّلٰوةِ وَاَمَّا مَن سَمِعَ السَّمَاعَ وَهُوَ صَالِحٌ دَائِمُ الصَّلٰوةِ لَا تَارِکٌ لِلوَاجِبِ وَقِرَاءَةِ القُرآنِ
فَهُوَ حَلَالٌ بِلَا خِلَافٍ بَینَ عُلَمَائِنَا وَکَذَا الرَّقصُ وَالتَّوَاجُدُ وَقَد وَرَدَ فِی ذٰلِکَ کُلِّهٖ الاَحَادِیثُ وَفِی
عُمدَةِ الفُقَهَاءِ الرَّقصُ مُبَاحٌ وَفِی الوَجِیزِ سَمَاعُ الغِنَاءِ وَالرَّقصِ وَسَمَاعُ الدُّفِّ اِن کَانَ فِیهِ

جلاجل لیس بحرام رود درین باب بسیار احادیث و روایات در مصنفات خودها حضرت
قاضی ثناء الله پانی پتی و حضرت شیخ عبدالحق محقق دہلوی و مولانا جمال محدث و امام غزالی علیہم الرحمة
نوشته اند بنظر اختصار درین کتاب مندرج نشد انتهی **فصل فی بیان المواضع التی یحرم
فیها السماع بعوارض** بدانکه سماع حرام می شود به پنج عوارض عارضی در مسمع و عارضی در آله
اسماع و عارضی در نظم صوت و عارضی در نفس مستمع یا در مواظبت آن و عارضی در بودن شخص از عوام
خلق عارض اول آنکه از زنی شنود یا از کودکی که در محل شهوت باشد این حرام بود اگرچه کسی را دل بکار
حق تعالی مستغرق بود چون شهوت در اصل آفرینش هست و صورتی نیکو در چشم آید شیطان بمعاونت
آن برخیزد و سماع بحکم شهوت بود و سماع از کودکی که در محل فتنه نباشد مباح ست و از زنی که زشت
بود مباح نیست چون او را ببیند که نظر در زنان بهر صفت که باشد حرام ست اما اگر آواز از پس پرده
شنود اگر بیم فتنه بود حرام باشد و اگر نه مباح بود بدلیل آنکه دو کنیزک در خانۀ عائشه رضی الله عنها
سرود میگفتند و بی شک رسول صلی الله علیه وسلم آواز ایشان می شنید پس آواز زنان عورت نبود
همچون روی کودکان و لیکن نگریستن در کودکان بشهوت جائیکه بیم فتنه بود حرام باشد و آواز زنان
همچنین ست و این باحوال گردد چه کس باشد که بر خود ایمن بود و کس باشد که ترسد و این همچنان بود
که حلال خود را بوسه دادن در ماه رمضان حلال باشد کسی را که از شهوت خود ایمن بود و حرام بود کسی را
که ترسد که شهوت او را در مباشرت افگند یا از انزال ترسد بمجرد بوسه دادن عارض دوم آنکه با سرود
و رباب و چنگ و بربط و چیزی از رودها یا نای عراقی بود که از رودها نهی آمده است نه بسبب آنکه خوش
باشد که اگر کسی نیز ناخوش و ناموزون بزند هم حرام ست بسبب آنکه این عادت شراب خوارگان ست
و هر چه بایشان مخصوص ست حرام کرده اند به تبعیت شراب بآن سبب که شراب را بیاد دهد
و از روی آن بجنباند اما طبل و شاهین و دف اگرچه دران جلاجل بود حرام نیست که درین چیز سے
نیامده است و این چون رودها نیست که این نه اشعار شراب خوارگان ست پس بران قیاس نتوان
کرد بلکه دف خود در پیش رسول صلی الله علیه وسلم زده اند و فرموده است آنرا زدن در عروسی و بانکه

جلاجل و را فزاید حرام نشود و طبل حاجیان و غازیان زدن خود رسم ست اما طبل مخنثان حرام بود که شعار
ایشان ست و آن طبلی دراز بود و میان باریک و هر دو سر وی پهن اما شاهین اگر بسر فرد بود و اگر نباشد حرام نیست
که شبانان را عادت بوده است که زده اند و شافعی میگوید دلیل بر آنکه شاهین حلال ست آن ست که آواز
آن در گوش رسول صلی الله علیه وسلم آمد انگشت در گوش کرد و ابن عمر را رضی الله عنهما گفت گوش دار
چون دست بدارد مرا خبر ده پس رخصت دادن ابن عمر را تا گوش دارد دلیل آن باشد که مباح است
اما انگشت در گوش کردن رسول صلی الله علیه وسلم دلیل آنست که او را در آن وقت حالی بوده باشد
شریف و بزرگوار که دانسته باشد که آن آواز او را مشغول کند که سماع اثری دارد در جنبانیدن شوق
حق سبحانه و تعالی تا بنزدیکتر رساند کسی را که در عین آن کار نباشد و این بزرگ بود باضافت با حال ضعفا
که ایشان را خود این حال نبود اما کسی که در عین کار بود باشد که سماع او را شاغل بود در حق او نقصان بود و پس
ناکردن سماع دلیل حرامی نبود که بسیار مباح باشد که از آن دست بدارند اما دستوری دادن دلیل مباحی بود
قطعا که آنرا هیچ وجه دیگر نبود عارض سوم آنکه در سرود فحش باشد یا هجا یا طعن در اهل دین چون شعر
روافض که در صحابه گویند یا صفت زنی معروف باشد که صفت زنان پیش مردان گفتن نشاید و این همه
شعرها گفتن و شنیدن حرام بود اما شعری که در آن صفت زلف و خال و جمال و صورت بود و حدیث
وصال و فراق و آنچه عادت عشاق ست گفتن و شنیدن آن حرام نیست و بدان حرام گردد که کسی در
اندیشه خود بر زنی که او را دوست دارد یا بر کودکی فرود آورد آنگاه اندیشه وی حرام بود اما اگر بر زن و کنیزک
خود سماع کند حرام نبود اما صوفیان و کسانی که ایشان بدوستی حق تعالی مشغول و مستغرق باشند و سماع
بران کنند این ابیات ایشان را زیان ندارد که ایشان از هر یکی معنی فهم کنند که در خور احوال ایشان باشد
و باشد که از زلف ظلمت کفر فهم کنند و از نور روی نور ایمان باشد که از زلف سلسله اشکال حضرت
الهیت فهم کنند چنانکه شاعر گوید بیت گفتم بشمارم سر یک حلقه زلفش + تا بو که بتفصیل سر جمله
برآرم + خندید بمن بر سر زلفین که مشکین + یک پیچ نه پیچید و غلط کرد شمارم + که از این زلف
سلسله اشکال فهم کنند که کسی که خواهد که بتصرف عقل بآن رسد تا سر یکسر موی از عجائب حضرت الهی

بشناسد یک پیچ که در وی افتد همه شمارها غلط شود و همه عقلها مدهوش شود و چون حدیث شراب و مستی رود در شعر نه ظاهر آن فهم کنند مثلا چون گویند **بیت** گر می دو هزار رطل بر پیمائی + تا می نخوری نباشدت شیدائی + آن فهم کنند که کار دین بحدیث و تعلم راست نیاید بلکه بذوق راست آید چه اگر بسیار حدیث محبت و عشق و زهد و توکل و دیگر معانی بگوئی و دران کتب بسیار تصنیف کنی و کاغذ بسیار دران سیاه کنی هیچ سود ت نکند تا بدان صفت نگردی و انچه از بیتهای خرابات گویند فهمی دیگر کنند مثلا چون گویند **بیت** هر کو بخرابات نشد بیدین است + زیرا که خرابات اصول دین است + ایشان ازین خرابات خرابی صفات بشریت فهم کنند که اصول دین آنست که این صفت که آباد است خراب شود تا آنکه ناپدید است و در گوهر آدمی پیدا آید و آبادان شود و شرح فهم ایشان دراز بود چه هر کسی را در خور نظر خود فهمی دیگر باشد و لیکن سبب گفتن این آنست که گروهی از ابلهان و گروهی از مبتدعان بر ایشان تشنیع میزنند که ایشان حدیث صنم و زلف و خال و مستی و خرابات میگویند و می شنوند و این حرام باشد و می پندارند که این خود حجتی باشد عظیم که بگفته اند و طعنی عظیم کردند منکر که از حال ایشان خبر ندارند بلکه سماع ایشان خود باشد که نه بر معنی بیت بود بلکه بر مجرد آواز باشد که از آواز شاهین خود سماع افتد اگر چه هیچ معنی ندارد و ازین بود که کسانیکه تازی ندانند ایشانرا بر بیتهای تازی سماع افتد و ابلهان میخندند که او خود این نمی داند سماع چرا میکند و این ابله این مقدار نداند که شتر نیز تازی نداند و باشد که بسبب حدی عرب چندان برود با بار گران بقوت سماع و نشاط آنکه چون بمنزل رسد و سماع آخر شود در حال بیفتد و هلاک شود باید که این ابله با شتر جنگ و مناظره کند که تو تازی نمیدانی این چه نشاط ست که در تو پیدا می آید و باشد که از بیت تازی نیز چیزی فهم کنند که نه معنی آن بود و لیکن چنانکه ایشانرا خیال افتد فهم کنند که مقصود ایشان نه تفسیر شعر بود چنانکه یکی میگفت مَا زَارَنِي فِي النَّوْمِ إِلَّا خَيَالُكُمْ صوفی را حالت آمد گفتند این حال چرا کردی که خود تو نمیدانی که او چه میگوید چرا نمیدانم میگوید ازار یم راست میگوید ما همه زاریم و درمانده و در خطریم پس سماع ایشان باشد که چنین بود و هر کرا کاری بر دل غلبه گرفت هر چه شنود آن شنود و هر چه بیند آن بیند و کسیکه آتش عشق در حق یا در باطل مفید باشد ایمنی او را معلوم نبود عارض چهارم آنکه شنونده جوان باشد

وشهوت بر وی غالب بود و دوستی حق تعالی خود نشناسد که چه باشد غالب آن بود که چون حدیث
زلف و خال و صورت نیکو شنود شیطان پای بگردن او در آورد و شهوت او را بجنباند و عشق
نیکورویان در دل او آراسته کند و آن احوال عاشقان که می شنود او را نیز خوش آید و آرزو کند و در طلب
آن الیستادی نیز بطریق عشق برخیزد و لبسیار اند از مردان و زنان که جامهٔ صوفیان دارند و باین کار
مشغول شده اند و آنگاه هم بعبارات طامات این را عذرها نهند و گویند فلان را سودائی و شوری پدید
آمده است و خاشاکی در راه او افتاده است و گویند این عشق دام حق ست و او را در دام کشیده اند گویند
دل او را نگاه داشتن و جهد کردن تا او معشوق خود را ببیند چیزی بزرگ است دعوا کی را نظربغي و نیکو
خوئی نام کنند و فسق و لواطت را شور و سودا نام کنند و باشد که عذر خود گویند که فلان پیر را بفلان
کودک نظری بوده و این همیشه در راه بزرگان افتاده است و این نه لواطت است که این شاهد بازی است
و بشاهد نگریستن غذای روح بود و از این جنس ترهات گویند تا فضیحت خود بچنین بیهوده بپوشند و هرا عتقاد
ندارد که این حرام و فسق ست اباحتی ست و خون او مباح ست و آنچه از پیران گویند و حکایت
کنند که ایشان بکودکی نگریستند یا دروغی باشد که میگویند برای عذر خود یا اگر نگریسته باشند بشهوة
نبوده باشد بلکه چنانکه کسی در سیبی سرخ نگرد یا در شگوفهٔ نیکو یا باشد که آن پیر را نیز خطا افتاده باشد
که نه همه پیران معصوم باشند با آنکه پیری را خطائی افتد یا بروی معصیتی برود آن معصیت مباح نشود
و حکایت و قصهٔ داود علیه السلام برای آن گفته اند تا گمان نبری که هیچکس از چنین صغائر ایمن شود اگرچه
بزرگ بود و آن نوحه و گریستن و توبهٔ وی از آن حکایت کرده اند تا آنرا بجنت نگیری و خود را معذور داری
و یک سبب دیگر هست لیکن آن نادرست که کس بود که او را در آن حالت که صوفیانرا باشد چیزها
نمایند و باشد که جواهر ملائکه و ارواح انبیا ایشان را کشف افتد بمثالی و آنگاه آن کشف باشد که بصورت
آدمی بود در غایت جمال که مثال لابد در خور حقیقت معنی بود و چون آن معنی در غایت کمال بود در میان
معانی عالم ارواح مثال آن از عالم صورت در غایت جمال باشد و در عرب هیچکس نیکوتر از دحیهٔ کلبی نبود
و رسول جبرئیل را علیهما السلام در صورت او دیدی آنگاه باشد که چیزی از آن کشف افتد در صورت

امردی نیکو وازان لذتی عظیم بیابد وچون آن حال باز آید آن معنی باز در حجاب شود وی در طلب آن
معنی افتد که آن صورت مثال وی بود و باشد که آن معنی باز نیابد آنگاه اگر چشم ظاهر وی بر صورتی نیکو افتد
که با آن مناسبتی دارد آن حالت بروی تازه شود وآن معنی گم شده را باز یابد واو را ازان وجدی وحالتی
پدید آید پس روا باشد که کسی رغبت نموده باشد در نگاه کردن صورت نیکو برای باز یافتن این حالت وکسیکه
ازین اسرار خبر ندارد چون رغبت او بیند پندارد که او هم ازان صفت می نگرد که صفت ویست که ازان دیگر
خود خبر ندارد و در جمله کار صوفیان کاری عظیم و با خطر است و بغایت پوشیده است و در هیچ چیز چندان
غلط راه نیابد که دران وانیمقدار اشارت کرده آمد تا معلوم شود که ایشان مظلومند که مردم پندارند که
ایشان هم ازین جنس بوده اند که درین روزگار پیدا آمده اند وبحقیقت مظلوم آنکس بود که چنین پندارد
که بخود ظلم کرده باشد که در ایشان تصرف کند تا بدیگران قیاس کند عارض ۵ پنجم اینکه آن شخص از عوام الناس بود
وغالب نباشد بروی حب الله تعالی حتی که سماع در حق وی محبوب بود وغالب نباشد بروی شهوت
حتی که سماع در حق وی محظور بود لیکن مباح کرده شد در حق او مثل سائر انواع لذات مباحه لیکن بشرط
آنکه پیشه نگیرد ومواظبت بران نکند که چنانکه بعضی از گناهان صغیره است چون بسیار شود بدرجه کبیره
رسد بعضی از چیزها مباح است بشرط آنکه گاه گاه بود واندک چون بسیار شود حرام بود چه زنگیان
یکبار در مسجد بازی کردند رسول صلی الله علیه وسلم منع نکرد اگر مسجد را بازیگاه ساختندی منع کردی
وعائشه رضی الله عنها را از نظارت منع نکرد اگر کسی همیشه با ایشان میگردد وپیشه گیرد روا نباشد ومزاح
کردن گاه گاه مباح است ولیکن اگر کسی بعادت گیرد مسخره باشد و نشاید و نظیر آن استحسان خال بر خد
داگر فرا گیرد خیلان همه چهره را هر آئینه قبیح گرداند واین حسن قبیح میگردد بسبب کثرت پس نیست هر حسن که حسن بود
کثیر آن ونیست هر مباح که مباح بود کثیر آن بلکه خبز مباح است واستکثار ازان حرام است پس این مباح
مثل سائر مباحات است اگر گوئی بتحقیق معلوم شد سیاق این کلام بطرف اینکه سماع مباح است
در بعض احوال نه در بعض دیگر پس چرا مطلق داشتی اول قول را باباحت واچه اطلاق قول در مفصل بلا یا نعم
مختلف خطا است گوییم این غلط است چه اطلاق ممتنع نمی شود مگر بسبب تفصیلی که ناشی میگردد از تعین انچه

در و نظر است ما آنچه ناشی میگردد از احوال عارضه که متصل ست بآن از خارج پس منع نمی کند اطلاق
را آیا نه بینی که هرگاه سوال کرده می شویم از عسل آیا حلال ست یا نه میگوئیم علی الاطلاق که آن حلال است
با اینکه آن حرام است بر محروری که ضرر می یابد ازان و هرگاه سوال کرده میشویم از خمر می گوئیم آن حرام
است با آنکه حلال است شرب آن مر کسی را که بگلوی آن طعام درماند وقتیکه نیابد غیر آنرا لیکن خمر بحیثیت
اینکه خمر است حرام است و مباح کرده نشد مگر بعارض حاجت و عسل بحیثیت اینکه عسل است حلال
است و حرام کرده نشد مگر بعارض ضرر و هرچه بود بسبب عارض التفات کرده نمی شود بطرف وے
چه بیع حلال است و حرام می شود بعارض وقوع در وقت ندا و جمعه پس سماع از جملهٔ مباحات
است بحیثیت اینکه آن سماع صوت طیب موزون مفهوم المعنی است و نیست تحریم آن مگر بعارض
خارج از حقیقت ذات آن فقط۔ **فصل فی آثار السماع و آدابه** بدانکه اول درجه سماع فہم
مسموع و تنزیل آن بر معنی است که واقع شود مر مستمع را پس ثمره میدہد فہم وجد را و ثمره میدہد
وجد حرکت جوارح را پس باید که نظر کرده شود درین مقامات ثلثه مقام اول در فہم است و آن مختلف میشود
باختلاف احوال مستمع و مر مستمع را چهار احوال است حالت اولی آنکه سماع او بمجرد طبع بود ای حظی نبود
مر او را در سماع مگر استلذاذ الحان و نغمات و این مباح است و این اخس رتب سماع است چه شتر مر او را شریک
است درین معنی و همچنین سایر بهائم بلکه استدعا نمیکند این ذوق مگر حیوة را پس مر هر حیوان را است نوع ملذذ
باصوات طیبه حالت ثانیه اینکه سماع کند بفہم لیکن نازل کند آنرا بر صورت مخلوقی معین یا غیر معین
و این قسم سماع شباب و ارباب شهوت است و می بود تنزیل ایشان مر مسموع را حسب شهوات
ایشان و مقتضای احوال ایشان و این حالت خسیس تر ازان است که تکلم کرده شود دران مگر به بیان خست
آن و نهی کردن ازان حالت ثالثه اینکه نازل کند مسموع را بر احوال نفس خود در معامله وی بر اسے
خدا تعالی و تقلب احوال او مرتبه در تمکن و مرتبه در تعذر و این سماع مریدان است خصوصا مبتدیان
حالت رابعه سماع کسی که مجاوزت کرد احوال و مقامات را پس غائب شد از فہم ماسوای الله تعالی حتی که
غائب شد از نفس خود و احوال و معاملات خود پس بدانکه حالت ثالثه حالت مرید بود که وے را

در طلب و سلوک راه خود احوال مختلف باشد از قبض و بسط و آسانی و دشواری و آثار قبول و آثار رد و تیرگی دل او آن فرو گرفته باشد چون سخنی شنود که دران حدیث عتاب و قبول و رد و وصل و هجر و قرب و بعد و رضا و سخط و امید و نومیدی و خوف و امن و وفا بعهد و بیعهدی و شادی وصال و اندوه فراق بود و آنچه باین ماند بر احوال خود تنزیل کند و آنچه در باطن او باشد از درختن گیرد و احوال مختلف در وی پدید آید و اورا دران اندیشها مختلف افتد و اگر قاعدهٔ علم و اعتقاد او محکم نباشد باشد که اندیشها افتد اورا در سماع که آن کفر بود که در شان حق تعالی چیزی سماع فهم کند که آن محال بود چنانکه مثلا این بیت شنود +

بیت تا دل بهشت میل بدان میل کجاست + وامروز ملول گشتن از بهر چه راست +

هر مریدی که اورا ابتدائی تیز در وان بوده باشد و آنگاه ضعیف تر شده پندارد که حق تعالی را عنایتی و میلی باوے بوده است و اکنون بگردید و این تغیر در شان حقتعالی فهم کند این کفر بود بلکه باید که بداند تغیر را بحق راه نبود که او مغیر است و متغیر نیست و باید که بداند که صفت او بگردید تا آن معنی که کشاده بود در حجاب شد اما از ان جانب خود هرگز منع و حجاب و ملال نباشد بلکه درگاه کشاده است بمثل چون آفتاب که نور آن مبذول است مگر کسی که در پس دیواری رود و از ان در حجاب افتد آنگاه تغیر در وی پیدا آمده باشد نه در آفتاب پس باید که میگوید بیت خورشید بر آمدی نگارین پرست + بر بنده اگر نتابد از او بیرست + و باید که حوالت حجاب باد بار خود کند و به تقصیری که از وی رفته باشد نه بحق تعالی و مقصود ازین مثال آنست که باید که هرچه صفات نقص و تغیر است در حق خود نفس خود فهم کند و هرچه جمال و جلال و جود است در شان حق تعالی فهم کند اگر این سرمایه ندارد از علم زود در کفر افتد و نداند و باین سبب است که خطر سماع در دوستی حقتعالی عظیم بود و حالت رابعه حالت آن شخص بود که از درجهٔ مریدان گذشته باشد و احوال و مقامات باز پس کرده باشد و بنهایت آن حال رسیده باشد که آنرا فنا و نیستی گویند چون اضافت کنند با هرچه جز حق تعالی بود و توحید و یگانگی گویند چون بحق اضافت کنند و سماع اینکس بر سبیل فهم معنی بود بلکه چون سماع بوی رسد آن حالت نیستی و یگانگی بر وی تازه شود و بکلی از خود غائب شود و ازین عالم بیخبر گردد و باشد که اگر بمثل در آتش افتد بیخبر بود چنانکه شیخ ابو الحسین نوری در سماع بجائی در رود یدکه نی کشته بودند و در بریده بودند و همه پایش مجروح بریده و وی بیخبر

وسماع این تمام تر بود اما سماع مریدان بصفات بشریت آمیخته باشد واین آن بود که او را از خود بکلی بازستاند چنانکہ آن زنان که یوسف علیہ السلام را دیدند ہمہ خود را فراموش کردند ودست خودہا ببریدند وباید که این نیستی را انکار نکنی وگوئی که من او را می بینم چگونہ نیست شدہ است چہ او نہ آنست که تو می بینی که این شخص است وچون بمیرد ہم می بینی ووی نیست شدہ پس حقیقت وی آن معنی لطیف است که محل معرفت است چون معرفت ہمہ چیزہا از وی غائب شدہ ہمہ در حق وی نیست شد وچون از خود نیز بیخبر شد خود در حق خود نیست شد وچون جز حق تعالی وذکر حق تعالی ہیچ نماند ہرچہ فانی بود رفت وآنچہ باقی ست ماند وبس معنی یگانگی این بود که چون جز حق را نہ بیند گوید که ہمہ خود اوست ومن نیم یا گوید که من خود ویم وگروہی ازانجا غلط کردہ اند واین معنی را بحلول عبارت کردہ اند دگروہی باتحاد واین ہمچنان بود که کسی که ہرگز آئینہ ندیدہ باشد دران نگرد وصورت خود بیند پندارد که وی آئینہ فرود آمدہ یا پندارد که آن صورت خود صورت آئینہ است که صفت آئینہ خود آنست که سرخ وسفید شود اگر پندارد که در آئینہ فرود آمد این حلول بود واگر پندارد که آئینہ خود صورت او باشد این اتحاد بود وہر دو غلط باشد بلکہ ہرگز آئینہ صورت نشود وصورت آئینہ نگردد ولیکن چنان نماید وچنین پندارد کسی که کار بار تمام نشناختہ بود وشرح این درچنین کتاب دشوار توان گفت که علم این دراز است وما شرح این در کتاب احیا گفتہ ایم مقام دوم چون از فہم فارغ شد حال است که پدید آید که آنرا وجد گویند ووجد یافتن بود ومعنی آنست که حالتی یافت که پیش ازین نبود ودر حقیقت آن حالت سخن بسیار است که آن چیست ودرست آنست که از یک نوع بود بلکہ انواع بسیار باشد اما دو جنس باشد یکی از جنس احوال یکی از جنس مکاشفات اما احوال چنان بود که صفتی ازان غالب شود واو را چون مستی گرداند وآن صفت گاہ شوق بود وگاہ خوف وگاہ آتش عشق بود وگاہ طلب وگاہ اندوہی بود وگاہ حسرتی واقسام این بسیار است اما چون آن آتش در دل غالب شود ودود آن بدماغ رسد وحواس او را غلبہ کند تا نبیند ونشنود وچون خفتہ واگر بیند وشنود ازان غائب وغافل بود وچون ہست نوع دیگر مکاشفات است که چیزہا نمودن گیرد ازانچہ صوفیانرا بود بعضی در کسوت مثال وبعضی صریح واثر سماع دران ازان وجہ است که دل را صافی کند وچون آئینہ باشد که گرد بران نشستہ بود وپاک کند ازان گرد تا صورت دران پدید آید وہرچہ ازین معنی در عبارت توان آورد

علمی باشد و قیاسی و مثالی و حقیقت آن جز آنکس را معلوم نبود که بآن رسیده باشد آنگاه هر کسی را قدم گاه
خود معلوم بود و اگر تصرف در دیگری کند بقیاس قدمگاه خود کند و هر چه بقیاس بود از ورق علم بود نه از ورق
ذوق اما این مقدار گفته آمد تا کسانیکه ایشان را این حال بذوق نباشد باری باور کنند و انکار نکنند
که انکار ایشان از زیان وارد و سخت ابله کسی بود که پندارد که هر چه در گنجینهٔ او نباشد در خزانهٔ ملوک هم نبود و ابله تر از وی کسی بود
که خود را مختصری که دارد بادشاهی داند و گوید من خود و همه سید عالم و همه مرا گشت و هر چه مرا خود نیست نیست و همه انکار از این دو نوع
ابلهی خیزد و بدانکه باشد که وجد بتکلف بود و آن همین نفاق بود مگر آنکه بتکلف اسباب آن را در دل می آورد تا باشد
که حقیقت وجد پیدا آید و در خبر است که چون قرآن شنوید بگریید و اگر گریستن نیاید تکلف کنید
معنی آن است که بتکلف اسباب حزن در دل آورید و آن تکلف را اثر است و باشد که بحقیقت ادا کند سوال اگر گوئی چه حال است
این قوم را که ظاهر نمی شود وجد ایشان وقت سماع قرآن و آن کلام الله تعالی است و ظاهر میشود بر غنا
و آن کلام شعرا ست پس اگر بودی آن وجد حق از لطف خدای تعالی و نبودی باطل از غرور شیطان
هر آینه قرآن بآن اولی بودی از غنا گوئیم وجد حق آنست که ناشی شود از فرط حب الله تعالی و صدق
ارادت آن و شوق بسوی لقا آن و این بر انگیخته میشود بسماع قرآن نیز و آنچه بر انگیخته نشود بسماع
قرآن نیست مگر حب خلق و عشق مخلوق و دلالت میکند برین قول وی تعالی الا بذکر الله تطمئن
القلوب و قول وی تعالی مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین
جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله و هر آنچه یافته شود عقیب سماع بسبب سماع در نفس آن
وجد است پس طمانینت و اقشعرار و خشیت و لین قلب جمله آن وجد است و بتحقیق فرمود الله تعالی
انما المومنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و فرمود الله تعالی لو انزلنا هذا
القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله پس وجل و خشوع وجد
است من قبیل احوال اگرچه نیست من قبیل مکاشفات لیکن گاهی میشود سبب مر مکاشفات
و تنبیهات را و ازین جهت فرمود صلی الله علیه وسلم زینوا القرآن باصواتکم و فرمود مر ابو موسی
اشعری را لقد اوتی مزمارا من مزامیر آل داود علیه السلام اما حکایات داله بر اینکه

ظاهر شده بر ارباب قلوب وجد وقت سماع قرآن پس کثیر ست پس قول وی صلی الله علیه وسلم شَیَّبَتْنِیْ
سُوْرَةُ هُوْدَ و اخوات آن خبر ست از وجد زیرا که شیب حاصل میشود از حزن و خوف آن وجد ست
و روایت کرده شد که ابن مسعود رضی الله عنه قرات کرد بر رسول الله صلی الله علیه وسلم سورهٔ نساء را پس
وقتیکه منتهی شد بسوی قول وی تعالی فَكَيْفَ اِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍۭ بِشَهِيْدٍ وَّجِئْنَا بِكَ عَلٰى
هٰۤؤُلَآءِ شَهِيْدًا فرمود حَسْبُكَ و بود هر دو چشم وی میبارید اشک هارا و در روایتی بدرستیکه
نبی صلی الله علیه وسلم قرات کرد این آیت را یا قرات کرده شد نزدیک وی اِنَّ لَدَيْنَآ اَنْكَالًا وَّجَحِيْمًا
وَّطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَّعَذَابًا اَلِيْمًا پس خروشید و در روایت بدرستیکه وی صلی الله علیه وسلم قرات کرد
اِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَاِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بگریست بود علیه السلام وقتیکه میگذشت بآیت رحمت
دعا میفرمود و استبشار میکرد و استبشار وجد ست و بتحقیق ثنا فرمود الله تعالی بر اهل وجد بسبب
قرآن پس فرمود وَاِذَا سَمِعُوْا مَآ اُنْزِلَ اِلَى الرَّسُوْلِ تَرٰۤى اَعْيُنَهُمْ تَفِيْضُ مِنَ الدَّمْعِ
مِمَّا عَرَفُوْا مِنَ الْحَقِّ و روایت کرده شد بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم بود که نماز میخواند و مر سینهٔ وی
را جوش بود مانند جوش دیگ مس ما هر چه نقل کرده شد از وجد بسبب قرآن از صحابه و تابعین پس کثیر
است بعضی از ایشان کسی ست که بخروشید بعضی از ایشان کسی ست که بگریست بعضی از ایشان کسی ست
که غش آمد بر وی بعضی از ایشان کسی ست که بمرد در غشیت خود و روایت کرده شد که زرارة بن ابی اوفی
و بود از تابعین امامت میکرد مردمان را در رقه پس قرات کرد فَاِذَا نُقِرَ فِى النَّاقُوْرِ پس بخروشید بمرد
در محراب خود رحمه الله و شنید عمر رضی الله عنه مردی را که قرات میکرد اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ
مَّا لَهٗ مِنْ دَافِعٍ پس آواز کرد آواز کردنی و افتاد در حالیکه غش آمده بود بر وی پس برداشته شد
بسوی خانهٔ او و بود همیشه مانند مریض در خانهٔ خود یکماه و بود ابو جریر از تابعین قرات کرد بر وی صالح مری
پس شهیق کرد و بمرد و شنید شافعی رح قاری را که قرات میکرد هٰذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُوْنَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ
فَيَعْتَذِرُوْنَ پس غش آمد بر وی و شنید علی بن الفضیل قاری را که قرات میکرد يَوْمَ يَقُوْمُ النَّاسُ
لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ پس افتاد در حالیکه غش آمده بود بر وی پس گفت فضیل اِنَّا لِلّٰهِ ... بما ... هذه

وهمچنین نقل کرده شد از جماعتی از ایشان وهمچنین طائفهٔ صوفیه پس بتحقیق بود شبلی در مسجد خود در شبی از رمضان
و وی نماز میخواند خلف امام خود پس قرائت کرد امام وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ پس
آواز کرد شبلی آوازی کردنی گمان کردند مردمان که بتحقیق طیران نمود روح او وزرد شد رخساره او وبلرزه آمد گوشتهای
شانهٔ او وبود که میگفت بمثل هذا یخاطب الاحباب تردید میکرد این را بار بار وگفت جنید آمدم
برسری سقطی پس دیدم پیش او مردی را که غش آمده بود برو پس گفت مرا این مردیست بتحقیق سماع کرد
آیتی از قرآن پس غش آمد برو وگفتم بخوانید برو آن آیت را بعینها پس خوانده شد پس افاقه کرد پس گفت
از کجا گفتی این را گفتم دیدم یعقوب علیه السلام که بود نابینائی او از برای مخلوق پس بسبب مخلوق بینا شد و
اگر بودی نابینائی او از برای حق بینا نمی شد از برای مخلوق پس مستحسن داشت این سخن را واشاره میکند بسوی
آنچه گفت آن را جنید قول شاعری [illegible] وکاس شربت علی لذة واخری تداویت منها بها وگفت
بعض صوفیه بودم من که قرائت میکردم شبی این آیت را كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ پس شروع کردم تردید میکردم
آن را پس ناگاه هاتفی آواز داد چند تردید میکنی این آیت را بتحقیق قتل کردی تو چهار نفر را از جن که نه برداشتند
سرهای خود را بسوی آسمان از وقتی که مخلوق شدند وگفت ابو علی المغازلی مر شبلی را بسا اوقات راه می یابد
درگوش من آیتی از کتاب الله تعالی پس میکشد مرا بطرف اعراض از دنیا پس رجوع میکنم بسوی احوال
خود وبسوی مردمان پس باقی نمی مانم بران حالت گفت آنچه راه یافت در گوش تو از قرآن پس کشید ترا بسبب
آن بطرف خود پس آن عطفیست از جانب او بر تو ولطفیست از جانب او بر تو وچون بازگردانید ترا بسوی نفس
تو آن شفقتیست از جانب وی بر تو زیرا که صالح نیست ترا اگر تبری از حول وقوت در توجه بسوی وی
وشنید مردی از اهل تصوف قاری را که قرائت میکرد يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى
رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً پس استعاده کرد آن را از قاری وگفت کم اقول لها ارجعي وليست ترجع
وبوجد آمد وآواز کرد آوازی کردنی پس بیرون آمد روح وی وشنید بکر بن معاذ قاری را که قرائت میکرد وَأَنْذِرْهُمْ
يَوْمَ الْآزِفَةِ الآیه پس باضطراب آمد پس آواز کرد ارحم من انذرته ولم یقبل الیك بعد
الانذار بطاعتك بعد از آن غش آمد برو وبود ابراهیم بن ادهم چون می شنید کسی را که قرائت میکند

إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ مضطرب میشد و حال وی چنان بود که بار شده می آمد و حکایت کرده شد از محمد
بن صبیح که گفت بود مردی که غسل میکرد در فرات پس گذشت نزدیک وی مردی بر کناره فرات که قراءت
میکرد وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ پس همیشه بود آن مرد که اضطراب میکرد حتی که غرق شد و بمرد
و ذکر کرده شد بدرستیکه سلمان فارسی دید جوانی را که قراءت میکرد پس آمد بر آیتی پس موی بر تن او خاست
پس دوست داشت آنرا سلمان و گم کرد آن را پس سوال کرد از حال وی گفته شد مر او را که وی مریض
است پس آمد مر وی را برای عیادت پس آن وقت وی در موت بود و گفت یا ابا عبد الله أرأيت تلك القشعريرة التي
كانت بي فإنها أتتني في أحسن صورة فأخبرتني أن الله غفر لي بها كل ذنب و بالجمله خالی نباشد
صاحب قلب از وجد وقت سماع قرآن پس اگر قرآن تاثیر نکند در وی مطلقا پس مثل آن كَمَثَلِ الَّذِي
يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ بلکه صاحب قلب تاثیر میکند
در وی کلمه از حکمت که میشنود آنرا گفت جعفر خلدی داخل شد مردی از اهل خراسان بر سید الطائفه جنید و
و نزدیک وی جماعتی بود پس گفت جنید را کدام وقت برابر شود نزدیک عبد حامد و ذام او و گفت بعض شیوخ
وقتیکه داخل شود مارستان را و مقید کرده شود و قید گفت جنید نیست این از شأن تو پس پیش آمد بر آن مرد
و گفت هرگاه متحقق شود که وی مخلوق است پس آواز کرد آن مرد آواز کردنی در سوال اگر گوئی پس اگر باشد
سماع قرآن مفید مر وجد را پس چه حال است ایشان را که مجتمع میشوند بر سماع غنا از قوالان نه قاریان پس باید
که بود اجتماع ایشان و تواجد ایشان در حلق قرآن نه در حلق مغنیان و باید که طلب کرده شود وقت هر
اجتماع در هر دعوت قاری را نه قوالی را چه کلام الله تعالی لامحاله افضل است از غنا گوئیم بدانکه غنا اشد
است در تهییج وجد از قرآن به هفت وجه وجه اول آنکه آیات قرآن همه بحال عاشقان مناسبت ندارد
که در آن قصه کافران و حکم معاملت اهل دنیا و چیزهای دیگر بسیار است چه قرآن شفای همه اصناف
خلق است و چون قاری بمثل این آیت میرسد برخواند که مادر را از میراث ششم یک است و خواهر را
نیمه یا آنکه زنی را که شوهر بمیرد چهار ماه و ده روز عدت باید داشت امثال این آتش عشق را تیز نگرداند
مگر کسیکه بغایت عاشق بود و از هر چیزی او را سماعی باشد اگرچه از مقصود دور بود و این چنان نادر است

وجه دوم آنکه بیشتر قرآن یاد دارند و بسیار خوانده باشند و هرچه بسیار شنوده آید آگاهی فرا دل ندهد بیشترین
احوال تا مبتدی که کسی اول بار شنود وبران حال کند بار دوم آن حال نبود و سرود نو بر نو توان گفت و قرآن
نو بر نو نتوان خواند و در روزگار رسول صلی الله علیه وسلم چون اعراب می آمدند و قرآن تازه میشنیدند
میگریستند و احوال بر ایشان پیدا می آمد ابو بکر رضی الله عنه گفت کنا کما کنتم ثم قست قلوبنا
گفت ما نیز همچون شما بودیم اکنون دل ما سخت گشت یعنی بقرآن قرار گرفت و خو فرا کرد و پس هرچه
تازه بود اثر آن بیش باشد و برای این بود که عمر رضی الله عنه حاج را فرمودی تا زود بشهرهای خود
باز روند و گفتی ترسم که چون خوی باکعبه کنند حرمت آن از دل ایشان برود وجه سوم آنکه مر وزن کلام
را بذوق شعر تاثیر نیست در نفس پس نیست صوت موزون طیب مانند صوت طیبی که موزون نیست
و یافته نمیشود وزن مگر در شعر نه در آیات و اگر زحاف کند مغنی در بیتی که میخواند آنرا یا لحن کند یا مائل شود
از حد آن طریقه در لحن هر آئینه مضطرب شود قلب مستمع و باطل شود وجد و سماع او و نفرت کند طبع او
برای عدم مناسبت چون نفرت کند طبع مضطرب شود قلب و تشویش گردد پس وزن درین وقت موثر است
و ازین جهت طلب کرده شد شعر را وجه چهارم آنکه بیشتر دلها حرکت نکند تا او را بالحان و وزن نخوانند
و برای این است که بر حدیث سماع کم افتد و بر آواز خوش افتد چون موزون بالحان بود آنگاه هر دستانی
در هر اثری دیگر دارد و قرآن نشاید که در الحان افگنند و بر دستان راست کنند و دران تصرف کنند
و چون نه الحان بود سخن مجرد بماند مگر آتشی گرم بود که بآن بر افروزد وجه پنجم آنکه الحان را نیز مدد باید داد بآوازهای
دیگر تا اثر بیشتر کند چون قصب و دف و طبل و شاهین و غیر آن و این صورت هزل دارد و قرآن عین جد است
آنرا صیانت باید کرد از آنکه با چیزی یار کنند که در چشم عوام آنرا صورت هزل بود چنانکه رسول صلی الله
علیه وسلم در خانه ربیع بنت معوذ بود و کنیزکان دف میزدند و سرود میگفتند چون او را دیدند ثنای او
بشعر گفتن گرفتند گفت خاموش باشید همانکه میگفتید میگوئید چه ثنای او عین جد بود بر دف گفتن که صورت
هزل دارد نشاید وجه ششم آنکه هر کسی را که حالتی باشد و حریص بود بر آنکه بیتی شنود موافق حال خود
چون موافق نبود آنرا کاره باشد و شاید که گوید این مگو و دیگر بگو و نشاید قرآن را و آن معرض آید در آن

کہ از ان کراہت آید و باشد کہ ہمہ آیتہا موافق ہر کس نبود و اگر بیتے موافق او نباشد بر وفق حال خود تنزیل
کند چہ واجب نیست کہ از شعر آن فہم کنند کہ شاعر خواستہ است اما قرآن را نشاید کہ تنزیل کنند بر اندیشہ
خود و از معنے قرآن بگردانند پس سبب اختیار مشائخ قوال را این بودہ است کہ گفتہ آمد و حاصل این
معاملے بدو سبب باز آید یکی ضعف شنوندہ و دیگر بزرگ داشتن حرمت قرآن تا در تصرف اندیشہ
نا فتد اما وجہ ہفتم ذکر کردہ آنرا ابو نصر سراج طوسے باعتذار از ان پس گفت قرآن کلام اللہ است و صفتے
از صفات وی آن حق است طاقت ندارد آنرا بشریت چہ آن غیر مخلوق پس طاقت ندارد آنرا صفات
مخلوقہ و اگر کشف کردہ شود برای قلب با ذرہ از معنے او و ہیبت او ہر آئینہ منقطع و مدہوش و متحیر شود
و الحان طیبہ مناسب است مر طباع را و نسبت آن نسبت حظوظ است نہ نسبت حقوق و شعر نسبت
آن نسبت حظوظ است پس ہرگاہ ملحق کردہ شود الحان و اصوات را بانچہ در ابیات است از اشارات
و لطائف مشاکل گردد بعض آن مر بعض دیگر را پس باشد قریب تر بسوی حظوظ و خفیف تر بر قلوب
برای مشاکلت مخلوق مر مخلوق را پس مادامیکہ بشریت باقی ست و با صفات و حظوظ ما ملتبس بود و ما ہم
متنعم کنیم بانغمات شجیہ و اصوات طیبہ پس انبساط ما برای مشاہدہ بقائی این حظوظ بسوی قصیدہ ہا
اولے ست از انبساط ما بسوی کلام اللہ تعالے کہ صفت وی و کلام وی ست کہ از وی بدایت
کرد و بطرف وی رجوع خواہد کرد این حاصل مقصود است از کلام وی و اعتذار وی فقط مقام سوم
در سماع حرکت و رقص و جامہ دریدن ست ہر چہ دران مغلوب بود وی را باختیار باشد تا آن با خود نبود و ہر چہ بتکلف
کند تا مردمان نماید کہ او صاحب حالت ست و نباشد حرام بود کہ این عین نفاق باشد ابو القاسم نصیر آبادی
گفت من میگویم کہ این قوم چون بسماع مشغول باشند بہتر از آنکہ بغیبت ابو عمرو بن نجید گفت اگر سی سال
غیبت کنند بہتر از آنکہ در سماع حالتے نمایند بدروغ و بدانکہ کاملتر آن کسی باشد کہ بسماع ہیچ نشود و ساکن
باشد کہ بر ظاہر وی پیدا نیاید و قوت او چنان بود کہ خود را نگاہ تواند داشت کہ آن حرکت و بانگ
و گریہ از ضعف بود و لیکن چنین قوت کمتر بود و ہمانا معنے آنکہ ابو بکر رضی اللہ عنہ گفت کنا کما کنتم ثم
قست قلوبنا آن بود کہ قویت قلوبنا یعنے سخت و بقوت شد کہ طاقت آن داریم کہ خود را نگاہ داریم

وآنکه خود را نگاه نتوان داشت باید که تا بضرورت نرسد خود را نگاه دارد و ظاهر نگرداند جوانی اندر صحبت
جنید بود چون سماع بشنیدی بانگ کردی جنید گفت اگر دیگر چنین کنی در صحبت من نباشی پس او صبر میکرد
تا بجهد عظیم رسید یک روز خود را نگاه داشت آخر یک بانگ بزد و بشکست شکافته و فرمان یافت اما اگر کسی از
خود حالتی اظهار نکند و رقص کند یا بتکلف خود را بگریستن آورد روا آن روا بود چه رقص مباح است
که زنگیان در مسجد رقص میکردند و عائشه رضی الله عنها بنظارت رفت و رسول صلی الله علیه وسلم
با علی رضی الله عنه گفت که تو از منی و من از تو علی رض از شادی این رقص کرد و چند بار پای بر زمین زد
چنانکه عادت عرب باشد که در شادی و نشاط کنند و با جعفر رضی الله عنه گفت تو بمن مانی بخلق او
نیز از شادی رقص کرد و زید بن حارثه رضی الله عنه را گفت تو برادر و مولای مائی او از شادی رقص کرد
پس کسیکه میگوید که این حرام است خطا میکند بلکه غایت این آنست که بازی باشد و بازی نیز حرام نیست
و کسیکه بآن سبب کند که آن حال که در دل و پیدا می آید قوی تر شود آن خود محمود بود اما جامه دریدن
باختیار نشاید که این ضائع کردن مال بود ولیکن چون مغلوب باشد روا بود هر چند که جامه باختیار درد
ولیکن باشد که در آن اختیار مضطرب بود که چنان شود که اگر خواهد که نکند نتواند که ناله بیمار اگر چه باختیار
بود ولیکن اگر خواهد که نکند نتواند و نه هر چه بارادت و قصد بود آدمی دست از آن تواند داشت
همه وقتی و چون چنین مغلوب بود با خود نبود اما آنکه صوفیه جامه خرقه کنند باختیار و پاره ها قسمت کنند
گروهی اعتراض کرده اند که این نشاید و خطا کرده اند که کرباس نیز پاره کنند تا پیراهن دوزند ولیکن چون
ضائع نکنند و برای مقصود پاره کنند روا باشد همچنین چون پاره ها چهار سو کنند برای آن غرض تا همه را
از آن نصیب بود و بر سجاده و مرقع دوزند روا باشد که اگر کسی تائی کرباس بچهار صد پاره کند و هر پاره
بدرویشی دهد مباح بود چون هر پاره چنان بود که بکاری آید آداب سماع بدانکه در سماع سه چیز نگاه
باید داشت زمان و مکان و اخوان چه اگر در وقت نماز بود یا وقت طعام خوردن یا وقتیکه دلها بسببی مشغول
بود سماع بیفائده باشد اما مکان چون راه گذری باشد یا جای تاریک و ناخوش یا خانه ظالمی باشد
همه وقت شولیده شود اما اخوان آن بود که هر کجا حاضر بود اهل سماع باشد که اگر متکبری از اهل دنیا

یا قایلی که منکر سماع باشد یا متکلفی حاضر بود که وی بتکلف بزبان حال و رقص کند یا قومی از اهل غفلت
حاضر باشند که ایشان سماع بر اندیشهٔ باطل کنند یا بحدیث بیهوده مشغول باشند و بهر جای می نگرند و بی حرمت
یا قومی از زنان بنظارت باشند و در میان قوم جوانان باشند که از اندیشه یکدیگر خالی نباشند چنین سماع
بکار نیاید و این معنی آنست که جنید گفته که در سماع زمان و مکان و اخوان شرط است اما نشستن جائیکه
زنان جوان بنظارت آیند و مردمان جوان باشند از اهل غفلت که شهوت بر ایشان غالب بود
حرام باشد چه سماع درین وقت آتش شهوت تیز کند از هر دو جانب هر کسی بشهوت بجائی نگرد و باشد
که تیز دل آید و بخته گردد و آن تخم بسیار فسق و فساد شود و هرگز چنین سماع نباید کرد پس چون کسانیکه
اهل سماع باشند و سماع نشینند ادب آنست که همه سر در پیش افگنند و در یکدیگر ننگرند و هر کسی بجای خود
باشند و در میانه سخن نگویند و آب نخورند و از جوانب ننگرند و دست و سر نجنبانند و بتکلف هیچ حرکت
نکنند بلکه چنانکه در تشهد نماز نشینند بادب بنشینند و همه دل با حق دارند و منتظر آن باشند که چه فتوح
پدید آید از غیب بسبب سماع و خود را نگاه دارند تا باختیار برنخیزند و حرکت نکنند و چون کسی بسبب
غلبات وجد برخیزد با وی موافقت کنند و اگر یکی را دستار بیفتد همه دستار بنهند و این همه اگرچه بدعت
است و از صحابه و تابعین نقل نکرده اند ولیکن نه هرچه بدعت بود نشاید که بسیار بدعت نیکو باشد
که شافعی رح میگوید که جماعت در تراویح وضع امیر المومنین عمر است و این بدعتی نیکوست پس بدعتی
که مذموم است آن بود که مخالف سنتی باشد اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن در شرع محمود است
و هر قومی را عادتی باشد و با ایشان مخالفت کردن در اخلاق ایشان بدخوئی بود و رسول صلی الله علیه
وسلم گفت خالق الناس باخلاقهم با هر کسی زندگانی بر وفق عادت و خوی وی کن و چون
این قوم باین موافقت شاد شوند و از نا موافقت ناکردن متوحش شوند موافقت ایشان از سنت
بود و صحابه از برای رسول صلی الله علیه وسلم برنخاستندی که وی آنرا کاره بودی اما چون جائی
عادت شد و از برنخاستن متوحش شوند برخاستن برای دل خوشی ایشان اولی بود که عادت عرب
دیگر است و عادت عجم دیگر والله تعالی اعلم تعریف و توصیف سماع و بیان تاثیر و فضائل آن لا تعد و لا تحصی

است محال زبان ناطقه گو که اندکے از بسیار و یکے از هزار ش بمعرض تبیان آورده تواند اما برائے تنشیط خواطر و تطمین قلوب ارباب سماع که آتش شوق و ذوق ایشان باستماع نغمات داودی مشتعل میشود و دلها چون موم میگدازد شمهٔ از حال موسیقی و سماع درین کتاب درج کرده میشود کما فی تذکرة مرآة الخیال که از مؤلف افصح زبان شیرخان بن محمد امجد خان لودی نور الله مرقده است

اشعار

بیا ساقی ای دلبری پیشه ات	سے نے بزم با قلقل شیشه ات
که ما هم بر آریم ازین پرده شور	بالحان داؤدے آریم زور
درین نشأ دل سخت جادو نواست	قیامت رقم ساز لوح هواست
ولیکن بجز آب گردیدنش	محال ست چون سنگ خندیدنش
گل نغمه رنگ گداز دل ست	چو دل آب شد مدعا حاصل ست

بباید دانست که موسیقی لفظ سریانی ست و در اصطلاح آن طائفه هوا را گویند و سیقی بمعنی گره آمده یعنی صاحب این فن گره بر هوا میزند اگرچه در تعریف و توصیف این علم غامض دست و زبان کشادن نظر بر پاس امر شریعت بے ادبی ست اما بتحریر بعضے روایات صوفیه بطریق نقل مے پردازند اکثرے از ثقات بر انند که در ابتداے آفرینش روح لطیف بصحبت جسم کثیف تن در نمیداد و در حل اقامت درین دامگاه ظلمانی نمیکشاد تا آنکه آهنگ دلکشای روان پرور از پردهٔ غیب بسمع وی رسید روح آن صداے بے کیف را بجنسیت فرا گرفته صحبت بدن قبول فرموده بر تقدیر صدق این قول باید که تعلق روح با صوت مرغوب از تعلق ببدن مقدم باشد و ایضا جز بروایات صحیحه در کتب معتبره مثل کشف المحجوب و کیمیای سعادت مذکور ست که نوبتے حضرت خاتم الانبیا صلوات الله و سلامه علیه از غزوهٔ فتح و فیروزی بمدینهٔ مطهره تشریف آوردند و زنان مطربه زنگیان بنا بر نذرے که خود ها مقرر کرده بودند در عین مسجد بگفتن سرود و دف زدن و پاکوفتن شروع کردند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

بعائشه صدیقه رضی الله عنها فرمودند میخواهی که تماشا کنی گفت آری پس آنحضرت بر سر دروازه آمدند و صدیقه از عقب سینه زنخ بر دوش مبارک بنهاد و تماشا میکرد بعد از لمحهٔ پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بس نباشد گفت نه و تا سه نوبت این سخن تکرار یافت نوبت سوم گفت بس است درین حال عمر فاروق رضی الله عنه رسید و بچوبدستی آنها را براندند زنان مطربه بگریختند چنانکه چادر از سرها بعضے افتاد و بلی ستر شدند پیغمبر علیه السلام فرمود که ان الشیطان یفر من ظل عمر و گویند و سه حدیث واقع شد السماع معراج الاولیاء مخصوص علی انفسهم والله اعلم بصحته حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا قدس سره بارها میفرمود که ما را در روز میثاق ندائے الست بربکم در آهنگ پورے بگوش رسیده بود و آن صوت بنوعی مشاهد میشود که گویا دیروزه بوده بلکه آنروز را هنوز نشنیده بماند است و در رساله ترجمه العوارف که در زمرهٔ اهل تحقیق اعتبار تمام دارد مذکور است که هر کس از آواز خوش لذت نیابد نشان آن است که دلش مرده است یا سمع باطنش باطل گشته اِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتٰى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَآءَ وَاِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُوْلُوْنَ وصف حال ایشان است وقتی شافعی رضی الله عنه در راهے میگذشت یکے با او همراه بود بجائے رسید که قوالی نغمه میخواند بایستاد و با آن رفیق گفت تو ازین سماع در خود هیچ طرب می یابی گفت نے شافعی گفت معلوم شد که حس باطن ندارے از جنید قدس سره پرسیدند که سبب چیست شخصی آرمیده باشد ناگاه آواز می شنود اضطراب قلق در نهاد وے می افتد و حرکات غیر معتاد و صادر میشود گفت حق سبحانه در عهد ازل و میثاق اول بذرت آدم و ذریات بنی آدم خطاب الست بربکم کرد و عذوبت آن کلام در سماع ارواح ایشان ماند لاجرم هرگاه آواز خوش بشنوند لذت آن خطاب شان یاد آید و بذوق آن در حرکت آیند سمنون محب رحمة الله علیه گوید اَلسَّمَاعُ نِدَآءٌ مِّنَ الْحَقِّ لِلْاَرْوَاحِ وَالْوَجْدُ عِبَادَةٌ عَنْ اِجَابَةِ الْاَرْوَاحِ لِذٰلِكَ النِّدَاءِ وَالتَّغَشِّیْ عِبَادَةٌ عَنِ الْوُصُوْلِ اِلَى الْحَقِّ وَالْبُكَاءُ اَثَرٌ مِنْ اٰثَارِ فَرَحِ الْوُصُوْلِ یکی از ابوسهل صعلوکے پرسید که سماع چیست گفت یُسْتَحَبُّ لِاَهْلِ الْحَقَائِقِ وَیُبَاحُ لِاَهْلِ الْعِلْمِ وَیُکْرَهُ لِاَهْلِ الْفِسْقِ وَالْفُجُوْرِ درین مقام احتراز اللاطناب بدین قدر اکتفا افتاد و هنگام آن رسید که قلم شکسته محرر بے قدر عصیر نغمهٔ از حقیقت آواز شنیده نقش

اہل ہوش رسانند مقدمہ در بیان آواز کہ بزبان ہندی ناد گویند مخفی نماند کہ آواز ہر دو نوع است یکی
آنکہ بے توسط موجودات ممکنہ باشد و آنرا بطور علمای ہند اناحد گویند و آن صدیست کہ در ازل آزال
بوده و الحال نیز بمقتضای الآن کما کان ہمان صفت جاریست و اکثرے برانند کہ علامت نجات ہیچون مرتبہ
بحت ہمان صدای بے انقطاع بود و فقرای مسلمین ہنود آن صدا را از جملہ اذکار بزرگ شمرده بریاضات
شاقہ حاصل نمایند و چون بکمال رسد ہمہ تن در استماع آن گوش گردد و خصوصیت سامعہ از میان
برخیزد و آباد و فریقین اینقدر تفاوت است کہ مسلمانان اسم اللہ را بران آواز تصور نموده بذکر سماعی و سلطان
الاذکار موسوم گردانند و ہنود لفظ شو ہنگ ابران فرو گیرند باز ارا بنساط نمایند در کتب سلف مرقوم است
کہ چون حضرت موسی علی نبینا و علیہ السلام از کوه طور برگشتہ دعوای استماع کلام حق سبحانہ و تعالی نمود
یکے از حکمای یونان بصورت انکار آنحضرت آمده گفت اے پسر زن حائض بکر تو دعوی آن می کنی
کہ کلام ازلی حق تعالی شنیده و اراده حکیم از ایراد این عبارت آن بود کہ شخصے کہ ماده وجود او خون
حیض بوده باشد آن کلام پاک را چگونہ تواند شنید و ندانست کہ این استماع معجزه نبوت انبیا است
و اگر از ہمین سیر کہ فنا بہا پرتوی از ان صدا نصیب اولیا امت نیز می شده باشد چہ عجب القصہ حضرت موسی
فرمود بلی من کلام حق شنیدم حکیم پرسید کہ چگونہ شنیدے گفت از جمیع اعضا و جمیع جہات شنیدم حکیم
تصدیق نموده بازگشت دوم آوازے کہ بتوسط موجودات بصدور پیوندد و آنرا اہل ہند اہد
گویند و آن کیفیتے است قایم بہوا کہ یکے از عناصر چہارگانہ است و حکما گفتہ اند ہر گاه دو چیز کہ
صلب و بمقام یکدیگر باشند چون بسبجی جدا شوند کہ آنرا قلع نامند یا بشدت پیوندند کہ آنرا قرع
گویند ہوا بمیان آن متموج گردد بر مثال تموج آب و آن تموج باعث بر حدوث کیفیتے گردد کہ آنرا صوت
و آواز گویند صدای رعد و برق و سنگ و آہن و چوب و غیره کہ برہم خورند ازین قبیل است اما آنچہ
مفہوم میگردد در آواز آدمی و سائر حیوانات لطیفہ دیگر نیز ہست چہ ہوا کہ از دہان و بینی
در بدن راہ یابد چون آنرا از سینہ اخراج نمایند بنا بر ضیق مخرج حنجره آن کیفیت حاصل آید و بسبب
حرکت کام و زبان و شفتین حروف و کلمات با عوارض دیگر مثل زیر و بم و غنہ باختلاف ظاہر گردد

ذٰلِكَ تَقْدِیْرُ الْعَزِیْزِ الْعَلِیْمِ و لیکن صفا و کدورت آواز بحسب اختلاف امزجه است گفته اند
که چون در حلق آدمی همیشه تولید بلغم لزج میشود اگر قوت طبیعت بدفع یا تحلیل آن اکتفا نماید
آواز صاف و مرغوب بود و اگر تحلیل نتواند برد مکدر و نامطبوع باشد و ازین جاست که اکثر
مردم سال خورده را آواز مکدر میباشد چه قوت طبیعت آنها در انحطاط است بر تحلیل مواد ردیه چنانچه
باید قادر نیست و از معالجات مجربه اطبای هند است که اگر قدری جو پاک کرده در شیرهٔ برگ تانبول تا سه
روز تر نمایند روز چهارم در آفتاب خشک نموده بآتش نرم بریان کنند و هر روز چهار پنج بار بوزن
دو سه ماشه اختیار نمایند در عرض یک هفته کما بیش صفای حنجره حاصل آید فروع در اصل دعا
بعد از تمهید مقدمات نموده میشود که چون لذت موسیقی بر طوائف انام اعم و اشمل افتاده است هر گروهی
از آهنگ نیز و بم بطریقی که مطبوع و مستحسن نموده عشرت پیرا و بهره اندوز اند هر طائفه بحسب جولی
دانند ترانگیفت گو ای + مرغان چمن بهر صباحی + خوانند ترا باصطلاحی + انتهی و باقی اقسام سرود
که در ان کتاب بشرح و بسط مندرج است بعدم ضرورت بیانش درین محل فرو گذاشته شد اگر کسی را
شوق استقصای آن باشد بکتاب مسطور رجوع می باید کرد و بر ارباب فطرت و اصحاب خبرت مخفی
مباد که اگرچه در طریقهٔ علیهٔ قادریه استماع سماع معمول و مرسوم نیست مشائخان کبار این طریقه
قویمهٔ مستقیمه تبرو تیج و اشاعتش نرفته اند و نیز مرشد ارشد من از ارباب سماع نیستند اما اظهار حق
از امورات لابدیه است از ترک کدام یک امر انکار آن لازم نمی آید زیرا که ترک شئی چیزی دیگر است
و انکار آن شئی دیگر پس مجوزان عاملان را باید که آنرا از واجبات تصور نسازند و سمند همت را
بوادی عملش علی الاستمرار تیز جولان نه نمایند و مانعان و تارکان آنرا باید که زبان طعن و تشنیع بر عاملان نکشایند
بلکه هر دو فریق بزبان حال و قال این نغمه را که حَلَالٌ لِاَهْلِهٖ وَحَرَامٌ لِغَیْرِهٖ سرائیده باشند نظم

مکن عیب درویش حیران و مست
که غرق است زان می زند پا و دست

نه بینی شتر بر حُدی عرب
که چونش به رقص اندر آرد طرب

شتر را چو شور و طرب در سر است
اگر آدمی را نباشد خر است

حلالش بود رقص بر یاد دوست ❊ که هر آستینش جانی در وست
بگویم سماع ای برادر که چیست ❊ اگر مستمع را بدانم که کیست
گر از برج معنی بود طیر او ❊ فرشته فرو ماند از سیر او
مگس پیش شوریده دل پر نزد ❊ که او چون مگس دست بر سر نزد
نه بم داند آشفته سامان نه زیر ❊ بر آواز مرغی بنالد فقیر
سراینده خود می نگردد خموش ❊ ولیکن نه هر وقت باز است گوش
چو شوریدگان می پرستی کنند ❊ بر آواز دولاب مستی کنند
برقص اندر آیند دولاب وار ❊ چو دولاب بر خود بگریند زار
به تسلیم سر در گریبان برند ❊ چو طاقت نماند گریبان درند

بیان حقیقت مرغ ققنس از شنیدن آواز او باشد انس

هست ققنس طرفه مرغ دلستان ❊ موضع آن مرغ در هندوستان
سخت منقاری عجب دارد دراز ❊ همچو نی در وی بسی سوراخ باز
قرب صد سوراخ در منقار اوست ❊ نیست جفتش طاق بودن کار اوست
هست در هر ثقبه آوازی دگر ❊ زیر هر آوازی او رازی دگر
چون بهر ثقبه بنالد زار زار ❊ مرغ ماهی گردد از وی بیقرار
جمله درندگان خامش شوند ❊ در خوشی بانگ او بیهش شوند
فیلسوفی بود دمسازش گرفت ❊ علم موسیقی ز آوازش گرفت
سال عمر او بود قرب هزار ❊ وقت مرگ خود بداند آشکار
چون ببرد وقت مردن دل ز خویش ❊ هیزم آرد گرد خود یک خرمه پیش
در میان هیزم آید بیقرار ❊ در دهد صد نوحه بس زار زار

پس زبان ہر ثقبۂ از جان پاک
چون بدان ہر ثقبۂ چون نوحہ گر
در میانِ نوحہ از اندوہ مرگ
از نفیر او ہمہ پرندگان
سوے او آیند از نظارگے
از غمش آن روز از خون جگر
جملہ از زاری او حیران شوند
بس عجب روزے بود آن روز او
باز چون عمرش رسد با یک نفس
آتش بیرون جہد از بال او
زود در آتش فتد ہیزم ہمے
مرغ و ہیزم ہر دو چون اخگر شوند
چون نماند ذرۂ اخگر پدید
آتش آن ہیزم چو خاکستر کند

نوحۂ دیگر بر آرد درد ناک
نوحۂ دیگر کند چون نوحہ گر
ہر زمان بر خود بلرزد ہمچو برگ
وز خروشِ او ہمہ درندگان
دل ببرند از جہان یکبارگے
پیش او بسیار میرد جانور
بعضے از بے قوتی بیجان شوند
خون چکد از نالۂ دلسوز او
بال و پر برہم زند از پیش و پس
بعد از ان آتش بگردد حال او
بس بسوزد ہیزمش خوش خوش ہمے
بعد اخگر نیز خاکستر شوند
ققنسے آید ز خاکستر پدید
از میان ققنس بچہ سر بر کند

فصل فے بیان انشاء الشعر وانشاده وذکر شعرائہ صلی اللہ علیہ وسلم در روایت الشعر عنہ علیہ الصلوٰۃ والسلام

بدانکہ بیان انشاء شعر و ما یتعلق بہ ضمناً رقم ثبت یافت و معہذا براے اہتمام شان آن در بیان آن ما فصلے علیحدہ وضع کردہ شد اما انشاء شعر پس گفت فقیہ ابو اللیث رحمہ اللہ در کتاب بستان العارفین قد تکلم الناس فی انشاء الشعر فکرھہ بعض الناس و رخص فیہ الاخرون فاما من کرہ فاحتجم بما روی الاعمش عن ابی صالح عن ابی ھریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی

صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال لان یمتلی جوف احد کم قیحا ودما حتی یریہ خیر لہ من ان یمتلی شعرا۔ ولان اللہ تعالی قال والشعراء یتبعہم الغاوون الخ واما حجۃ من اباح ذلک فما روی ہشام بن عروۃ عن ابیہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان من الشعر لحکمۃ۔ وروی سماک بن حرب عن جابر بن سمرۃ رضی اللہ عنہ انہ قال کان اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم یتناشدون الشعر والنبی صلی اللہ علیہ وسلم جالس بینہم یبتسم وعن ہشام عن ابیہ قال ما رایت امرأۃ اعلم بشعر ولا بطلب ولا بفقہ من عائشۃ رضی اللہ عنہا وعن ابیہا۔ وروی عکرمۃ رضی اللہ عنہ عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال اذا قرأ احدکم شیئا من القران ولا یدری ما تفسیرہ فلیلتمس من الشعر فان الشعر دیوان العرب۔ وقیل لابی الدرداء رضی اللہ عنہ کل الانصار قال الشعر غیرک قال وانا اقول ایضا الشعر یرید المرء ان یعطی مناہ۔ ویابی اللہ الا ما اراد۔ یقول المرء فائدتی بمالی۔ وتقوی اللہ افضل ما استفاد۔ وروی عن الکلبی عن ابی صالح عن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان عائشۃ رضی اللہ عنہا لما بلغہا خبر ابی ہریرۃ قالت رحم اللہ ابا ہریرۃ انما قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لان یمتلی جوف احدکم قیحا ودما حتی یریہ خیر لہ من ان یمتلی شعرا من الشعر الذی ہجیت بہ وقیل ایضا ان معنی النہی فی الشعر اذا اشتغل بہ فیشغلہ عن قراءۃ القران والذکر واما اذا لم یشغلہ فلا باس بہ انتہی اما بیان روایت شعر انوری صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت فقیہ ابو اللیث تکلم الناس فی روایۃ الشعر عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال بعضہم لم یثبت عنہ شعر ویحتجون بما روی عن عائشۃ رضی اللہ عنہا انہ قیل لہا ہل کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یتمثل بالشعر قالت کان ابغض الحدیث الیہ الشعر غیر انہ تمثل مرۃ ببیت اخر بن قیس بن طرفۃ فجعل اخرہ اولہ قال الشعر ستبدی لک الایام ما کنت جاہلا۔

ویاتیك بالاخبار من لم تزود + الخ وقال بعضهم یجوز عند الشعر کما جاء عنه فی الاخبار وهو ما روی ابن طاؤس عن ابیه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یوم الخندق اللهم لاعیش الاعیش الاخرة فارحم الانصار والمهاجرة فاجابت الانصار بهذا الشعر نحن الذین بایعوا محمدا + علی الوفاء ما بقینا ابدا + وروی ابو عثمان النهدی عن سلمان الفارسی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم لما ضرب فی الخندق بالمعول فقال + بسم الله وبه بدینا + ولو عبدنا غیره شقینا + وروی البراء بن عازب رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا النبی لا کذب + انا ابن عبد المطلب + وروی اسود بن قیس عن جندب ان النبی علیه الصلوة والسلام کان یمشی فی طریق مکة فعثر فاصاب حجرا اصبعه فدمیت فقال + هل انت الا اصبع دمیت + وفی سبیل الله ما لقیت + ویروی وفی کتاب الله ما لقیت قال الفقیه رحمه الله هذه الاخبار صحیحة ولکن یحتمل انه لم یقصد به الشعر ولکنه کلام خرج موافقا للشعر من غیر ان یکون قصد بذلك الشعر + ولان هذه الابیات التی رویت عنه انما هی رجز والرجز لا یکون شعرا وانما هو مثل السجع من الکلام انتهی اما بیان شعراء آنحضرت صلی الله علیه وسلم ودر ضمن آن بیان انشاد شعرست وهم انشاء آن پس بدانکه شعراء آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازانها که وقع میکردند وبازمیداشتند شر کافران را از اسلام واهل آن ومدح رسول صلی الله علیه وسلم وهجو کفار لعنهم الله می کردند سه کس شمرده اند حسان بن ثابت وکعب بن مالك وعبد الله بن رواحه در روضة الاحباب میگوید که شاعران خادمان رسول صلی الله علیه وسلم از مردان صد وشصت وچند از زنان وازده کس بوده اند الخ اما حسان بن ثابت بوالولید لقال ابو عبد الرحمن ونیز ابو الحسام حسان ابن ثابت بن المنذر بن حرام ضد حلال انصاری نجاری خزرجی شاعر رسول الله صلی الله علیه وسلم از فحول شعر است در جاهلیت واسلام واجماع کرده اند عرب برانکه اشعر اهل مدر اهل یثرب اند

پسر عبد القیس ثم ثقیف و بالجملہ اشعر اہل مدینہ حسان بن ثابت ست و زندگانی کرد او و پدر او
ثابت و جد او منذر و پدر جد او حرام ہر یک صد و بست سال و گفتہ است ابو نعیم شناختہ نمیشود
در عرب چہار کس کہ تناسل کردند از صلب یکدیگر و اتفاق افتادہ باشد مدت اعمار ایشان بقدر غیر
ایشان و عبد الرحمن پسر حسان بن ثابت چون فخر میکرد این را می افتاد بر قفای خود بر فراش خود و فرا زمیـ
میکرد پاہای خود را و خندہ میکرد و فارغ میشد مردن بگمان آنکہ نیست من نیز باین سن خواہم رسید پس مرد چہل و ہشت
سالہ و از اصمعی آمدہ کہ گفت حسان بن ثابت از فحول شعراست و ابو حاتم گفت کہ می آمد از وے اشعار نرم پس گفت
اصمعی نسبت کردہ می شود بوی اشیائے کہ صحیح نیست از وے و ابو حاتم از ابو عبیدہ آوردہ کہ گفت
فضل دادہ شد حسان بر شعرا بسہ چیز شاعر انصار بود در جاہلیت و شاعر رسول خدا بود در نبوت و
شاعر تمام یمن بود در اسلام و میگویند شعر جاہلیت و آنچہ بود از شعر اسلام دہی زیرا کہ اسلام باز میدارد
از کذب و منع میکند از ان و شعر تزئین میدہد اورا کذب و افراط در وصف و تزئین بغیر حق و اینہمہ
کذب ست و زندگانی کرد حسان شصت سال در جاہلیت و شصت در اسلام و دریافتہ بود نابغہ
ذبیانی را و اعشے را و خواندہ بود پیش ایشان شعر خود را و ہر دو مسلم داشتند اورا و گفتند کہ تو شاعری
و وی ہجو میکرد مشرکان قریش را انا نہا ای کہ ہجو میکردند رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم مثل عبد اللہ
ابن الزبعرے بکسر زا و فتح موحدہ و سکون عین مہملہ و فتح را و در آخر الف و ابو سفیان بن الحارث ابن
عبد المطلب ابن عم رسول اللہ و عمرو بن العاص و غیر ہم آوردہ اند کہ گفت یکی از مسلمانان بعلی مرتضی
رضی اللہ عنہ کہ ہجو کن از جانب ما این قوم را کہ ہجو میکنند بار گفت اگر اذن کند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
میکنم و چون شنید این سخن را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود علی نیست نزد وی آنچہ خواستہ شود درین
باب و نیست علی در آنجا کہ میخواہید شما از وے بعد ازان فرمود چہ منع میکند قوم را کہ نصرت دادہ اند
رسول خدا را بسلاحہای خود از ینکہ نصرت دہند او را بزبانہای خود پس گفت حسان من برای این کارم
یا رسول اللہ و گرفت طرف لسان خود را و گفت خدا آسان گرداند مرا ابو معقولی میان بصری بضم با
و سکون صاد بلدہ ایست از شام و میان صنعا کہ شہرے از یمن ست گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

چگونه هجو میکنی ایشان را و می دانی که نسب ایشان و من از ایشانم و در نسب ایشان داخلم و چگونه
هجو میکنی ابا سفیان را و وی ابن عم من است گفت حسان والله بیرون میکشم ترا یا رسول الله از ایشان
چنانکه بیرون کشیده می شود موی از خمیر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیا ابا بکر را و رجوع
کن بوی که وی اعلم است بانساب ایشان پس میرفت ابوبکر رض تا مطلع گرداند او را بر انساب ایشان
و میگفت باز دار خود را از فلان و فلانه و ذکر کن فلان و فلانه را پس شروع کرد حسان در هجو کردن
مشرکان و چون شنیدند قریش شعر حسان بن ثابت را شناختند که این شعر از وی نیست بلکه از
ابن ابی قحافه است و پس هجو کرد حسان ابو سفیان بن الحارث را و چون رسید شعر او بابی سفیان گفت
این کلامیست که غائب نیست از وی ابن ابی قحافه و آنحضرت می نهاد برای حسان منبر در مسجد که
می ایستاد بر آن و مدح آنحضرت و هجو دشمنان او میکرد و فرمود آنحضرت إِنَّ اللهَ يُؤَيِّدُ حَسَّانًا بِرُوحِ الْقُدُسِ
مَا دَامَ يُنَافِحُ عَنْ رَسُولِ اللهِ و در روایتی يُفَاخِرُ و میگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که قول حسان بن ثابت سخت تر است بر ایشان از آمدن تیر و خلیدن آن ایشان را و گفته اند
که هر کرا خدای تعالی زبانی عطا کند و بر تکلم قدرت بخشد باید که در مدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هجو
دشمنان او تقصیر نکند که بهترین کارها این است و گفته اند که کار حسان بن ثابت آن بود که معارضه میکرد
مشرکان را در وقائع و ایام و مآثر و هجو میکرد ایشان را و ذکر میکرد قبائح و مثالب ایشان را و گذشت
عمر بن الخطاب رض روزی بر حسان در حالیکه وی شعری میخواند در مسجد پس تیز نگاه کرد عمر بجانب
حسان و گفت شعر میخوانی در مسجد پس گفت حسان مرا و انشد من شعر در مسجد نزد کسی که بهتر بود از تو یعنی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس خاموش گشت عمر و از اشعار جیده حسان است آنچه آورده در سبیل ارتجال
در پیش آنحضرت در وقت قدوم بنی تمیم و قصه که آورده اند ایشان شاعر و خطیب خود را و مفاخرت کردند چنانچه
در وقائع سال نهم در سریه عیینه بن حصن بر بنو تمیم گذشت پس حسان قصیده انشا کرد و ثابت بن قیس
ابن شماس خطبه خواند و اقرار کردند بنو تمیم بعجز و نادانی خود و گفتند که شاعر محمد بهتر از شاعر ماست و خطیب
وی بهتر از خطیب ما و وارد شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود حسان حاجز است میان

مومنین و منافقین دوست نمیدارد و اورا منافق و دشمن ندارد او را مومن فرمود و نکتب حسان را
نیز اکثر وی منافحت و مخاصمت و معارضت میکند از خدا و رسول واخ هذا کله فی مدارج النبوة
و نیز جواز انشاء شعر از نص ثابت شده چنانچه در تفسیر کشاف تحت قوله تعالی وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ
الْغَاوُوْنَ ۵ اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ فِيْ كُلِّ وَادٍ يَّهِيْمُوْنَ ۵ وَاَنَّهُمْ يَقُوْلُوْنَ مَا لَا يَفْعَلُوْنَ ۵ اِلَّا الَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَذَكَرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا وَّانْتَصَرُوْا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوْا الخ مذکور ست
والشعراء مبتداء ويتبعهم الغاوون خبره ومعناه انه لا يتبعهم على باطلهم وكذبهم
وفضول قولهم وما هم عليه من الهجاء و تمزيق الاعراض والقدح في الانساب
والنسيب بالحرم والغزل والابتهار ومدح من لا يستحق المدح ولا يستحسن ذلك
منهم ولا يطرب على قولهم الا الغاوون والسفهاء والشطار وقيل الغاوون الراوون
وقيل الشياطين - وقيل هم شعراء قريش عبد الله بن الزبعرى وهبيرة بن ابي وهب
المخزومي ومسافع عن عبد مناف وابو عزة الجمحي ومن ثقيف امية بن ابي الصلت
قالوا نحن نقول مثل قول محمد وكانوا يهجونه ويجتمع اليهم الاعراب من قومهم يستمعون
اشعارهم واهاجيهم - وقرأ عيسى ابن عمر والشعراء بالنصب على اضمار فعل يفسره
الظاهر قال ابو عبيد كان الغالب عليه حب النصب قرأ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ
وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ وسورةً انزلناها وقرئ يتبعهم على التخفيف ويتبعهم
بسكون العين تشبيها لبعه بعضد - ذكر الوادي والهيوم فيه
تمثيل لذهابهم في كل شعب من القول واعتسافهم وقلة مبالاتهم
بالغلو في المنطق ومجاوزة حد القصد فيه حتى يفضلوا اجبن الناس
على عنترة واشحهم على حاتم وان يبهتوا البريء ويفسقوا التقي وعن الفرزدق
ان سليمان بن عبد الملك سمع قوله فبتن بجانبيّ مصرعات وبت افض
اغلاق الختام فقال قد وجب عليك الحد فقال يا امير المومنين قد درأ الله

عنى الحد بقولهم وانهم يقولون ما لا يفعلون ما استثنى الشعراء المومنين الصالحين الذين يكثرون
ذكر الله وتلاوة القران وكان ذلك اغلب عليهم من الشعر واذا قالوا شعرا قالوه فى توحيد الله
والثناء عليه والحكمة والموعظة والزهد والاداب الحسنة ومدح رسول الله صلى الله
عليه وسلم والصحابة وصلحاء الامة وما لا باس به من المعانى التى لا يتلطخون فيها
بذنب ولا يتلبسون بشائنة ولا منقصة وكان هجاؤهم على سبيل الانتصار
ممن يهجوهم قال الله تعالى لَا يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوْءِ مِنَ الْقَوْلِ اِلَّا مَنْ ظُلِمَ
وذلك من غير اعتداء ولا زيادة على ما هو جواب لقوله تعالى فَمَنِ اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ
فَاعْتَدُوْا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ وعن عمرو بن عبيد ان رجلا من العلوية
قال له ان صدرى ليجيش بالشعر فقال فما يمنعك منه فيما لا باس به والقول
فيه ان الشعر باب من الكلام فحسنه كحسن الكلام وقبيحه كقبيح الكلام وقيل المراد
بالمستثنين عبد الله بن رواحة وحسان بن ثابت والكعبان كعب بن مالك
وكعب بن زهير والذين كانوا ينافحون عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ويكافحون
هجاة قريش - وعن كعب بن مالك ان النبى صلى الله عليه وسلم قال له اُهْجُهُمْ
فوالذى نفسى بيده لَهُوَ اَشَدُّ عَلَيْهِمْ من النبل وكان يقول لحسان قل وروح القدس
معك - انتهى وذكر فى التفسير البيضاوى وَالشُّعَرَاۤءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُوْنَ واتباع محمد
صلى الله عليه وسلم ليسوا كذلك هو استيناف ابطل تعالى كونه شاعرا وقرره بقوله
اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ فِىْ كُلِّ وَادٍ يَّهِيْمُوْنَ لكن اكثر مقدماتهم خيالات لا حقيقة لها
واغلب كلماتهم فى النسيب بالحرم والغزل والابتهاد وتمزيق الاعراض والقدح
فى الانساب والوعد الكاذب والافتخار الباطل ومدح من لا يستحقه والاطراء
فيه واليه اشار بقوله وَاَنَّهُمْ يَقُوْلُوْنَ مَا لَا يَفْعَلُوْنَ وكانه لما كان اعجاز القران من
جهة المعنى واللفظ وقدحوا فى المعنى بانه مما تنزلت به الشياطين

ونفى اللفظ بانه من جنس كلام الشعراء تكلم في القسمين وبين منافاة القرآن لهما ومضادة
حال الرسول صلى الله عليه وسلم لحال اربابها وقرأ نافع يتبعهم على التخفيف وقرئ بالتشديد
وتسكين العين تشبيها لبعه بعضد الا الذين امنوا وعملوا الصالحات وذكروا الله كثيرا
وانتصروا من بعد ما ظلموا + استثناء للشعراء المؤمنين الصالحين الذين يكثرون ذكر الله ويكون اكثر
اشعارهم في التوحيد والثناء على الله تعالى والحث على طاعته تعالى ولو قالوا هجوا ارادوا به الانتصار
ممن هجاهم ومكافحة هجاة المسلمين كعبد الله بن رواحة وحسان بن ثابت والكعبين وكان عليه
الصلوة والسلام يقول لحسان قل وروح القدس معك وعن كعب بن مالك انه عليه الصلوة والسلام
قال له اهجهم فوالذي نفسي بيده لهو اشد عليهم من النبل انتهى وذكر في التفسير الاحمدي اعلم ان الآيات
الدالة على تقبيح الشعر اكثر من ان يحصى لانه قال في اكثر المواضع وما علمناه الشعر ولما كانت
هذه الآية ظاهرة في هذا المعنى ومشتملة على فائدة الاستثناء اخترتها فقوله تعالى والشعراء
يتبعهم الغاوون + مبتدأ وخبر ويتبعهم بالتشديد عند الاكثرين وقرأ نافع يتبعهم بالتخفيف
والمعنى لا يتبعهم على باطلهم وكذبهم وتمزيق الاعراض والقدح في الانساب ومدح من لا يستحق
المدح والهجاء ولا يستحسن شيئا منهم الا الغاوون اى السفهاء او الراوون او الشياطين او المشركون
هكذا في المدارك وقيل الشعراء هم شعراء قريش وقد نزل حين شعر الشاعران
في باب الرسول عليه السلام ومنه الاسلاف وكانت الاعراب يحفظون تلك الاشعار ويقرؤنها هكذا ذكر
في الحسيني نقلا عن البشير ويشير الى ذلك كلام صاحب الكشاف ايضا ويفهم من الزاهدي والبيضاوي وانه رد
لما قالوا ان محمدا شاعر ولفظ القرآن من جنس كلام الشعراء يعني ان محمدا ليس بشاعر لان الشعراء يتبعهم
الغاوون واتباع محمد ليسوا بغاوين فابطل به كونه شاعرا ثم قرره بقوله تعالى الم تر انهم في كل واد
يهيمون وانهم يقولون ما لا يفعلون يعني انهم في كل واد من القول يتحدثون في كل لغو وباطل
يخوضون ويقولون من الوعد ما لا يفعلون الهائم في الاصل الذاهب على وجهه لا مقصد له وانما
قال ذلك لان اكثر مقدماتهم خيالات لا حقيقة لها واغلب كلماتهم في النسيب بالحرم والغزل
والابتهار والوعيد الكاذب والافتخار الباطل ومدح من لا يستحق والاطراء فيه

وغير ذلك على ما عرفت وفي الكشاف والمدارك وعن الفرزدق ان سليمان بن عبد الملك
سمع قوله شعر فبتن بجانبي مصرعات وبت افض اغلاق الختام فقال قد وجب عليك الحد
فقال قد درأ الله عني الحد بقوله تعالى وانهم يقولون ما لا يفعلون حيث وصفهم بالكذب
والوعد ثم لما ذكر ان الشعراء يتصفون بالاوصاف الذميمة المذكورة وكان جماعة من الصحابة
رضي الله عنهم كعبد الله ابن رواحة وحسان بن ثابت والكعبين شعراء يهجون المشركين جوابا
لهجوهم وخافوا ان يكونوا موصوفين بهذه الصفات واقبلوا به النبي صلى الله عليه وسلم نزل في حقهم
قوله تعالى الا الذين امنوا فهو استثناء مما سبق يعني ان الشعراء موصوف بالصفات المذكورة
الا الشعراء المومنين الذين يعملون الصالحات ويذكرون الله كثيرا اي يكون اكثر
اشعارهم في التوحيد والثناء على الله ورسوله والحث على طاعته وانتصروا من بعد ما ظلموا بغي لو قالوا
هجوا لاحد لم يريدوا به الهجو بل لما ارادوا به الانتصار ممن هجاهم من بعد ما كانوا مطلوبين
ومكافحة هجاء المسلمين في ذلك جائز لوجه الا ان جزاء سيئة مثلها ولا يحب الله الجهر بالسوء من القول
الا من ظلم وقد قال عليه السلام لحسان قل وروح القدس معك وقال لكعب بن مالك اهجهم
فوالذي نفسي بيده لهو اشد عليهم من النبل هذا ما قالوا وبهذا القدر تم ما نحن فيه في بيان الشعر انتهى
ودر تفسير حسيني ع السلامي اين مضامين نگين را از نهانخانه بطن بدين آئين بر منصه رقم جلوه داده منظر علمای
فحول در آورده که والشعراء وشاعران مشرک چون ابن زبعری وهبیره ومسافع وامیه ثقفی یتبعهم الغاوون پیروی
ایشان میکنند سفهای عرب یعنی روایت ایشان در تفسیر علم الهدی ره نقل کرده که وشاعر در باب حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم ومذمت اسلام شعرها گفتند ومشرکان یاد گرفته میخواندند این آیت در شان ایشان
نازل شد الم تر انهم آیا نمی بینی که ایشان فی کل واد در هر وادی از فنون کلام یهیمون سرگردان میشوند چون تشبیب
وهزل ومطایبه وطعن در انساب ومدح ناسزا وهجو نالائق وافراط در مدح وذم وامثال آن وانهم
وآنکه ایشان یقولون میگویند ما لا یفعلون آنچه نمیکنند یعنی تفسیق ناکرده بر خود گواهی میدهند وهیچ
ناداده بکسی در سلک نظم میکشند واگر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیت کند بر بسیاری ازین معنی مطلع
شود ودر تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیت حسان بن رواحه وجمعی از شعرا اصحاب رضی

بجناب نبوت پناه صلی الله علیه وسلم آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما شاعریم واین
گفت می ترسیم که برین وصف بمیریم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که مومن جهاد میکند بشمشیر خود
وبزبان خود وشعری که شما در شان کفار میگوئید بر ایشان سخت ترست از تیغ ونیزه واین آیت نازل شد
که إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا شعرای تبوع ون همه بوادی سر گردانند مگر آنانکه ایمان آورده اند وعملوا
الصالحات وعملهای شایسته کردند یعنی پیغامبر را علیه السلام ستائش نمودند وبهجو ومذمت کفار مشغول گشتند
وذکروا الله ویاد کردند خدا تعالی را در اشعار خود کثیرا بسیار یعنی اکثر اشعار شعرای اسلامیه بتحمید وتوحید است
وتحریض بطاعت وتنبیه از غفلت وانتصروا وانتقام کشیدند از مشرکان مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا پس
از آنکه ستم دیده شده بودند بهجا یعنی هجو ایشان را بر ایشان رد کردند وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حسان را
گفت اهج المشرکین فان جبرئیل معک حضرت حقائق پناهی قدس سره در دیباچه دیوان اول آورده
که هر چند قادر حکیم جل ذکره در آیت کریمه وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ شعرا که سیاحان بحر شعرند
جمع ساخته وکمند ملام استغراق در گردن ایشان انداخته گاه در غرقاب بحد وغایت غوایت می اندازد
وگاه تشنه لب در وادی حیرت وضلالت سرگردان می سازد اما بسیاری از ایشان بواسطه صلاح
عمل وصدق ایمان در زورق امان إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ نشسته اند وبواسطه بادبان
وذکروا الله کثیرا بساحل خلاص وناحیه نجات پیوسته ویکی از افاضل گفته است شعر شاعرانی که نعت
خوانند در قران خدای هست از ایشان هم بقرآن ظاهر استثنای شان ؛ وذکر فی التفسیر الکبیر
والشعراء یتبعهم الغاوون الم تر انهم فی کل واد یهیمون وانهم یقولون ما لا یفعلون الا الذین
وعملوا الصالحات وذکروا الله کثیرا وانتصروا من بعد ما ظلموا وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون اعلم ان الکفار لما قالوا لم لا یجوز ان یقال ان الشیاطین تنزل بالقران علی محمد
کما انهم ینزلون بالکهانة علی الکهنة وبالشعر علی الشعراء ثم انه سبحانه
فرق بین محمد صلی الله علیه وسلم وبین الکهنة فذکر ههنا ما یدل
علی الفرق بینه علیه السلام وبین الشعراء وذلک من وجوه ان الشعراء

يتبعهم الغاوون اى الضالون ثم بين تلك الغواية بامرين الاول انهم فى كل واد يهيمون
والمراد منه الطرق المختلفة كقولك انا فى واد وانت فى واد وذلك لانهم قد يمدحون الشيئ
بعد ان ذموه وبالعكس وقد يعظمونه بعد ان استحقروه وبالعكس وذلك يدل على انهم
لا يطلبون بشعرهم الحق ولا الصدق بخلاف امر محمد صلى الله عليه وسلم فانه من اول
امره الى اخره بقى على طريق واحد وهو الدعوة الى الله تعالى والترغيب فى الاخرة والاعراض
عن الدنيا الثانى انهم يقولون ما لا يفعلون وذلك ايضا من علامات الغوات فانهم
يرغبون فى الجود ويرغبون عنه وينفرون عن البخل ويصرون عليه ويقدحون فى الناس بادنى
شئى صدر عن واحد من اسلافهم ثم انهم لا يرتكبون الا الفواحش وذلك يدل على الغواية
والضلالة واما محمد صلى الله عليه وسلم فانه بدأ بنفسه حيث قال الله تعالى له فلا تدع
مع الله الها اخر فتكون من المعذبين ثم بالاقرب فالاقرب حيث قال الله تعالى له وانذر
عشيرتك الاقربين وكل ذلك على خلاف طريقة الشعراء فقد ظهر بهذا الذى بينا ان حال
محمد صلى الله عليه وسلم ما كان يشبه حال الشعراء ثم ان الله تعالى لما وصف الشعراء
بهذه الاوصاف الذميمة بيانا لهذا الفرق استثنى عنهم الموصوفين بامور اربعة احدها
الايمان وهو قوله الا الذين امنوا وثانيها العمل الصالح وهو قوله وعملوا الصالحات
وثالثها ان يكون شعرهم فى التوحيد والنبوة ودعوة الخلق الى الحق وهو قوله وذكروا الله
كثيرا ورابعها ان لا يذكروا هجو احد الا على سبيل الانتصار ممن يهجوهم وهو قوله وانتصروا
من بعد ما ظلموا قال الله تعالى لا يحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم ثم ان الشرط
فيه ترك الاعتداء لقوله تعالى فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم
وقيل المراد بهذا الاستثناء عبد الله بن رواحة وحسان بن ثابت وكعب بن مالك
وكعب بن زهير لانهم كانوا يهجون قريشا وعن كعب بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال له اهجهم فوالذي نفسي بيده لهو اشد عليهم من رشق النبل

وکان یقول لحسان بن ثابت قل وروح القدس معک فاما قوله وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون فالذی عندی فیه واللہ اعلم انه تعالیٰ لما ذکر فی هذه السورة تزییل الحزن عن قلب رسوله صلی اللہ علیه وسلم من الدلائل العقلیة ومن اخبار الانبیاء المتقدمین ثم ذکر الدلائل علی نبوته علیه السلام ثم ذکر سوال المشرکین فی تسمیتهم محمدا صلی اللہ علیه وسلم تارة بالکاهن وتارة بالشاعر ثم انه تعالیٰ بیّن الفرق بینه وبین الکاهن اولاً ثم بیّن الفرق بینه وبین الشاعر ثانیاً ختم السورة بهذا التهدید العظیم یعنی ان الذین ظلموا ای انفسهم واعرضوا عن تدبر هذه الآیات والتامل فی هذه البینات فانهم سیعلمون بعد ذلک ای منقلب ینقلبون وقال الجمهور المراد منه الزجر عن الطریقة التی وصف اللہ بها هؤلاء الشعراء والاول اقرب الی نظم السورة من اولها الی آخرها واللہ اعلم والحمد للہ رب العلمین وصلواته علی سیدنا محمد النبی الامی واله وصحبه اجمعین وعلی ازواجه امهات المؤمنین وعلی التابعین لهم باحسان الی یوم الدین ـ و در مدارج النبوة مذکور ست که درمیان صحابه غیر این سه کس مذکور مشهور را نیز در شعر انوشته اند ابو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب و عباس بن مرداس السلمی و عدی ابن حاتم الطائی و احوال ایشان در مواضع سابقه معلوم شده ست و حمید بن ثور الهلالی الهذلی که شاعر محمود بود و قدوم آورد بر آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم و انشاد کرد قصیده را که در اول این بیت شعر اَصْبَحَ قَلْبِي مِنْ سُلَيْمٰى مُقْصِدًا ، اِنْ اَخْطَأَ مِنْهَا وَاِنْ تَعَمَّدَ او در آخر میگوید شعر حَتّٰى اَتَانَا نَبِيُّنَا مُحَمَّدٌ ، يَتْلُوا مِنَ اللهِ كِتَابًا مُرْشِدًا ۱ و نیز همون کتاب در باب السماع فرموده است مانند که نظم بر نثر تفوق دارد که آن موزون ست و این ناموزون و فرق که درمیان موزون ناموزون ست برای اولی الالباب ظاهر و هویداست بعضے شعر گوئی را منسوب بکفر کنند و آیۂ کریمه الشعراء یتبعهم الغاوون دلیل آرند و غافل از استثنای آیۂ کریمه که آخرش الا الذین امنوا وعملوا الصالحات واقع ست اگر فی الحقیقت چنین بودی جناب ولایت مآب علی علیه السلام و دیگر ائمهٔ اطهار علیهم التحیات و اصحاب کرام علیهم الرضوان و مشایخ کبار امت و علمای نامدار ملت قدس اللہ سرهم

هرگز بطرف شعر التفات نفرموده‌اند و در حق شاعران اَلشُّعَرَاءُ تَلَامِذَةُ الرَّحْمٰنِ نگفتندی و جناب
حضرت سرور کائنات صلی الله علیه وسلم باصلاح قصیدهٔ کعب بن زهیر توجه نفرموده و نیز قصائد حسان
ابن ثابت که در زمانهٔ رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بود و بمدحت آنجناب نبوت مآب تصنیف کرده بعضور
معروض میداشت صلهٔ تحسین می یافت دلیلی ست قوی بر فضیلت شعر و شاعری حضرت فریدالدین عطار
گوید شعر شاعری جزویست از پیغمبری + جاهلانش کفر خوانند از خری + هزل گویان و هذیان سرایان
مردودان طائفهٔ مقبولان شعرا اند هزل گو هر چند طبعیش عالی و کلامش موزون باشد مقبول خاطر مقبلان
نگردد سخن را که جوهریست لطیف و زبان را که آلهٔ نطق ست شریف هرگز بمذمت و دشنام و لغویات و
واهیات آلوده ساختن شعر: نطق آدمی بهتر ست از دواب + دواب از تو به گر نگوئی صواب +
وهمچنین اکثر صحابه و تابعین و تبع تابعین و صلحای امت شعرگوئی و سخن پروری و مداحی کرده اند بروایات
صحیحه آمده است پس بقول نبی کریم صلی الله علیه وسلم عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِيْنَ
شاعریت و مداحیت بر کل امت سنت گردید حقا که در عالم احدی نیست که کلمهٔ موزون از زبان او برنیامده
باشد چنانچه در کلمات الشعرا این عبارت ثبت نموده فقیر حقیر محمد افضل سرخوش واضح میگرداند که سخن قدیم
است و لایزال زیرا که کلام از جملهٔ صفات ثبوتیهٔ الٰهی ست و چون ذاتش قدیم و لایزال ست صفاتش
نیز می باید که قدیم و لایزال باشد غرض تا بهار نطق در جوش ست هر معانی رنگارنگ گلفروش و
ورد ترجیح افواه و السنه مرتبهٔ کلام موزون از ناموزون و نظم از نثر زیاده و افزون ست بیت
آب بود معنی روشن غنچه + خوب اگر بسته شود گوهر ست + گواه صدق این دعوی مصرع برجسته ع
بسم الله الرحمن الرحیم بس ست که دیباچه طراز و عنوان آیهٔ اقرأ النسب فهرست بروان احباب الا چشمهای خوبرویان
وخوش نگاهان حکما گویند که در بدن آدمی عجائب بسیار ست اما دو چیز بغایت غریب و نادر ست که عقل در
ادراک آن عاجز و قاصر اول جستن نبض که بے نطق خبر از اختلاف و اعتدال امزجه میدهد اطبا انسان
بر سقم و صحت ابدان مطلع میگردند دوم شعر یعنی کلام موزون که گرچه بر باد میش نیست بچه لطافت و صنائع
و بلاغت و فصاحت و نزاکت ترکیب می یابد که موجب یادگار و باعث زندگی نام در روزگار میگردد

وسخن سنجان بنسبت آن از ہمہ دیگر ممتاز اند و تلمیذ الرحمن معزز و سرفراز ملا ظہوری میفرماید بیت ز حیوان
بنطق آدمی برتر ست * پس آدم ترا نکو سخنور تر ست * نسبت شعرائے کرام با انبیا علیہم الصلوة والسلام
اقرب و اوقع ست زیرا کہ رجوع این طائفہ علیہ ہمیشہ بمبدء فیاض و عالم غیب ست شیخ نظامی گنجوی
میفرماید بیت پیش و پس قلب صف کبریا * پس شعرا آمد و پیش انبیا * و در بالا بدین مسئلہ در رفع کہ شعر
کلام ست موزون حسن او حسن ست و قبیح او قبیح ست * ش * قولہ شعر کلام ست این قول ترجمہ
این حدیث شریف ست الشعر کلام حسنہ حسن و قبیحہ قبیح کذا فی المشکوة قولہ
حسن او حسن ست اگر مضمون آن مشتمل باشد بر حمد خدا یا نعت رسول صلی اللہ علیہ وسلم یا تحریص بر ذکر
خدا و عبادات یا مسائل دینیہ پس گفتنش و خواندن ہر دو موجب ثواب ست و اگر مشتمل باشد بر امر مباح پس
مباح ست و اگر متضمن باشد بر امر ممنوعہ مثل بیان سراپا و خال و خط امردی یا زنے صاحب حسن کہ در آن شہر
زندہ موجود باشد یا ہجو مسلمانی غیر ظالم پس انشا و انشادش ہر دو حرام و اگر در آن ذکر شخص غیر معین
موجود یا معین میت باشد مضائقہ ندارد کذا فی العینی شرح الکنز پس ازین مفہوم گردید کہ بیان سراپا و خال
و خط امردی یا زنے بر سبیل غیر تعیین یا ہجو آنکہ معینہ میت باشد یا محمود جسم وطن مباح نباشد جائز است
و مباح و اگر آن نسا و امردان صاحب کمالات بودہ باشند پس بیان خال و خط ایشان از مستحبات ست
چہ ایشان مظہر تجلیات الہیہ اند انتہی و در مشکوة آوردہ است کہ ابو مسعود انصاری رضی اللہ عنہ کہ او را
بدری نیز میگویند یا بسبب آنکہ در غزوۂ بدر حاضر بود یا بجہت آنکہ مسکن وے وادی بدر بود و صحابی
دیگر از اعیان صحابہ باہم نشستہ بودند و سماع غنا میکردند مردی دیگر کہ حاضر بود شنیدن ایشان غنا را
بروی گران آمد و انکار نمود و گفت اَیْ صَاحِبَیْ رَسُوْلِ اللہِ اَنْتُمَا ای دو یار پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم شما سرود میشنوید ایشان گفتند اگر میخواہے کہ تو نیز بشنوی با ما بنشین و بشنو و اگر نہ برو اذن
دادہ است مارا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ بشنویم و این در عروسی بود و تغنی در آن بالاتفاق مباح ست

اشعار

این گفتہ چند کہ من گفتہ ام
گوہر ناسفتہ نگر سفتہ ام

بلبل این نوگل باغ خودم	باده کش جام ایاغ خودم
شاه سخن را سخن میشناس	سکهٔ نو را از کهن میشناس
بشنو از انصاف اگر مقبلے	شعر بود محبت روشن دلے
در شرف شعر رسول خدا	گفت بسے قول بمدح وثنا
شعر که اصحاب نبی گفته اند	چون در و یاقوت و گهر سفته اند
شعر علی گفت و حسین و حسن	کعب و انس گفت و اویس قرن
شعر که حسان عرب گفته است	سید کونین پذیرفته است
منع ز اشعار نکردش نبے	تائب از ان کار نکردش نبے
بلکه برو کرد هزار آفرین	سید کونین رسول امین
شعر بسے خوانده ام از اولیا	شعر بسے دیده ام از اصفیا
شعر که در فقه حرام آمده	آن همه اشعار عوام آمده
گه بطبع وصف خسان میکنند	گه بحسد هجو کسان می کنند
در صفت شعر گواه متین	رو بصحیحین و مشکوٰة بین
تابع غاوون که حقارت شده	از پئے آن قوم اشارت شده
کان شعرا وصف بتان کرده اند	رغم نبے کفر عیان کرده اند
در صفت شاعر مومن خدا	گفت در ان آیہ ثانے ثنا
بی خردی چند بطبع غبے	فرق نکردند ز نبے تا نبے
دشمن شعر اند بذهن سقیم	طعنه زنانند بطبع سلیم
طبع غبے دشمن شاعر بود	خصم نبے ابله و کافر بود
بود اگر شعر قبیح و کریه	نسخهٔ منظومه نکردے فقیه
هست باشعار فوائد بسے	مسئله فقه و عقائد بسے

مجتهدان شعر پذیرفته اند	نکتهٔ اغراق بسے گفته اند
شعر که در وعظ و نصایح بود	پاک ز اطوار قبائح بود
شعر که آن در خط و خال آمده	سر بسرش سحر و وبال آمده
شعر چو انسان بشرف ظاهر ست	لیک درو مومن و هم کافر ست
نکته سخن گفته ام از صد طرب	نیست درو صورت لهو و لعب
صورت حال آمده در قال من	نیست بر دل قال من از حال من
این همه حالت که مرا رو نمود	از دو موهبت پیر بود
پیر که آن هادی راه خداست	در همه شیخان جهان مقتدا ست
شیخ جهان مهر علیؒ غوث نام	هست مرا مرشد عالی مقام
چشم خدا بین شده پر نور ازو	اہل حقائق شده مسرور ازو
سینهٔ او مخزن اسرار بود	جبههٔ او مطلع انوار بود
سخت دلان نرم ازو میشدند	سرد دلان گرم ازو میشدند
تا که بود کرسی و لوح و قلم	رحمت حق باد و بر او دمبدم
مظهر حق ست بعلم و کمال	سوی سخن گفتن نازک خیال
یاد خدا ست و جهان یاورش	شاهد اقبال ابد در برش

الباب الثانی فی اثبات الاستمداد من حضرات الاولیاء رضی الله عنهم فی الحیوة وبعد الممات وبیان بعض حالات الحضرة الغوثیة علی ابائه وعلیه الصلوة والتحیة وفیه بعض مسائل زیارة القبور

بدانکه شیخ عبدالحق محقق دهلوی رحمة الله علیه در باب زیارت قبور اندر شرح مشکوة نوشته زیارت قبور

مستحب ست باتفاق زیراکه سبب رقت قلب و تذکره موت و بوسیدگی استخوان و فنای دنیا
است و جز آن از فوائد و عمده دران دعا اموات را و استغفار برای ایشان است و باین سبب مسنون
شده است سنت و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که به بقیع میرفت و سلام میداد بر اهل آن
و استغفار میکرد برای ایشان و اما استمداد باهل قبور در غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیا علیهم السلام
منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها و میگویند نیست زیارت مگر برای دعای موتی و استغفار برای
ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کرده اند آنرا مشائخ صوفیه
قدس الله اسرارهم و بعض فقها رحمة الله علیهم و این امری محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان
تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از ارواح رسیده و این طائفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی
گفته است قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجة الاسلام امام محمد غزالی گفته هر که استمداد کرده شود
بوی در حیات استمداد کرده میشود بوی بعد از وفات و یکی از مشائخ عظام گفته است دیدم چهار کس را از مشائخ
که تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی و شیخ عبدالقادر
جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمرده و مقصود حصر نیست انچه خود دیده و یافته است گفته و سید احمد بن زروق
که از اعاظم فقها و علما و مشائخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابوالعباس حضرمی از من پرسید که امداد حی اقوی
است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است و من میگویم که امداد میت قوی تر است پس
شیخ گفت نعم زیراکه وی در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر از آن است
که حصر و احصا کرده شود و یافته نمی شود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح که منافی و مخالف این باشد
و رد کند این را و بتحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث که روح باقی است و او را علم و شعور بزائران
و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانکه در حیات بود یا بیشتر
از ان و اولیا را کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و آن نیست مگر ارواح ایشان را و ارواح باقی است و متصرف
حقیقی نیست مگر خدا عز شانه و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر
داده شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه

در حالت حیات بود ونیست فعل وتصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله وعم نواله ونیست چیزے
که فرق کند میان هر دو حالت ویافته نشده است دلیلی بران ودر شرح شیخ ابن حجر هیثمی مکی در شرح حدیث
لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد گفته است که این بر تقدیری ست
که نماز گذارد بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام ست باتفاق واما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبرے یا صالحے
ونماز گزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر وتوجه بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب
عبادت ببرکت قبر وی بمجاورت مر آن روح پاک را حرجے نیست دران ودر آخر این باب مشکوة این حدیث
آورده وعن عائشة رضی قالت كنت ادخل بيتي الذي فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم
واني واضع ثوبي واقول انما هو زوجي وابي فلما دفن عمر فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة
علي ثيابي حياء من عمر رواه احمد ودرین حدیث دلیلی واضح ست بر حیات میت وعلم وی آنکه واجب
است احترام میت نزد زیارت وخصوصا صالحان ومراعات ادب قدر مراتب ایشان چنانچه
در حالت حیات ایشان بود زیرا که صالحان را مدد بلیغ ست مر زیارت کنندگان خود را باندازه ادب
ایشان کذا فی شرح الشیخ انتهی ودر کتاب الجهاد در قضیه قتال ای بدر از مشکوة این حدیث آورده وعن
قتادة قال ذكر لنا انس بن مالك عن ابي طلحة ان النبي صلى الله عليه وسلم امر يوم
بدر باربعة وعشرين رجلا من صناديد قريش فقذفوا في طوي من اطواء بدر خبيث
مخبث وكان اذا ظهر على قوم اقام بالعرصة ثلث ليال فلما كان ببدر اليوم الثالث امر براحلته فشد
عليها رحلها ثم مشى واتبعه اصحابه حتى قام على شفة الركي فجعل يناديهم باسمائهم واسماء
آبائهم يا فلان بن فلان ويا فلان بن فلان ايسركم انكم اطعتم الله ورسوله فانا قد وجدنا
ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر يا رسول الله ما تكلم من اجساد
لا ارواح لها قال النبي صلى الله عليه وسلم والذي نفس محمد بيده ما انتم باسمع لما اقول
منهم وفي رواية ما انتم باسمع منهم ولكن لا يجيبون متفق عليه وزاد البخاري قال قتادة
احياهم الله حتى اسمعهم قوله توبيخا وتصغيرا ونقمة وحسرة وندما گفت شیخ رحمه الله

تحت این حدیث بدانکه این حدیث صحیح متفق علیه صریح ست در ثبوت سماع مر اموات را و حصول
علم مر ایشان را بانچه خطاب کرده میشود و همچنین در حدیث مسلم آمده است که میت میشنود کوفتن نعال
مردم را وقتیکه بر میگردند از دفن و همچنین آنکه در زیارت آن حضرت صلی الله علیه وسلم اهل البقیع را آمده که
سلام کرد بر ایشان و خطاب کرد مر ایشان را و گفت سلام بر شما ای اهل دار مسلمانان آمد شما را آنچه وعده
کرده شده بود دیروز و ما نیز ان شاء الله تعالی می پیوندیم بشما زیرا که خطاب با کسی که نشنود و نفهمد معقول نیست نزدیک
است که شمار کرده شود از جمله عبث و در حدیث ترمذی آمده که چون زیارت کرد عائشه رضی الله عنها قبر برادر
خود را عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر میشدم وقت موت تو دفن میکردم ترا آنجا
که مرده بودی و اگر حاضر میشدم در ان وقت زیارت نمیکردم ترا چنانکه در باب زیارت القبور گذشت
و نقل کرده است شیخ ابن الهمام در شرح هدایه که اکثر مشائخ حنفیه برانند که میت نمیشنود و تصریح کرده اند
در کتاب الایمان که اگر یکی سوگند خورد که کلام نکنم او را پس کلام کرد او را بعد از مردن او حانث نمیگردد
زیرا که یمین منعقد میگردد بر کسیکه وی حیثیت قابلیت فهم دارد و میت این چنین نیست و جواب داده اند از
جماعه از حدیث مسلم که ناطق ست بسماع میت قرع نعال مردم را بانکه این مخصوص بوقت نهادن است
در قبر ست از برای مقدمه سوال و این تخصیص خلاف ظاهر ست و دلیلی نیست بران و ظاهر حدیث آنست
که این حالت حاصل ست میت را در قبر و جواب داده اند از حدیث مذکور در این باب که نص ست
در خلاف مذهب ایشان گاهی بانکه این مخصوص ست بآن حضرت صلی الله علیه وسلم و معجزه اوست در زیادت
حسرت ست کافران را و پوشیده نماند که حمل برین مجرد احتمال و تاویل ست که حمل نمی توان کرد بر وی
تا قائم نشود دلیل بر استحالت سماع و پروردگار عز و جل قادر ست بران و سببیت حواس ادراک را عادی
ست و بمجرد خلق باری تعالی ست چنانکه در کتب مذهب مقرر شده است و گاهی جواب میدهند بانکه آن از
باب ضرب المثل ست و مراد حقیقت کلام نیست و این جواب ابعد البعید تر ست و ضعیف تر و در کتاب
الایمان بر عرف و عادت ست نه بر حقیقت فافهم و قوی ترین وجوه تاویل ایشان آن ست
که این روایت مردود ست از عائشه رضی الله عنها که چون ابن عمر رضی الله عنه شنید گفت چگونه گوید

چگونه گوید این را رسول الله صلی الله علیه وسلم و حال آنکه میگوید خدا تعالی إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَمَا أَنْتَ
بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ یعنی نیستی تو ای محمد صلعم شنوانندهٔ کسانی را که در قبرها اند کذا قال الشیخ ابن الهمام
و در مواهب لدنیه میگوید که تاویل کرده است عائشه رضی الله عنها و گفته است که مراد پیغمبر صلی الله
علیه وسلم آنست که بگوید شما الآن میدانید که آنچه من میگفتم حق است و گفته که وهم شد عمر را که بجا علم سمع گفت
و بالجمله عائشه رضی الله عنها انکار کرد سماع موتی را و استدلال کرد باین دو آیت قرآنی که مذکور شدند و لیکن علما جواب داده اند
از قول عائشه رضی الله عنها و استدلال او بقرآن و قبول نکرده اند این قول را از عائشه رضی الله عنها و در مواهب لدنیه نقل کرده اند
از اسماعیل که گفته بود نزد عائشه رضی الله عنها از فهم و ذکا و کثرت روایت و غوص در غوامض علوم آنچه زیاده بر آن
متصور نباشد لیکن سبیل نیست بسوی رد روایت ثقه مگر بنص که مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا تخصیص
یا استحاله آن و مراد بآیت قرآنی آنست که تو نمی شنوانی بلکه خدا تعالی امی شنواند و نیز مراد بموتی و بمن فی القبور
کافرانند و مراد بسماع عدم اجابت حق است بدلیل آنکه این دو آیت نازل شده در دعوت کفار
بایمان و عدم اجابت ایشان مر حق را و نیز گفته اند که مراد بموتی موتی القلوب اند و بقبور اجساد ایشان که در دل
آن دلها مرده افتاده است و تحقیق ذکر کرده است در مواهب لدنیه که در مغازی محمد بن اسحاق باسناد
جید و امام احمد بن حنبل نیز باسناد حسن از عائشه رضی الله عنها مثل حدیث عمر آورده پس گویا عائشه رجوع کرده از انکار
بسبب آنکه ثابت شد نزد وی از روایت این صحابهٔ کبار زیرا که وی رضی الله عنها حاضر نبود در آن قضیه
و در شروح صحیح بخاری نیز مثل این کلام مذکور شده و تمسک کرده اند جماعه که اثبات سماع میکنند بقول
قتاده که در آخر حدیث مذکور شد که حاصل او آنست که موتی را در قبور حالتی و قسمی از حیات می بخشند که حاصل
میشود بآن سماع و در این قول قتاده تخصیص بآنحضرت نیست صلی الله علیه وسلم که بطریق معجزه واقع
شده است و نه تخصیص باین اموات بلکه خدا قادر است که آن حالت در همه اموات نیز پیدا کند از تخصیص
که باشد در هر زمان که بود فتدبر و بالله التوفیق و در اینجا سخن دیگری است که فرضاً اگر از ثبوت سماع نیز انکار کنیم
باعتبار آنکه سماع بحاسه سمع میباشد و سمع بخرابی بدن خراب شده بگوییم از نفی سمع نفی علم لازم نمی آید و علم بروح
بود که باقی است پس علم بمبصرات و مسموعات حاصل باشد نیز و جهة الابصار و سمع چنانکه بعضی متکلمان سمع و بصر

الهی تعالی را بعلم بمسموعات و مبصرات تاویل کرده اند و بتخصیص ارواح شهدا اخبار و آثار در علم موتی باحوال زیارت کنندگان و شناختن ایشان را تا آنکه آمده است که زیارت روز جمعه محبوب تر است زیراکه درین روز علم میت اتم واکمل می باشد و احوال زائرین بر ایشان اکشف واظهر و نیز شک نیست در حصول علم مر موتی را در سرای آخرت و برزخ و بقیت بین اسلام چنانکه عائشه گفته و متفق علیه است و هم بحدیث پس ممکن است علم باحوال دنیا و اهل دنیا و چیست دلیل بر زوال این علم و نسیان آن با وجود بقای روح و آمده است که کافران تمنا خواهند کرد عود بدنیا و آمده است که چون میت از سوال منکر و نکیر جواب بخیر دهد و راحت یابد آرزو میکند و میگوید ای کاش کسے باشد که خبر کند باهل من که من راحت و خرم شده و بالجمله کتاب و سنت مملو و مشحون اند باخبار و آثار که دلالت میکنند بر وجود علم مر موتی را بدنیا و اهل آن پس منکر نشود آنرا مگر جاهل باخبار و منکر دین و گفتم من بجهت توفیق و اما استمداد باهل قبور منکر شده اند آنرا بعض فقها اگر انکار از جهت آن است که سماع و علم نیست ایشان را بزائران و احوال ایشان پس بطلان او ثابت شد و اگر بسبب آن است که قدرت و تصرف نیست مر ایشان را دران موطن تا مدد کنند بلکه محبوس و ممنوع اند و مشغول اند بانچه عارض شده است مر ایشان را از محنت و شدت و انچه باز داشته است از دیگران لا این کلیه نمی ماند خصوصا در شان متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشان را از قرب در برزخ و منزلت و قدرت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زائران را که متوسل اند بایشان چنانکه در روز قیامت خواهد بود و چیست دلیل بر نفی آن و تفسیر کرده است بیضاوی کریمهٔ والنازعات غرقاً را الآیه بصفات نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده میشوند از ابدان و نشاط میکنند بسوی عالم ملکوت و سیاحت میکنند دران پس سبقت میکنند بحظایر قدس پس میگردند بشرف و قوت از مدبرات و لیت شعری چه میخواهند ایشان باستمداد و امداد که این فرقه منکر اند آنرا انچه بلغنی و فهمیم ازان این نیست که داعی محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجت خود را از جناب عزت و غنای وی و توسل میکند بروحانیت این بندهٔ مقرب و مکرم در درگاه عزت وے و میگوید خداوندا ببرکت این بندهٔ تو که رحمت کرده بر وے و اکرام کرده او را بلطف و کرمے که بوے داری بر آورده گردان

حاجت مرا که تو معطی کریمی یا نداء میکند این بندهٔ مکرم و مقرب را که ای بندهٔ خدا و ولی وی شفاعت کن
مرا و بخواه از خدا که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطی و مسئول و مامول پروردگار
است تعالی و تقدس نیست این بنده در میان مگر وسیله و نیست قادر و فاعل و متصرف در وجود مگر حق سبحانه
و اولیا خدا فانی و هالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت وی و نیست ایشان را فعل و قدرت و تصرف اکنون
که در قبور اند و نه در آن هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب
شرک و توجه بما سوای حق باشد چنانکه منکر زعم میکند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب دعا از صالحان
و دوستان خدا در حالت حیات نیز و این ممنوع نیست بلکه مستحب و مستحسن است باتفاق شائع است
در دین و اگر میگویند که ایشان بعد از موت معزول شدند و بیرون آورده شدند از آن حالت کرامت
که بود ایشان را در حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شدند بآنچه عارض شد
از آفات بعد از ممات پس این کلیه نیست و دلیل نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه
این کلیه نباشد و فائدهٔ استمداد عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی مجذوب باشند بعالم قدس و مستهلک باشند
در لاهوت حق چنانکه ایشان را شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی و تدبیری در وی چنانکه در عالم
نیز از تفاوت حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد نعم اگر زائران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف و مستبد
و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند چنانکه
میکنند آنچه حرام و منهی عنه است در دین از تقبیل قبر و سجده مر آن را و نماز بسوی وی و جز آن از آنچه نهی و تحذیر
واقع شده است این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتباری ندارد و خارج مبحث است
و حاشا از عالم بشریعت عارف باحکام دین که اعتقاد بکند این اعتقاد را و این فعل را بکند و آنچه مروی
و محکی است از مشائخ اهل کشف در استمداد از ارواح کمل و استفاده از آنان خارج از حصر است مذکور است
در کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آن را ذکر کنیم و شاید که منکر و متعصب
سود نکند او را کلمات ایشان عافانا الله من ذلک سخن درینجا از وجه علم و شریعت است آری مروی
و مسنون در زیارت سلام بر موتی و استغفار مر ایشان را و قرائت قرآن است و لیکن درینجا نفی از استمداد نیست

پس زیارت برای امداد مرحومی را و استمداد از ایشان ہر دو باشد بر اتفاق ہمال از آنکہ در زیارت بعد ایشان نیست
کہ خلاف در غیر انبیا ست صلوٰۃ اللہ و سلامہ علیہم اجمعین کہ ایشان احیا اند بحیات حقیقی دنیاوی
باتفاق و اولیا بحیات اخروی معنوی و کلام درین مقام بحد اطناب و تطویل کشید برغم منکران
کہ در قریب این زمان فرقہ پیدا شدہ اند کہ منکر اند استمداد و استعانت را از اولیای خدا کہ نقل کردہ اند
ازین دار فانی بدار بقا و زندہ اند نزد پروردگار خود و مرزوق اند و خوشحال اند و مردم را شعور نیست
و متوجہان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبدۂ اصنام میدانند و میگویند آنچہ میگویند و عمر ہا است
کہ تحقیق و تفصیل این مسئلہ مخطور خاطر فاتر بود و الآن توفیق الٰہی بآن مساعدت کرد والحمد للہ اللھم
ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعہ وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابہ واللہ اعلم وعلمہ احکم
و مولانا عبد العزیز قدس سرہ العزیز در تفسیر خود بتفسیر آیۂ ﴿اِیَّاکَ نَعۡبُدُ وَاِیَّاکَ نَسۡتَعِیۡنُ﴾ او نوشتہ
لیکن درینجا باید فہمید کہ استعانت از غیر بوجہی کہ اعتماد بر آن غیر باشد و او را مظہر عون الٰہی نداند حرام است
و اگر التفات محض بجانب حق است و او را یکی از مظہر عون دانستہ و نظر بکارخانہ اسباب و حکمت او تعالیٰ
در آن نمودہ بغیر استعانت ظاہری نماید دور از عرفان نخواہد بود و در شرع نیز جائز و روا است و انبیا
و اولیا این نوع استعانت بغیر کردہ اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکہ استعانت
بحضرت حق است لا غیر انتہیٰ و در مدارج النبوۃ مذکور است کہ فاطمہ خزاعیہ گفت کہ روزے در صحرای
احد میگذشتم گفتم السلام علیک یا عم رسول اللہ آواز شنیدم وعلیک السلام ورحمۃ اللہ وبرکاتہ
و ظاہر است کہ این احادیث ہم دلیل ندا بر غائب و ہم دلیل سماع و علم و ادراک اموات اند در عموم مومنین
چنانچہ شیخ در جملہ تصانیف خود مثل جامع البرکات و شرح مشکوٰۃ و شرح سفر السعادۃ و جذب القلوب
و ما ثبت من السنۃ و مدارج النبوۃ تحقیق آن فرمودہ است و اثبات کردہ است کہ عموم مومنین را
سماع و علم و ادراک حاصل است بعد ممات بلا خلاف علما عقائد اہل سنت و جماعت و حدیثے
یا آیتے یا دلیلی بر رد آن وارد نشدہ و آنچہ از راہ انکار و تعصب بعضی آوردہ اند جواب ہمہ شبہات
نوشتہ و رسیدن سلام مومنان موتی و رد جواب ہنگام سلام احیا را از بسیاری احادیث بثبوت رسیدہ

در کتب مصنفهٔ وی موجود ست چنانچه در جذب القلوب نوشته که تمامهٔ اهل سنت و جماعت عقائد
دارند به ثبوت ادراکات مثل علم و سمع مر سائر اموات را از آحاد بشر خصوصاً انبیا را علیهم السلام
و قطع میکنند بعود حیات مر هر میت را در قبر چنانچه در احادیث ورود یافته و وارد نشده که بعد از عود حیات
در قبر بار دیگر موت عود میکند بلکه نعیم قبر و عذاب آن را تا قیام قیامت ادراک می کنند انتهی و در
مدارج النبوة نوشته است اما علم و سماع شک نیست در ثبوت آن مر ایشان را یعنی شهدا را بلکه سائر اموات
را کما صرح به العلماء انتهی۔ و در مقام دیگر همین کتاب میفرماید و بالجمله اخبار و آثار در سماع موتی و علم و
شعور بسیار ست و دلیلی قاطع بر خلاف آن به ثبوت نه پیوسته و کلام درین مقام در شرح مشکوة مستوفی
ذکر کرده شد والله و رسوله اعلم انتهی بعبارته۔ و صلوة و سلام بطفیل رسول صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم
بر اصحاب و آل و اهل بیت و عشیره و عترت و خدام وی صلی الله علیه و علیهم اجمعین که در احادیث واقع ست
رسیدن آن ثابت ست و شکی نیست در آن و چون سلام بعوام مومنین در قبر بلا وسیله ملائکه خاص
بسمع ایشان رسد در خواص چرا نرسد و حال آنکه از صلوة و سلام بر ایشان بطفیل خود خبر داده است
مخبر صادق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم اگر فرستادن صلوة و سلام مهمل بودی و نرسیدی و نفع
و ترقیاتیکه بدان متعلق ست نبودی آل و اصحاب خود را داخل صلوة و سلام بلا فرق قرب و بعد نه فرمودی
و ظاهر ست که این صلوة و سلام بر مومنین و آل و اصحاب از قرب و بعد یا ملائکه رسانند یا بسمع خاص ایشان
باشد قال جل جلاله و عز شانه و توالی احسانه فی تنزیله المحکم هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلٰئِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم
مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا و در جذب القلوب مذکور ست که عبد الحق
که از اکابر علماء و ائمه حدیث ست در احکام صغری باسناد صحیح از ابن عباس رضی الله عنهما روایت آورده
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود هیچ احدی بقبر برادر مومن خود که او را در دنیا می شناخت نگذرد و بروی
سلام نکند مگر آنکه برادر وی او را بشناسد و رد سلام وی بکند و ابن عبد البر نیز این حدیث
را روایت کرده و تصحیح نموده چنانچه ابن همیشه آنرا نقل کرده است باندک تفاوتی در لفظ
و ابن ابی الدنیا از ابو هریره نیز همچنین روایتی آورده انتهی بعبارته و فی المرقاة شرح المشکوة للملا

علی القاری قال الانبیاء فی قبورهم احیاء والعرض والسماع بعد الموت لیس مخصوصاً
بالانبیاء بل سائر الموتی یسمعون السلام والکلام ویعرض علیهم اعمال اقاربهم فی بعض
الایام نعم الانبیاء یکون حیاتهم علی الوجه الاکمل + وقال الحکیم الترمذی الارواح تجول
فی البرزخ فتبصر احوال الدنیا + و فی المواهب اللدنیة للعلامة القسطلانی من انتقل
الی عالم البرزخ من المومنین یعلم احوال الاحیاء غالبا + قال المجاهد ان الرجل یبشر بصلاح
ولده فی قبره انتهی ترجمه در مرقات شرح مشکوٰة ملا علی قاری میگوید انبیاء در قبور خود زنده اند عرض
احوال وسماع بعد موت مخصوص نیست انبیاء را بلکه تمام مردگان میشنوند سلام وکلام را وعرض کرده
میشود بر ایشان اعمال اقارب ایشان در بعضے ایام هان مگر حیات انبیا کاملتر ست وحکیم ترمذی گفته
کہ ارواح جولان میکنند در عالم برزخ پس مے بینند احوال دنیا را ودر مواهب لدنیہ علامہ قسطلانی نوشته
کہ هرکہ انتقال کرد از عالم دنیا بعالم برزخ از مومنین میداند احوال زندگان را اکثر وبیشتر وگفت مجاهد بدرستیکه
مرد خوش میشود از نیکی ولد خود در قبر خود انتهی ودر طریقۂ وسطے مذکور ست کہ مقصود اثبات علم وادراک ست
برای اموات خواه کسی بر قبور ایشان بیان کند خواه ملائکہ با مرده ها خبر رسانند بهر طرز اموات را اطلاع
از احوال اینجا وعلم وشعور حاصل ست ودر کتاب دیلمی ودر شرح حدیث اَلمَیِّتُ یُؤذِیهِ فِی قَبرِهٖ
مَا یُؤذِیهِ فِی حَیَاتِهٖ مذکور ست المیت یبلغ من افعال الاحیاء واقوالهم انتهی یعنی میت را
میرسد خبر از افعال زندگان واقوال ایشان ودر شرح برزخ ست اخرج ابن ابی الدنیا عن عبید
ابن عمرة قال اِذَا مَاتَ المَیِّتُ تَلَقَّاهُ الاَرْوَاحُ یَستَخبِرُونَهٗ کَمَا یُستَخبَرُ الرَّاکِبُ مَا فَعَلَ فُلَانٌ
وَفُلَانٌ وَعَنْ اَبِی هُرَیرَةَ اِلٰی اَنَّهُم یَسْاَلُونَ عَنْ هِرَّةِ المَیِّتِ قال رضی الله عنه رُوِیَ اِنْ
اُخْبِرَ بِصَلَاحِ الاَحْیَاءِ یَفْرَحُونَ وَاِنْ اُخْبِرَ بِفِسْقِهِم یَغْتَمُّونَ انتهی یعنی روایت کرد ابن ابی الدنیا
از عبید بن عمره کہ گفت وقتیکہ میت می میرد ملاقات میکنند آنرا ارواح وخبرے جویند ازان مرده چنانکہ
خبر میجویند از سوار کہ چہ کرد فلان وفلان واز ابوهریره است تا آنکہ سوال میکنند از گربہ سکان گفت شارح
برزخ کہ روایت کرده شده است آنکہ اگر خبر یافتند از نیکوئی زندگان تفریح میکنند و اگر خبر یافتند از فسق ایشان

از فسق مغموم میشوند و بروایت انس بن مالک ثابت شده قال النبی صلی الله علیه وآله
وسلم ان اعمالکم تعرض علی اقاربکم وعشائرکم من الاموات فان کان خیرا استبشروا
وان کان غیر ذلک قالوا اللهم لا تمتهم حتی تهدیهم واخرج ابن ابی الدنیا والاصبهانی فی
فی الترغیب عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم لا تفضحوا
موتاکم بسیئات اعمالکم فانها تعرض علی اولیائکم من اهل القبور یعنی گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بدرستیکه اعمال شمایان عرض کرده میشود بر اقربای شما و عشائر شما از اموات
پس اگر باشد خیر خوش میشوند و اگر باشد جز این یعنی بد میگویند الهی موت مده ایشانرا تا آنکه هدایت کنی
ایشانرا و اخراج کرد ابن ابی الدنیا و اصبهانی در کتاب ترغیب خود از ابوهریره گفت فرمود رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم که فضیحت مکنید اموات خود را از بدیهای اعمال خود پس اعمال شمایان عرض کرده میشود بر اولیای
شما از اهل قبور و در کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی والقبور شیخ جلال الدین سیوطی که از اعاظم علمای
حدیث است بابی مستقل برای اثبات این مطلب منعقد کرده است چنانکه گفته است باب عرض اعمال الاحیاء
علی الموتی و اسناد بسیار از احادیث و روایات درین باب آورده است و در تفسیر زاهدی سنی قوله
تعالی ولا تحسبن الآیه آورده است که فی الخبر عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال ان
اعمالکم تعرض علی عشائرکم فی قبورهم فان کان خیرا استبشروا وان کان غیر ذلک
قالوا اللهم الهمهم ان یعملوا بطاعتنا یعنی اعمال شمایان عرض کرده میشود بر اقران شمایان در قبور پس
اگر خیر است خوش وقت میشوند و اگر خیر نیست میگویند که الهی الهام کن ایشانرا که عمل کنند بطاعت
تو پس ازین روایات ظاهر شد که عرض اعمال احیا بر موتی عموماً است علی الخصوص بر اولیاء الله که
محتاج بعرض هم نیستند و خود از راه کشف و کرامت دانا تراند و از شواهد آن قصه عمر رضی الله عنه است
و قول شیخ عبدالحق محدث که اولیا متخلق اند از اسما صفاتیه حق و آنکه در مدارج النبوة نوشته است که اولیا
از امت محمد صلی الله علیه وآله وصحبه و اولیائه وسلم یافتند در باطن از خدا آنچه یافتند انبیاء در ظاهر و باطن
و نیافتند نبوت را از جهت انقطاع و ختم وی محمد صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم و آنچه شیخ نوشته است

در جامع البرکات که ارواح کاملان را قرب و مکانتی در جناب حق ثابت و واقع ست چنانکه در حیات
بود یا بیشتر ازان و اولیا را کرامات و تصرفات در اکوان حاصل ست و آن نیست مگر ارواح ایشان را
و چون ارواح باقیست تصرف بعد از ممات نیز باشد و متصرف حقیقی نیست مگر حق عز شانه و همه بقدرت
اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت
یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست فعل و تصرف
در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است
دلیلی بران انتهی - و هم نوشته است که نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر ازان ست که حصر و احصا کرده شود
و یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را انتهی
و نیز در جذب القلوب نوشته است که اما توسل بجناب کونین در نشاء حیات و دنیا و ظاهر ست که از خصائص
آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم نیست بلکه بعضے تابعان او را که بشرف متابعت و نسبت و قربت
او مشرف اند چنانچه آل و اصحاب و دیگر اولیای امت رضوان الله علیهم اجمعین نیز ثابت ست و ثبوت
کرامت و تصرف ایشان در سکونات که ما نحن فیه فردی از افراد آن ست و در اثبات مطلب کافی ست
انتهی و مولوی عبد العزیز علیه الرحمه در تفسیر خود در تعریفات اولیا نوشته که دعا های ایشان مستجاب
میشوند بلکه هر که در حاجتے با ایشان توسل نماید حاجت او روا میگردد و خصوصیات و علامات ایشان را
در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم ملکوت میدهند از ان قبیل نیست که عوام مومنین آن را استدلال
توانند کرد الا بعد از مشاهده آن عوالم انتهی و هم در تفسیر فتح العزیز نوشته است که اصلاح قسم پنجم سحر عقد
همت ست که از مشائخ کبار و اولیای ابرار برای حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلیق همت و تکییف بکیفیت
عظمی ست که بسبب استغراق در ملاحظه اسمای الهی دست داده که باسم سر منبع برزخ است روح در
آن از عالم او نامی الواث ست انتهی و نیز در تفسیر ان الابرار لفی علیین نوشته که تعلق بقبر نیز این ارواح
را میباشد که بحضور زیارت کنندگان و اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطلع و مستانس میگردند زیرا که روح
را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح بصری ست که ستارها

هفت آسمان را از درون چاه میتوانند دید انتهی و نیز در تفسیر سورهٔ اقرأ در معنی عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَالَمْ یَعْلَمْ
می نویسد که الهام و کشف و هتف هواتف و تمثل امور غیبیه عرفا و اولیا را بتوسط ارواح انبیا و طفیل
اقتدا آنها حاصل میشود و همه از توابع وحی ست انتهی بعبارته علیه الرحمه و در جذب القلوب مذکورست
که شیخ علاء الدین قونوی میگوید که بعید نیست که گفته شود ارواح مقدسهٔ انبیا بعد از مفارقت بمنزلهٔ
ملائک است بلکه افضل از ایشان و همچنان که ملائکه متمثل شوند در صور مختلفه کذلک جائز باشد که ارواح مقدسهٔ
انبیا نیز متمثل گردند و ممکن ست که این تصرف مر بعضی خواص عباد را در حالت حیات نیز دست دهد
و روح واحد بابدان متعدده غیر بدن عنصری متصرف گردد چنانچه بعضی محققین در تسمیهٔ ابدال گفته اند
که گاهی یکی از ایشان بمکانی رود و در مکان اول شبحی و مثالی در بدل خود بگذارد و حضرات صوفیه قدس
الله اسرارهم عالمی متوسط در عالم اجساد و ارواح اثبات کرده اند که آنرا عالم مثال گویند الطف از عالم
اجساد و اکثف از عالم ارواح و ظهور ارواح در صور مختلفه بران ساخته و ظهور جبرئیل بصورت دحیهٔ کلبی
و تمثل او مر مریم را بصورت بشر سوی متعلق از ان عالم میدارند و بنا بر علیه جائز بود که موسی علیه السلام
با وجود استقرار او در آسمان ششم بشبح دیگر مثالی در قبر متمثل باشد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در هر دو مکان مشاهده فرموده و بعد از اثبات عالم مثال جواب از مسائل کثیره بیرون آید و اشکالات
بسیار مثل بیان وسعت جنت و رویت او در عرض حائط مثلاً انحل گردد انتهی کلام الشیخ و حقیقت
آنست که تحقیق مسئلهٔ حیات انبیاء علیهم السلام و غیر ایشان موقوف بمعرفت این عالم ست و تحقیق
دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم موسی و یونس علیهما السلام را بمعرفت زمان و مکان و حیات و تمیز
و فرق آنها از زمان و مکان جسمانیات چنانچه محققین صوفیه کرده اند دست دهد حقیقت این حالت و دریافت
آن اعلی و ارفع ست از قائل شدن به تمثل ایشان و دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم صور مثالیهٔ
ایشان را انتهی بعبارته و حدیث عُلَمَاءُ اُمَّتِیْ کَاَنْبِیَاءِ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ و العلماء ورثة الانبیاء
مصحح علاقهٔ حیات و هم سماع صلوة و سلام بخود و هم بذریعهٔ ملائک مر اهل ولا راست چه بحقیقت آنکه
جامع علم ظاهر و باطن ست وارث کامل انبیاست که بمعنی مجاز و حجت بهر دو دارد و در کاف

تشبیه نیز کرامات وحجت هر دو باید و مولانا عبد الرحمن جامی علیه الرحمة در نفحات در ضمن ذکر شیخ نجم الدین عبد الله محمد اصفهانی شاگرد ابو العباس مرسی ذکر کرده است که بخط یکی از اکابر خراسان یافته ام که در تاریخ سنه ثلث وسبعمائه بسعادت زیارت حرم مکه زاده الله تعالی شرفا مستعد شدم و دران وقت شیخ حرم شیخ نجم الدین اصفهانی بود و بخدمت وی میرسیدم روزی از من پرسید که این حدیث بتو رسیده که بدلاء امتی اربعون اثنا عشر فی العراق وثمانیة وعشرون فی الشام گفتم رسیده است امام را مشکل میشود که چون این طائفه همین در شام وعراق می باشند شیخ فرمود که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم جمیع عالم دو قسم کرده است نصفی شرقی ونصفی غربی از عراق نصف شرقی خواسته است واز شام نصف غربی پس عراق وغیر آن چون خراسان وهندوستان وترکستان وسائر بلاد شرقی در عراق داخل ست وشام وغیر آن چون بلاد مصر ومغرب همه در شام داخل ست تا قبل نوشته است که درین وقت در خاطر من افتاد که از حال خواجه قطب الدین یحیی جامی نیشاپوری سوال کنیم پس آنکه من سوال کنم فرمود که خواجه قطب الدین یحیی یکی از ان دوازده است که در عراق اند انتهی کلامه مخفی مباد که بغداد نیز در عراق ست بلکه خاص از بلاد عراق ست بالجمله ازین روایات استوعبا وستیعا احوال رسیدن سلام وندا بغائبان در عالم مومنین وعرض اعمال نیز واضح گشت خصوصا در اولیاء الله وانبیاء علیهم الصلوٰة والسلام بسبب کشف وکرامت وهم بسبب استواء حالت موت وحیات شهدا را چنانچه آیات واحادیث ناطق ست بران و در اینجا والنستی ست که شهید آن ست که قابل انبیا متحقق باشد وانچه انبیا باو رسانیده اند بحی قلب وآنرا قبول کند که گویا می بیند ولهذا دادن جان در امر دین نزد او سهل کاری باشد گو بحسب ظاهر مقتول نشده باشد وقوت علمیه او در کمال قریب بقوت انبیاست چنانکه حضرت شاه عبد العزیز علیه الرحمة در تفسیر خویش گفته ست در معنی آیه کریمه مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا و معنی ولی شامل این هر چهار گروه ست انتهی + و شهید ازین معنی بر هر ولی صادق ست کما لا یخفی و هم از روی آنکه جهاد با نفس و قتل آن جهاد اکبر ست و دائم در جهاد ست چنانکه در اثنا عشریه در مقام بیان

واقعہ تحکیم بتصریح آن کردہ است + شیخ دہلوی رحمۃ اللہ علیہ در مدارج النبوۃ تتمہ حدیث قدسی ذکر فرمودہ است
فَاِذَا اَحْبَبْتُہٗ کُنْتُ لَہٗ سَمْعَہُ الَّذِیْ یَسْمَعُ بِہٖ وَبَصَرَہُ الَّذِیْ یُبْصِرُ بِہٖ وَلِسَانَہُ الَّذِیْ یَنْطِقُ بِہٖ
وقتیکہ دوست میدارم من بندہ را میشوم من سماع او کہ از ان می شنود وبصارت وے کہ از ان می بیند وزبان
وے کہ از ان میگوید روشن ترین دلیل ست در دوستان ومحبوبان حق بسماع وعلم وشعور وادراک حاضراً وغائباً
قریباً وبعیداً در حیات وممات + علی الخصوص شیخ الملک والجن والانس بالاتفاق + شیخ المشائخ علی
الاطلاق + قطب عراق + وتد آفاق + مستغنی عن الالقاب + رب الارباب + صاحب الکرامات الباہرہ
مختار التصرفات القاہرہ + نقاوۂ دودمان نبوت + خلاصۂ خاندان فتوت + وارث نبی + نائب علی رض +
نور چشمان حسنین + صحیح النسبین + کریم الطرفین + صاحبزادۂ والا قدر ومنزلت + پیغمبرزادۂ عالیمرتبت
شیخ المغارب والمشارق + عیسیٰ مردہ دلان + ہادی کون ومکان + الیق بالاستمداد + احق بالامداد +
عزیز غالب + حفیظ ناصر حی وتوانا + حاضر وقادر + دانا وبینا + مظہر عجائب + غوث فی النوائب +
معین حاضر وغائب + المناد المستغاث المطلوب + ہم شاہد ہم مشہود + ہم حبیب ہم محبوب + ہم
عارف ہم معروف + ہم داعی وہم مدعو + ہم وسیلہ وہم مقصود + مجمع بحرین شریعت وطریقت + مقتدی
چار ملت + ہم عاشق وہم معشوق + ہم والہ وہم مالوہ + کحل بصارت غریبان + شکیب ناشکیبان +
نائب رسول اللہ + اقرب الی اللہ + غوث الثقلین + الابدال + الاوتاد + القطب الفرد مجدد طریق
کسب لمتات + قبل الکونیات + باقی بالذات + فانی فی الصفات + محبوب السبحانی + قطب ربانی
غوث الصمدانی + الاجل الاکرم + غوث اعظم وعالم + مشہور عرب وعجم + پیر پیران + مرشد رسان +
العالم + الامام العابد الزاہد التواب + ولی اللہ بالاتفاق السید الکریم + ابن الکریم الشیخ محی السنۃ والملۃ
والاسلام والدین ابو محمد عبد القادر الجیلانی الامین المکین غوث الاسلام والمسلمین
علی ابائہ واجدادہ وعلیہ الصلوۃ والسلام ورحمۃ اللہ وبرکاتہ ورضی اللہ عنہ وعن
اتباعہ واشیاعہ کہ شہرۂ کرامات وغلغلۂ تصرفات ودبدبۂ مقامات او آفاق را در گرفتہ است وتواتر
آثار واخبار جلالت وعظمت وقرب منزلت وے عالمگیر ست محتاج بشرح وبیان نیست + اللہ اللہ فی جمالہ

الله الله فی جلاله، الله الله فی کماله، الله الله فی قربه ووصاله ؏ مصرع آفتاب آمد دلیل آفتاب + تمامی
کتب اسلاف واخلاف مملو از تذکرهٔ خیر وی ست وناطقهٔ عالم گویای محامد وی ست چنانچه شیخ عبد الحق
در بعضے تصانیف خود ذکر کرده است وسابق گذشته که آثار واخبار در ولایت و کرامات آنحضرت قدس سره
سماعت بتواتر پیوسته ومجال شک نمانده بسر حد یقین رسیده از آنکه متواتر نقیض ست قاعدهٔ اصول مذهب ست
که تواتر فائدهٔ یقین میدهد واز آنجمله آنست که در مدارج النبوة در تحقیق معنے حدیث خضنا بحرا وقف
الانبیاء علی ساحله میفرماید که در آمدیم ما در دریائے که ایستاده اند انبیا بر کنارهٔ آن یعنی آنکه لحوق حقیقی بشخص نمی باشد
مگر کسے را که بیاید بعد وے و تابع گردد او را صورةً ومعنی پس اولیائے کمل از امت محمدی لاحق اند بوے صورةً
ومعنیً ودر آئنده اند در بحر الحقوق بخلاف انبیا علیهم السلام که ایشان لاحق شده اند محمد را حکما وتابع ولاحق
اند بدان من حیث المعنی نه من حیث الصورة پس ازین جهت واقف شده اند بر ساحل بحر الحقوق التشکل محمدی را که
ایشان متبوع اند در حد ذات خود وتابع نیستند غیر خود را در صورت لیکن تابع اند در معنی واولیا تابع اند صورةً ومعنیً
وعلینا وحکما پس کسیکه توفیق داده شد او را که ملحق گرداند قطرهٔ خود را به بحر حقیقت محمدی باشد او را وسعت وکبری
ومکانت زلفی ومنزلت او راست که بگوید آنچه گفته است قطب الوقت عبد القادر جیلانی رضی الله عنه نه برداشت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قدمی را مگر آنکه نهادم قدم خود را در موضع قدم وے مگر قدم نبوت که مخصوص ست
بحضرت وے صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم انتهی بعبارته قدس سره واز آنجمله آنست که در تفسیر سیارهٔ عم در
معنے ضالک مولوی شاه عبد العزیز رحمة الله علیه در ششمین و دوازدهم آورده اند که محبوب نازنینی ماه جبینی
بلکه کعبه مثالے که تجلی جمال الٰهی بدن او را آشیانهٔ خود ساخته وطور تمثالی که انوار حسن ازلی بران تافته وشان محبوبیت
الٰهی در وے جلوه گر شده صید دلها بجاذبهٔ محبت میکند وهزاران هزار عاشق حسن ازلی دیوانه وار بتوقع
منفعتے واستفادهٔ کمالی از دور ودست بجاذبهٔ کمند او دویده می آیند وبر آستانهٔ او سجدات میکنند ومشتاق
لمعهٔ از جمال وے اند واین مراتب از ان مراتب ست که هیچ کس را نشنیده اند مگر بطفیل این محبوب بحر را
از اهل بیت ائمه اطهار واولیا است وثمرهٔ از محبوبیت آن نصیب شده ومسجود خلائق ومحبوب لها گشته اند
مثل حضرت غوث اعظم ابو محمد عبد القادر محبوب سبحانی قطب ربانی علی آبائه واجداده وعلیه الصلوٰة

والسلام وسلطان المشائخ نظام الدین اولیا قدس اللہ تعالیٰ سرہ العزیز انتہی بعبارتہ ودر شرح
فتوح الغیب شیخ عبد الحق دہلوی رحمہ الحق آوردہ اند کہ سیدنا الشیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را علیہ الصلوٰۃ
والسلام موت نیست حیات وممات برابر ست انتہی وملک العلما مولانا شہاب الدین جونپوری
مفسر تفسیر بحر مواج در ملفوظ خود نوشتہ است کہ سیدنا ومولانا شیخ ابو محمد سید عبد القادر جیلانی را موت نیست
حیات وممات برابر ست انتہی ودر ماثبت من السنۃ فی ایام السنۃ تصنیف شیخ عبد الحق دہلوی مذکور ست
ومافیہ ای فی شہر ربیع الآخر من قصۃ وفات سیدنا ومولانا القطب الفرد الغوث شیخ الاسلام
والمسلمین غوث الثقلین الشیخ محی الدین ابی محمد عبد القادر الحسینی الجیلانی رضی اللہ عنہ
وارضاہ عنا وذکر نبذۃ من الاختلاف فی یوم وصولہ الی جناب الکریم المتعال والاشارۃ
الی ماھو الارجح فیہ من الاقوال فنقول قد ذکر فی بہجۃ الاسرار الکتاب المشہور فی بیان
احوال ھذا الشیخ الکریم المختار بروایۃ الثقات من المشائخ الکبار وبین مصنف ھذا الکتاب
وبین الشیخ رضی اللہ واسطتان فیحسب انہ مرض رضی اللہ عنہ فی رمضان ایاما وعندہ
من المشائخ الشیخ علی بن الہیتی والشیخ ابو النجیب عبد القاہر السہروردی والشیخ ابو الحسن
الجوسقی وغیرہم من المشائخ فجاءہ شخص کہ [illegible] سمت علیہ وقار فقال السلام علیک یا ولی اللہ
انا شہر رمضان جئتک اعتذر الیک مما قدر علیک فی واودعک فہذا آخر اجتماعی بک
ثم انصرف فمات الشیخ لیلۃ السبت التاسع من ربیع الآخر من السنۃ الثانیۃ ولم یدرک رمضان
آخر انتہی ولقد ذکروا فی مناقبہ انہ کان تاتی الیہ الشہور قبل ان تہل فان کان فی قدر اللہ
تعالیٰ ان یکون فیہ نقمۃ وسوء جاءہ فی صورۃ منکرۃ وان کان فی قدر اللہ تعالیٰ نعمۃ وخیر
جاء فی صورۃ جمیلۃ فقد ذکر فی بہجۃ الاسرار وفی خلاصۃ المفاخر فی مناقب الشیخ عبد القادر
تالیف الشیخ العالم العارف الامام عبد اللہ الیافعی تکملۃ کتابہ روض الریاحین انہ
اخبر المشائخ وفیہم ابنہ سیدہ السادات سیف الدین عبد الوہاب قالوا کنا
جلوسا عند شیخنا الشیخ محی الدین عبد القادر الجیلانی آخر نہار الجمعۃ سلخ

جمادی الاخری من سنۃ ستین وخمسمائۃ وھو یتکلم فجاء شاب حسن الصورۃ
وجلس الی الشیخ وقال السلام علیک یا ولی اللہ انا شھر رجب جئتک اھنیک وما قدر
ان یکون فی سوء عام علی الناس قال فلم یر الناس فی شھر رجب ذلک الا خیرا فلما کان
یوم الاحد سلخہ جاء رجل کریہ المنظر ونحن ایضا عندہ قال لہ السلام علیک یا ولی اللہ
انا شھر شعبان جئتک وقد قدر فی ان یکون فناء ببغداد وغلاء بالحجاز وسیف بخراسان وکان کما قال انتہی
ترجمہ آنچہ درین ست یعنی در شہر ربیع الآخر از قصہ وفات سیدنا ومولانا قطب فرد غوث شیخ الاسلام
والمسلمین غوث وجہان شیخ محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ وارضاہ عنا وذکر قلیل
از اختلاف در روز وصول وی بجناب کریم متعال واشارہ بدانچہ راجح ترست از اقوال پس میگوییم
بدرستیکہ ذکر کردہ شدہ است درین بہجۃ الاسرار کتاب مشہور در بیان احوال این شیخ کریم مختار بروایت
ثقات از مشائخ کبار کہ درمیان مصنف این کتاب ودرمیان حضرت غوث اعظم دو واسطہ بود فقط آنکہ
بیمار شد آنحضرت در رمضان شریف چندروز ونزدیک او بودند از مشائخ شیخ علی بن ہیتی وشیخ ابو النجیب عبد القاہر
سہروردی وشیخ ابو الحسن جوشقی وغیرہم از مشائخ پس آمد نزد وی شخصے خوبصورت وبر وے ظاہر بود
وقار وہیبت پس گفت السلام علیکم یا ولی اللہ من شہر رمضان ہستم آمدم ترا کہ اعتذار کنم از تو بدانچہ مقدر
بود بر تو در من یعنی بیماری ووداع کنم ترا پس این آخر ملاقات ماست بتو پس برفت پس انتقال فرمود شیخ
شب شنبہ نہم ربیع الآخر از سال دوم ونیافت رمضان دیگر را وتحقیق کہ ذکر کردہ اند در مناقب آنحضرت
بدرستیکہ بود کہ مے آمد برای وی ہر ماہ قبل آنکہ بیاید پس اگر بودی در قدرت حقتعالی آنکہ شود در وے
بیماری وبلا بر خلق مے آمد بصورت خراب اگر بودی در قدرت حقتعالی کہ شود در انماہ نعمت وخیر می آمد
بصورت جمیل پس تحقیقیکہ ذکر کردہ شدہ در بہجۃ الاسرار ودر خلاصۃ المفاخر فی مناقب الشیخ عبد القادر
تالیف شیخ عالم عارف امام عبد اللہ یافعی تکملہ کتاب روض الریاحین آنکہ خبر دادند مشائخ ودرمیان
ایشان خلف آنحضرت ست سید السادات سیف الدین عبد الوہاب گفتند کہ بودیم مایان نشستہ نزد
شیخ خود شیخ محی الدین عبد القادر جیلی آخر روز جمعہ سلخ جمادی الآخر سنہ ۵۶۰ سال وبود آنحضرت رضی اللہ عنہ

که کلام میفرمود پس آمد جوانی خوبصورت ونشست نزد یک شیخ وگفت السلام علیک یا ولی الله
ما شهر رجبم آمدم نزد تو که تهنیت کنم ترا وانچه مقدر شده است آنکه شود درمیان من سال خوش
برآدمیان گفتند آن مشائخ پس ندیدم آدمیان را درین شهر رجب مگر بهتری وخوشی پس هرگاه که شد روز یکشنبه
سلخ این ماه آمد مرد کریه منظر وما یان نیز نزد یک آن حضرت بودم پس گفت السلام علیک یا ولی الله ما شهر
شعبانم آمدم ترا تحقیق که مقدر کرده شده است درمیان من آنکه شود مرگ در بغداد وقحط در حجاز
وقتل در خراسان وشد چنانکه گفته بود پس ازین روایت ظاهر شد از راه کشف وکرامات وخرق عادات
اطلاع احوال خلق بر جمله اولیاء کرام حسب وسعت مدارک وقرب مدارج آنها علی الخصوص ازین روایات
اطلاع حالات خلق عموماً از خیر وشر ونقمت ونعمت همه جا وهر جا واختیار تصرفات وکرامات در هر
کون ومکان مر این حضرت را که اخص الخواص اقرب الاقربین اکرم الاکرمین سرور فخر اولیا سر خیل اتقیا است
صاحب پایگاه منیع وجایگاه رفیع قدمی هذه علی رقاب کل ولی الله وصاحب قول حق وکلام صدق
مریدی اذا دعانی بشرق او بغرب وبرا وبحرا ونارا فی جنوب وشمال وبالهواء او بالثری فی حیاتی او
وفاتی نال فضلی انا اجیبه اغیثه فی کل حال انا سیف القضاء لکل قضاء قطب ربانی بحر حقانی محبوب
سبحانی غوث الثقلین علی آبائه واجداده وعلیه الصلوة والسلام که هیچ شبهه وهیچ شکی به نسبت آنحضرت در
متقدمین ومتاخرین هیچ یکی را نمانده الله الله چه جای تردد ست وچه مقام سوء ظن ست که اهل کرامات
را رند خرابات کنند مثل شیخ صنعان وصاحب علم حدیث را مرد خبیث کنند مثل ابن جوزی که حکایتش
در شرح مشکوة وغیره مذکور ست والعیاذ بالله منها ودر صمصام القادری بدین نهج مرقوم ومسطور است
که استعانت در لغت یاری خواستن ست وامداد یاری کردن واستمداد یاری طلبیدن واستعانت و
استمداد شرعاً دو قسم ست یکی مستقل ودیگری غیر مستقل مدد مستقل آنست که کسی اسباب حقیقی که احد تعالی
ست یا برابر آن عیاذاً بالله والنسبة از وی یاری طلبد واین قسم یعنی مدد مستقل خاصه خدا است از دیگران
این قسم یاری طلبیدن حرام ست ومدد غیر مستقل آنست که کسی را سبب ووسیله خود انگاشته از وی
مدد خواهد یا یاری طلبد واین قسم مدد خواستن از اولیاء الله تعالی دران حالیکه بایشان توسل جوید

وخدا را مؤثر حقیقی والیشان را مظاہر عون تصور کند مضائقہ ندارد بلکہ شرعاً جائز ست و فوائد
بسیار دارد و این نہ شرک ست و نہ کفر و نہ ممنوع و نہ حرام بلکہ از فرقان حمید و قرآن مجید ثابت
قال اللہ تعالیٰ یا ایہا النبی حسبک اللہ ومن اتبعک من المؤمنین در مدارک بذیل تفسیر این آیہ
نوشتہ ست ای کفاک اللہ وکفاک المؤمنون قیل اسلم مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ وثلثون
رجلا وست نسوۃ ثم اسلم عمر رضی اللہ عنہ فنزلت یا ایہا النبی حرض المؤمنین
الآیہ و در آخر قصہ سمیہ اللہ فرمود فان اللہ ہو مولاہ وجبریل وصالح المؤمنین والملائکۃ بعد ذلک
ظہیر و از ہمہ انبیا علیہم السلام مدد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواست و فرمود لتؤمنن بہ
ولتنصرنہ و دیگر آیات قرآنیہ ہم دال بر ہمین مضمون ست ترکتہا مخافۃ للتطویل و روایات صحیحہ ہم
بر مضمون توسل ہم بسیار آمدہ است چنانچہ حضرت آدم علیہ السلام بوسیلۂ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
تقصیر خود معاف گردانید و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وقت اتصال خود بحضرت خدای تعالی یاران جمع را
وصیت فرمود کہ این خرقہ مرا باویس قرنی رح دادن باید و از طرف من سلام رسانیدہ برای درخواست
عفو جرائم امت من گفتن چنانچہ بعد واصل بحق شدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حضرت عمر و علی
علی نبینا وعلیہما الصلوۃ والسلام بقرن تشریف آوردند و تفتیش اویس کردند دہقانیان گفتند کہ
اویس را نمی شناسیم لیکن اینقدر میدانیم کہ شخصے دیوانہ متنفر از خلق و خانہ مدام بویرانہ آمیگذراند و گوسفندان ما
میچراند گمان میبریم کہ ہمون کس باشد ایشان در چراگاہ گوسپندان رسیدہ معاینہ دیدہ فرمودند کہ اویس
نماز گذاردہ سلام سید ہد ایشان بروی سلام کردند و جواب سلام باز دادہ جبہ بگرفت و بوسید بحسب ایما
وارشاد اصحاب با وقار بدرگاہ غفار دستار دست مناجات بہ داشت التماس نمود کہ بار خدایا مادامیکہ
امتیان محمدیہ و دوستان احمدیہ بخشیدہ نشوند سر آنکہ من این خرقہ بر تن خود نخواہم کشید بجواب از حضرت
رب الارباب مسبب الاسباب خطاب در رسید کہ بتوسل تو نصف امتیان محبوب خود را بخشیدم بخشش
نصف دیگر منحصر بتوسل محبوب محبوب و مطلوب مطلوب خویش داشتم اویس سجدہ شکر بجا آورد و جبہ عنایتی حضرت
نبویہ بپوشید و متحیر گردید کہ آن محبوب محبوب کدام ست تا او را و مغلس کجاست باین تشکک در اوہام افتادہ بود

که بالهام ربانی در دل وی القا کرده شد که ای محبوب محبوب را ز ذریات طیبات سرور عالم فخر آدم
محبوب نیست و مسکنش در بغداد و نماد بوسش در جیلان است بقرن خامس متولد شده روزی بر منبر
نشسته خواهد فرمود که قَدَمِی هٰذِهٖ عَلٰی رَقَبَةِ کُلِّ اَوْلِیَاءِ اللّٰهِ تعالی من المتقدمین والمتوسطین والمتاخرین
اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ اولیس اشارت این بشارت دریافته سر خود فرو کرده عرض نمود که قدمه علی راسی
وعلی حدقة عینی انتهی و در حصن حصین آورده که اگر کسی را حاجتی باشد پس وضو سازد و اگر وضو
کرده دو رکعت نفل گذارد و در حالت مناجات این الفاظ بر زبان آرد یا محمد انی توجهت بک الی ربی
فی حاجتی هذه لتقضی لی و ملا علی قاری بشرح این نوشته است که در روایت دیگر لتقضی بصیغه معروف
هم آمده است یعنی قضا بکن حاجت مرا ای محمد صلی الله علیه وسلم و این تاویل مجاز نیست و در شرح
برزخ هم دیگر یک حدیث مرفوع مرقوم است و آن اینکه اِذَا تَحَیَّرْتُمْ فِی الْاُمُوْرِ فَاسْتَعِیْنُوْا مِنْ
اهل القبور انتهی و شاه ولی الله قدس سره العزیز در حجة الله البالغه بعبارت عربی آورده است ترجمه او اینکه
هرگاه ارباب باطن از عالم فانی بعالم باقی تشریف میدهند با فرشتگان ملحق میشوند و با ملائک همراه و
همکلام میباشند و بعضی ایشان داخل میگردد هرچه ایشان میکنند این هم همون میکنند و مثل شان الهام میدهد
انتهی و نیز مولانا شاه عبد العزیز رحمة الله علیه در تفسیر اِذَا السَّمَآءُ انْشَقَّتْ نوشته است که بعضی از
خواص اولیاء الله را که آله جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت هم تصرف در دنیا
داده و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک مانع توجه باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات
باطنی از آنها مینمایند و ارباب حاجت و مطالب حل مشکلات خود از انها میطلبند و مییابند و زبان
حال آنها دران وقت هم مترنم باین مقالات است مصرعه من آیم بجان گر تو آئی به تن ۱۲ انتهی
وهم در تفسیر سوره بقره ذکر کرده است که حیات و قیام بنی آدم بامداد و اعانت جبرئیل است و نیز
در تفسیر مذکور در بیان اصطلاح قسم سوم سحر نوشته است که تحصیل ربط با ارواح طیبه صلحا و اولیاست
که اکثر اویسی مشربان عمل می‌آرند در رواج خود و دیگر خلق بآن منتفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز ختمات
و تلاوت قرآن و ارسال ثواب صدقات برای آن ارواح منظور میدارند انتهی بعبارته و در تحصیل ربط

بارواح طیبه فرق قرب وبعد نکرده است از راه یمان علم وادراک وکشف ارواح دور ونزدیک برابرست
ودر سوره فاتحه در آیه کریمه اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ صِرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوْبِ
عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّآلِّيْنَ طلب هدایت طریق آنانکه انعام کرد برایشان از چهار گروه انبیا وصدیقان
وشهیدان وصالحان وظیفه بندگان خود ساخت ومفاد آن جز این نیست که سلوک طریق ایشان
مفضی الی المقصود است که حق است که آن حق ست پس بلاشبهت این سلوک از وسائل وصول الی الحق ست پس از نیجا
معنی توسل ست ثابت شد ودر کریمه وَمَنْ يُّطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ فَاُولٰٓئِكَ مَعَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ
عَلَيْهِمْ مِّنَ النَّبِيّٖنَ وَالصِّدِّيْقِيْنَ وَالشُّهَدَآءِ وَالصّٰلِحِيْنَ وَحَسُنَ اُولٰٓئِكَ رَفِيْقًا بر آنانکه اطاعت
رسول کردند معیت این چهار گروه ورفاقت ایشان منت نهاد وحقیقت اطاعت رسول این ست
که طریقه این حضرت را از اشرف ذرایع وصول الی حق گردانند واز نیجا هم توسل ثابت شد چنانچه مولانا عبید الحق
رحمة الله علیه در تفسیر این سوره بچند مقام میفرماید اول آنکه بدانکه راه راست راه این چهار فرقه را
ملحوظ نظر اجمالی سازد وراه آنها طلب کند انتهی دوم آنکه عوام مؤمنین رفاقت صالحان وصالحان رفاقت شهیدان
وشهیدان را رفاقت صدیقان وصدیقان را رفاقت انبیا طلب باید واگر کسی از عوام مؤمنین
خواهد که رفاقت انبیا نماید اورا رفاقت این سه گروه درجه بدرجه ناچارست ولهذا دخول در طریق
اهل الله وتوسل بآنها نموده اهل اسلام شده انتهی سوم آنکه صِرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ تا آخر
سوره مفتاح باب اویسیت واقتدا بارواح طیبه واستنزال برکات وانوار آنهاست که بسبب آن
سالکان از رجوع ونزع امن حاصل میگردد انتهی چهارم آنکه صِرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ اشارتست
از مقام اویسیت ارواح طیبه وغَيْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّآلِّيْنَ تحذیرست از صحبت بدان و
توسل بارواح خبیثه واز این مقامات معنی توسل واستمداد بادنی تامل مستخرج میشود کما لا یخفی علی من له ذوق سلیم
ونیز عبید وجواری وخدم وحشم وعدالت سلطانی وحکم دار القضا وحمیر وبغال وافراس وافیال
وچاکران واهل حرفه بلکه همه اسباب ومبادی راچه خواهد کرد که این جمله استعانت ست واگر در معنی مستعان
شرک بالله فهمیده شهست اشال مذکوره راکه میرسد تحمل کسے دست وپای خویش نیز دشوار خواهد شد

پس نیست این استعانت بحسب الحقیقۃ مگر راجع الی الحق وہمین مراد از استعانت ست باولیاء
اللہ چہ ذوات حضرات ایشان از جانب حقتعالی بر حاجت روائی وبھی خواہی خلق مقرر اند چنانچہ حدیث فَاِنَّ
لِلّٰہِ عِبَادًا الاٰیۃ ونحو وال برین مضمون ست ودر روایت دارمی ثابت شدہ قُحِطَ اَھْلُ الْمَدِیْنَۃِ
قَحْطًا شَدِیْدًا فَشَکَوْا اِلٰی عَائِشَۃَ فَقَالَتْ اُنْظُرُوْا اِلٰی قَبْرِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَصَحْبِہٖ وَسَلَّمَ
فَاجْعَلُوْا فِیْہِ کُوًّا اِلَی السَّمَاءِ حَتّٰی لَا یَکُوْنَ بَیْنَہٗ وَبَیْنَ السَّمَاءِ سَقْفٌ فَفَعَلُوْا فَمُطِرُوْا مَطَرًا شَدِیْدًا
کذا فی جذب القلوب ومشکوٰۃ المصابیح بالجملہ استعانت عائشہ رضی در استسقای مطر از قبر شریف و
قبول افتادن وظہور اثر آن کرامت ست مر عائشہ رضی را ودر حقیقت معجزہ است مر آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم وبالتحقیق کرامات اولیا ہمہ معجزہ است مر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہکذا فی شرح المشکوٰۃ لیبر
واضح شد آنکہ اگر در استعانت واستمداد مظنہ شرک بود پس این مظنہ در صورت استمداد از قبر
شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زیادہ تر ست زیراکہ از عوام گمان تصرف آنحضرت در کائنات
نسبت باولیاء اللہ قریب الوقوع ست ایضاً آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اللہم لا تجعل
قَبْرِیْ وَثَنًا ولَعَنَ اللّٰہُ الْیَھُوْدَ وَالنَّصَارٰی اِتَّخَذُوْا قُبُوْرَ اَنْبِیَائِھِمْ مَسَاجِدَ وَمِثْلُ
ذٰلِکَ کَثِیْرٌ وچون ام المومنین عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا این مظنہ فاسد را از درجہ اعتبار
ساقط کردہ مردم را باستمداد واستعانت از قبر آنحضرت امر نمود پس استمداد از قبور اولیا کہ مظنہ شرک
دران ضعیف تر ست بطریق اولی جائز باشد وہکذا فی الرسالۃ القاسمیۃ ودر تمامہ کتب احادیث و
بیشتر کتب فتاوی وفقہ مسائل زیارت قبور واستمداد از اہل قبور تحقیق واثبات کردہ اند ودر مستحب
بودن آن بلکہ مسنون بودنش شکی نیست چراکہ در احادیث مذکور ست کہ ہر سال آنحضرت صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم بر قبور شہدای احد وبدر میگذشت وسلام میگفت ودر بقیع دعا باہل قبور میفرمود چنانچہ در شب برأت
سہ بار امر الٰہی شد وجبرئیل علیہ السلام آمد کہ در جنۃ البقیع رفتہ برای مردگان استغفار وشفاعت فرماید ذکرہ
فی بعض الکتب ومثلہ فی ماثبت من السنۃ وبعض کتب الاحادیث فی باب
فضیلۃ لیلۃ البرات وہمچنین سہ و آخر سفر قریب زمان وفات سہ بار جہت استغفار برای

اہل بقیع و مشاہد احد و بدر امر فرمودہ شد چنانچہ در مدارج النبوۃ و غیرہم مسطور ست و صحابہ و تابعین و فقہا و محدثین برین سنت سنیہ استنان کردہ اند چنانچہ از زیارات روضہ مقدسہ نبویہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام و بقیع و غیرہ مشاہد و قباب مدینہ منورہ و ماسوای آن ظاہر ست محتاج بشرح و بیان نیست انتہی و در تفسیر عزیزی می نوشتہ کہ ہرکہ در حاجتی با ایشان توسل نماید حاجت او روا گردد و ابن حجر در کتاب قلائد در بیان احوال روضہ منورہ حضرت امام ابو حنیفہ کوفی رحمۃ اللہ علیہ مینویسد اِعْلَمُوا اَنَّہٗ لَمْ یَزَلِ الْعُلَمَاءُ وَذَوُو الْحَاجَاتِ یَزُوْرُوْنَ قَبْرَہٗ وَیَتَوَسَّلُوْنَ عِنْدَہٗ فِیْ قَضَاءِ حَوَائِجِہِمْ وَیَرَوْنَ نُجْحَ ذٰلِکَ مِنْہُمُ الْاِمَامُ الشَّافِعِیُّ رَحِمَہُ اللّٰہُ لَمَّا کَانَ بِبَغْدَادَ فَاِنَّہٗ جَاءَ عَنْہُ اَنَّہٗ قَالَ اِنِّیْ لَاَتَبَرَّکُ بِاَبِیْ حَنِیْفَۃَ رحمہ اللہ وَاَجِیْءُ اِلٰی قَبْرِہٖ فَاِذَا عَرَضَتْ لِیْ حَاجَۃٌ صَلَّیْتُ رَکْعَتَیْنِ وَجِئْتُ اِلٰی قَبْرِہٖ وَسَاَلْتُ اللّٰہَ عِنْدَہٗ فَیَقْضِیْ سَرِیْعًا وَذَکَرَ بَعْضُ الْمُتَکَلِّمِیْنَ علی منہاج النووی اَنَّ الشَّافِعِیَّ صَلَّی الصُّبْحَ عِنْدَ قَبْرِہٖ فَلَمْ یَقْنُتْ فَقِیْلَ لَہٗ لِمَ قَالَ تَاَدُّبًا مَعَ صَاحِبِ ہٰذَا الْقَبْرِ ذَکَرَ ذٰلِکَ غَیْرُہٗ اَیْضًا وَزَادَ اَنَّہٗ لَمْ یَجْہَرْ بِالْبَسْمَلَۃِ الخ و حضرت شیخ عبد الحق محقق دہلوی الحنفی القادری در شرح عربیہ مشکوۃ شریف در کتاب الجہاد مسائل تمداد از انبیا و اولیا و صلحا تفصیلا و طویلا اثبات کردہ و در آخر بیان نوشتہ وَاِنَّمَا اَطْنَبْنَا الْکَلَامَ فِیْ ہٰذَا الْمَقَامِ رَغْمًا لِاَنْفِ الْمُنْکِرِیْنَ فَاِنَّہٗ قَدْ حَدَثَتْ فِیْ زَمَانِنَا شِرْذِمَۃٌ یُنْکِرُوْنَ الْاِسْتِمْدَادَ مِنَ الْاَوْلِیَاءِ الَّذِیْنَ نُقِلُوْا مِنْ ہٰذِہِ الدَّارِ الْفَانِیَۃِ اِلٰی دَارِ الْبَاقِیَۃِ الَّذِیْنَ ہُمْ اَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّہِمْ وَلٰکِنَّہُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ الخ وقد سبق مثلہ من شرحہا الفارسیۃ ایضا و در اخبار الاخیار نوشتہ شعر چو من بخیر کنم یاد رفتگان دارم ٭ امید آنکہ مرا ہم بخیر یاد کنند ٭ چو شاد میکنم ارواح دیگران شاید ٭ بہ کسان رسد و مرا نیز روح شاد کنند ٭ بعلاوہ این امور و ملاحظہ این معنی من بجز جوان لوح نادانی طاہر آن باشد کہ ندکرمناقب و مفاخر این طائفہ علیہ بان کنایم و آثار ارواح مقدسہ حضرات مشایخ قدس اللہ اسرارہم استعانت نمایم تا ایشان زاد و سیلہ سازم بجناب پیر دستگیر کہ قطب عالم و غوث بنی آدم ست و استعانت و استمداد من در مبدا و معاد منحصر در وست و توسل من در دنیا و آخرت مقتصر بلطف و عنایت او اگرچہ

من گناهگار بدکردار راچه یارای آنکه نام خدا اندیشان بزبان آرم وخود را در زمره مادحان و مداحان
ایشان بشمارم انتهی انصاف مزاجان حقیقت طلب را باید که لله درینجا چشم تعصب نموده دیده انصاف
بکشایند که هرگاه از قول شیخ شیخ عبد الحق محقق دهلوی رحمه الله و دیگر علما استمداد از ارواح سائر اولیا
بپایه جواز رسید پس به نسبت حضرت غوث اعظم قطب اکرم که تاج الاولیا و راس الاصفیا اند چه گمان برده آید
اَللّٰهُمَّ اكْشِفِ الْاَسْتَارَ عَنْ وُجُوْهِ الْحَقِيْقَةِ وَاَرِنَا اِيَّاهَا بِعَيْنِ الْبَصِيْرَةِ اِنَّكَ خَيْرُ
مُوَفِّقٍ وَمُعِيْنٍ وَاٰخِرُ دَعْوَانَا اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ انتهى

الباب الثالث فی اثبات جواز ندای شیخ عبد القادر رضی الله عنه وفیه اثبات جواز ندا غیره علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام من الاموات

بدانکه در باب استمداد تصریحا و تفصیلا بپایه ثبوت رسید که مرحله اموات را بعد از ممات سماع ندا
احیا و علم و ادراک ثابت است و ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانکه
در حیات بود یا بیشتر از ان و بعضی از مشایخ رضی الله تعالی عنه تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای
ایشان در حیات خود یا بیشتر و منجمله آن سیدنا و مولانا شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا و علیه الصلوٰة و
السلام بوده اند بلکه از قول شیخ عبد الحق محقق دهلوی در شرح فتوح الغیب و از قول ملک العلما مولانا
شهاب الدین جونپوری مفسر تفسیر بحر مواج در ملفوظ ایشان ثابت شد که سیدنا الشیخ عبد القادر
الجیلانی علی ابائه و علیه الصلوٰة والسلام موت نیست حیات و ممات برابر است پس ازین مقدمات
مسلم الثبوت نتیجه جواز ندا بلفظ مذکور بالبداهته بر می آید کما لا یخفی علی من له ذوق سلیم زیرا که ندا منادی قریب را
مخصوص نیست بلکه منادی غائب حاضر و قریب و بعید را عام است و مقصود از ندا توجه منادی بجهت حضور نیست
بلکه توجه بوجه و بقلب هر دو را شامل است چنانچه در قاموس گفته است یا حرف لنداء البعید حقیقة
او حکما وقد ینادی بها القریب توکیدا و هی مُشْتَرِکة بینهما و بین المتوسط و هی اکثر
حروف النداء استعمالا ولهذا لا یقدر عند الحذف سواها نحو یوسف اعرض عن هذا
ای یا یوسف ولا ینادی اسم الله تعالی ولا الاسم المستغاث وایها وایتها الا بها انتهی

ودر صراح نوشتہ است وھی لنداء القریب فی البعید ونیز در کدامی کتاب از کتابہای مستند علم نحو وضع این حرف را بحاضر ومقابل مقید نساختہ بلکہ برائے حاضر وغائب عام گردانیدہ ومولانا عبد الرحمن جامی در شرح خود بر کافیہ در تعریف منادی نوشتہ ہست کہ ھو المطلوب اقبالہ بحرف نائب مناب ادعوا ای توجہ الیک بوجہ او بقلبہ کما اذا نادیت مقبلا علیک بوجہ انتھی وھکذا فی غیرہ واحد من کتب النحو ونیز ظاہر ست کہ اگر تخصیص بمقابل حاضر کردہ شود لازم مے آید کہ ندا پس پردہ وپس دیوار وندای بعید غیر محدود ومنادی غیر معلوم المقام وندائے عمی بلفظ یا رجلا خذ بیدی ممتنع شود واللازم باطل فکذا الملزوم واین محاورہ ازروای قاعدہ نحو بود اما از راہ شرع پس از دوالی ثبعیت غزا وصاحب نبوت کبری علیہ صلوات اللہ وسلامہ ندای صریح در حق اموات بتقریب سلام بپایہ ثبوت رسیدہ است واین را بر خصیصہ از خصائص آنحضرت صلعم حمل نتوان کرد چہ سلام بر موتی بلفظ السلام علیکم یا اھل الدیار من المؤمنین الخ وامثال آن سنت عامہ است در حق تمامہ ومیان در جذب القلوب حدیثی از ابن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما روایت فرمودہ کہ مے فرمود وقت زیارت روضہ مطہر السلام علیک یا رسول اللہ السلام علیک یا ابا بکر السلام علیک یا ابتاہ وروایت کرد این حدیث را امام مالک در مؤطا وعبد الرزاق باسناد صحیح کذا ذکرہ الشیخ رحمہ اللہ ونیز این ندا مخصوص بسلام بر موتے نیست زیراکہ در باب استمداد در حدیث ترمذی روایت کردہ شد کہ چون زیارت کرد عائشہ رضی اللہ عنہا قبر برادر خود را عبد الرحمن بن ابی بکر بجملہ خطاب کرد او را وگفت اگر حاضر میشدم وقت موت تو دفن نے کردم ترا مگر آنجا کہ مردہ بودی تا آخر حدیث ونیز در باب استمداد در حدیث قتادہ ندا فرمودن آنحضرت صلعم موتی کفار را بلفظ یا فلان ابن فلان وغیر مخصوص بودن آن بآنحضرت صلعم روایت کردہ شد پس چہ جائے اموات مسلمانان علی الخصوص خواص ایشان ونیز در حصن حصین در باب ندائے غائب دو حدیث روایت کردہ ونص عبارت حدیث اول اینکہ واذا انفلتت دابتہ فلیناد اعینوا عباد اللہ رحمکم اللہ حدیث ثانی اینکہ اذا اراد عونا فلیقل یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ

اَعِینُوْنِیْ وَقَدْ جُرِّبَ ذٰلِکَ ونیزدرحدیث آمدہ اِذَا اَضَلَّ اَحَدُکُمْ دَابَّتَہٗ اَوْ اَرَادَ عَوْنًا وَھُوَ بِاَرْضٍ لَیْسَ بِھَا اَنِیْسٌ فَلْیَقُلْ یَا عِبَادَ اللّٰہِ اَعِیْنُوْنِیْ یَا عِبَادَ اللّٰہِ اَعِیْنُوْنِیْ یَا عِبَادَ اللّٰہِ اَعِیْنُوْنِیْ فَاِنَّ اللّٰہِ عِبَادًا لَا تَرَوْنَھُمْ روایت کرد این حدیث در شرح قول الجمیل وغیر ذلک من الفاظ النداء فی حق الاموات وانچہ مخالف در نادیہ نفی جواز ندائے آنحضرت صلعم تقدیم نمادہ جواز ندائے غیر آنحضرت را بطریق اولی نفی میساز د و بکریمہ لَا تَجْعَلُوْا دُعَاءَ الرَّسُوْلِ بَیْنَکُمْ کَدُعَاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضًا قَدْ یَعْلَمُ اللّٰہُ الَّذِیْنَ یَتَسَلَّلُوْنَ مِنْکُمْ لِوَاذًا فَلْیَحْذَرِ الَّذِیْنَ یُخَالِفُوْنَ عَنْ اَمْرِہٖ اَنْ تُصِیْبَھُمْ فِتْنَۃٌ اَوْ یُصِیْبَھُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ بر دعوی خود استدلال مینماید جواب آن این ست کہ مراد ازین آیت آن نیست کہ شما رسول را صلعم اصلا میخوانید و وی را ندا نکنید بہ سبب اینکہ ندای غائب جائز نیست بلکہ معنی مراد وی دیگرست و دروے چند وجوہ محتمل ست وجہ اول وآن اختیار مبرد وقفال ست لا تجعلوا امرہ ایاکم ودعاءہ لکم کما یکون من بعضکم لبعض ان کان امرہ فرضا لازما والذی یدل علی ھذا قولہ عقیب ھذا فلیحذر الذین یخالفون عن امرہ وجہ دوم لا تنادوہ کما ینادی بعضکم بعضا یا محمد یا ابا القاسم ولکن قولوا یا رسول اللہ یا نبی اللہ عن سعد بن جبیر وجہ سوم لا ترفعوا اصواتکم فی دعائہ وھو المراد من قولہ تعالی ان الذین یغضون اصواتھم عند رسول اللہ عن ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہ وجہ چہارم احذروا دعاء الرسول علیکم اذا استخطموہ فان دعاءہ موجب لیس کدعاء غیرہ والوجہ الاول اقرب الی التعظیم ذکر ھذہ الوجوہ فی التفسیر الکبیر وانچہ مخالف بر دعوی خود بکریمہ وَالَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِہٖ لَا یَسْتَجِیْبُوْنَ لَھُمْ بِشَیْءٍ اِلَّا کَبَاسِطِ کَفَّیْہِ اِلَی الْمَاءِ لِیَبْلُغَ فَاہُ وَمَا ھُوَ بِبَالِغِہٖ استدلال می کند پس جواب آن این ست کہ این استدلال وی غیر مسلم ست

چه این آیت نازل شده است در حق یہود و نصاری که ایشان انبیارا علیهم الصلوٰة والسلام
ابن اللہ دانستہ ندا میکردند ومیخواندند وازایشان مدد مستقل میخواستند نعوذ باللہ منه
کما ذکره المفسرون و درینجا این اعتقاد ثابت نیست بلکه عقیدهٔ اہل سنت و جماعت ملحوظ است
که آنحضرت را عبادالله الصالحین و مقبول حضرت رب العالمین دانسته ندا میکنند و بتوسل ایشان
قضاء حاجت خود از درگاه قاضی الحاجات میخواهد و از ایشان مدد غیر مستقل میطلبد
و لا ضیر فیه ولا مفسدة و آنچه منکرین ازین آیت اراده میکنند احدے از مفسرین
بطرف آن نرفته اند واز الذین یدعون من دونه حضرات انبیا و اولیا را اراده
نکرده و بالجمله ندای منادی و سماع روح پرفتوح حضرت غوثیه باوصف بعد مسافت از
کرامت آنحضرت ست چنانچه سماع امیر جیش عمر رضی اللہ عنه در نهاوند
ندای عمر رضی اللہ عنه را از مدینه چنانکه مذکور مے شود از کرامات عمر رضی اللہ عنه بود پس
درینجا کرامت منادی بجاه داده بود و درینجا کرامت منادی کار خود کرده می آید و فرقی نیست
درین دو مقام مگر از روی حیات و ممات و در تصرفات حضرات اولیا در حیات و ممات
فرقی نیست کما تقرر فی باب الاستمداد و کرامات حضرات اولیا رضی اللہ تعالی عنهم ثابت و
متحقق ست کما قال فی الفقه الاکبر وکرامات الاولیا رضی اللہ تعالی عنهم حق و فی شرحه لملا
علی القاری ای ثابت بالکتاب والسنة ولا عبرة لمخالفة المعتزلة واهل البدعة
فی انکار الکرامة الخ وکما قال فی عقائد النسفی وشرحها وکرامات الاولیاء حق
فتظهر الكرامة علی طریق نقض العادة للولی من قطع المسافة البعیدة فی المدة
القلیلة کاتیان صاحب سلیمان عم وهو آصف بن برخیا علی الاشهر بعرش بلقیس
قبل ارتداد الطرف مع بعد المسافة وظهور الطعام والشراب واللباس
عند الحاجة كما فی حق مریم فانه کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد
عندها رزقا قال یا مریم انی لك هذا قالت هو من عند الله والمشی

علی الماء کما نقل عن کثیر من الاولیاء والطیران فی الھواء کما نقل عن جعفر بن ابی طالب
ولقمان السرخسی وغیرھما وکلام الجماد والعجماء اما کلام الجماد فکما روی انہ کان
بین یدی سلیمان وابی الدرداء قطعۃ فسبحت وسمعا تسبیحھا واما کلام
العجماء فکتکلم الکلب لاصحاب الکہف وکما روی ان النبی صلعم قال بینما
رجل یسوق بقرۃ قد حمل علیھا اذ التفتت البقرۃ الیہ وقالت انی لم اخلق لھذا
وانما خلقت للحرث فقال الناس سبحان اللہ تتکلم البقرۃ فقال النبی
صلعم امنت بھذا واندفاع المتوجہ من البلاء وکفایۃ المھم عن الاعداء
وغیر ذلک من الاشیاء مثل رؤیۃ عمر رضی اللہ عنہ وھو علی المنبر
فی المدینۃ جیشۃ بینھا وند حتی قال لامیر جیشہ یا ساریۃ الجبل
تحذیرالہ من وراء الجبل لمکرالعدو ھناک وسماع ساریۃ کلامہ مع بعد
المسافۃ وکشرب خالد رضی اللہ تعالی عنہ السم عن غیر تضرر بہ وکجریان النیل بکتاب
عمر بن و امثال ھذا اکثر من ان یحصی انتھی وھکذا فی شرح الفقہ الاکبر
للملا علی قاری وقد اثبتوا حقیۃ الکرامات فی جملۃ الکتب الکلامیۃ فلتطالع
والدلیل علی حقیۃ الکرامۃ ما تواتر من کثیر من الصحابۃ ومن بعدھم
بحیث لا یمکن انکارہ خصوصا الامر المشترک وان کانت التفاصیل احادا
وایضا الکتاب ناطق بظھورھا من مریم ومن صاحب سلیمان علیہ السلام
وبعد ثبوت الوقوع لا حاجۃ الی اثبات الجواز کذا فی شرح
العقائد النسفی وشیخ عبدالحق محقق دہلوی در تکمیل الایمان تحت قول تمن کرامات
الاولیاء حق نوشتہ است کہ وجود کرامات از بعضے صحابہ و اولیای امت بطریق شہرت
وتواتر ثبوت یافتہ است کہ تردد و انکار را در آنجا مجال نباشد خصوصا از بعضے اعاظم اولیا
چنانچہ از حضرت غوث اعظم شیخ محی الدین سید عبدالقادر الجیلانی

علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام و امثال ایشان امام عبد الله یافعی گفته هست که کراماته
بلغت حد التواتر و معلوم بالاتفاق ما بلغت مثلها احد من شیوخ الآفاق انتهی از ینجا
بیان جواز ندا بپایه اختتام رسید باقی ماند بیان معنی شیءٌ لله پس بدانکه معنی آن اطلب شیئاً
اکراماً لله تعالی ست و در وی احتمال معنی دیگر هم قائم ست لیکن معنی صحیح وے این ست که مذکور
شد و در صورت اراده این معنی خواندن این ورد شریف محل کدام گفتگو وانچه در رد المحتار
قائل این قول را بقول بعض تکفیر کرده حیث قال کذا اقول شیءٌ لله قیل یکفر پس بنای
آن بر اراده معنی دیگر ست یعنی اطلب شیئاً لله تعالی و شاید وجه تکفیر این ست که وی طلب
کرد شیئے را برائے الله تعالی و وے تعالی غنی ست از هر شئے و همه مفتقر و محتاج اند بسوئے
وی هذا ملخص ما فی رد المحتار و احتمال دارد که معنی این ترکیب اعطنی شیئاً اکراماً لله تعالی
باشد چنانچه بعضے بطرف این معنی رفته اند و درین صورت اعتقاد منادی نه این ست که
حضرت غوثیه علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام معطے حقیقی اند و سوال عطا از حضرت مراد با
کرامت ایشان باستقلال ست حتی که خلاف عقیده لازم و اجتناب از تکلم بچنین کلام واجب
آید بلکه اعتقاد وی این ست که معطے حقیقی حضرت رب الارباب ست و آنحضرت از اعظم
وسائل این مطلوب اند کما هو مقتضی تعلق المسببات بالاسباب و ندائے آن شخص درین
مقام باسم مبارک شیخ عبد القادر علی نبینا علیه الصلوٰة والسلام قالع توهم اعتقاد
معنی اول ست چه هرگاه بعبودیت آنحضرت مر قادر مطلق را قائل شد و بلفظے که برآن دال
ست بارها بر زبان آورد از کجا استقلال آنحضرت بوصف اعطا اعتقاد کرده باشد پس
ساحت جواز این ورد بوساطت فراش براهین و حجج متانت قرین از خس و خاشاک شکوک و
اوهام فرقه غادین و رد انکار طائفه ضالین پاک و صاف آمد حیف صد حیف برین فرقه
منکرین که بر عاملان این عمل اطلاق شرک و کفر مینمایند و ازین غافل اند که اگر در کدامے
یک فعل از افعال مکلفین صدها وجوه تکفیر یافته شود و یک وجه عدم تکفیر

موجود بود آن یک وجہ را اخذ کردن باید وبعدم تکفیر رفتن چہ جاے این فعل کہ کدام یکے از اہل عقائد حقہ بتکفیر فاعل آن نرفتہ اند ونہ بروی اطلاق بدعت کردہ وحاشا این چہ سخن ست وحال آنکہ ارحم الراحمین براین امت مرحومہ محمدیہ رحم کردہ میفرماید یُرِیْدُ اللّٰہُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیْدُ بِکُمُ الْعُسْرَ اللّٰھُمَّ ارنا الحق حقًا وارزقنا اتباعہ ووفقنا القراءۃ ھذہ الوظائف العظیم مع الخشوع والاخلاص انک انت العزیز الحکیم ۱۱ واینکہ سماع ندای منادی از مسافت بعید من قبیل علم غیب ست یعنی غیب اضافی وعلم غیب اضافی مر غیر خدا تعالیٰ را از خواص بندگان او ثابت ست و تفصیل این اجمال اینکہ غیب دو قسم ست یکے مطلق دوم اضافی مطلق چیزیا سخنے پوشیدہ کہ بلا واسطہ معلوم شود وعلم این غیب از خصائص او تعالیٰ ست کہ ہر شے را بلا واسطہ میداند وغیر او تعالیٰ را علم این غیب نیست چنانچہ فرمود اللہ تعالیٰ قُلْ لَا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ الْغَیْبَ اِلَّا اللّٰہُ وغیب اضافی چیزے یا سخنے پوشیدہ کہ بواسطہ معلوم شود واضافی دو قسم ست صحیح وفاسد واضافی صحیح نیز بر دو قسم ست معتبر وغیر معتبر صحیح معتبر آن چیزے یا سخنی پوشیدہ کہ بواسطہ الٰہی تعالیٰ دانستہ شود وواسطہ الٰہی تعالیٰ بر چند قسم ست گاہی خاص ذات باری تعالیٰ بلا توسط جبرئیل ودیگر ملائکہ علیہم الصلوٰۃ والسلام وگاہی وساطت جبرئیل علیہ السلام وغیرہ وعلم این قسم غیب مر انبیا را علیہم الصلوٰۃ والسلام حاصل ست چنانچہ فرمود اللہ تعالیٰ وَمَا کَانَ اللّٰہُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ وَلٰکِنَّ اللّٰہَ یَجْتَبِیْ مِنْ رُّسُلِہٖ مَنْ یَّشَاءُ وفرمود اللہ تعالیٰ عَالِمُ الْغَیْبِ فَلَا یُظْہِرُ عَلٰی غَیْبِہٖ اَحَدًا اِلَّا مَنِ ارْتَضٰی مِنْ رَّسُوْلٍ وملا علی قاری در شرح فقہ اکبر نیز غیب را دو قسم گردانیدہ مطلق واضافی ونص عبارتش این ست ثم اعلم ان الانبیاء لم یعلموا المغیبات من الاشیاء ومراد از این غیب مطلق داشتہ بعد از ان استثنا کرد غیب اضافی را وگفت الا ما اعلمھم اللہ تعالیٰ احیانا وروایت کردہ شد از ابن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

إِنَّ اللّٰهَ قَدْ رَفَعَ لِيَ الدُّنْيَا فَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهَا وَإِلَى مَا هُوَ كَائِنٌ فِيهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كَأَنَّمَا
أَنْظُرُ إِلَى كَفِّي هٰذِهِ ولا شك ان الله تعالى قد اطلعه على ازيد من ذلك
وَأَلْقَى عليه علم الاولين والآخرين و در شرح مقاصد نوشته النوع الثانی من انواع
المعجزات اخباره عن الغیوب الماضیة والمستقبلة و شیخ علامه ابن حجر در
منہج مکیہ شرح وَسِعَ الْعَالَمِينَ عِلْمًا وَحِلْمًا نوشته که علم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وسیع ترست از علم آدمیان و فرشتگان و جنیان زیرا که الله تعالی مطلع گردانید نبی صلی الله
علیه وسلم را بر تمامه عالم پس عطا کرده شد آنحضرت علوم اولین و آخرین ما کان و ما یکون
و نیز ابن حجر در مقام دیگر نوشته که اکثر علوم پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم متعلق بود بامغیبات
بدلیل حدیث مشهور که فرمود تعلیم کرده شدم علوم اولین و آخرین و علم غیب که مختص بذات
باری تعالی ست آن از روی احاطه و شمول ست پس منافی آن نیست که وی تعالی
بعض خواص خود را بر بسیاری از مغیبات مطلع گرداند تا آنکه مطلع سازد بر آن هیچ چیز که
فرمود صلی الله علیه وسلم در حق آن پنج چیز ست که نمی داند وی را مگر الله تعالی و
در شفا نوشته که الله تعالی مطلع کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بر ما کان و ما یکون و عجائب قدرت
و عظیم ملکوت چنانچه فرمود وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا
پس ازین بیان بخوب ترین وجه ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را علم مغیبات حاصل بود
و نقل کرد شاه ولی الله در انیس العارفین از شیخ ابو رضا محمد که در روح آدمی قوتی ست که آن
لوح مغیبات ست هرگاه نبی از انجا اخذ علم کند توسط ملک وحی را حاجت نیست و هر ولی که
در آنجا رسد توسط ملک الهام را حاجت نیست و ملا علی قاری در مرقات شرح مشکوة متعلق
ام احادیث نوشته فان قلت فلم سال جبرئیل علیه السلام عن الساعة مع علمه
بانه لا یعلمها الا هو وما التوفیق بین الآیة وبین ما اشتهر عن العرفاء من الاخبار
الغیبیة کما قال الشیخ الکبیر ابو عبد الله فی معتقده ان العبد ینقل فی الاحوال

حتی یسیر الی سعة الروحانیة فیعلم الغیب ویطوی له الارض ویمشی علی الماء
ویغیب عن الابصار فالجواب اما عن الاول الی ان قال واما عن الثانی فلان
للغیب مبادی ولواحق فمبادیه لا یطلع علیها ملک ولا نبی مرسل واما
اللواحق فما اظهره الله تعالیٰ علی بعض احبابه لوجه علمه وخرج ذلک عن الغیب
المطلق وصار غیبا اضافیا وذلک اذا تنوّرَ الرُّوحُ القدسیۃُ وازداد نورانیتها
واشراقها بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتجلیة ذات القلب عن صداء الطبیعة
والمواظبة علی العمل وفیضان الالهیة حتی یقوی النورُ وینبسطُ فی فضاءِ قلبه
فینعکس فیه النقوش المرتسمةُ فی اللوح المحفوظ ولیطلع علی المغیبات ویتصرف
فی اجسام العالم السفلی بل یتجلی حینئذ الفیاضُ الاقدسُ بالعرفة التی هی اشرف
العطایا فکیف بغیره انتہی ودر تحقیق الحقیقة آورده که ملا علی قاری در
شرح مشکوٰة متعلق حدیث صَلُّوا عَلَیَّ فَاِنَّ صَلوٰتَکُمْ تَبْلُغُنِیْ حَیْثُ کُنْتُمْ نوشته که گفت
قاضی در شرح این حدیث که پاک نفس قدسیه از علائق بدن خالی میشود عروج میکند و
تا ملاء اعلیٰ میرسد و باقی نمے ماند برائے او حجابی پس مے بیند هر شئے را بمشاهدهٔ خود انتهی پس
روایات ثابت و محقق شد که اطلاع بر غیب اضافے از خصایص حضرات انبیا علیهم الصلوٰة
نیست بلکه برائے خواص امت هم ثابت ست علی الخصوص خواص امت پیغمبر ما
صلی الله علیه وسلم پس ثبوت این کرامت مر حضرت غوث اعظم علی نبینا وعلیه الصلوٰة
والسلام را که ذات بابرکات ایشان مستجمع کرامات تمامه اولیاست محل ریبت وشبهت
نیست چه هر گاه حضرت غوث اعظم علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام در ذات جدامجد
خود صلی الله علیه وسلم فانی شده بصفات وی باقی بود واکثر اوقات میفرمود هٰذَا وُجُوْدُ
جَدِّیْ لَا وُجُوْدِیْ چنانچه علمائے صوفیه فرموده اند که آنحضرت در جدامجد خود فانی بود
ذاتا و صفاتا و قولا و فعلا و حالا و سوائے آنحضرت کدام یکی از اولیا را هیچو فنائے اتحادے

و توجہ اختصاصی نصیب گشتہ پس جملہ اوصاف احمدیہ و کمالات محمدیہ بملاحظہ ذات حضرت غوثیہ
شدہ وبرآن جلوہ فرمودہ پس غیب دانی کہ یکے از صفات حضرت رسالت پناہ صلی اللہ
علیہ وسلم ست بطفیل آنحضرت بذات حضرت غوثیہ ہم ثابت میشود و از مویدات این
مدعا این ست کہ حضرت غوث اعظم را آنچنان کشف حاصل بود کہ غیر ویرا از اولیاے کرام
نصیب نشدہ چنانکہ در اخبار الاخیار آوردہ کہ فرمود آنحضرت و قتیکہ تکلم بکنم من بکلامی شما
باید کہ تصدیق کنید انرا کہ تکلم من ناشی از یقین ست کہ شک را در وے مجال نیست گویا گویانیدہ
میشوم پس میگویم دادہ میشوم پس مے بخشم وامر کردہ میشوم پس میکنم و عہدہ بر کسے ست کہ مرا
امر کردہ است وَالدِّیَۃُ عَلَی الْعَاقِلَۃِ تکذیب شما از ہر قاتل ست مر دین شمارا
وسبب زوال دنیا و آخرت شماست اَنَا سَیَّافٌ اَنَا قَتَّالٌ وَیُحَذِّرُکُمُ اللّٰہُ نَفْسَہٗ
اگر نبودے لگام شریعت بر زبان من ہر آئینہ خبر میکردم شمارا بانچہ میخورید و مے نہید در خانہاے
خود من میدانم انچہ در ظاہر و باطن شماست و شما در رنگ شیشہا ئید در نظر من انتہی
بدانکہ تا اینجا کلام بر مذاق شریعت بود اینک از چاشنی طریقت ذائقہ حال
اہل خبرت را حظے بخشیدہ مے آید بدانکہ این اسم اعظم اسمے ست کہ شیوخ طریقت بر
عمل آن مواظبت فرمودہ اند و دیگران را برآن تحریص و تاکید فرمودہ کما نقل من
اکابر الدین و اطاعت شیوخ طریقت ہم از واجبات ست چنانچہ مولانا شاہ عبد العزیز
دہلوی قدس سرہ در تفسیر خود فتح العزیز نوشتہ اند آن کسانیکہ اطاعت آنہا بحکم خدا
فرض ست شش گروہ اند از انجملہ مجتہدین شریعت و شیوخ طریقت اند کہ حکم ایشان
بطریق واجب مخیر لازم الاتباع ست بر عوام زیرا کہ فہم اسرار شریعت و دقایق طریقت
ایشانرا میسر ست قال اللہ تعالی فَاسْئَلُوْا اَہْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ
ہر حدیثی کہ از روایت علماے کرام شریعت و مشایخ عظام طریقت ثابت شود آن قابل اعتبار
و اعتماد ست و قابل حجت گرفتن ست چنانچہ در اکثر کتابہا بمثل این

احادیث استنباط کرده اند و بسیار احادیث در مکتوبات مشایخ طریقت آمده که بپایه اعتبار رسیده است گو نزد محدثین از درجه صحت ساقط باشد چنانچه مولانا شاه ولی الله قدس سره والد مولانا شاه عبد العزیز در کتاب قول الجمیل ازان قبیل حدیثی آورده که قواعد کلام را بران نمط که رقم ثبت یافته تمهید داده است و شیخ عبد الحق محقق دهلوی البخاری در کتاب اخبار الاخیار در مقام بیان کرامات حضرت غوثیه علی نبینا و علیه و سائر آله الف صلواة و تحیة آورده که نقل است که آنحضرت فرمود که در زمان حسین بن منصور حلاج کسے نبود که او را دستگیری کند و از لغزشے که او را شده بود باز دارد اگر من در زمان او می بودم او را دستگیری میکردم تا کار او بآنجا نمیکشید و من دستگیری میکنم هر کرا از مریدان من مرکب بلغزد و از پاے در آید تا روز قیامت و فرمود مرا در هر طویله محلی ست و مقاومت کرده نشود و خیلی ست که مسابقت کرده نشود و مرا در هر لشکر سلطانی است که مخالفت کرده نشود و در هر منصب خلیفه ایست که عزل کرده نشود و فرمود که هرگاه از خدا چیزے خواهید بوسیله من خواهید تا خواهش شما باجابت رسد و فرمود هر که استعانت کند بمن در کربتی کشف کرده شود آن کربت از و و هر که منادی کند بنام من در شدتی کشاده شود آن شدت از و و هر که توسل کند بمن بسوے خدا در حاجتے قضا کرده شود آن حاجت مر او را و فرمود هر کسیکه دو رکعت نماز بگذارد و بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه سورۂ اخلاص یازده بار بعد ازان درود بفرستد به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعد از سلام و بخواند آن سرور را صلی الله علیه وسلم بعد ازان یازده گام بجانب عراق برود و نام مرا گیرد و حاجت خود را در درگاه خداوندی بخواهد حق تعالی آن حاجت او قضا گرداند بمنه و کرمه مراد بنام مبارک وی علیه السلام همین اسم اعظم ست یعنی یا شیخ عبد القادر شیئاً لله و نیز در کتب متقدمین و متاخرین مثل مناقب غوثیه و صمصام الکرامات وغیره آورده که در کتاب حقیقة الحقائق مذکور ست که در وقتی از اوقات از مشیت ایزدی پسر بیوه زنی خادمه آنحضرت بدریا غرق شد زن مذکوره نالان و گریان مستغیثانه بدر دولت آنحضرت حاضر آمده بخدمت خدام ذوی الاحتشام

حقیقت حال ظاهر نمود و عرض داد که لمحهٔ از شمول توجهات ذات بابرکات بر حال این کنیزک
ذره مثال تا بدهر آمینه پسر غریق این بیچاره از ان دریای ناپیدا کنار صحیح سالما بر آمدن میتواند حضرت
غوثیهٔ عالیه بر حال زار وی رحم آورده فرمود برو پسر غریق خود را بخانهٔ خود خواهی یافت خادمه گو
بخانه در آمد پسر خود را دیدن نیافت باز نالان و گریان بدر دولت حاضر آمده حقیقت حال عرض نمود
باز همون ارشاد شرف صدور یافت پس بخانه خود آمده همان اثر در کاشانهٔ خود دید سپس بخدمت
آیت رحمت حاضر آمده بر حقیقت حال اطلاع داد باز حکم سابق شرف نفاذ یافت این بار بخانه خود
در آمده ساغر تمنای خود را از بادهٔ مراد لبریز یافت پس شادان و فرحان بر آستانهٔ قادریه حاضر آمده
مستانه وار این اشعار را عرضه داد **اشعار** چون نباشد من مرید حضرت پاک توام ٭ شد زفیض
تو مبدل باطرب رنج و غمم ٭ نام نامیت همیشه ورد میسازم بدل ٭ خطهٔ بخشم از ان
کام و زبان را دمبدم ٭ منکران اسم پاکت بوده مقهور خدا ٭ عاملان اسم اعظم مورد نعم قدم ٭
هر دم و هر آن میخوانم ترا یا غوث دین ٭ میرسیده باش در فریادم از راه کرم ٭ خود بفرموده ای
که هر کس در غمش خواند مرا ٭ بر برآرم حاجتش هم مر رهانم از الم ٭ پس دران وقت حضرت غوثیه
بمراقبه در آمده بدل متوجه حضرت الهی تعالی شده و ناز محبوبانه آغاز نهاده و عرضه داد
که چه امروز بر خلاف عادت عرضه این عاشق صادق دو بار در آستانه اجابت بار
نیافت و اگرچه بار سوم کرسی نشین اجابت گردید فاما پیش این ضعیفه ندامتها و شنگیر حال زارم
شد تا و آن چنان قادری که از تار و پود دو حرف کن هژده هزار عالم را بطرفة العین خلعت
خلقت پوشانیدی و باین طریق در عالم معاد بیک نفخ صور جمع اجزای متفرق نموده اعاده
مخلوقات خواهی فرمود چرا قامت التماسم را تا دیر از جامه اجابت برهنه داشتی و همچو برهنگان
از پیش آمدن دیگران نادم و شرمسار داشتی معهذا بپاس ادب برضای تو راضیم از دل ع
بقضای تو سر فرو دارم ٭ از حضرت الهی تعالی شانه ندا آمد که البته این مقام محل ناز محبوبانه
تست و اگر بخاطر تو چیزی راه یابد گنجایشی دارد بعوض آن هر چه میخواهی بخواه که البته

خواهش ترا برمے آرم ومطلب ترا اعطا میکنم حضرت غوثیه بسماع این ندا عنایات بنیایات حضرت
الٰہیه تعالٰے شانه بر حال خود دریافته عرضه داد که هر عنایتی که سزا وار حضرت صمدیت
خود میدانی بآن سرفراز فرمادران باب از جانب این غریب چون وچرا نیست مگر همین قدر
خواهش ست که عطاے بر حال من غریب مبذول فرما که اثر آن ازین زمان تا همه زمان آینده
باقی وثابت ماند ندا آمد که از امروز اسم اعظم ترا تاثیرے عطا کرده شد که مجمع تاثیرات اسماے
نفست پس هر که در نام نامی تو خواهد کرد درجهٔ بلند وثواب عظیم خواهد یافت پس باستماع
ندائے ربانی حضرت محبوب صمدانی دوگانه شکرانهٔ ادا فرموده گفتند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ جَعَلَ اِسْمِيْ
كَالْاِسْمِ الْاَعْظَمِ فِي الْبَرَكَةِ وَالتَّاثِيْرِ مراد ازین اسم همین اسم مذکور ست یعنی
يَا شَيْخ عَبْدُ الْقَادِرِ شَيْئًا لِلّٰهِ وانچه در اخبار الاخیار بمقام دیگر مرقوم ست از
سوئدات ومقویات این کلام ست وآن اینکه انچه من فقیر حقیر از اکرام وانعام حضرت
بشیر نذیر صلی الله علیه وسلم بشارت یافته ام اشارتش نتوانم کرد امید دارم که ظهور آثار وانوار
متکفل ابراز ومتضمن اظهار آن گردد انشاء الله تعالٰی اگرچه نظر بکثرت نقصان ذاتی وقلت
استعداد نظری ناامیدی گونه در حصول مطلب ووصول مقصد راه یابد ولیکن دست امید
بلند ست وپایهٔ یقین ارجمند که چون در سفینهٔ لوح نشسته ام بساحل نجات رسیدنی ست
وجمال مقصود دیدنی هر که درین کشتی نشست اگر طغیان کند یقین داند که از طوفان
آتش دوزخ در امان ست اعتماد من بصاحب قدمی ست که مالک رقاب اولیاست ره روی نتوان
یافت که در خدمت او قدم از سر نسازد وزیر پای او سر ننهاد ودرین خود سبب سرفرازی
ایشان ست کسیکه قدم بر قدم مصطفٰی بود بلکه دم بدم بقدم او رود سعادت آن سرست که پامال
او گردد هرچه جمیع پدران از وراثت مصطفٰی ومرتضٰی اند وخفند بمه بان خلف صدق رسید مگر
که این چه خنا بود اگرچه وارثان بسیار اند وے انچه بوی رسید به هیچکس نرسید وراثت مال الکتب
تعصب برابر قسمت کنند ولیکن در وراثت حال یکے را با دیگری برابری نرسد بلکه برادری نبود

اگر دیگران قطب اند او قطب الاقطاب ست و اگر ایشان سلاطین او سلطان السلاطین
محی الدین که دین اسلام زنده گردانید و ملت کفر را بمیرانید که ای شیخ محیی و ممیت زهے مرتبه که ایجاد
دین از حی قیوم ست و احیا از وی غوث الثقلین انرا گویند که جن و انس همه بوے پناه جویند من
بیکس نیز پناه باو جسته ام و بر درگاه او فتاده مرا بجز عنایت او کس نیست و بغیر لطف او فریادرس نے
اشعار غوث اعظم دلیل راه یقین * بیقین رهبر اکابر دین * شیخ دارین هادی ثقلین * زبده
آل سید کونین * بادشاه ممالک قربت * رهنورد مسالک قربت * او رست در جمله اولیا
ممتاز * چون پیمبر در انبیا ممتاز * اولیا بنده اش از دل و جان * قدم او بگردن ایشان *
وصف تعریف او ز من نه نکوست * خود کرامات او معرف اوست * من که پرورده نوال ویم
عاجز از مدحت کمال ویم * همه دم غرق بحر احسانم * ای فدای درش دل جانم *
در دو عالم باوست امیدم * هست باوی امید جاویدم * امید وارم که اگر از راه بیرون
افتم او رهبری کند و اگر از پاے در آیم او دستگیری نماید بحکم بشارتهای که او بحبان خود داده است
سعادت هاے دنیا و آخرت آماده است فرموده است که قاضی الحاجات مرا سجلے نوشته داد که
دران نامهاے مریدان من تا قیامت ثبت افتاده همه را بمن بخشید و قلم عفو بر جرائم همه کشید
اگر نام من در نامه مریدان او مکتوب شد پس چه انغم خورم که کار بر حسب مدعا و مطلوب شد
من نامراد مرید اویم قبول در و بدست دست خواهان اویم خواستن او مفوض بدوست
ارادت حقیقی از من مجازی کجا آید و صلوة داے باین بے نمازی نشاید انتسابی بوے کرده ایم
و پناهی بدرگاه او برده و لیکن چنان دانم که چون این سعادت از ازل نصیب من ست تا ابد
قریب من خواهد بود دران زمان که از خود خبر نداشتم نامش بر لوح دل مے نگاشتم شعر
ما بعشق تو نه امروز گرفتار شدیم * که گرفتاری ما با تو ز روز ازل ست * جاذبه محبت او بخود میکشید
و مرا دران مقدور نه و کرشمه عنایت او بخود میخواند و مرا بآن شعور نه شعر هنوز از دم هستی اثر نبود مرا
که جذب عشق تو از خویش بیخبر بود مرا * لطف باطنی او بود که ظاهر و باطن مرا محفوظ و ملحوظ

داشت واوّل وآخر معصوم ومحفوظ پدر پیر چون خاک دراو بود درین نسبت تقویت وتربیت میفرمود
عمرها بے توسل بجناب این بادشاه عالم پناه ۓ شتافتم ولیکن بے وسیله بار نیافتم بارها
از بشارت غیبی اشارت وَابْتَغُوا اِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ یشنیدم ودر طلب وسیلت که سبب تحصیل این
فضیلت بود وموجب تصحیح نسبت وتحقیق سلسلهٔ ارادت گردد میدویدم کسے میخواستم که
نسبت نطفی را با مناسبت دینی ضم کرده باشد وقرابت جسمانی را با قرب روحانی فراهم آورده
تا دست بوی دهم ودپای او گیرم بلکه تا زنده ام در پاے او میرم آخر صدق نیت من کار کرد و
شجرهٔ اخلاص من بار آورد وبر مثال وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ بر سر من عیسی نفسے
را فرستاد که هر نفس او مائده بود از آسمان معرفت نازل وباعث عید وسرور اوآخر واوائل
موسی مقامی که جمال او ناری ست از شجرهٔ وحدت طالع ونوری از جانب حقیقت لامع علیل لقائے
که رخسارهٔ زیبایش گلزار بوستان خلّت وگل گلستان دین وملت ست مصطفیٰ جمالے که دهانش
نمکدان خوان اَنَا اَمْلَحُ وزبانش ترجمان قرآن اَنَا اَفْصَحُ ست مرتضےٰ کمالی که دلش باب مدینهٔ علم
وفتوح ودر ضمیرش ابواب اسرار لوکشف مفتوح حسن سیرتے وارث مرتبهٔ وَ اِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ
عَظِيْمٍ ونائب منصب بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَءُوْفٌ رَّحِيْمٌ حسین سیرتی که مصدوق
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيْرًا آمد ومصداق اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰى شد زین العابدین وامام
الصادقین السید النقی البقی والعلوی العلی المهدی عمی کلیم الله ومحبوبه حبیب الله رباعی
احمد خوئی که عالمے بندهٔ اوست ❊ یوسف روئی که بادشه زندهٔ اوست ❊ عیسے
نفسے که جان ودل زنده اوست ❊ موسی که لقاے دوست خواهندهٔ اوست ❊
بر کلامے که در کلام کلیم وارد شده بروی صادق ست وبحال او موافق اورا اگر بر قلب موسی
آفریده اند یا انکه جگر گوشهٔ محمد ست صلی الله علیه وسلم رباعی اے دیده بیا لقای منظور
به بین ❊ آن جبهه وآن جمال وآن نور به بین ❊ در وادی ایمن محبت بگذر ❊ هم موسے
وهم درخت وهم طور به بین ❊ حمیده صفاتی که جانشین حامد ووارث مقام محمود ست

چه حامدی که بر ثنا گستری که محامد او عواطف بر شمار و بے اختیار در اثنای ثنا نداے لا احصی برآمد حاصل که چون این آفتاب دین و دولت طلوع کرد چنان دانستم گویا بعض طالع من آمد بمجرد آنکه دیده بجمال او روشن شد در دل نوری دیگر یافتم و سروری دیگر و بقیه او لی دل از دست دادم و در پای عزت او افتادم انتهی و بجای دیگر به ہمون کتاب فرموده فهو قطب الوقت و سلطان الوجود امام الصدیقین وحجة العارفین روح المعرفة و قلب الحقیقة خلیفة الله فی ارضه و وارث کتابه و نائب رسوله الوجود البحت والنور الصرف سلطان الطریق والمتصرف فی الوجود علی التحقیق علی نبینا و علیه السلام الی یوم القیام علیه آنحضرت نحیف البدن ربع القامة عریض الصدر عریض اللحیة وطویلها اسمر اللون مقرون الحاجبین اصوت جهوری سمت بهی قدر علی وعلو فی له صیت وصوت وسمت وصمت و در کلام آنحضرت نوعی از سرعت و جهر بود که سامع را رعبی و هیبتی در دل می افزود و از جمله خوارق کلام او آن بود که در شنیدن آن قریب و بعید یکسان بودند و بحسب قرب و بعد مکان مجلس تفاوتی ظاهر نمیشد و در وقت تکلم وی هیچکس را جز سکوت و انصات گنجایش نداشت الخ پس ازینجا بقول محقق دهلوی عاشق نبوی ثابت و متحقق شد که اگر کسی آنغوثیه عالیه را از دور بهم ندا کند بلاریب آواز منادی بگوش شریف آنحضرت چنانکه بمکان قرب برسد خواهد رسید و در مقام دیگر میگوید نقلست از مشایخ که هرگاه شیخ محی الدین سید عبدالقادر بکرسی برمے آید و میگوید الحمد لله خاموش میگردد هر ولی خدای که بر روی زمین ست حاضراً و غائباً و ازینجهت ست که این کلمه را مکرر میگوید و درمیان آن ساکت میگردد و دوا اولیا و ملائکه ازدحام میکنند در مجلس او الخ و نیز در مقام دیگر مینویسد و وقتها بودی که از مجلس وعظ آنحضرت جنازه ها بیرون مے آمد از جهت غلبه شوق و هیبت و تصرف و قهرمان عظمت و جلال او و آنچه از خوارق و کرامات و تجلیات و عجائب و غرائب و حدوث اشیای عجیبه و ظهور امور غریبه در مجلس وعظ آنحضرت نقل کرده اند خارج از حد حصر و احصاست

وَلَوْ اَنَّ مَا فِی الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ وَّالْبَحْرُ یَمُدُّهٗ وفرموده اند که جمیع اولیا و انبیا
اَحْیَآءٌ بِاَجْسَادٍ وَّاَمْوَاتٌ بِاَرْوَاحٍ وجن و ملائکه در مجلس و حاضر میشمند و حضرت
حبیب رب العالمین صلی اللہ علیه وسلم وآله اجمعین نیز از برای ترتیب و تائید تجلے
میفرمودند و خضر علیه السلام اکثر اوقات از حاضران مجلس شریف میبود و از مشایخ عصر
هر کرا ملاقات میکرد وصیت مینمود بملازمت مجلس شریف او وصے فرمود مَنْ اَرَادَ الْفَلَاحَ
فَعَلَیْهِ بِتَلَازُمِ هٰذَا الْمَجْلِسِ انتهی واگر کسی اعتراض نماید که مسأله متنازعه فیه در
حالت ممات ست نه در حالت حیات جواب او بدو وجه گویم یکی آنکه پیشتر ثابت کرده ام که حیات
و ممات اولیاء اللہ تعالی یکسانست اَوْلِیَآءَ اللہِ لَا یَمُوْتُوْنَ حافظ میگوید شعر هرگز نمیرد
آنکه دلش زنده شد بعشق ﴿ ثبت ست بر جریده عالم دوام ما ﴾ دوم آنکه هرگاه حضرت نبی
کریم صلی اللہ علیه وآله وسلم قبل تولد شریف آنحضرت بپیش والدشان مع انبیای دیگر علی نبینا
وعلیهم الصلواة والسلام برای استبشار و تهنیت تشریف آورده اند چه بعید ست عند الوصل
بحق شدن آنحضرت هم برای تعزیت و بعد واصل بحق گشتن آن نیز بمزار شریف و بآستانه
منوره او لاریب تشریف ارند انتهی و نیز بجای دیگر همون کتاب میفرماید نقلست که
آنحضرت بر بالاے کرسی میفرمود ای غلام تقاعد مکن در حضور خود در وقت قعود من اینجا
ولایت اینجاست درجات اینجاست ای طالب توبه بیا بسم اللہ ای طالب عفو بیا بسم اللہ
ای طالب اخلاص بیا بسم اللہ در هفته یکبار بیا واگر نتوانی در ماهی بیا واگر نتوانی در سالی اگر
نتوانی در عمر خود یکبار بیا و بگیر هزار هزار چیز آمی غلام قطع کن راه هزار ماه تا بشنوی از من یک
کلمه را و چون بیای تو اینجا نظر مکن بر عمل خود و زهد و ورع و احوال خود تا بگیری تو از من آنچه
نصیبت ست و حاضر میشوند در مجلس من بطائن ملک و خواص اولیا و غیبیان تا بیاموزند
از من تواضع مرجناب مقدس را و هیچ نبی و ولی نیست که حق تعالی او را خلق فرموده و به مجلس من
حاضر نشده احیا باجساد و اموات بارواح و میفرمود کلام من بر مردان غیب ست که حاضر میشوند

از پس پرده کوه قاف قدمهای ایشان در هواست و دلهای ایشان در آتش از شدت شوق
و سب اشتیاق که بپروردگار خود دارند راوی گوید که درین مجلس که این سخن میفرمودند ولد آن
سید عبد الرزاق در پایه اخیر در زیر قدم او نشسته بود سر بالا کرد و ساعتی حیران بود پس
بیهوش افتاد و جامه و دستار او سوختن گرفت آن حضرت از کرسی فرود آمد و اطفاء آن نار
کرده فرمود تو نیز از ایشانی ای عبد الرزاق و بعد از قیام مجلس کیفیت آن حال را از شیخ
عبد الرزاق پرسیدند فرمود چون نظر بالا کردم دیدم که در هوا مردان غیب ایستاده اند ساکت
و بیهوش و تمام افق با ایشان پر است و در لباس ایشان آتش در گرفته است بعضی از ایشان
در صیحه و بعضی در تواجد و بعضی بجای خود و بعضی بر زمین می افتند بعد از آن فرموده کلامی که
ترجمه او این باشد منم که تیغ من مشهور است و قوس من موتور و تیر من رسنده و نیزه من بخطاست و
اسپ من زین بسته من آتش سوزان الهی ام من سلب کننده احوال من دریای بی کرانم من رهنمای
وقتم من سخن کننده در غیر خودم وقتی دیگر در حالت بود و میفرمود منم محفوظ منم ملحوظ ای روزه داران
ای شب بیداران ای کوه نشینان پست باد کوههای شما ای صومعه نشینان منهدم باد صومعه شما
پیش آیید امر خدا را امر ما از خداست ای رادمردان ای ابدال ای اوتاد ای پهلوانان
ای طفلان بیایید و بگیرید فیض را از دریائی که کران ندارد و بعزت پروردگار که نیکبختان و بدبختان
همه عرض کرده میشوند بر من و نظر من در لوح محفوظ است منم غواص دریای علم و مشاهده الهی
من حجت خداوندم بر تمامه شما و نائب رسول الله و وارث اویم در زمین و نیز فرموده است اولیا را
مشایخ اند و پریان را مشایخ و فرشتگان را مشایخ و من شیخ همه ام و اما کرامات و خوارق عادات
آنحضرت که در سائر اوقات بظهور می آمد از حد حصر و احصا خارج است و از مجال تقریر و تحریر
بیرون و بدانکه این سخن حقیقت است نه مبالغه زیرا که آنحضرت از زمان طفولیت تا اوان وصال
مظهر خوارق و محل کرامت بوده و در مدت نود سال که سن شریف او رضی الله عنه است
دایم الاحوال بر سبیل اتصال بی انقطاع خوارق از روی ظاهر بوده و حکایت از حضرت غوثیه میکنند

که صغیر بودم روز عرفه بجانب سواد شهر برآمده و دنبال گاوی از گاوان حراثت میدویدم گاوی
بگردید و بجانب من نگاهی کرد و گفت یا عبد القادر ترا از برای امثال این کارها پیدا نکرده اند
با اینها امر نکرده ترسان و لرزان بجانب خانه برگشتم و بام خانه برآمدم مردم را دیدم که وقوف
بعرفات میکنند پس پیش والده آمدم و از وی طلب اذن کردم که بغداد روم و تحصیل علم نمایم
و صالحان را زیارت کنم رضی الله عنه و عن جمیع الصالحین و نیز فرمود که هرگاه قصد میکردم که
با خردان بازی کنم آوازی می شنیدم که میگفتند بجانب من بیا ای مبارک پس از ترس
میگریختم و در کنار مادر می افتادم و الآن این کلمه را در خلوت خود میشنوم نقل ست از شیخ
علی بن هیتی که گفت ندیدم هیچ یکی از اهل زمان خود را اکثر الکرامات از شیخ عبد القادر رضی الله
عنه هر وقت هر که از ما خواهد که از وی کرامتی مشاهده کند میکند و خوارق ظاهر میگردد گاهی
از وی و گاهی در وی و گاهی بوی و نیز نقل ست از شیخ ابو مسعود احمد بن ابی بکر خزیمی و شیخ ابو عمر
و عثمان صریفی که گفتند کرامات شیخ عبد القادر رضی الله عنه مثل عقد منصوم بجوهر که در پی
یکدیگر در رشته کشیده شده اند هر که از ما خواهد که بشمار د کرامات او را هر روز هر آینه بشمارد چیزهای
بسیار را از وی و شیخ بزرگ شهاب الدین عمر سهروردی فرموده ست کان الشیخ عبد القادر
رضی الله عنه سلطان الطریق المتصرف فی الوجود علی التحقیق و کانت له
الید المبسوطة من الله فی التصریف والفعل الخارق الدائم و امام عبد الله
یافعی فرموده است کراماته بلغت حد التواتر و معلوم بالاتفاق ما بلغ
مثلها من احد من شیوخ الآفاق و از آنحضرت از هر جنس کرامات نقل کرده اند
از تصرف در جواهر خلق و بواطن ایشان و اجرای حکم بر انس و جان و اطلاع ضمائر و اظهار
سرائر و تکلم بر خواطر و اطلاع بر بواطن ملک و ملکوت و کشف حقائق جبروت و اسرار لاهوت
و اعطا مواهب غیبیه و امداد عطایا لاربیه و تصریف و تقلیب حوادث و دواهی و تصریف
اکوان بمحو و اثبات الهی و اتصاف بصفت اماتت و احیا و تحقق بنعت اقتدار انشا و ابراء اکمه

وابرص و تصحیح مرضی و تشفیۂ اعلا و طی زمان و مکان و نفاذ امر در زمین و آسمان و سیر بر آب و طیر
در ہوا و تصریف ارادت مردم و تقلیب طبائع اشیا و احضار اشیا از غیب و اخبار از ماضی و
آتی بلا شک و ریب و سائر انواع کرامات و خوارق بر سبیل اتصال و دوام بین الناس علی العام
بر سبیل قصد و ارادہ مطلق بلکہ بر طریق اظہار دعوی بر حق و در ہر یکی ازین امور حکایات
و روایات آمدہ است کہ قلم از تحریر و زبان از تقریر آن قاصر است و کتب مشایخ خصوصاً تصانیف
امام عبد اللہ یافعی بدان مزین و مشحون ست و انچہ از مشایخ و اقطاب وقت او بلکہ از بعض
مشایخ متقدمین کہ بر زبان وی رضی اللہ عنہ بطریق کشف و اعلام الٰہی از وجود شریفش
خبر دادہ اند و در تعظیم و تکریم و رفع مکان و اعتراف شان آنحضرت و انقیاد و اطاعت
احکام وی و امر او خصوصاً در قول او قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ و صدق او
درین قول و بودن او ماموراً من عند اللہ صادر شدہ است بیشتر ازان ست کہ تصور توان
نمود جملہ ازان در زبدۃ الآثار کہ منتخب بہجۃ الاسرار ست آوردہ ایم رجاءً للقبول و وسیلۃ
للوصول انتہی عبارتہ و تم کلامہ و نیز حدیث صحاح ستہ و قول مشایخ متقدمین
دربارۂ فضائل و تولد شدن حضرت امیر المومنین غوث الکل و شیخ الکل غوث الثقلین
نجیب الطرفین صحیح النسبین غوث الاعظم و الفرد الافخم بازی اشہب و طراز المذہب
و باب النوال سلاب الاحوال قطب ربانی غوث صمدانی محبوب سبحانی مالک رقاب
کل ولی اللہ امام المشارق و المغارب و الشریعۃ و الطریقۃ حافظ و حاجی الحرمین الشریفین
مجتہد دین متین سرور کونین شفیع المذنبین قاضی حاجت مخلوقین سید ابو محمد محی الدین
شیخ عبد القادر جیلانی حسنی الحسینی رضی اللہ عنہ ست چنانچہ در سنن ابی داود آمدہ عَنْ
اَبِیْ اِسْحَاقَ قَالَ قَالَ عَلِیٌّ وَنَظَرَ اِلَی ابْنِہِ الْحَسَنِ اِنَّ ابْنِیْ ھٰذَا سَیِّدٌ کَمَا سَمَّاہُ
رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ سَیَخْرُجُ مِنْ صُلْبِہٖ رَجُلٌ یُسَمّٰی بِاِسْمِ نَبِیِّکُمْ یُشْبِہُہٗ
فِی الْخُلُقِ رَوَاہُ اَبُوْدَاوٗدَ از ابی اسحاق فرمود امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ در حالیکہ نظر کرد

بسوی امام حسن که فرزند من این سید ست و سزاوار چنانچه حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
تسمیهٔ ایشان پسند نموده اند قریب ست که خارج شود از صلب وی مردیکه نامیده خواهد شد بنام
نبی شما مشابه خواهد شد بنبی شما در خلق و نه مشابه خواهد شد در خلق روایت کرد ابو داؤد و نیز
مولانا ملک العلما عبد العلی قدس سره در قیامت نامهٔ تصنیف خود این حدیث آورده و گفته
که این حدیث اشاره است از اولادوی شیخ عبد القادر سید محی الدین زاد الله شرفه که
پیدا نمود و گردانید قدم وی بر رقاب کل ولی الله و حضرت شیخ مولوی سمهروردی
نقل میکند از کتاب مکاشفات جنیدیه که روزی حضرت سید الطائفة ابو القاسم جنید
بغدادی قدس سره روز جمعه بالای منبر در اثنای خواندن خطبه تجلی بر ایشان ظاهر شد از خود
بیخود گشته و بے اختیار بر زبان حق ترجمان گذشت قدمی علی رقبتی و سر خود را
افگنده از زینه زینهای منبر فرود آمدند بعد از ان اصحاب ایشان به تعجب آمدند که در اثنای
خواندن خطبه سکته و لفظ قدمه علی رقبتی خطبه تمام کرده جمعی را اشتباه شد
که درین وقت شیخ را حالتی خاص روی داده چون افاقت نمود استفسار کردند فرمودند که
مارا وقت خواندن خطبه کشف عالم غیب گردیده بود پس معاینه نمودم که در وسط قرن
خامس یکی از فرزندان خاص سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم ظاهر شود
غوث الاعظم و قطب العالم گردد و ملقب به محی الدین موسوم به سید عبد القادر و مولدش
بشهر گیلان شریف ماسور گردد بقول قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله من الاولین
و الاخرین سوای صحابه و ایمه و ذریة خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم پس مرا خطره
دریافت که این و سویش درین عصر نیست پس چگونه مارا وضع رقاب گردانیده آید ناگاه
از درگاه کبریا جلت عظمته و سلطنته خطاب بعتاب رسید که ترا درین کار گران چرا آمده
که محبوب من ست و خاصهٔ من و شان او در کار اقطاب و اغیاث کبار چنانچه
شان محمد صلی الله علیه وسلم در انبیا ست و چون او گوید قدمی هذه

علی رقبة کل ولی الله جمله اولیا را اموات را بارواح و احیا را با اجساد حاضر گردانم تا ایشان
وضع رقاب کنند ازین سبب گفتم قدمه علی رقبتی و مرتبه آن سید عالیقدر
را معاینه خود کردم که فوقیت بر همه اولیا دارد و لله الحمد علی نعمائه آورده اند که چون حضرت
سلطان الاولیا والمحبوبین و برهان الاصفیا والواصلین غوث الاعظم شیخ محی الدین ابو محمد سید عبد القادر
جیلانی را رضی الله عنه بروز جمعه بر منبر در اثناء خواندن خطبه فوق شهود ذات بحت در گرفت و ماسوے
مغلوب ساخت و هیچ مرتبه و درجه نبود که در زیر قدم او نه آمده فی الحال بر زبان مبارکش جاری گشت
که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله آنی از عالم قدس بعالم ملکوت در رسید که ای ملائکه جمیع
اهل ولایت را خبر دهید آنچه محبوب من میگوید برای حصول سعادت خود ها کنید بموجب مرا آلهی
همه اولیا متقدمین و متاخرین گردنهای خود را پست کردند چه اهل حیات و چه اهل ممات چون
فرشته بر قبر سلطان العارفین حضرت خواجه بایزید بسطامی قدس سره رسید و گفت یا شیخ
قم باذن الله سلطان بایزید سر از قبر بر داشت و گفت مگر روز قیامت ست و یا روز محشر ست
فرشته گفت لا محبوب آلهی غوث اعظم سلطان محی الدین سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
که ساکن بغداد ست در اثناء خطبه گفت قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله حق سبحانه و تعالی
کلامش را بدرجه قبول جا داد و بجمیع اولیاء الله تعالی فرمان شده که رقاب خود ها باطاعت
او پست کنند و ترقیات ایشان که بر انقیاد او نمودن ست استحصال نمایند خواجه بایزید گفت
حق سبحانه تعالی عادل ست سید عبد القادر را بر بایزید بکدام سبب فوقیت ست و سبقت داده
فرشته بدرگاه اقدس رب الاعلی عرضداشت کرد جواب آمده فوقیت او بر تو از دو سبب ست
یکی آنکه او فرزند ارجمند محبوب من ست صلی الله علیه وسلم دوم تو فارغ مشغول بودی و او
مشغول فارغ ست بایزید باستماع این سخن گردن خود را پست کرد و گفت سمعنا و اطعنا بیت
هر آنکو سر بزیر پاش کردند * سر خود را باوج عرش بردند * همچنین اکثر روایات
صحیحه در باره قول قدمی هذه الخ از اولیا متقدمین و متوسطین و متاخرین وارد ست

به کتاب دیگر ان شاء الله تعالی رقم خواهد یافت بخوف طوالت کتاب که سبب انتشار طبیعت مطالعه
کنندگان ست ترک نموده شد و قیاس هم میخواهد که بتاثیر این اسم اعظم شک و شبهتی را راه نباشد
چه حضرت محبوب سبحانی دایم الاوقات بورد اسمای الٰهی تعالی اشتغال میداشتند بدرجه که
سلطنت تصرف آن حضرت بر آن اسما غالب آمد و آن اسما را مغلوب و محکوم خود ساختند
ذات بابرکات آن حضرت مظهر آثار جلالیه و مصدر انوار اسمای الٰهیه گردید و متصف
باوصاف حمیده و متخلق باخلاق پسندیده شد فصار حاله کحال الحدید کسنا النار
بملابسة النار وکحال حجارة یؤثر فیها تاثیرات الشمس فینشأ فیها الیواقیت
والجواهر وکحال صدف ینزل فیه مطر فی الموسم فتصیر درًّا وصار المخلوق
فی خالقه فانیا وفی ذاته باقیا وجعل ینادی بنداء انا الحق وانا الرب کما ینبغی
له ویقویه المقالة الثالثة من فتوح الغیب کما قال رضی الله عنه وارضاه
واذا ابتلی العبد ببلیة تحرک اولًا فی نفسه بنفسه فان لم یتخلص منها استعان
بغیره من الخلق کالسلاطین وارباب المناصب وابناء الدنیا واصحاب
الاموال واهل الطب فی الامراض والاوجاع فان لم یجد فی ذلک
خلاصه رجع حینئذ الی ربه عز وجل بالدعاء والتضرع والثناء فما دام
یجد عند نفسه نصرة لم یرجع الی الخلق وما دام یجد عند الخلق نصرة لم یرجع
الی الخالق ثم اذا لم یجد عند الخالق نصرة استطرح بین یدیه مدیما للسوال والدعاء والتضرع
والثناء والافتقار مع الخوف منه والرجاء ثم یعجزه الخالق عز وجل عن الدعاء ولم یجبه
حتی ینقطع عن جمیع الاسباب فحینئذ ینفذ فیه القدر ویفعل فیه الفعل فیفنی العبد عن
جمیع الاسباب والحرکات فیبقی روحا فقط فلا یری الا فعل الحق عز وجل فیصیر موقنا موحدا
ضرورة فیقطع ان لا فاعل علی الحقیقة الا الله ولا محرک ولا مسکن الا الله ولا خیر ولا شر ولا ضر ولا نفع
ولا عطاء ولا منع ولا فتح ولا غلق ولا موت ولا حیوة ولا عز ولا ذل ولا غنی ولا فقر الا بید الله

فیصیر حینئذٍ فی القدر کالطفل الرضیع فی ید الظئر والمیت الغسیل فی ید الغاسل
والکرۃ فی صولجان الفارس یقلب ویغیر ویبدل ویکون ولا ادراک
بہ فی نفسہ ولا فی غیرہ فہو غائبٌ عن نفسہ فی فعل مولاہ فلا یری غیر مولاہ
وفعلہ ولا یسمعُ ولا یعقل من غیرہ ان ابصر فلصنعہ ابصر وان سمعَ وعلم
فلکلامہ سمعَ وبعلمہ علم وبنعمتہ تنعم وبقربہ اسعدَ وبتقربہ تزیّنَ
وتشرّفَ وبوعدہ طابَ وسکنَ وبہ اطمأنَّ وبحدیثہ انس وعن غیرہ استوحش
ونفر والی ذکرہ التجا ورکن وبہ عزوجل وثق وعلیہ توکل وبنور معرفتہ اهتدی
وتقمص وتسربل کما قال رضی اللہ عنہ ما اکلت وما شربت حتی قیل لی بحقی
علیک یا عبد القادر کل واشرب ولا لبست حتی قیل لی بحقی علیک البس ثوباً
ذراعاً منہ بدینارٍ ولا تکلمت حتی قیل لی بحقی علیک تکلم یسمع منک وعلی
غرائب علومہ اطلع وعلی اسرار رقہ اشرف ومنہ عزوجل سمع ووعی
ثُمَّ علی ذلک الحمد واثنی وشکر ودعا انتہی ونیز از مواظبت بر درود شریف ترقی
صحابہ کرام علیہم الصلوٰۃ والسلام حاصل میشود وزیارت وے صلی اللہ علیہ وسلم دست
میدہد چنانچہ شیخ عبد الحق محقق دہلوی در مدارج النبوت آوردہ پس بلند دار ہمت
خود را ای برادر من تا بہ بینی اورا در مظاہر علیا بہ معاونت حقیقت کبری قائماً ہو ھو فافہم
ووصیت میکنم ترا اے برادر بدوام ملاحظہ صورت ومعنی او واگرچہ باشی متکلف ومستحضر پس
نزدیک ست کہ الفت گیرد روح تو بوی پس حاضر آید ترا وی صلی اللہ علیہ وسلم عیاناً ویابی
اورا وحدیث کنی باوی وجواب دہد ترا وی وحدیث گوید وخطاب کند ترا پس فائز
شوی بدرجہ صحابہ عظام ولاحق شوی بایشان ان شاء اللہ تعالے بکثرت درود
شریف پس ہر گاہ کہ عوام باعث کثرت درود شریف بدرجہ صحابہ کرام فائز شود چہ جاے
است کہ آن سرور اولیا سند الاصفیا قرۃ العین مصطفوی نور دیدہ مرتضوی مظہر انوار الہیہ

مصدر آثار لا تتناهیه بمواظبت و مداومت بر ذکر اسماے او تعالی بآن پایه رسند که نام نامی
واسم گرامی شان ببرکت و تاثیر باسم اعظم ربانی ملحق گردد بلکه نام هر یکے از اولیا در ولایت خود
همین تاثیر میدارد لیکن بحق دیگر اولیا برای این تاثیر زمانی و مکانی متعین ست بخلاف این
ترک عجم که بحق او برائے این تاثیر نه زمان معین ست و نه مکان بهر زمانی و بهر مکانی که در د
اسم اعظمش بعمل آرد همون تاثیر بروی مترتب خواهی یافت چه ولایت جا بطرف عالم را
فراگرفته و تمامه مخلوقات زیر فرمان خود آورده و در کتب سیر متقدمین مرقوم است که به ابتدا
حال هر که بلا طهارت نام نامی حضرت غوث اعظم بر زبان می راند فی الفور سرش را از گردن جدا
میشد بالاخر بالحاح اولیای آن زمان فی التجای ایشان حضرت محبوب سبحانی ایشان را بطرف مرا
هدایت فرمودند ایشان در مراقبه آمده معاینه کردند که تیغی برهنه از بسکه تیز تر زیر عرش برین
نهاده شده ست هر که بابی ادبی اسم اعظم آنحضرت بر زبان مے راند فی الفور از ان تیغ بریده میشود
ایشان ترسان و لرزان سر از مراقبه برآوردند و حال مکاشفه خود را بمعرض عرض در آوردند فرمودند
هان من از سالها حرز اسم اعظم الٰهی تعالی که بعرف طایفه صوفیان او را سیفی مے نامند ورد
میکردم از برکت آن تاثیر حرز مذکور باسم من در آمد و آن اثر چون تیغ بران زیر عرش برین قائم ست که
از ان بے ادبان را سر بریده میشود و حالا که شما شفاعت کردید و التجا آوردید و من هم درین
باب ناحق تباهی بندگان خدا معاینه دید میکنم از حضرت الٰهی تعالی کمی اینقدر جلالت خود درخواستم
لیکن این مقدار باقی ماند که اگر کسے بلا طهارت نام من بر زبان آرد رزق وے مقدور
گردد واز سعت و ترفه حال محروم باشد و مراد از ان اسم همین اسم ست یعنی یا شیخ عبد القادر
شیاً لله و از اکثر اولیاء خاندان قادریه شنیده ام که میفرمودند که هر کرامتے که داریم از
برکت این اسم ست یعنی یا شیخ عبد القادر شیاً لله و نقل ست که مریدے بحضرت پیر خود
التماس نمود که آنچنان اسمے تلقین فرما که بعمل آن از عمل سائر اسما استغنائے دست
دهد و فوائد تمامه اسما از یک اسم حاصل شود مرشد وے بخواندن این اسم یعنی

یا شیخ عبدالقادر شیأ للہ ارشاد فرمودند الغرض وی یازدہ روز رکواۃ آن ادا کرد و بصدق ارادت واخلاص باطن ورد ندکور بعمل آورد سبحان اللہ تعالیٰ شانہ صرف بخت چند روزہ بمرتبہ ولایت رسید الحق اسم اعظم حضرت غوثیہ ہمین تاثیر دارد

وَامْثَالُ هٰذِهِ الْمَقَالَاتِ فِي جَوَازِ هٰذَا الْوِرْدِ الْاَعْظَمِ مِنْ مَشَائِخِ الدِّيْنِ وَاَكَابِرِ الْمُسْلِمِيْنَ كَثِيْرَةٌ اِلَّا اَنَّا تَرَكْنَاهَا مَخَافَةَ التَّطْوِيْلِ وَاكْتَفَيْنَا بِمَا ذَكَرْنَا مِنَ الْاَقَاوِيْلِ لِيَكُوْنَ اُنْمُوْذَجَةً مِنْ قَفِيْزَةٍ وَقَلِيْلَةً مِنْ كَثِيْرَةٍ

این اشعار مدحیہ از مفتی غلام سرور لاہوری سلمہ الباری

ولا کن ورد نام پاک آن محبوب سبحانی
کہ از نامش شوی مقبول در درگاہ یزدانی

چو واری وردِ اید ل اسم پاکش با سر خلاص
یقیناً گشتہ باشی محرم اسرار ربانی

بچشمت سرمہ کن خاکِ در آن سرور عالی
کہ گرد و جلوہ گر اندر دلت انوار رحمانی

ز اوصافِ حمیدہ ش بود اعجاز نبی ظاہر
عیان از چہرہ پر نور او انوار یزدانی

اگر آید مگس پیش درش ہیشک ہما گردد
وگر حاضر شود موری کند حاصل سلیمانی

اگر محتاج باشد تاج یابد از در حضرت
نشیند آنکہ او باشد گدا بر تخت سلطانی

باخلاقِ حسن شد احسن الاخلاق در عالم
بحسن و طلعت زیبا جمالش یوسفِ ثانی

طفیل سرور عالم اگر تو سروری خواہی
بکن از صدق دل اے بندہ سرور ثنا خوانی

سرا گر سائی بخاکش سروری عالم شوی
ور شوی ہمدم بعشقش مونس و ہمدم شوی

بندہ خاص جناب محی دین شو از یقین
کز مکرم ہای عامش در جہان اکرم شوی

میشوی بالا اگر سر مے نہی زیر قدم
راست تر باشی بعالم گر بزیرش خم شوی

ورد کن ہر روز و شب تو اسم پاک غوث پاک
تا زبند درد و آرستہ شوی بیغم شوی

کامل و قطب و ولی و اهل دل باشی یقین
گر بعالم عامل اسم سه عالم شوی

سرور مجرم که هستی راجی عفو خدا
در حریم پاک او آتا بحق محرم شوی

هر که شد غمگین ز عشقش در جهان دلشاد شد
گشت شیرین در محبت هر که چون فرهاد شد

در دل هر کس که عشق محی الدین گشته مقیم
از عنایات خدا ویرانه اش آباد شد

از درش هر یک مراتب در مراتب یافتند
صد اگر بید اشت بروی صد هزار ایزاد شد

گر وروشن هر که محی الدین بر و نار غضب
آبروی او بشکل خاک ره برباد شد

سرور بیدل که شد از دل غلام محی الدین
بر زبانش اسم پاک او مدام او راد شد

از علو شان تو هر اهل شان گردید خم
ز رفعت چون دید پشت آسمان گردید خم

ابرو ت شد کعبه و محراب انسان و ملک
ماه نو پیش رکابت چون کمان گردید خم

چون عذارت دید گل اندر گلستان رشک گل
بهر تعظیمش گل هر بوستان گردید خم

آستانت قبله اهل مراد آمد عیان
زان بپیشت گردن اهل جهان گردید خم

از براهین جواز خواندن اسم حضور
گردن انکار و رد منکران گردید خم

چون باثبات از دلائل قرات اسمت رسید
قد انکار سفاهت این زمان گردید خم

گشت سرور در ره صدق و محبت رهت رو
بر درت آمد به پیش آستان گردید خم

ای خسرو ملک بقا مردود تو مردود حق
وی سه روز جزا مردود تو مردود حق

شد قبول در گهت مقبول درگاه خدا
گشت هر دم جا بجا مردود تو مردود حق

اللهم بحق حبیبک محمدن المصطفی و نبیک احمدن المجتبی و بحق اکمل اولاد و افضل احفاده المقلب بالمحبوب السبحانی و الغوث الصمدانی وفقنا العمل هذه الاسم

الا عظم والود الا عظم فی حیاتنا وعند موتنا واجعل لکل شعرة ابدا انکشف قراءته لساننا وبعد موتنا وفقنا الا رواحنا واجعله لنا ضماننا واعطنا فی الحیوة والممات حب قراءته وارزقنا شفاعته جدله وشفاعته امین ثم امین ثم امین قال امین ابقی الله مهجته فان ذلک دعاء ینفع البشر

الباب الرابع فی اثبات جواز عرس حضرات الاولیاء رضی الله عنهم وفی بیان ان فی دعاء الاحیاء للاموات وصدقتهم عنهم نفع لهم وفی جواز الفاتحة المرسومة وفی زیارة القبور ورفع البناء علی القبر وفیه فصول

فصل فی العرس وفی دعاء الاحیاء للاموات صدقتهم عنهم

بدانکه عرس از جملهٔ ابواب ایصال ثواب بارواح اموات ست که بنص ثابت شده کما سیجیٔ بیانه چه حقیقت عرس این ست که چیزی از قسم طعام فی سبیل الله ترتیب داده وتقسیم نمایند وثواب آن بروح کدام یکی از اموات برسانند باقی ماند فرق درمیان طوائف خواص وعوام از مردگان پس درحق عوام مردگان مقصود محض ایصال ثواب ست که ارواح ایشانرا بطرف آن احتیاج تمام ست ودرحق خواص مردگان هم مقصود ایصال ثواب ست وهم تادب باب استمداد واستفاضه واستعانت ست واثبات وتحقیق استحقاق آن واین از قسم تعظیم مالی ست که وقت حاضر آمدن بدرگاه معظمان بجا می آرند ونظیر آن درحق احیا این ست که کسی که بدرگاه بادشاهی یا امیری حاضر آید سه قسم تعظیم بجا می آرد یکی تعظیم قولی که آن ثنا ووصف ویست بزبان دوم تعظیم بدنی که آن تعظیم ویست باعضا وجوارح مثل دست بوس وغیره سوم تعظیم مالی وآن پیشکش ویست بقدر میسور از مال واین ازین قسم اخیر ست وبسیاری از علما بطرف جواز عرس مشایخ سرح مع حفظ تاریخ وفات ایشان رفته اند چنانچه شیخ عبدالحق محقق دهلوی رح در کتاب ما ثبت من السنة فی ایام السنة آورده هست قالت فنده الروایة یکون عرسه یعنی عرس حضرت سید عبدالقادر شیخ محی الدین جیلانی رضی الله عنه

تاسع ربیع الآخر وہذا ہو الذی ادرکنا علیہ سیدی الشیخ الامام العارف الکامل الشیخ عبد الوہاب القادری المتقی المکی فانہ قدس سرہ کان یحافظ فی یوم عرسہ رضی اللہ عنہ ہذا التاریخ اما اعتماد علی ہذا الروایۃ او علی ما رائی من شیخہ الشیخ الکبیر علی المتقی او من غیرہ من المشائخ رحمہم اللہ وقد اشتہر فی دیارنا ہذا الیوم الحادی عشر وہو المتعارف عند مشائخنا من اہل الہند من اولادہ رضی اللہ عنہ کذا ذکر شیخنا وسیدنا السید البہی الرضی الوصی ابو المحاسن سیدی الشیخ موسیٰ الحسینی الجیلانی بن الشیخ الکامل العارف المعظم المکرم ابی الفتح الشیخ حامد الحسینی الجیلانی فی نقلا من الاوراد القادریۃ تصنیف المخدوم الاعظم الاکرم الامجد الافخم ولی اللہ بالاتفاق الذی یقال لہ المخدوم الثانی الشیخ عبد القادر الثانی قدس اللہ روحہ مما نقل فیہا عن ابائہ الکرام رحمۃ اللہ علیہم اجمعین و ذکر الشیخ الامام عبد اللہ الیافعی فی کتابہ خلاصۃ المفاخر وفی تاریخہ المشہور المسمے بمرآۃ الجنان ان وفاتہ رضی اللہ عنہ فی شہر ربیع الاخر من سنۃ ستین او احدی وستین وخمسمائۃ ولم یعین الیوم و ذلک اما لعدم علمہ بذلک او لاختلاف وقع ہنالک وقد یقال آن وفاتہ رضی اللہ عنہ فی الیوم السابع عشر والاصل لہ اللہ اعلم ؁ فان قلت لہذا العرف الذی شاع فی دیارنا فی حفظ اعراس المشائخ فی ایام وفاتہم اصل فان کان عندک علم بذلک فاذکرہ قلت قد سالت عن ذلک شیخنا الامام عبد الوہاب المتقی المکی فاجاب بان ذلک من طرق المشائخ وعاداتہم لہم فی ذالک نیات قلت کیف تعیین ذلک الیوم دون سائر الایام فقال ایضا انہ سنونتہ علی الاطلاق فاقطعوا النظر عن تعیین الیوم ولہ نظائر کمصافحۃ لبعض المشائخ بعد الصلوات کالاکتحال یوم عاشوراء فانہ سنۃ علی الاطلاق وبدعۃ من جہۃ الخصوصیۃ ثم قال وقد ذکر بعض المتاخرین من مشائخ المغرب ان الیوم الذی وصلوا الی جناب العزۃ وحظائر القدس یرجی فیہ من الخیر والبرکۃ والنورانیۃ اکثر واوفر من سائر الایام ثم اطرق ملیا ثم رفع راسہ فقال لم یکن فی زمن السلف شئ من ذلک وانما ہو من مستحسنات المتاخرین واللہ اعلم انتہی ۔ و مولانا عبد اللہ گجراتی کہ عالم متبحر و صالح و متقی و ہمعصر شیخ عبد الحق محقق دہلوی رحمہ بودند در وصیت نامہ خود نوشتہ اند

که تقییدات وتخصیصات در اوضاع وتراکیب ماکولات وتعیینات در مقروات بفاتحه ها و نیازهای
بزرگان از رسوم صالحه است و مولانا شاه عبد العزیز رح در فتوی جواز عرس تحریر فرموده
که آنکه بهیات اجتماعیه مردم کثیر جمع شوند وختم کلام الله کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده
تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین
رضی الله عنهم بود اگر کسی باین طور کند باک نیست زیرا که درین قسم هیچ قبح نیست بلکه فائده احیاء و
اموات حاصل میشود و مولوی رفیع الدین اعنی برادر عینی شاه عبد العزیز رح در فتوی در جواب سوال
سوم ارقام فرموده که در مجلس فاتحه وختم هرچه که برای حاضران مجلس باشد اگر این جماعت بر سر قبر باشند و
آنجا تقسیم کنند ثواب آن باموات میرسد واگر در خانها باشند. و بر حاضران آنجا تقسیم شود هیچ قباحتی
ندارد و از قبیل اباحت است پس امداد بدعا وختم وطعام بدعتی مباح ست و مولانا شاه
عبد العزیز قدس سره العزیز در گورستان اسلاف خود که در مهدیون متصل ترکمان دروازه
قریب مزار پر انوار حضرت شاه عبد العزیز شکر بار واقع ست عرس والد بزرگوار خود شاه ولی الله
مرحوم وجد امجد خود شاه عبد الرحیم مرحوم بالحفظ تاریخ وفات ایشان کرده می آمدند واگر احیانا تاریخ
عرس بروز سه شنبه یا جمعه می افتاد وعظ معتاد این روز ناغه کرده میفرمودند که اے برادران
امروز مجلس وعظ ترتیب نخواهد یافت قواعد عرس تهیه کرده خواهد شد هر که خواهد بمزار حاضر آمده
شریک ختم شود و بعد تمام شدن پنج آیت حکایت مثنوی مولانا روم قرارت میکنانیدند
بعد ازان تقسیم شیرینی یا نان و ناخورش میکنانیدند پس بمدرسه تشریف می آوردند مولف
کتاب صمصام القادری بعد نقل این حکایت میگوید که خاکسار هم بر فاقت نانا صاحب مغفور
بدان صحبت بابرکت میرسیدم وبچشم خود این احوال را معائنه دیده میکردم پس این احوال چشم
دیده را فروگذاشتم و بر شنیدن اکتفا کردم و عرس رسول کریم صلی الله علیه وسلم در میان
اہل مکه و مدینه بدو وجه قرار یافته یا از روز پیدایش یا از روز وفات که تولد و وفات و نزول
وحی و هجرت از مکه و دخول بمدینه بروز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الاول بوده است فرقی

در مدینه منوره ضیافت و دعوت ها مانند اهل مکه فرحان وشادان بقدوم آنحضرت صلی الله علیه
وسلم میکنند ومیگویند این روزیست که دران اکرام کرد خدایتعالے مدینه واهل مدینه را بسبب ولی
سرور کائنات و فریق دوم اظهار حزن وبکا و اجتماع میکنند مانند اجتماع اهل تعزیت ومیگویند
که این روز وفات سرور عالم ست صلی الله علیه وسلم و طعامها مے پزند ومیخورانند مسکینان
ویتیمان را بسبب دوستی آنجناب ورزند ومیدارند شب[10] وهم ویازدهم[11] ودوازدهم[12] از
ربیع الاول ومی افروزند شمع وچراغ وزینت میدهند بازارهائے خود را ذکره فی صمصام القادری
بلکه ثواب چیزے خاص بوقت خاص بشخصے خاص رسانیدن بدو وجه جائز ست اول اینکه خدا تعالی
ورسول وے صلی الله علیه وسلم از بخشیدن ثواب طعام خاص حلال کسی را منع نفرمود
دوم اینکه هر طعامے که در حالت حیات مرغوب کسی بود یا مناسب وقت وی بخشیدن ثواب
آن طعام بروح وے البته افضل واولی ست ودرین باب حدیث وارد شده اَخْرَجَ
اَنَسٌ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اِنَّ وَلَدَ الْمُؤْمِنِ اِذَا مَاتَ يُرْضَعُ
لَهٗ فِى الْجَنَّةِ فَلَمَّا مَضٰى عَلَيْهِ مُدَّةُ الْفِصَالِ يُرْزَقُ لَهٗ مِنَ الْجَنَّةِ قال رضی الله عنه
دل الحدیث علی آن صبی المومن اذا مات فالاولی قبل مضی زمان الفصال آن یجعل لروحه
لبن ومایلحط به وبعد الفطام جعل له طعاما واین روایت را دو برزخ آورده باقی ماند کلام اندرینکه
خوردن طعام اعراس مراغنیا را حلال ست یا نه ذکر کرده در کشف الغطا واما طعامیکه بروح مرده
پزند روایتے در حل وحرمت وکراهتیش در کتب فقهیه بنظر نیامده وصواب آن ست که
شیخ در جامع البرکات گفته که مدار بر نیت ست آنچه به نیت تصدق بر فقرا باشد وهدیه
مراغنیا را وآنچه بنیت ضیافت مسلمانان تیار کنند هرکه باشد غنی یا فقیر چنانچه در اعراس
مشایخ در دیار ما متعارف شده عام باشد فقرا واغنیا را واگر در اعراس بلفظ طعامی بروح
فلان پخته ایم نگویند وگویند طعامے یا ماحضری ساخته شده است بیائید بهتر باشد واگر زعبارت
بروح فلان این مراد دارند که ضیافتی کرده ایم بیاد ایشان تا بعد از اکل قرآن فاتحه خوانیم وثواب آن را

بروح ایشان برسانیم باکے نمے ماند انتہی و باجملہ اخواص اولیا از جملہ ابواب ایصال ثواب
بارواح اموات ست و آن مشروع و مرغوب فیہ است و مر اموات را از دعای احیا و صدقات
ایشان نفعی حاصل ست کما قال فی عقائد النسفی و شرحہا و فی دعاء الاحیاء للاموات و صدقتہم اے
صدقۃ الاحیاء عنہم ای عن الاموات نفع لہم ای للاموات انتہی و ہکذا فی غیر واحد من
کتب العقائد و مستند درین باب کتاب و سنت و اجماع امت ست اما الکتاب فقولہ تعالی
وَاَنْ لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰى وقولہ تعالی اَلَّذِيْنَ جَآءُوْ مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُوْلُوْنَ
رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِيْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِيْمَانِ واما السنۃ فما ورد فی الاحادیث الصحاح من الدعاء
للاموات خصوصاً فی صلوٰۃ الجنازہ وقد توارثہ السلف فلو لم یکن للاموات نفع فیہ لما کان
لہ معنی و قال علیہ السلام مَا مِنْ مَيِّتٍ تُصَلِّيْ عَلَيْهِ اُمَّةٌ مِّنَ الْمُسْلِمِيْنَ يَبْلُغُوْنَ مِائَةً كُلُّهُمْ
يَشْفَعُوْنَ لَهٗ اِلَّا شُفِّعُوْا فِيْهِ وعن سعد بن عبادۃ انہ قَالَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنَّ اُمَّ سَعْدٍ
مَاتَتْ فَاَيُّ الصَّدَقَةِ اَفْضَلُ قَالَ الْمَاءُ فَحَفَرَ بِئْرًا وَقَالَ هٰذِهٖ لِاُمِّ سَعْدٍ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
اَلدُّعَاءُ يَرُدُّ الْبَلَاءَ وَالصَّدَقَةُ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ الْعَالِمَ
وَالْمُتَعَلِّمَ اِذَا مَرَّ عَلٰى قَرْيَةٍ فَاِنَّ اللّٰهَ يَرْفَعُ الْعَذَابَ عَنْ مَقْبَرَةِ تِلْكَ الْقَرْيَةِ اَرْبَعِيْنَ
يَوْمًا اوردہا فی شرح عقائد النسفی و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم
اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَرْفَعُ الدَّرَجَةَ لِلْعَبْدِ الصَّالِحِ فِي الْجَنَّةِ فَيَقُوْلُ يَا رَبِّ مِنْ اَيْنَ لِيْ هٰذِهٖ
فَيَقُوْلُ بِاسْتِغْفَارِ وَلَدِكَ لَكَ رَوَاهُ احمد وعن عبد اللہ بن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم مَا الْمَيِّتُ فِي الْقَبْرِ اِلَّا كَالْغَرِيْقِ الْمُتَغَوِّثِ يَنْتَظِرُ دَعْوَةً تَلْحَقُهٗ مِنْ اَبٍ اَوْ اُمٍّ
اَوْ اَخٍ اَوْ صَدِيْقٍ فَاِذَا لَحِقَهٗ كَانَ اَحَبَّ اِلَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيْهَا وَاِنَّ اللّٰهَ لَيُدْخِلُ
عَلٰى اَهْلِ الْقُبُوْرِ مِنْ دُعَاءِ اَهْلِ الْاَرْضِ اَمْثَالَ الْجِبَالِ وَاِنَّ هَدِيَّةَ الْاَحْيَاءِ
اِلَى الْاَمْوَاتِ الْاِسْتِغْفَارُ لَهُمْ رواہ البیہقی فی شعب الایمان کذا فی شرح المشکوٰۃ وجاء
فِي الْاَخْبَارِ اَنَّ الْحَيَّ اِذَا تَصَدَّقَ عَنِ الْمَيِّتِ بَعَثَ اللّٰهُ تَعَالٰى تِلْكَ الصَّدَقَةَ عَلٰى طَبَقٍ

من النود کذا فی الخانیة ذکرہ فی مطالب المومنین والاحادیث والاثار فی ہذا الباب اکثر من ان یحصی اما الاجماع فقد ذکر الشیخ جلال الدین السیوطیؒ فی شرح الصدور الاجماع علی ان الدعاء ینفع المیت ودلیلہ قولہ تعالی اَلَّذِیْنَ جَآءُوْا مِنْ بَعْدِهِمْ الآیة ومولانا شاہ عبد العزیز قدس سرہ العزیز در تفسیر خود تحت آیت وَالْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ بیان میفرماید تو وَالْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ یعنی قسم میخورم بماہ چون نور او تمام شود واز شام تا صبح ظلمت شب را دور کند وحجاب نکرت را بردارد واین ہر سہ چیز یعنی شفق وشب تاریک کہ ذکر آن ہر دو در قول وی فَلَآ اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَالَّیْلِ وَمَا وَسَقَ مقدم شد وماہ روشن نمونہ سہ حالت ست کہ برآدمی بعد از موت کہ گویا نمونہ غروب آفتاب زندگی ست روخواہد داد اول حالتے کہ بمجرد جدا شدن روح از بدن خواہد شد کہ فی الجملہ اثر حیات سابقہ والفت تعلق بدن و دیگر معروفان از ابنائے جنس خود باقی ست وآن وقت گویا برزخ ست درمیان زندگانی دنیا واستغراق عالم قبر کہ چیزی ازینطرف وچیزی ازان طرف دارد بعینہ مثال وقت ابقار شفق ست ہنوز تصرفات مخلوقات وآمد شد آنہا منقطع نگردید وجانداران ہمہ بیدار وحساس و متحرک ودر بقایای اعمال روز مشغول واین حالت حالت انکشاف وجزائے برخے از نیکیہا و بدیہا ست ومدد زندگان بمردگان درینحالت زود تر میرسد ومردگان منتظر لحوق مدد ازین طرف میباشند وچنان گمان میبرند کہ ہنوز زندہ ایم ولہذا در حدیث شریف در احوال قبر وارد ست کہ مرد مسلمان در آنجا میگوید دَعُوْنِیْ اُصَلِّیْ ونیز وارد ست کہ مردہ درانحالت مانند غریقی ست کہ انتظار فریادرسی میبرد وصدقات وادعیہ وفاتحہ درین وقت بسیار بکار او مے آید وازین ست کہ طوائف بنی آدم تا یکسال وعلی الخصوص تا یک چلہ بعد موت درین نوع امداد کوشش تمام مینمایند وروح مردہ نیز در قرب موت در خواب وعالم مثل ملاقات زندگان میکند وما فی الضمیر خود را اظہار مے نماید دوم حالتے ست کہ بعد از انقطاع تعلق زندگانی دنیا بالکلیہ روسیدہ بہ استغراق عظیم در مشاہدہ کیفیات مکسوبہ خود از نیکی و

بدی او را حاصل میگردد و قوی میدرکه و متصرفه او ازین عالم گسسته شده و بآن طرف متوجه میگردند حس و حرکت معنوی او ازین جهان مطلقاً بیکبارگی شود و این حالت مثال تاریکی شب است که بعد از زوال شفق هجوم میکند و مردم را خواب و تعطل حواس و حرکات لاحق میگردد و از مالوفات و مکسوبات روز مطلقاً غافل میشود و آری آن مالوفات و مکسوبات از ظاهر بدن انتقال کرده در باطن بدن جمع میشوند و روح آنها را در صور تهاے رنگارنگ مطالعه مے نماید و متلذذ و متالم میگردد و این حالت عوام مردگان ست و بعضے از خواص اولیاء الله را که آله جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت هم تصرف در دنیا داده و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات باطنی از آنها مے نمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها مے طلبند و می یابند و زبان حال آنها در آن وقت هم مترنم باین مقالات ست مصرع من آیم بجان گر تو آئی بتن سوم حالتے که بعد از حشر و نشر ظهور خواهد کرد مانند ماهتاب ایام بیض که حجاب تاریکی را دور کرده بنیک و بد اینها را با نواع اظهار جلوه گر خواهد نمود و هر کس در نافع و ضار و دوست و دشمن و زهر و تریاق امتیاز خواهد کرد و درهمین حالت است دادن نامه هاے اعمال و ظهور عمل نیک و بد بصورتهاے گوناگون و وزن اعمال و حساب نیکی و بدی و دیگر وقائع بسیار و منتهای این حالت زندگانی دیگرست که اتم و اکمل از زندگانی این جهان ست انتهی و مستحب ست که تصدق کرده شود از میت بعد از رفتن او از عالم تا هفت روز و تصدق از میت نفع میکند او را بی خلاف میان اهل علم وارد شده است در ان احادیث صحیحه خصوصاً آب و بعضے از علما گفته اند که نمیرسد بمیت مگر صدقه و دعا و در بعضے روایات آمده است که روح میت می آید خانه خود را شب جمعه پس نظر میکند که تصدق میکنند از وی یا نه کذا ذکر الشیخ فی شرح المشکوة وقال المتقدمون لا یکون علی المیت حسرة اکثر من یوم الجمعة فان روحه یاتی الی داره لیلة الجمعة و ینظر هل یتصدق لاجله و هل یذکر بخیر فیری اثیابه قد لبست زوجته و ماله قد تم بین ورثته فیکون هناک ذا یسلاً

الی الصباح ثم ینصرف خائبا اذا لم یذکره بشئ کذا فی روضة الصدور فی زیارة القبور و در کنز
فارسی آورده بدرستیکه ارواح مومنین بیایند در هر شب جمعه و روز جمعه و یوم عیدین و روز عاشورا
و شب برات پیش دروازه خانه های خود و آواز میدهند هر یک از آنها با آواز غمگین که ای ولاد
و اقربای من رحمت کنید بر ما بصدقه و یاد کنید ما را و فراموش مکنید ما یان را و غربت ما و
اندک حیله کردن ما در تنگی قبر و غم دراز و احتیاج سخت ما یکه نزد شما ست ازان ما بود اگر میدادیم
در راه خدا سوال نکرده شدیم ما از و شما میخورید و مینوشید و ما حساب کرده میشویم و حساب داده
میشویم و عذاب کرده میشویم اگر رحم نمیکنند پس باز میگردند از ایشان گریه کنان غمناک و میگویند ای
بار خدایا نا امید گردان ایشان را از رحمت چنانکه نا امید داشتند ما یان را از دعا و صدقه و در
روضه آورده که بر در خانهای خود ایستاده میگویند آیا هست کسی که یاد کند ما یان را و
رحم کند بر ما آیا هست کسی که یاد کند غربت ما را و سختی و تنگی قبور ما را انتهی والسنة آن یتصدق
ولی المیت قبل مضی اللیلة الاولی بشئ مما یکون فان لم یجد شیئا فلیصل رکعتین یقرا فی کل رکعة
فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و سورة التکاثر عشر مرات فاذا فرغ قال اللهم صلیت هذه الصلوة
و تعلم ما اردت بهذا اللهم ابعث ثوابها الی قبر فلان المیت فان الله تعالی یعطیه ثوابا جزیلا
و نورا و حسنة و درجة و شفاعة و سئل الشیخ ابو حفص الکبیر ان الدعاء للمیت افضل ام الصدقة
فقال اذا کان علیه دین فالصدقة افضل من التطوع لان منفعة الصلوة یرجع الیه خاصة و منفعة
الصدقة یرجع الیه والی غیره کذا فی روضة الصدور فی زیارة القبور ذکره فی مطالب المومنین حج
قال علیه السلام اللیلة الاولی عسیرة علی المیت فتصدقوا له و ینبغی آن یواظب
علی الصدقة سبعة ایام و قیل اربعین فان المیت یتشوق الی بیته انتهی فی شرح البرزخ ترجمه ابن الکمال
پس ازین روایات مشروعیت تصدق احیا از اموات باحفظ تخصیص ایام ثابت و متقرر شد
و فاتحه مردگان تا چهل روز در هر روز جائز گردید و تقرر تعیین تاریخ سالیانه و ماهانه بپایه ثبوت
رسید آنچه اکثر عوام بتاریخ چهلم چارپائی گسترانیده حافظ را تمام شب ایستاده داشته چیزی

قراءت میکنانند و وقت خروج روح اخراج میکنانند مخالف فقه وحدیث ست ازین رسم البته پرهیز کردن باید و حاصل این مسأله این ست که مر بعض زمان و مکان را فضیلتی ثابت ست بر بعض دیگر اما فضیلت مکان مثل فضیلت مکه و مدینه زادهما الله تشریفا بر سائر مکان و مثل فضیلت بعضی از مساجد بر بعض دیگر کما بین فی موضعه اما فضیلت زمان مثل فضیلت بعضے از شهور بر بعض دیگر قال الله تعالى إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم منها اربعة حرم ثلثة متواليات ذو القعدة وذو الحجة والمحرم ورجب مضر الذي بين جمادى وشعبان وقال صلى الله عليه وسلم الا ان رجب شهر الله وشعبان شهري ورمضان شهر امتي ومثل فضیلت بعض ایام بر بعض دیگر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من ايام العمل الصالح فيهن احب الى الله من هذه الايام يعني بها عشر ذي الحجة وقال صلى الله عليه وسلم ما من ايام احب الى الله ان يتعبد له فيها من عشر ذي الحجة يعدل صيام يوم منها بصيام سنة وقيام كل ليلة منها بقيام ليلة القدر رواه الترمذي وقال صلى الله عليه وسلم صيام يوم عاشوراء احتسب على الله ان يكفر السنة التي قبله رواه مسلم وقال صلى الله عليه وسلم من احيى الليالي الاربعة وجبت له ليلة البراءة وليلة عرفة وليلة النحر وليلة الفطر رواه ابن عساكر واخرج احمد والترمذي والبيهقي وابن ابي الدنيا عن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مسلم يموت يوم الجمعة او ليلة الجمعة الا وقاه فتنة القبر وقال صلى الله عليه وسلم تفتح ابواب الجنة يوم الاثنين ويوم الخميس فيغفر لكل عبد لا يشرك بالله شيئا الحديث رواه مسلم وعن قتادة الانصاري رضي الله عنه انه صلى الله عليه وسلم سئل عن صيام يوم الاثنين قال ذلك يوم ولدت فيه وانزلت علي فيه النبوة وجاء في الحديث ما من شيء بدئ يوم الاربعاء الا وقد تم و متوارث ست که امام ابو حنیفه رح روز چهار شنبه را برای تعلیم متعلمین بموجب این حدیث بوده است کما نقله صاحب الهدایه

و حفظ اعراس مشائخ و بایام وفات ایشان از قبیل تصدق ست با نخط تخصیص یوم بنظر فضیلت آن یوم زیرا چه روزیکه واصل شدن بجناب عزت و خطائر قدس میدو استعیشو دران روز از اخیر برکت و نوانیت زیاده تر از سائر ایام کما ذکرناه من ما ثبت من السنة فی ایام انت پس برین عمل هرگز اطلاق حرمت و بدعت سیئه نباید کرد و بر عاملان آن سخت گیری نبایاید و بلکه به تسهیل پیش آمدن باید و راه تیسیر سپردن روی البخاری عن انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا وَبَشِّرُوا وَلَا تُنَفِّرُوا وَقَالَ فَاِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُبَشِّرِیْنَ وَلَا تُبْعَثُوا مُعَسِّرِیْنَ ایضًا اِنَّ الَّذِیْنَ یَسَّرَ الْحَدِیْثَ انتهی و نیز امام ابن ہمام صاحب فتح القدیر که یکی از اجله محدثین ست میگوید و عَنْ عَائِشَةَ وَاَبِیْ هُرَیْرَةَ رضی الله عنهما کَانَ اِذَا اَرَادَ اَنْ یُّضَحِّیَ یَشْتَرِیْ کَبْشَیْنِ عَظِیْمَیْنِ سَمِیْنَیْنِ اَقْرَنَیْنِ اَمْلَحَیْنِ مَوْجُوْئَیْنِ فَیَذْبَحُ اَحَدَهُمَا عَنْ اُمَّتِهٖ مِمَّنْ شَهِدَ لَهٗ بِالْبَلَاغِ وَشَهِدَ بِالتَّوْحِیْدِ رواه الحاکم وابن ابی شیبة عن جابر رضی الله عنه اَنَّهٗ عَلَیْهِ السَّلَامُ اُتِیَ بِکَبْشَیْنِ الخ وکذا رواه اسحاق وابو یعلی فی مسندیهما ایضا الدارقطنی فَقَدْ رُوِیَ هٰذَا عَنْ عِدَّةٍ مِّنَ الصَّحَابَةِ وَانْتَشَرَتْ مَخْرَجُوْهُ و روی الطبرانی اِنَّ رَجُلًا سَاَلَهٗ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ کَانَ لِیْ اَبَوَانِ اَبَرُّهُمَا حَالَ حَیَاتِهِمَا فَکَیْفَ یُبَرُّهُمَا بَعْدَ مَوْتِهِمَا فَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ مِنَ الْبِرِّ بَعْدَ الْمَوْتِ اَنْ تُصَلِّیَ لَهُمَا مَعَ صَلٰوتِكَ وَاَنْ تَصُوْمَ لَهُمَا مَعَ صِیَامِكَ وما رواه ایضا عَنْ عَلِیٍّ رضی الله عنه عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ مَرَّ عَلَی الْمَقَابِرِ وَقَرَءَ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اِحْدٰی عَشَرَ مَرَّةً ثُمَّ وَهَبَ اَجْرَهَا لِلْاَمْوَاتِ اُعْطِیَ مِنَ الْاَجْرِ بِعَدَدِ الْاَمْوَاتِ وَمَا عَنْ اَنَسٍ اَنَّهٗ سَاَلَهٗ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنَّا نَتَصَدَّقُ عَنْ مَوْتَانَا وَنَحُجُّ عَنْهُمْ وَنَدْعُوْ لَهُمْ فَهَلْ یَصِلُ ذٰلِكَ اِلَیْهِمْ فَقَالَ نَعَمْ اِنَّهٗ لَیَصِلُ اِلَیْهِمْ وَاِنَّهُمْ لَیَفْرَحُوْنَ بِهٖ کَمَا یَفْرَحُ اَحَدُکُمْ بِالطَّبَقِ اِذَا اُهْدِیَ اِلَیْهِ رَوَاهُ اَبُوْ حَفْصٍ الْعُکْبَرِیُّ وعنه علیه السلام اِقْرَءُوْا عَلٰی مَوْتَاکُمْ یٰسٓ رواه ابوداؤد فهذه الآثار وما قبلها وما فی السنة ایضا من نحوها

عن کثیر ترکناہ لحال الطول یبلغ القدر المشترک بین الکل وھو ان من جعل شیئا من الصالحات لغیرہ نفعہ اللہ بہ مبلغ التواتر وکذا ما فی کتاب اللہ تعالی من الامر بالدعاء للوالدین وباستغفار الملائکۃ للمومنین قال اللہ تعالی وَالْمَلٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُوْنَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُوْنَ لِمَنْ فِي الْاَرْضِ وور دفن کردن چون اجزاے بدن تمامہ یکجا میباشد علاقہ روح با بدن از راہ نظر و عنایت بحال مے ماند و توجہ روح بزائرین و مستانسین و مستفیدین بسہولت میشود کہ بسبب تعین مکان بدن گویا مکان روح ہم متعین ست و آثار این عالم از صدقات و فاتحہ ہا و تلاوت قرآن مجید چون در آن بقعہ کہ مدفن بدن اوست واقع شود بسہولت نافع میشود کذا فی عزیزیہ تفسیر سورہ عبس و در تکثیر طعام عاشورا بر عیال احادیث ضعیفہ وارد گشتہ کہ بتعدد طرق جبر آن نقصان شدہ و حافظ زین الدین عراقی در امالی خود از طریق بیہقی آوردہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مَنْ وَسَّعَ عَلٰی عِيَالِهٖ وَاَهْلِهٖ يَوْمَ عَاشُوْرَاءَ وَسَّعَ اللّٰهُ عَلَيْهِ سَائِرَ سَنَتِهٖ وگفتہ کہ این حدیثی ست کہ در اسنادش لین ست نرمی ولیکن حسن ست برای ابن حبان و مرآنرا طریقی دیگر ست کہ تصحیح نمودہ حافظ ابو الفضل محمد ابن ناصر و ظاہر کلام بیہقی در ان ست کہ حدیث توسعہ حسن ست برائے غیر ابن حبان نیز زیرا کہ روایت کردہ ست او را از طرق متعددہ از جماعہ صحابہ مرفوعا وگفتہ کہ این آسانید اگرچہ ضعیف ست لیکن چون ضم کردہ شود بعض بہ بعض قوت پیدا کنند کذا فی الصواعق محرقہ و ما ثبت من السنۃ فی ایام السنۃ من تصنیف شیخ عبد الحق محقق دہلوی رحمۃ اللہ علیہ انتہی و از کتاب اشباع الکلام فی جواز المولد والقیام من تصنیف مولانا محمد سلامۃ اللہ صدیقی بدایونی ثم الکانفوری جعل الجنۃ مثواہ ثابت گردیدہ کہ رفتن بر قبور بعد سال یکروز معین کردہ بسہ صورت ست اول آنکہ یک روز معین نمودہ یک شخص یا دو شخص بغیر ہیأۃ اجتماعیہ مردم کثیر بر قبور محض بنا بر زیارت و استغفار روند این قدر از روی روایات صحیحہ ثابت ست و در تفسیر در منثور نقل نمودہ کہ سر سال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر مقابر میرفتند و دعای مغفرت اہل قبور مینمودند این قدر ثابت ست و مستحب دوم آنکہ

بهیأت اجتماعیه مردم کثیر جمع شوند وختم کلام الله کنند وفاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در میان
حاضران نمایند این قسم معمول زمانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وخلفاے راشدین نبوده اگر کسے اینطور
بکند باک نیسے زیرا که درین قسم قبح نیست بلکه فائده احیا واموات را حاصل میشود سوم طور جمع شدن
بر قبور این ست که مردمان یکروز معین نموده ولباسهاے نفیس وفاخره پوشیده دمثل روز عید
شادمان شده بر قبرها جمع شوند ورقص وغیره سماع با مزامیر ودیگر بدعات ممنوعه مثل سجود براے
قبور وطواف گرداگرد قبور می نمایند این قسم حرام وممنوع بلکه بعضے بحد کفر میرسند ونیز مولانا ے
ممدوح در جواب سائلی که سوال از جواز عرس بزرگان نموده نوشته که زیارت وتبرک بقبور صالحین
وامداد ایشان با هداے ثواب تلاوت قرآن ودعاہاے خیر وتقسیم طعام وشیرینی امر مستحسن وخوب ست
باجماع علما وتعین روز براے آن ست که آن روز مذکر انتقال ایشان میباشد از دار العمل بدار الثواب
والا بهر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح ونجات ست وخلف را لازم ست که سلف خود را باین
نوع بر واحسان نماید چنانچه در احادیث مذکور ست که ولد صالح یدعو اله وتلاوت قرآن واهداے
ثواب را عبادتی موقتی قرار دادن مبنی بر کمال بلادت وفرط جهل ست آری اگر کسے سجده وطواف
ودعا بنحو یَا فُلَانُ اَفْعَلْ کَذَا بعمل آرد البته مشابهت با عبدت الاوثان کرده باشد
وچون چنین نیست پس چرا محل طعن باشد ونیز مولانای ممدوح در جواب سائلی که استفسار از
مجلس محرم ومرثیه خوانی نموده افاده فرموده که در تمام سال دو مجلس در خانه فقیر منعقد مے شوند
مجلس ذکر مولود شریف ومجلس ذکر شهادت حسنین اول که مردم روز عاشورا یا یکدو روز پیش
ازین قریب چهار صد یا پانصد کس بلکه قریب هزار کس وزیاده ازان فراهم می آیند ودرود میخوانند
بعد ازان که فقیر مے آید ومی نشیند وذکر فضائل حسنین که در حدیث شریف وارد شده در بیان
می آید وانچه در احادیث اخبار شهادت این بزرگان وتفصیل بعض حالات وبدحالی قاتل
ایشان وارد شده نیز بیان کرده میشود ودرین ضمن بعض مرثیه ها از غیر مردم یعنے جن وپری که
حضرت ام سلمه رض ودیگر صحابه شنیده اند نیز مذکور کرده مے شود وخوابهاے موحش که حضرت عباس

و دیگر صحابه دیده اند و دلالت بر فرحاً اند و بر روح مبارک حضرت جناب رسالت مآب صلی الله
علیه و سلم میکنند مذکور میشود و بعد از ان ختم قرآن و پنج آیه خوانده بر ما حضر فاتحه نموده می آید
و درین بین اگر شخصی خوش الحان سلام میخواند یا مرثیه شروع اکثر حضار مجلس و این فقیر را هم رقت و بکا
لاحق میشود این ست قدریکه بعمل می آید پس اگر این چیزها نزد فقیر بهمین وضع که مذکور شد جائز نمی بود
اقدام بران اصلاً نمی کرد باقیماند مجلس مولود شریف پس حالش این ست که بتاریخ دوازدهم شهر
ربیع الاول همین که مردم موافق معمول سابق فراهم شدند و در خواندن درود مشغول گشتند و
فقیر می آید اولاً بعضی از احادیث فضائل آنحضرت صلی الله علیه و سلم مذکور میشود و بعد از ان
ذکر ولادت با سعادت و بعضی از حال رضاع و حلیه شریف و بعضے از آثار که درین اوان ظهور
آمد بمعرض بیان می آید بعد بر ما حضر از طعام یا شیرینی فاتحه خوانده تقسیم آن بحاضرین مجلس میشود
و در لمعات نوشتند که ازینجا ست حفظ اعراس مشایخ و مواظبت بزیارت قبور ایشان والتزام
فاتحه خواندن و صدقه دادن برای ایشان و اعتنای تمام کردن بتعظیم آثار و اولاد و منتسبان
ایشان انتهی و نیز مولانا شاه رفیع الدین در جواب سائلی رقم فرموده اند سوال بر سر قبور بزرگان
در سال جمع آمدن و آنرا روز وفات و عرس قرار دادن با وجودیکه زمان امر سیال غیر قار ست
چه حکم دارد جواب زمان اگرچه سیال غیر قار ست اما آنچه بآن تقدیر کرده میشود زمان یا اند
و شب و ماه و سال انها را شرعاً و عرفاً دوره متقرر ست چون یک دوره تمام میشود باز از سر شروع میشود
و بهمین حساب رمضان الشهر صوم و حج الشهر ذیحجه و همچنین شهور دیگر در دوره حکم اتحاد با نظیر او داده
میشود چنانچه در حدیث ست که یهود عرض کردند در حضور جناب نبوت صلی الله علیه و سلم
که حق تعالی نجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون درین روز عاشورا کرده است برای
شکرانه روزه میگیریم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم فرمودند اَنَا اَحَقُّ بِمُوْسٰی مِنْکُمْ
فَصَامَ یَوْمَ عَاشُوْرَاءَ وَاَمَرَ النَّاسَ بِصِیَامِهٖ و نیز حضرت نبی صلی الله علیه و سلم بلال را
وصیت کردند بصوم روز دوشنبه فرمودند فِیْهِ وُلِدْتُ وَفِیْهِ اُنْزِلَ الْوَحْیُ عَلَیَّ وَفِیْهَا ہَاجَرْ

وفیها امواتٌ بنابرین یاد کردن آن تاریخ و آن ماه رسم مردم افتاده و چون مردهان ازینجهان بمحافظت این رسم گذشته اند ایشانرا انتظار بسوی ولد یا کسی دیگر از اقارب خود میباشد پس منع انتظار آن فائده نیست معتد به ازین جوابات افادت آیات چند فائده مستنبط میشود اول آنکه رفتن مردم بهیأة اجتماعیه و جمع شدن بر قبور بعد سال برای زیارت بزرگان و ختم قرآن کردن و فاتحه بر شیرینی یا طعام خوانده تقسیم آن نمودن این قسم اگرچه معمول زمانه پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم و خلفای راشدین نبوده لیکن چون بطور قبیح ندارد اگر کسی بعمل آرد باک نیست بلکه بنابر اشتمال آن فائده برای احیا و اموات طرفی از استحباب و استحسان خواهد داشت و نیز ازینجا تصریح میشود که نبودن امرے از امور خیر در زمان آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم و خلفای راشدین موجب عدم جواز و کراهت و بدعت سیئه بودنش نیست و این فائده مبنی بر همان قول امام شافعی علیه الرحمة هست که مختار امام نووی وغیره علمای دین ست دوم آنکه باوجودیکه جواز و استحباب اجتماع مردم بروز عرس اهدای ثواب از خواندن قرآن و اطعام طعام و تقسیم شیرینی باقوال علما مستند که خودش صاحب تحفه و مولانا شاه عبد الرحیم منجمله آنها باثبات رسیده معامله مکاشفه هم مؤید این ست که درچنین روز اجتماع ارواح دوستان در عالم برزخ هم میشود پس امداد بدعا و ختم و طعام بدعتی مباح ست و وجه قبح ندارد و کما مر التصریح به التعیین من مولانا رفیع الدین و بر تصریح مولانا ے ممدوح موقوف نیست دیگر بزرگان مثل شیخ عبد الحق محدث دهلوی وغیر آن نیز بهمین راه رفته اند و حکم اتحاد و نظیر در دو ته روز و ماه و سال در عباراتیکه سابق از رساله سیوطی منقول شد نیز مستفاد است و هرگاه از تحریر این وجه ذکر ولادت با کرامت و قرآن و دلائل سماع آنحضرت علیه الصلوة و التحیة و دعاهای خیر برای ذاکر بمعرض ثبوت میرسد باز اعاده این تقریر ممدوح و مقبول ساکه منهل خیرات و معدن حسنات ست تشبیه بحنیم کنهیا دادن بے تکلف باب جهنم بر روی خود کشادن ست علاوه تشبیه در اعمال و افعال با فرق ضاله مطلقا ممنوع شرعی نیست و الا اکثری از اعمال دینیه که خالی انفی الجمله مشابهت نیستند جائز نباشند بلکه مراد از تشبیه ممنوع مشابهت در امر مذموم ست

ونیز منظور فاعل فعل قصد مشابہت بانی مزنموع باشد وآنچہ گفتیم مصرح در کتب معتمدہ ہست چنانچہ در درمختار ذیل باب مایفسد الصلوٰۃ ویکرہ فیہا در جواز قراءت قرآن در نماز مصحف مرقوم ست وَجَوَّزَہُ الشَّافِعِیُّ بِلَا کَرَاہَۃٍ وَھُمَا بِھَا لِلتَّشَبُّہِ بِاَھْلِ الْکِتَابِ اَیْ اِنْ قَصَدَہٗ فَاِنَّ التَّشَبُّہَ بِھِمْ لَا یُکْرَہُ فِیْ کُلِّ شَیْءٍ بَلْ فِی الْمَذْمُوْمِ وَفِیْمَا یُقْصَدُ بِہِ التَّشَبُّہُ کَمَا فِی الْبَحْرِ انتہی ودر طحطاوی نقل عبارت بحر نمودہ آن این ست قَالَ فِی الْبَحْرِ ثُمَّ اعْلَمْ اَنَّ التَّشَبُّہَ بِاَھْلِ الْکِتَابِ لَا یُکْرَہُ فِیْ کُلِّ شَیْءٍ فَاِنَّا نَاْکُلُ وَنَشْرَبُ کَمَا یَفْعَلُوْنَ اِنَّمَا الْحَرَامُ التَّشَبُّہُ فِیْمَا کَانَ مَذْمُوْمًا وَفِیْمَا یُقْصَدُ بِہِ التَّشَبُّہُ

فصل فی جواز الفاتحہ المرسومۃ

بدانکہ بعض بیان این مدعا در صدر فصل عرس رقم ثبت یافت ومولوی رفیع الدین موصوف بمقدمہ تخصیصات استفتا درج کردہ اند کہ فاتحہ وطعام کہ بے شبہ از مستحسنات ست وتخصیص کہ نقل مخصص ست باختیار اوست باعث منع نمی تواند شد این تخصیصات از قسم عرف وعادت اند کہ بمصالحہ خاصہ ابتدا بظہور آمدہ رفتہ رفتہ شیوع یافتہ مثل کھچڑہ در فاتحہ امام حسین علیہ السلام وتوشہ در فاتحہ شیخ عبدالحق وغیر ذلک کہ صاحب قنیہ ودرمختار تصریح کردہ ودر جامع الاوراد نوشتہ اگر بر طعام فاتحہ کردہ بفقرا بدہد خواہ در حالت حیات وخواہ بعد مردن اوالبتہ ثواب میرسد انتہی وترتیب فاتحہ ختم قرآن برائے ایصال ثواب بمردگان درین جامع الاوراد باین طور نوشتہ کہ چون ختم قرآن کند اول پنج آیت خواندہ دست برائے فاتحہ بردارد وثواب ختم بارواح ہر کہ بخواہد بطفیل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ بخشد انتہی وبالجملہ ہمراہ صدقہ مالی مانند اشیائے ماکولہ ومشروبہ جہت فضیلت ومزید ثواب صدقہ بدنی امثل قرارت آیت وسورۂ قرآن مجید مانند آیۃ اِنِّیْ وَجَّھْتُ وَجْھِیَ الْاٰیَۃَ وسورۂ اخلاص وسورۂ فاتحہ یا دردو ضم کردن واشیای صدقہ راپیش آوردہ قبل تقسیم وخوردن آن بہ نیت ایصال ثواب بنام کسے از انبیاء واموات دست بمناجات بارے تعالےٰ

بدعای حضرت بر داشته اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ هٰذِهٖ مِنْ فُلَانٍ گفتن و بر دو دست بعد دعا بر چهره مالیدن چنانچه این کیفیت
در فاتحه مرسومه دیار ما مروج سنت خاص طریقه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و جماعه صحابی و سایر امت آنحضرت سست
چنانچه در حدیث صحیح صدقه قربانی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم قبل تصرفات صدقه در سانیدن لحوم ابدان و آیت
قرآن مجید خوانده آیت اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ حَنِیْفًا وَّمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ
و آیت اِنَّ صَلٰوتِیْ وَنُسُکِیْ وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِیْ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ لَا شَرِیْکَ لَهٗ وَبِذٰلِکَ
اُمِرْتُ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِیْنَ و نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطرف چیز صدقه اشارت فرموده
میفرمود اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ هٰذِهٖ مِنْ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ ذکره فی تیسیر الاصول و شرح المشکوٰة
و گاهی آنحضرت چیز صدقه در دست گرفته دعا فرمودی چنانچه در شمائل ترمذی آمده وَعَنْ
اَبِیْ هُرَیْرَةَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ کَانَ النَّاسُ اِذَا رَاَوْا اَوَّلَ الثَّمَرِ جَاءُوْا بِهٖ اِلَی النَّبِیِّ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَاِذَا اَخَذَهٗ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللّٰهُمَّ بَارِکْ لَنَا فِیْ ثِمَارِنَا
و مردمان جهت خیر و برکت و دعای آنحضرت چیزها از قسم اطعمه پیش آنسرور صلی الله علیه وسلم
می آوردند و آن سرور بر و دعا خوانده میدمیدند و نیز آنحضرت اطعمه را پیش خود طلبیده جمع
نموده جهت خیر و برکت دعا خوانده دمیدی و بر متصدق یعنی دهنده صدقه دعا خواستی و هر که میوه
نو جهت خیر و برکت پیش آنحضرت آوردی در دست گرفته دعا خواندی و همچنین آنحضرت
اشیای خوردنی هر قسم پیش خود نهاده و جمع ساخته بر وی دعا میکردی و بر دمیدی چنانچه در
مشکوٰة در باب المعجزات بروایت ابو هریره آورده خلاصه مضمونش اینکه عمر رضی الله عنه
گفت یا رسول الله از هر کس چیز خوردنی طلب کنید آنحضرت طلب کرد چیز خوردنی را از هر یکی یکی
آورد و یکی یعنی دانه متعدد رشتی و دیگری آورد و یک کف خرما و دیگری آورد پاره نان تا که فراهم آمد
بر نطع پس دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و برداشتن دست وقت مناجات و بعد فراغت
از مناجات بر چهره مالیدن ادب و سنت ست فی المشکوٰة فِیْ بَابِ الدَّعَوَاتِ عَنِ السَّائِبِ بْنِ
یَزِیْدَ عَنْ اَبِیْهِ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ کَانَ اِذَا دَعَا فَرَفَعَ یَدَیْهِ مَسَحَ

وَجْهَهُ بِيَدِهِ رواه البیهقی وعن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا رَفَعَ يَدَيْهِ فِي الدُّعَاءِ لَمْ يَحُطَّهُمَا حَتّٰى يَمْسَحَ بِهِمَا وَجْهَهُ رواه الترمذی وعن سلمان رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ رَبَّكُمْ حَيِيٌّ كَرِيْمٌ يَسْتَحْيِيْ مِنْ عَبْدِهٖ اِذَا رَفَعَ يَدَيْهِ اِلَيْهِ اَنْ يَّرُدَّهُمَا صِفْرًا رواه الترمذی وابوداود والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن مَالِكِ بْنِ يَسَارٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا سَاَلْتُمُ اللّٰهَ فَاسْئَلُوْهُ بِبُطُوْنِ اَكُفِّكُمْ وَلَا تَسْئَلُوْهُ بِظُهُوْرِهَا وفی روایة ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ سَلُوْا بِبُطُوْنِ اَكُفِّكُمْ وَلَا تَسْئَلُوْهُ بِظُهُوْرِهَا فَاِذَا فَرَغْتُمْ فَامْسَحُوْا بِهَا وُجُوْهَكُمْ رواه ابوداود آورده هذه الاحادیث فی المشکوة فی کتاب الدعوات پس ازین بیان ثابت شد که اشیای صدقه را پیش آورده وجمع ساخته قبل خوردن وتقسیم آن جهت مزید ثواب وبرکت بروی دعا خواندن ودمیدن ثواب آن بکسی از اموات وحیا بخشیدن عین سنت فعلی آن سرور آمد وتارک سنت نبوی ست خوردن این قسم صدقه اغنیا وفقرا هر دو را درست کذا فی زبدة النصائح انتهی ✤ ✤

فصل فی زیارة القبور

بدانکه در صدر باب استمداد بعض بیان زیارت قبور مع ذکر فوائد آن رقم ثبت یافت باقی ماند بیان اداب زیارت وسلام بر اهل قبور وآنچه خوانده شود وقت زیارت از آیات و سور قرآن وغیر آن از ادعیه پس از جمله آداب زیارت است که روے بجانب قبر وپشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد وسلام دهد ومسح نکند قبر را بدست وبوسه ندهد انرا ومنحنی نشود وبر روی بخاک نمالد که این عادت نصاری ست وواجب ست احترام میت نزد زیارت وی خصوصاً صالحان ومراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان بود زیراکه صالحان را مدد وبلیغ ست مر زیارت کنندگان خود را باندازه ادب ایشان ودر بعض روایات فقهیه بوسه دادن قبر پدر ومادر را نیز آمده است کذا فی شرح المشکوة للشیخ ودر مطالب المومنین نوشته است ولا باس بتقبیل قبر والدیه الخ وفی دستور القضاة من الملتقط وان کان

قبر عبد صالح ویمکنه آن یطوف حوله ثلث مرات فصل ذٰلک کذا فی خزانة الروایات و ذاد الحبیب
و وسیلة القلوب و در مطالب ومحک الطالبین نوشته اما طواف گور صالح سه بار روایت
انتہی و مسائل تقبیل روضة الاولیا بالتفصیل در قول الجمیل ثبت رقم پذیرفته من شاء التفصیل
فلیرجع الیه اما سلام کردن براہل قبور پس در لفظ آن اختلاف روایات ست ففی بعض الاحادیث
كَانَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ یُعَلِّمُھُمْ اِذَا خَرَجُوْا اِلَی الْمَقَابِرِ اَلسَّلَامُ
عَلَیْکُمْ اَھْلَ الدِّیَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُسْلِمِیْنَ وَاِنَّا اِنْ شَاءَ اللّٰہُ بِکُمْ لَلَاحِقُوْنَ
نَسْاَلُ اللّٰہَ لَنَا وَلَکُمُ الْعَافِیَةَ رَوَاہُ مُسْلِمٌ عَنْ بُرَیْدَةَ وفی بعض الاحادیث مَرَّ النَّبِیُّ
صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ بِقُبُوْرِ الْمَدِیْنَةِ فَاَقْبَلَ عَلَیْھِمْ بِوَجْھِہٖ فَقَالَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ
یَا اَھْلَ الْقُبُوْرِ یَغْفِرُ اللّٰہُ لَنَا وَلَکُمْ اَنْتُمْ سَلَفُنَا وَنَحْنُ بِالْاَثَرِ رَوَاہُ التِّرْمِذِیُّ
عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وردهما فی الْمِشْکٰوةِ غَیْرُ ذٰلِکَ مِنَ الْاَحَادِیْثِ اما خواندن چیزی وقت
زیارت پس بدانکه قرارت قران نزد قبر مکروه است نزد ابوحنیفه رح ونزد محمد رح مکروه نیست
وصدر الشهید که یکی از مشایخ حنیفه است بقول محمد اخذ کرده وفتوی ہم برین ست وشیخ امام محمد
بن الفضل گفته که مکروه قرارت قرآن بجہرست اما مخافتت لاباس بہ ست اگرچه ختم کند واز
شیخ محمد بن ابراہیم آمده که بخواند سوره تبارک الذی بلند یا پست وفرقی نیست درمیان جہر
ومخافتت ورظاہر روایت ازجهت ورود اثر بدان ونقل کرده شده است ازشیخ ابی بکر بن
سعد که مستحب ست نزد زیارت قبور خواندن سوره اخلاص ہفت بار وبه بخشد ثواب انرا برای
میت واصح آن ست که میرسد بمیت ودر بعض روایات آمده که بخواند"یازده بار
قُلْ ھُوَ اللّٰہُ اَحَدٌ بعد ازان بخشند کذا فی شرح المشکوٰة للشیخ وفی مطالب المومنین و
حکی عن ابی بکر بن سعد انه قال المستحب عند زیارة قراءة سورة اخلاص سبع قرات فانه بلغنی
ان من قرأها سبع قرات ان کان ذٰلک المیت غیر مغفور یغفر له وان کان مغفورا غفر لهذا القاری
ووهب ثوابه للمیت کذا فی استحسان المحیط وفی الدر المختار وفی الحدیث مَنْ قَرَأَ الْاِخْلَاص

احد عشر مرة ثم وهب اجرها للاموات اعطي من الاجر بعدد الاموات
انتهى قوله من قرأ الاخلاص ظاهره وان لم يمر بالاموات كان في بيته طحطاوي
ويقرأ سورة يٰسين درمختار اورد من دخل المقابر فقرأ سورة يٰس خفف الله
عنهم يومئذ وكان له بعدد من فيها حسنات بحر وروى عن انس خادم رسول الله
صلى الله عليه وسلم انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قرأ المؤمن
اية الكرسي وجعل ثوابها لاهل القبور ادخل الله تعالى في كل قبر من المشرق
والمغرب نورا ووسع عليهم مضاجعهم واعطى الله للقاري ثواب ستين نبيا
ورفع له بكل ميت درجة وكتب له بكل ميت عشر حسنات ذكره القرطبي
في تذكرته ونقله امير غني في شرح صلوة ابن مشيش قال وظاهره ولو كان في بيته وفي فصل مولانا
لاحضراه طحاوي وحكى ان واحدا من السلف كان اذا مر على المقبرة يقول اللهم
انس وحشتهم وامن روعتهم وارحم غربتهم وتجاوز عن سيئاتهم وتقبل حسناتهم
ثم مر عليها يوما ونسي هذا الدعاء فرأى من ليلته ان اهل القبور قالوا انسيتنا به عنا
ونحن نستانس به فاوجب على نفسه ان ياتيهم كل يوم ويدعو لهم
كذا في مطالب المؤمنين وزيارت روز جمعه فاضلتر است از روزهاے دیگر خصوصا دراول روز
جمعه وهمين است متعارف در حرمين شريفين زادهما الله تعظيما وتشريفا بيرون مے آيند دراول
روز جمعه بمعلا وبقيع براے زيارت ودر روايات آمده است كه داده مے شود براى ميت در
روز جمعه علم وادراك بيشتر از انچه داده مے شود در روزهاى ديگر تا اينكه مى شناسد زائر را بيشتر
از روزهاى ديگر وانچه مشهور شده است در ديار ما در عامه ناس از منع زيارت روز جمعه وآنرا
كه دران اقل ميكنند اصلى صحيح ندارد وكذا في شرح المشكوة للشيخ وعن محمد بن النعمان يرفع الحديث
الى النبي صلى الله عليه وسلم قال من زار قبر ابويه او احدهما في كل جمعة غفر له
وكتب برا رواه البيهقي في شعب الايمان مرسلا ومكروه است سير كردن قبور مے شمرده

کذا فی شرح المشکوٰۃ للشیخ ومکروہ است نشستن بر قبور عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یجلس احدکم علی جمرة فتحرق ثیابه فتخلص الی جلده خیر له من ان یجلس علی قبر رواه مسلم وعن عمرو بن حزم قال رأنی النبی صلی الله علیه وسلم متکئاً علی قبر فقال لا تؤذ صاحب هذا القبر او لا تؤذه رواه احمد ودر فتاوی عالمگیریه از تبیین نقل کرده ویکره ان یبنی علی القبر او یقعد او ینام علیه او یوطأ علیه او یقضی حاجة الانسان من بول او غائط الخ بدانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ابتدا نهی کرده بود از زیارت قبور ودر آخر رخصت کرد وفرمود بودم من که نهی میکردم شمارا از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت قبور را که آن باعث بی رغبتی در دنیا ویاد دهنده است آخرت را واین مردان راست اما زنان را بعض گویند که باقی ست بر نهی سابق وایشان را بیرون آمدن بزیارت مقابر جائز نیست الا بزیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ودر احادیث لعنت واقع شده بر زنانیکه بزیارت قبور بر آیند وبعضے بر آنند که این منع ولعنت در اول بود بعد از رخصت زنان نیز داخل اند ومنع ایشان از جهت قلت صبر وکثرت جزع وفزع ایشان ست ودر حدیث مسلم آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزیارت مادر خود آمد وبگریست ودیگران را نیز بگریه در آورد وفرمود طلب آمرزش کردم مادر خود را اذن ندادند وطلب زیارت کردم ماذون شدم وفرمود که زیارت کنید قبور را که مذکر موت ست وگفته اند که حضرت حق سبحانه وتعالی زنده گردانید مادر وپدر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ببرکت این آوردند بوے پس ازان بمیرانید وبعض این حدیث را تصحیح نموده اند وگفته که قصه زیارت ومنع استغفار پیش از این بود ودرین باب متاخرین علما منع کرده اند از اطلاق کفر بر والدین آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه بر جمیع آبای وی صلی الله علیه وسلم تا آدم علیه السلام ذکره الشیخ فی شرح سفر السعادت ومثله فی شرح المشکوٰۃ انتهی

فصل فی رفع البناء علی القبر

بدانکہ در مسالہ بنا پختہ کردن بر قبر اختلاف علما ست فنی العالمگیریۃ ولا یجصص القبر ویکرہ ان یبنی علی القبر الخ وفی الدر المختار ولا یجصص لا یطین ولا یرفع علیہ بنا وقیل لا باس بہ وھو المختار کمافی کراہیۃ السراجیۃ الخ وفی الطحطاوی وینبغی تقییدہ الجواز علی ہذا القول بما اذا کان من مال حلال لم یقصد بہ الزینہ والتفاخر والا فلا مریۃ فی الحرمۃ کما یفعل الآن من بناء الاحجار الرخام المذہبۃ وفی الشرنبلالیۃ عن البرہان یحرم البناء علیہ للزینۃ ویکرہ للاحکام بعد الدفن الا الدفن فی مکان بنی فیہ قبلہ ولیعلم القبر بعلامتہ ابو السعود انتہی واذا خربت القبور فلا باس بتطیینہا تاتار خانیہ وہو الاصح وعلیہ الفتوی جواہر الاخلاطی ذکرہ فی العالمگیریۃ پس از عبارت در مختار ثابت شد کہ تجصیص قبر معنی پختہ کردن آن وتطیین آن وبروی بنا بلند کردن بقول بعض لا باس بہ ست وہمین قول مختار ست وانچہ شیخ عبد الحق محقق دہلوی در شرح سفر السعادت نوشتہ موید مختار صاحب در مختار ست وآن حق ست ونص عبارت شیخ در شرح سفر السعادت اینکہ انچہ مصنف ذکر کردہ حق ست واحادیث صحیحہ درین باب وارد واصل سنت در زمان نبوت وخلفاے راشدین وصحابہ ہمین بود ولیکن بعد ازان این تکلفات در مقابر پیدا شد ومفاخرت ومباہات بدان راہ یافتہ ودر آخر زمان بجہت اقتصار نظر عوام بر ظاہر مصلحت در تعمیر وترویج مشاہد ومقابر مشایخ وعظما دیدہ چیزہا افزودند تا از انجا ابہت وشوکت اہل اسلام وارباب صلاح پیدا آید خصوصا در دیار ہندوستان کہ اعدای دین از ہنود وکفار بسیار اند وترویج واعلای شان این مقامات باعث رعب وانقیاد ایشان ست وبسا اعمال وافعال واوضاع کہ در زمان سلف از مکروہات بودہ ودر آخر زمان از مستحسنات گشتہ واگر جہال وعوام چیزے کنند یقین کہ ارواح بزرگان ازان راضی نخواہد بود وساحت کمال ودیانت ایشان منزہ ہست ازان ودفن در جوار قبور صلحا وحضور وشہود در ساحت عزت ایشان موجب برکت ونورانیت وصفاست انتہی

قد استتب تالیف الکتاب بعون الملک الوھاب افتتاح الشہرۃ واسماء الاسلاف الکرام رضی اللہ تعالی عنہم ورضوا عنہ یا الہ العالمین خالق الاولین والاخرین

بحق سید المرسلین امتنا علی حب حبیبک الاحمد ن المجتبی ومحمد ن المصطفی
صلی اللہ علیہ والہ وسلم وعلی حب محبوبک الحضرۃ الغوث الاعظم قطب العالم
مجتہد الشریعۃ امام الطریقۃ مقتدی الحقیقۃ الہادی الی المعرفۃ سید الاولیاء
نائب مناب الانبیاء الذی ترقی عن مقامہم وراء الوراء الی مقام الاخر میران محی الدین
سید عبد القادر الجیلانی البغدادی الحسنی الحسینی علی نبینا وعلیہ الصلوۃ
والسلام واحشرنا علی الملۃ المحمدیۃ وحب الحضرۃ الغوثیۃ بتوسل حضرات
المشائخ القادریۃ العالیۃ امین ثم امین علی عبد القادر شمس القادر عرف سید شعلی
القادری المتخلص بعاصی تلقن عن ابیہ وشیخہ سیدی ومولای قطب الوقت
الغوث فی المرتبۃ عالم العلوم العقلی والنقلی سید شاہ مہر علی القادری البغدادی
اصلا والمیلنی فوری مولدا الذی استفاض بالفیض الروحی من الحضرۃ الغوثیۃ
واجازہ ابوہ ببیعۃ کل واحد من ارباب الطرائق الاربعۃ القادریۃ والچشتیۃ
والنقشبندیۃ والسہروردیۃ وتلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ طفیل علی
القادری الذی استفاض بالفیض الروحی والجسمی من عمہ سید شاہ ذاکر علی
القادری ومن ابن عمہ سید شاہ غلام حسین القادری وتلقن عن ابیہ
وشیخہ سید شاہ روشن علی القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ مولانا
شیخ عبد القادر عرف شاہ عبد اللہ الجیلانی القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ
مولانا محمد معشوق اللہ القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ مولانا ہدایت اللہ القادری
تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ مولانا احمد القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ
عبد الجلیل القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ ابراہیم القادری تلقن عن
ابیہ وشیخہ سید شاہ شرف الدین القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ
اسحق الثانی القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ قاسم الدین القادری

تلقن عن ابیه وشیخه سید شاه علاء الدین القادری تلقن عن ابیه وشیخه
سید شاه بدر الدین القادری تلقن عن ابیه وشیخه سید شاه شهاب الدین
القادری تلقن عن ابیه وشیخه سید شاه احمد الثالث القادری تلقن عن ابیه
وشیخه قاضی القضاة مولانا سید شاه شمس الدین شیخ ابی صالح نصر القادری
تلقن عن ابیه وشیخه الحافظ ومولانا تاج الدین غوث الافاق سید شاه
ابی بکر عبد الرزاق القادری تلقن عن ابیه وشیخه امام الشریعة والطریقة
والحقیقة والمعرفة مالک رقاب اولیاء الله تعالیٰ حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی
سید محی الدین شیخ عبد القادر الجیلانی الحسنی الحسینی علی نبینا وعلیه
الصلوٰة والسلام تلقن عن ابیه وشیخه سید شاه ابی صالح موسی تلقن عن ابیه
وشیخه سید شاه عبد الله جیلی تلقن عن ابیه وشیخه سید شاه یحیی زاهد تلقن عن
ابیه وشیخه سید شاه محمد تلقن عن ابیه وشیخه سید شاه داؤد تلقن عن ابیه
وشیخه سید شاه موسی ثانی تلقن عن ابیه وشیخه سید شاه عبد الله ثانی
تلقن عن ابیه وشیخه سید شاه موسی الجون تلقن عن ابیه وشیخه سید شاه
عبد الله محض تلقن عن ابیه وشیخه امیر المومنین حضرت امام حسن المثنی
تلقن عن ابیه ابیه وشیخه امیر المومنین حضرت امام حسن علیه السلام تلقن عن ابیه
وشیخه حضرت امیر المومنین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه تلقن
عن ابن عمه سید المرسلین خاتم النبیین احمد مجتبیٰ محمد مصطفےٰ صلے الله علیه
وعلیٰ آله واصحابه وذریاته واولیاء امته الی یوم التناد تمت الشجرة القادریة

جنذا قومی که دید حق بود دیدار شان	محو باشد در شهود سر غیب اسرار شان
جمله در کهف فنا از هستی خود خفته اند	لیک بیدارند خواب آلودگان بیدار شان
گرچه اندا ند خورشید جمال خود بگل	شرق و مغرب گرفته پرتو انوار شان

از خدا خواہند تصرفات خود در ذات او　　این بود ساعت بساعت سر استغفار شان

ریختہ باران عرفان از سحاب مکرمت　　شستہ نقش حرف غیر از صفحۂ پندار شان

ہر یکی را بانحواز سودائے دل بازارہا　　زاتش شوق محبت گرمی بازار شان

یکدم از طرف در و دیوار شان نقشی کہ ہست　　صد کشایش از در و صد پیشتی از دیوار شان

کار شان جز نفی ذات و وصف و فعل خویش نیست　　ایخدا چہ بود کہ جامی را کنی در کار شان

خاتمہ در بیان شواہد اثبات تعظیم ماثر قدم شریف حضرت سرور الانبیا سلطان الاصفیا روح الارواح دو عالم شفیع حضرت آدم شفیع المذنبین خاتم النبیین حامد مجتبی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم منقول از نمیقۂ انیقہ واقف عالم علم عقلی ونقلی واقف راہ خفی و جلی عاشق ازلی مولوی احسان علی الحنفی القادری السالاری مرشد آبادی کہ بخدمت فیض درجت مرشد ارشد خود پیر دستگیر غوث وقت قطب درجت خلاصہ اولیای متقدمین زبدہ اصفیاے متاخرین امجد اولاد غوث الثقلین اکرم احفاد سید الکونین مظہر اسرار خفی و جلی غوث ازلی مولانا مولوی سید شاہ مہر علی القادری الجیلانی الحسنی الحسینی رضی اللہ تعالے عنہ وعن جمیع الاولیاء الصالحین بعرض تحریر آوردہ بودند اینکہ

قبلۂ جان وجہان ہادی دوران مرشد کامل و داہای زنگ الودہ را صیقل حلال مشکلات و کشاف معضلات لانال ظلال اقدامکم علی رأسنا وعیننا بعد بجاوری شرائط غلامی بعرض غلامان معلی میرساند کہ ورود شرف مورد کرامت نامہ ملازمان معلی بنام این ذرہ خاکپاے غلام غلامان اعلی سبب عزت و افتخار گردید وتارک فخر و اعتبارم را بہفتم فلک رسانید خداوند تعالی مقربان جناب عالی را بیا و بندگان دور افتادہ ہموارہ برجاپر بالش کرامت وافاضت صحیح وسالم داراد وعلی الفور علی خلاف عادت معہودہ و اطوار متقررہ باز دولت لثم قدم مبارک جناب مقدس و رہا بین ارزانی فرمایاد غلام ابدی اعنی بندہ زادہ با بامیان ابو طاہر سلمہ اللہ تعالے وشفاہ از صبح عید الضحی تا این زمان کہ عرصہ ایست رو زیست بعروض عارضۂ نو ہضمی و نفخ *

وجع شکم و هزال بدن و بی رغبتی غذا مبتلا بوده اند و از دید حال نابسامان موصوف حالی همه ابتر و دلهای ماندگان محض مشوش و مکدر است امید دارم که برای بیان موصوف آنچه که مرض نفخ و درد شکم ایشان را که بجز خوردن طعام حادث میشود دافع و هزال و لاغری بدن و بی رغبتی غذا را نافع شود عنایت فرمودن و نیز درین باب توجه خاص برین نیاز مند معتقد از لی مبذول داشتن مرعی گردد مرشدنا در باب جواز و وجوب تعظیم نقش قدم مشرف و مکرم جناب رسولنا صلی الله علیه وسلم آنچه که از شرف مطالعه کتب محققین که جامع شریعت و طریقت اند و از تائیدات روحانی و توجهات کنمانی آن آسمان تحقیقات و کوه تدقیقات این غلام ابدی را حسب استعداد ناقص حاصل شده عرض میکنم همیکه کسیکه بر صراط حق و جاده راست ثابت قدم است قدم در راه انکار این مسائل نمی نهند زیرا چه این نقش قدم کرام جناب است که اگر ذره در مراعات تعظیم و اجلال آنجناب و منتسبات آنجناب صلی الله علیه وسلم از کسے فتوری و قصوری بظهور آید هر آئینه این بی ادبی موجب حبط اعمال و سلب ایمان او گردد والعیاذ بالله منه خلاصه تحقیق این مسائله مبنی بر چند مقدمات است اول آنکه نقشے و اثریکه بچیزے منسوب است در نفس الامر این نسبت و انتساب واقع بود یعنی آن نقش و اثر یا از غوص فرو آمدن آن چیز در شے دیگر مثل تخت و حجر و غیر آن وجود گیرد چنانچه اعجاز قدم شریف آن سرور بود که در احجار صلبه مثل موم فرو میرفت یا از در آمدن آن چیز بر سطوح الواح منطبع گردد یا کسی آن نقش و اثر طبق سماع اخبار که مفید یقین باشد مثل اخبار صحاح یا حسان بر قراطیس یا غیره مرتسم ساخته باشد ثانی آنکه فضیلت و شرافت چیزیکه این نقش و اثر باو منسوب است ثابت و متحقق باشد ثالث آنکه شرافت اشیا مستلزم شرافت آثار و نقوش آن اشیا بوده است مثل آثار نبوی صلی الله علیه وسلم چنانچه مذکور است بجذب القلوب در باب زیارت روضه مطهره و مشرفه علی صاحبها الصلوة والتحیة زیارت مسجد قبا و دیگر مساجد و آبار و اماکن و سائر آثار سید الانبیا صلی الله علیه وسلم غنیمت شمارد پس هر نقشیکه در آن سخن میرود اگر مطابق نفس الامر است بر حسب شقوق مفصله مقدمه اولی یعنی یا اثر قدم شریف است یا کسی آنرا

مطابق حلیه شریف له از صحاح یا حسان بپایه ثبوت رسیده است مرتسم ساخته است البته تعظیم
واکرام آن واجب ست واهانت واستخفاف آن حرام زیراچه جمیع اعضای شریفه و مجاورات
آن مثل لباس ولحیه وشعر مبارک آن حضرت صلی الله علیه وسلم وغیره واجب التعظیم لازم التکریم
اند واهانت واستخفاف آن کفرست کما فی البزازیة من صغر شعر النبی علیه السلام استخفافا
واهانة فکفر لا خلاف فیه کذا فی الشفاء لقاضی عیاض علیه الرحمة من سب النبی
او عابه او لحق به نقصا فی نفسه او فی عضو من اعضائه او فی دینه او خصلة
من خصاله فهو کافر لا یقبل توبته هرگاه عظمت وشرافت اعضای شریفه آنجناب از کتب
معتبره ثابت واستخفاف واهانت آن موجب کفر گردد پس بظهور صحت مقدمه ثانیه ثابته
بمقتضای مقدمه ثالثه که استلزام و تلازم است چگونه شرافت وفضیلت بآثار ونقوش
آن همه اعضای واجب التکریم لازم نخواهد آمد زیراچه تعظیم آثارات آن سرور و تبرک به نقوش
بعض اعضای شریفه آن حضرت صلی الله علیه وسلم که بمدینه منوره موجود وزیارتگاه همه
مردم نزدیک و دور اند ثابت ست کما فی جذب القلوب المذکور للشیخ
الدهلوی رحمه در باب نهم در ذکر مسجد بنی ظفر سطری میگوید که در حجره که در جانب قبله
این مسجد ست سنگها ست که بر وی آثار ست میگویند که آن اثر حافر بغله آنحضرت ست و بر سنگ
مانند اثر مرفق واقع ست گویند که آن حضرت بر وی تکیه فرموده و مرفق مبارک بر وی نهاده و
بر سنگ دیگر آثار اصابع ست و مردم همه اینها تبرک میجویند وهمچنین تعظیم وتکریم جمیع آثارات منتسبات
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل زیارت آثار مسجد متبرکه نبویه و زیارت نقش حافر بغله و نقش مرفق
مبارک و اصابع مقدس که بمدینه شریفه ماثور و مشهور اند و تعظیم و تقبیل حجر که ثنایای مبارک
آن سرور را حین محاربت جبل احد مساس کرده و آنرا بقرب جبل مذکور اندرون قبه که مشهور
بقبة الثنایا است بدیواری نشانیده اند وهمچنین زیارت حجر متکا که تکیه گاه آنحضرت واثر مرفق
مبارک و آن نیز موجود ست و حجر متکلم که با آنحضرت کلام کرده و این هردو بمکه معظمه موجود

ومشہور اند پیش اہل حرمین الشریفین زادہما اللہ شرفا از علما و زہاد قدیما و حدیثا از بیان
کتاب وکتب مناسک مذاہب اربعۂ حقہ ثابت و متوارث ست زیراچہ شرافت و فضیلت
اشیا گاہی باعتبار نفس ذات آن اشیا قطع نظر از امور خارجیۂ آن میباشد مثل شرافت حضرات
انبیا و اعضای شریفۂ آنہا علیہم السلام وگاہی باعتبار امر خارج کہ بآن اشیا مجاور بودہ میباشد
چون فضل و شرف منتسبات و آثار آنہا مثل شرافت آبار سبعۂ نبویہ و اشعار متبرکۂ مصطفویہ
و آثارات محمدیہ چون تمثال نعلین و تمثال قدمین آن نبی الحرمین و سید الکونین زیراچہ فضیلتیکہ درین
آثار اعنی بیر و نعلین و اشعار ست ذاتی نیست از برای آنکہ نفس بیریت و نعلیت و شعریت
کہ قدر مشترک در سائر آبار و نعال و اشعار ست اگر منشا و منبت این ہمہ فضیلت ہا بودی پس
تخصیص این آبار و نعال و اشعار بہ تعظیم و تبجیل چہ معنی دارد بلکہ این فضیلت آنرا از تماسی
منسوب الیہا اعنی آنحضرت کہ اینہا بشرف شہود و مجاورت آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم مشرف و بسعادت
اتصال گشتہ واین ہمہ مذکورات خلاصہ و تفصیل مقدمۂ ثالثہ است و دلیل اثبات مقدمۂ ثالثہ
آنچہ در فضیلت تمثال نعلین شریف بکتاب مدارج النبوۃ للشیخ المحقق الدہلوی
علیہ الرحمۃ مذکور ست بودہ است وآن اینست و بعضے علما تمثال نعل شریف
را در تالیف جدا بیان کردہ و فضل و نفع و برکت آن بیان ساختہ و در مواہب لدنیہ بجرب آن
برای دفع وجع نہادن آن تمثال در موضع وجع و حصول امان از بغی بغاۃ و غلبۂ و حرز از ہر شیطان
مارد و شر ہر حاسد ذکر کردہ و قصائد در مدح آن و بیان فضائل
آن انشاد نمودہ انتہی ما فی المدارج پس درین وقت لایح و واضح ست کہ صورت مطلوب
بر وجہ ثبوت بکمال وضاحت مانند قدم شریف بر احجار صلبہ نقش کالحجر گشت زیراچہ ہرگاہ از بیان
فیض ترجمان صاحب مدارج کہ رئیس محدثین زمان و مستند علمای وقت اند و از تالیفات بعض اکابر
علما کہ مراد از آن امام جلال الدین سیوطی علیہ الرحمۃ اند فضل و شرف و نفع نقش نعلین شریف کہ ہمہ
برکات آنرا از مجاورت و مساس قدم مبارک آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم حاصل گشتہ مذکور شد اثبات

رسیده باشد پس فضیلت و شرافت تمثال عین قدم شریف را چه پرسیدنی ست و اگر نقش مذکور مطابق نفس الامر نباشد بلکہ آنرا کسی بہ تخیل و تخمین خود بر کاغذی یا سنگے مرتسم ساختہ نام قدم مبارک آن قدم صدق صلی اللہ علیہ وسلم کہ سرہای پاکان زیر قدم او باد بران نہادہ باشد پس برین تقدیر نیز گو برہان قطعی تعظیم و اجلال این قسم نقش از کتب معتبرہ ثابت نیست نفی تعظیم و اہانت و استخفاف آن لازم نی بلکہ از راہ ادب کہ درینجا فوق الامرست گو در جای دیگر امر فوق الادب باشد اگر کسی برعایت ادب مراتب تعظیم آن بجا آرد از رحمت خدا و شفاعت سرور انبیا صلی اللہ علیہ وسلم امید چنان دارم کہ این تعظیم و اجلال آن کس را از درجۂ سلامت وجادۂ استقامت بیرون بجانب نبرد بلکہ دقوع آن کہ از غایہ سلطان محبت و سطوت حاکم ادب گشتہ است متضمن انواع خیر و نعماء از رحمت سرشار خواہد بود و ہرجا کہ نام ادب ست راہش بتقدیم ادب تیغ ان ہموار تحقیق این گرہ از کار نتوان کشود عاشقان چہ کار با تحقیق + و بمضمون این مدعا از کلمات طیبات حضرات صوفیہ علیہم الرضوان بخوبی ثابت میتوان شد چنانچہ مولانا حسین واعظ کاشفی علیہ الرحمۃ کہ ہم مقتدای علمای شریعت و مستند عرفای حقیقت اند بکتاب رشحات خود کہ مستند اول و معتبر عند الفریقین ست ارشاد فرمودہ کہ اگر صورت بزرگے بر دیواری کشیدہ باشند در پای آن دیوار بہ ادب میباید رفت پس پیش صورت قدم آن سلطان الانبیا کہ بزرگی ہمہ بزرگان بطفیل خاک پای اوست صلی اللہ علیہ وسلم چگونہ سررشتہ ادب از دست دادہ شود ۱۵ قَالُوا النَّفَسُ اَیُّهَا الْاَصْحَابُ طُرُقُ الْعِشْقِ کُلُّهَا آدَابٌ + اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْهَفْوَةِ وَالْغَفْلَةِ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْغَافِلِیْنَ وَ وَفِّقْنَا لِاتِّبَاعِهٖ وَالْقِیَامِ بِاَدَبِهٖ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ و ارشاد یافتہ کہ عن کہ از حروف جارہ است برای چہ معنی موضوع ست در رغبت کہ صلۂ آن عن باشد چہ معنی دارد مرشدنا حرف عن موضوع است برای بعد و مجاوزہ و این معنی البتہ طور بتصور میتوان آمد یکی بزوال یک شی از شی دیگر چون اَذٰمیتُ اللّٰهَ عَنْهُ ای زایل کردم دین را کہ شی اول ست از وی کہ شی ثانی ست سوم بالحاظ صدور اول وصول آن شی را بشی ثالث اعتبار کردہ شود چون رَمَیْتُ السَّهْمَ

عَنِ الْقَوْسِ ای زائل ساختم تیر را که شی اول ست از کمان که شی ثانی ست بوصول آن بسوی صید که شی ثالث ست سوم بوصول چیزی فقط بطرف شی ثانی بلا لحاظ صورت اول یعنی زوال آن شی اول چون اَخَذْتُ عَنْهُ الْعِلْمَ ای علم را ازوی بخود رسانیدم بی آنکه علم مذکور از معلم زوال شود و وقتیکه حرف مذکور صله لفظ رغبت که بمعنی خواهانی کردن ست واقع شود معنی ماخذ آن لفظ را سلب وزائل کند چون رَغِبَ زَیْدٌ عَنْهُ ای زال رغبته عنه کما فی الصراح رغبت عنه ای لم اُرِدْهُ وزَهِدْتُ فِیهِ وَالزُّهْدُ هُوَ ضِدُّ الرَّغْبَةِ وهمچنین ست حال لفظ اشتغال پس معنی حدیث شریف فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِیْ فَلَیْسَ مِنِّیْ ای عن ازال واسلب رغبته عن سنتی فلیس منی باشد باقی حالات این بنده ابدی زبانی حامل عریضه ہذا واضح غلامان معلی خواهد شد و ہرچه از تعویذات وغیره عنایت شود بدست ہمین کس عنایت فرمودن مرضی گردد زیاده حد ادب

نقل النقل استفتای پنجاب کی مع مواہیر یہ ہی

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین درحق امکان وجواز رویۃ اللہ تعالی بچشم سر در حالت بیداری مر اولیا وغیرہ را جائز ست یا نہ پس اگر جائز ست منکر آن کدام مذہب دارد چنانچه در شرح عقاید و تفسیر بیضاوی ومدارک وزاہدی وحسینی وجواہر دنیا بیع وغیره امکان وجواز آن نوشته است ومنکر آنرا معتزله نوشته پس نزد علمای اہل سنت وجماعت منکر دیدار خدای تعالی را در دنیا معتزله باید گفت یانی وہر که قائلین جواز وامکان رویۃ اللہ بحاسۃ البصر فی الدنیا را کافر گوید بموجب عقیده اہل سنت وجماعت آن کفر برو عود کند یا نی اما عبارت شرح عقائد نسفی من سعد الدین تفتازانی این ست والرویۃ اللہ تعالی یعنی الانکشاف التام بالبصر وہو معنی اثبات الشئی کما ہو بحاسۃ البصر الخ جائزة فی العقل واجبۃ بالنقل الخ وہذا مشعر بامکان الرویۃ فی الدنیا الخ والاختلاف فی الوقوع لیل الامکان اما در تفسیر زاہدی در معنی آیۃ لن نؤمن لک حتی نری اللہ جہرۃ نوشته عبارته والآیۃ رد علی المعتزلہ که ایشان در نفی رویۃ بدین آیۃ حجت کنند وگویند اول الدلائل علی نفی الرویۃ

فی الدنیا والاخره ہذه الآیة الخ جواب گوییم ایشانرا صاعقه نه بخواستن دیدار رسید بلکه بکفر ایشان رسید
که ایمان موسی را معلق کردند بشرط رویت ہکذا فی المدارک فی معنی ہذہ الآیة المذکورة ایضاً فیه است
درزاہدی در معنی آیة قوله تعالی رب ارنی انظر الیک نوشته عبارته قال بعض العلماء رویة الله تعالی
فی الدنیا من المحالات لا من الجائزات ہذا خطاء لان موسی سئل الرویة فی الدنیا فلو کانت الرویة
فی الدنیا من المحالات لکان موسی مع انه کلیم ربه وحبیبه وعبده سائلا من الله تعالی شیئا محالا
ولا تظن به ذلک ولا بنبی من الانبیاء الخ فدل انه جائز ان یری فی الدنیا ایضاً در معنی آیة مذکور
نوشته عبدالله ابن عمرؓ در طواف گاه ایستاده بود امیر المومنین عثمانؓ ابن عفان بر وگذشت
وسلام کرد جوابش نداد عثمانؓ شکایت او نزد امیر المومنین عمرؓ کرد که پسر ترا سلام کردم جوابم نداد
حضرت عمرؓ به پسر خود عتاب کرد و فرمود تو فضل عثمان را ہنوز ندانستی که در سلام وے جواب
ندادی گفت کنا نری الله فی ذلک الزمان یعنی درین وقت خدای تعالی را مے دیدیم وخدای تعالے
مرا مے دید درآن وقت از خود واز سلام عثمان خبر نداشتم انتہی وہمچنین امکان وجواز رویت
در تفسیر حسینی وینابیع ومواہب وبیضاوی وغیره نوشته است پس اگر جائز ست
برای خدا ورسول خدا این استفتا را فرمایند بمواہیر ودستخط خود کنند بینوا توجروا الجواب
موجب فرموده اہل سنت وجماعت منکر دیدار الله تعالی در دنیا معتزلی ست وہر که
قائلین بجواز رویة الله تعالی بجاسة البصر در دنیا حکم کفر کرده او چندین علمای نحریر او مشایخ کبار را نسبت
کفر کرده او خود کافر ست

۱		۲		۳
مولوی نور الله مہار شریف		مولوی غلام فخر الدین مہاری		مولوی گنج بخش مہاری
۴		۵		۶
مولوی عبدالله المعروف برادر بخش پاک سیٹھے		مولوی غلام رسول سکنہ جند بر شاه ال پور		مولوی نور بخش سجاده نشین مولانا نور محمد

۷	۸	۹	۱۰
مولوی الٰہ بخش سجادہ نشین شاہ سلیمان	مولوی نصیر بخش سکنہ مکھران	مولوی غلام فرید چاچڑی	عبد الوہاب خیرپوری
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
عبد الشکور خیرآبادی	مولوی محمد مہاری	عبد الوہاب	غلام رسول [illegible]
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
امام الدین ابہوری	عبد الرحمن خیرپوری	ابو المحسن	مولوی شرف الدین اہروی
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲
محمد اکرم سکنہ جیلی دان	غلام فخر الدین سکنہ جیلی دان	محمد ذو الفقار سکنہ قریہ محمد عظیم	سلطان [illegible] محمد شہید عبد الرحمن کلیری
۲۳	۲۴		
مولوی عبد الدین سکنہ کوٹہ قایم رئیس	ختمہ مولوی عثمان سکنہ لولیا نواحی بہاول پور	انکار امکان رؤیۃ اللہ تعالی مطلقا اعتزال است [illegible] و اگر [illegible] بجواز آن در آخرت و انکار امکان رؤیت در دنیا پس [illegible] از معنی امکان و نیز اعتزال بر وی [illegible] في الدنيا يستلزم نفيه في الآخرة والله اعلم بالصواب	
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
مولوی عبد الرحمن سکنہ دہلی علاقہ بیکانیر	شیخ محمد سکنہ رحمونگا	مولوی خدا بخش ابن مولوی عبد اللہ ملتانی	مولوی [illegible] ابن مولوی عبد اللہ ملتانی
۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
صالح محمد ملتانی	حافظ جان محمد ملتانی	غلام یسین ملتانی	مولوی امام بخش ملتانی
۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
مولوی محمد عمر تونسوی	گل محمد دہنی	یار محمد سنکھری	علی محمد تونسوی
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
محمد حسین پشوری	شمس الدین سکنہ دائرہ دین پناہ	عبد الرحمن تونسوی	شیخ احمد تونسوی
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴
مولوی حکیم اللہ سکنہ ڈیرہ غازیخان	قاضی محمد حسین سکنہ ڈیرہ غازیخان	محمد یار	علی محمد لولیڑی
۴۵			
شہ عالم	در شرح عقاید عضدی شیخ جلال الدین دوانی الحنفی نوشتہ		

درمعنی وہو تعالیٰ مرئی الخ ای بعین بر اسهم الخ من غیر موازاۃ ومقابلۃ وجہۃ بل عند الاشعری رح واتباعہ تلک الشرائط اسباب عادیۃ فیجوز الابصار بدونہا فی ہذہ النشارۃ کما ان اعمی الصین یری بقعۃ اندلس وکل موجود ممکن الرویۃ عندہ کالاصوات والطعوم والالوان واستدلوا علی جواز الرویۃ بالنقل والعقل اما النقل فقولہ تعالیٰ حکایۃ عن موسیٰ رب ارنی انظر الیک الخ ان سوال موسیٰ الرویۃ تدل علی امکانہا الخ ودر شفای قاضی ابو الفضل عیاض نوشتہ عبارتہ والحق الذی امکن فی توہم مشاہدۃ من الغیب الذی لایعلم الا من علمہ اللہ تعالیٰ الخ فاذا قوی اللہ تعالیٰ من شاء من عبادہ واقدرہ علی حمل اعباء الرویۃ لم یمنع فی حقہ

۴۶	
فقیر محمد کرم کوہی	فقیر یار محمد کوہندی

۴۸	۴۹	۵۰
مولوی سرفراز سکنہ ڈیرہ اسمٰعیل خان	زندہ علی سکنہ ڈیرہ اسمعیل خان	مولوی محمد امین تونسوی

۵۱	۵۲	۵۳
مولوی زین الدین مکندی	غلام مرتضیٰ مکھڑ سے	محمد مراد سکنہ جمادسطنے

۵۴	۵۵
امید علی سکنہ راجن پور	مرید غوث توہندوی

رویۃ اللہ تعالیٰ فی الدنیا بحالۃ البصر فی الیقظۃ جائزۃ عند ابی حنیفۃ رح ومنکر معتزلی ومن قال لم یقر رویۃ اللہ تعالیٰ فی الدنیا بحاسۃ البصر انہ کافر یعود الکفر الیہ

۵۶	۵۷	۵۸	۵۹
مولوی سراج الدین سکنہ دائرہ دین پناہ	مولوی محمد شاہ عالم	حاجی شرف الدین سکنہ ناک	غلام نبی تونسوی

۶۰	۶۱	۶۲	۶۳
جان محمد سکنہ ناک	مولوی محمد اشرف سکنہ ناک	غلام محمد سولپور سے	عزیز اللہ سکنہ لتا

۶۴	۶۵	۶۶	۶۷
خالق داد تونسوی	احمد گل سکنہ نکرار علاقہ کوہاٹ	صالح محمد کلاچوی	مولوی خدا بخش سکنہ کوٹ مٹھن

۶۸	۶۹	۷۰	۷۱
فتح محمد سکنہ ڈرابن	حافظ احمد یار اکڑی	قاضی غلام محی الدین سکنہ کالاباغ	غلام فرید مہار سے

۷۲
مولوی احمد تونسوی

انتباہ جب یہ فتویٰ جے پور پہنچا مولوی سلیم الدین نارنولی سلمہ اللہ تعالیٰ نے یہ عبارت لکھ کر گواہی کی الجواب بالصواب والمنکر مخطی علیہ الغداب الاتری من لایری امکان

روئیۃ اللہ تعالی بحاسۃ البصر فی دار الدنیا لانہ فاقد البصر والبصیرۃ وہل ہٰذا الا شریۃ السریرۃ ولا ینکر الرویۃ الا من لا رویۃ
لہ فی الروایۃ والدرایۃ ومن سعید سن لم یکن لہ من نعمۃ الہدایۃ واللہ تعالی علیٰ من ان یقول العبد بجواز رؤیتہ ومن کفر مثبت الرؤیۃ فیکفیہ
یعود الیہ فعلیہ علیہ الدلائل العقلیۃ والنقلیۃ علی اثبات الرویۃ اکثر من ان یحصی وادفر من ان یکلی واللہ تعالی یری من یشاء من آیاتہ
ما لا یری والسلام علی من اتبع الہدی العبد الاثیم سلیم الدین تسلیم عاملہ اللہ تعالی بلطفہ حافظ نور محمد صاحب نے یہ فقرے تحریر کیے
اور گواہی لکھی اصاب من اجاب وہل ہٰذا الا فصل الخطاب فانہ لا امراء ولا افتراء عند من رأت روئیتہ صافیۃ عن کدر الکدو
رات وہ مزفات طویۃ صافیۃ عن صدر الصدق فی ان رؤیۃ خالق الرائی المرئی وجاعل العینین للحاجبین بلا حاجب والبین ممکنۃ
جائزۃ الوقوع شائعۃ الشیوع فی الدنیا وواقعۃ واجبۃ الظہور وثابتۃ الحصول فی العقبی ولا یری انکارہا الا من لا یری
وانکارہا من المنکرات وہیہات ہیہات لمن انکر المعروفات العبد المعتصم بحبل رحمۃ اللہ الصمد حافظ نور محمد
غفر اللہ لہ خاکسار نے اسطرح لکھکر اپنا نام لکھا الجواب بالصواب مقرون بالحق والمجیب مصیب۔ اصحاب منکر رویۃ خدای تعالی
را قطعاً معتزلی باید شمرد و مکفر مومن عامی بنا حق خود مستحق کفر میگردد چہ جائیکہ نسبت کفر بصالحان و بزرگان نماید منکر رویۃ
چنانکہ خود ازین عطیہ عظمی محروم ست ہمچو خویشتن دیگران را نیز می شمارد بحکم آیہ کریمہ من کان فی ہذہ اعمی فہو
فی الآخرۃ اعمی در دنیا و عقبی ازین نعمت بی بدل بی بہرہ است و خواہد بود اما امکان رویۃ ازین حدیث
قدسی خود ہویدا ست بجوع ترانی یعنی گرسنہ باش خواہی دید مراد در دنیا ظاہرا رویۃ حق سبحانہ و تعالی بحاسۃ
البصر ازین حدیث شریف ثابت ست قال النبی صلعم اجیعوا بطونکم واظمئوا اکبادکم واعروا اجسادکم ترون اللہ
عیاناً عیاناً عیاناً پس منکر جواز رویۃ خدای تعالی مخالف قرآن و حدیث میکند بالیقین معتزلی ست و مقر جواز
رویۃ را ہر کہ کافر میگوید لاریب خود بر خود کفر لازم میکرد واللہ اعلم بحقیقتہ وانا لا انکفر احدا من اہل القبلۃ
العبد المذنب محمود الحسنی الحسنی محل غیرت ہی کہ ہمارے منکر صاحب مہاد ایک حاجی نجم الدین پیرزادے کو کافر کہکر
بہتر و بیدار علما و فضلا کی مہر دینے سے اعتزال و کفر کے مستحق ہو چکے اور اب فرمایا کہ حاجی نجم الدین نے ان شہزادیوں کو
کفر میں فی الدنیا حالانکہ بعضے ان میں فقیر صاحب ارشاد مالک خانقاہ بھی ہیں مانند اولاد حضرت حافظ نور محمد
مہاروی قدس سرہ کی جو فاضل اجل فقیر اکمل مرشد وقت ہادی خلقت اور میان اللہ بخش صاحب اچھے عالم خوب
فقیر متقی صاحب خانقاہ خادم عباد اللہ سجادہ نشین شاہ سلیمان علیہم الرحمۃ والغفران کے پوتے بھی ہیں اور ادکی

داداربخش صاحب شاگرد رشید مولوی فضل حق خیرآبادی کی ماہر فنون مولوی شرف الدین صاحب ہم فقیر
تارک ہم عالم متبحر مولوی عز الدین صاحب جو ملک پنجاب مین نہایت معتمد و مستند ہین اس فتویکی مصدق ہوئے بحکم مخبر صادق
صلوات اللہ علیہ لا تجتمع امتی علی الضلالۃ بہتر عالمون بزرگونکا غلطی پر جمع ہونا بیشک غلط ہے ان ہی الا
خسران مبین فائدہ مشفق ظریف و سلیم مولوی سلیم الدین تسلیم صاحب نے اسجگہ ایک حاشیہ لکھا ڈھونڈا گیا
حسن اتفاق سے تطابق اعداد مثبتین رویتہ کا جنکی تکفیر ہوئی مولوی منکر صاحب ساتھہ اعداد شہداے کربلا کے کہ بہتر
ہی تھی اور تعداد جگر پارہ ہاے حضرت امام حسنؓ کی کہ بقول اصح بہتر ہی تھی گویا مکذب ان علماے سابق التعداد
کا عدیل و مثل ہے قاتلان شہیدان کربلا اور متبعان یزید علیہ ما استحقہ کا اور ہمسر ہے زہر دہندگان امام ہمام
حسن مجتبی علیہ التحیۃ والثنا کا علاوہ برین فرق ضالہ بھی بہتر ہی ہین گویا مکذب ان بہتر علما کا مورد ہوا
ان عقوبات کا جو بہتر فرق ضالہ پر وارد ہوتی ہین اور ہونگی ؎ در ہر سخنی نکتہ و اسرار نہانست +
کو گوش کہ شنود و کو دل کہ بداند + سلیم الدین تسلیم + رقعہ بنام بعضی یاران + برادران عزیز میر ارشد علی
و قادر شاہ و قادر بخش و شیخ منور الدین عرف ملا منور بکرم اہدای سواء السبیل اس فتویکے آنیکا باعث جو تم
صاحبو نے کئی بار باصرار پوچھا تھا شغل تحریر وغیرہ سے اتنے دن تک نہ لکھہ سکا اب مختصر لکھتا ہون حضرت
سلطان التارکین قدس سرہ کی اولاد مین ایک پیرزادہ حاجی نجم الدین نام ذاکر شاغل شاہ سلیمان علیہ الرحمۃ
کے خلیفہ ہوئے انکی بابت کسی نے خبر دی یہ مولوی عبد الغنی بھتیجے مولوی اسمعیل ملازم ٹونک کا گیا اور عرض کیا کہ خدا کا نام
بتاؤ سنا ہے کہ اونہون نے کہا اگر تجدید بیعت کرو تو بتایا جاوے اونسے تجدید کی یہ خبر سنکر منکر جیو کو حاجی جیو سے عداوت
پیدا ہوئی بعضین پر لکھنا شروع کیا رفتہ رفتہ کمین فہم کر جواز رویت الہی بجہت امت رسالت پناہی صلعم آگیا
حاجی صاحب مقر جواز ہوے اور مولوی صاحب سنکر ہوکر مجوز کو کافر کہنے لگے آخر عرس خواجہ خواجگان قدس سرہ مین
باہم مقابلہ مواجہہ ہوا مولوی صاحب اور حاجی صاحب بیضاوی شریف کا مطلب اور عبارت پڑھنی مین کس سبب سے
سقم ہے خواہ باعث مجمع کثیر خواہ بمقابلہ باہم خواہ بعلت موجودی بعض اہل علم چار و ناچار سب صاحبون نے
مولوی سلیم الدین صاحب سے عبارت پڑھوا کر مطلب معلوم کیا تو جواز و امکان رویت اوس سے واضح ہوا حاجی جیو
تو اب تک ... مولوی صاحب اوس انبوہ کثیر مین خفیف و نادم ہوئے تاہم حاجی جیو کو کافر کہنا نہ چھوڑا اب جو کہ مولوی سلیم الدین صاحب نے

ساده بجه کہنے لگے بالاجبار ایک سوال لکھکر حاجی صاحب مذکور نے اپنے پیر شاہ سلیمان کے عرس مین مجمع فضلا مین پیش کیا سب نے روایات صحیحہ سے لکھدیا کہ رویتہ خدا ممکن اور منکر اسکا معتزلی اور کافر کہنے والا مقر رویت کا خود کافر ہو گیا جب یہ فتوی یہان پونہچا منکر جیو نے امام الدین سے فرمایا کہ حضرت عائشہؓ کی روایت سے ثابت ہی کہ آنحضرت کو بھی دیدار خدا کا نہین ہوا اور حضرت موسی کلیم اللہ جیسے نبی محروم رہے اور لن ترانی کا حکم ہوا پس تراانی کا کسی اور ولی وغیرہ استے کو پہر کیونکر جائز ہو سکے جن لوگون نے اس فتوی پر مہرین کین حاجی نجم الدین نے ان سبکو کفر مین ڈالدیا امام الدین بیعلمی کے سبب نام کتاب کا بھولا مگر حضرت عائشہؓ کا نام لیکر بیان آگیا عاصی نے حضرت ام المومنینؓ کی روایت دیکھی تو معلوم ہوا کہ ام المومنین نے اس حدیث کو مرفوع نہین کیا یعنے آنحضرت صلعم کا فرمانا نہین بیان کیا پس فقط انہین کا قول ٹھرا اور یاد رہی کہ یہ معاملہ رویت کا شب معراج کو مکہ معظمہ مین گذرا حضرت عائشہ صدیقہؓ اوس زمانہ مین خورد سال ہونگی اور آنحضرت کا نکاح ان سے مدینہ منورہ مین ہوا پس باوجود عدم موجودی خورد سالگی کے انکا قول بخلاف عبداللہ بن عباسؓ اور اجماع صحابہ و تابعین و تبع تابعین کی کیونکر تسلیم کیا جاوے ہمارا مذہب اجماعی ہی اور اجماعاً رویت الہی آنحضرت کو ثابت ہے اور احادیث بہی صراحتہً اسپر دال ہین چنانچہ مشکوۃ شریف کے باب المساجد و مواضع صلوۃ مین ہے حدیث عن عبد الرحمن بن عایش قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رایت ربی عزوجل فی احسن صورۃ فقال فیم یختصم الملاء الاعلی قلت انت اعلم قال فوضع کفہ بین کتفی فوجدت بردہا بین ثدیی فعلمت ما فی السموات والارض الخ رواہ الدارمی یعنے فرمایا رسول خدا صلعم نے دیکھا مینے پروردگار اپنے عزیز اور بزرگ کو بیچ اچھی صورت کے پس پوچھا کس چیز مین جھگڑتے ہین فرشتہ مقرب کہا مینے تو ہی خوب جانتا ہی فرمایا پہر رکھا ہاتھ اپنا اللہ نے درمیان دو نو شانون میرے کے پس پائی مینے سردی اوسکی درمیان سینہ اپنے کے پس جان لے مینے وہ چیز کہ تہی بیچ آسمانون اور زمین کے آخر حدیث تک اسی کتاب کی اسی باب مین معاذ ابن جبل کی حدیث مین مذکور ہے فاذا انا بربی تبارک وتعالی فی احسن صورۃ فقال یا محمد قلت لبیک ربی قال فیم یختصم الملاء الاعلی قلت لا ادری قالہا ثلاثاً قال فرایتہ الخ رواہ احمد والترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح یعنے فرمایا نبی صلعم نے پس ناگاہ دیکھا مینے پروردگار اپنے بابرکت اور بلند قدر کو بیچ اچھی صورت کے یعنے

اچھی صفت کی پس کہا ای محمد کہا مینے حاضر ہون ای رب میرے فرمایا کس چیز مین جھگڑتے ہین فرشتے
نزدیکی والے کہا مینے نہین جانتا مین یہی کلمہ تین بار خدا نے پوچھا اور مینے یہی جواب دیا پہر دیکھا مینے
اللہ کو آخر حدیث تک ان دونون حدیثون سے رویت اور غیب دانی آنحضرت کی آشکارا ہی ایک اور حدیث
مین بھی فرمایا نورانی راہ دوسرے ابن عباس سے حدیث نقل کی ہی امام محمد نے اسطرح پر کہ کسی نے حضرت امام
سے پوچھا کہ آیا دیکھا پیمبر نے شب معراج مین اپنے پروردگار کو امام نے فرمایا ہان دیکھا سائل نے
پوچھا ام المومنین جو فرماتے ہین خلاف اسکے اوسکا کیا جواب امام نے فرمایا کہ اجماع رویت پر ہی اور ابن
عباس سے جو پوچھا تو اونھون نے جواب مین فرمایا رآہ رآہ یعنی دیکھا دیکھا آنحضرت نے پروردگار کو یہان
تک لفظ رآہ کہتے رہے کہ کہتے کہتے دم اونکا ٹوٹ گیا تیسرے ابو الحسن علی بن اسمعیل اشعری اور جماعت
انکے یارونکے نے کہا ہی ان رای اللہ ببصرہ وعینی راسہ یعنی تحقیق دیکھا آنحضرت نے خدا کو ساتھ
بینائی اپنی کے اور دو آنکھون سر کی ای بھائیو توفیق دے تمھین اور سب مسلمانونکو اللہ جلشانہ راہ راست
کی جانو اور یقین مانو کہ رویت الٰہی جناب رسالتمآب کا خاصہ ہی جسطرح کلیم ہونا حضرت موسیٰ کا
خاصہ تھا یہی حکمت تھی جو حضرت کلیم اللہ دیدار کی تاب نہلائے باوجودیکہ حضرت عزت جل علی نے
فرمادیا تھا فَاِنِ اسْتَقَرَّ مَکَانَہٗ فَسَوْفَ تَرَانِیْ یعنی اگر ٹھہر جائیگا تو اپنی جگہہ پر دیکھے گا تو مجھکو
از انسکہ یہ دولت عظمی خاصۃ میرے پیغمبر کو نصیب ہوتی تھی لہذا حضرت موسیٰ تجلی کی تاب بھی نلاسکے
چہ جای رویت کاملہ پس اب یہی آیت دلالت کرتی ہی دیدار پر اور لن ترانی فرمانا حق تعالی کا نہین انکار مطلق
بلکہ اخبار فرمایا اور دلیل اسکی ان استقر مکانہ موجود ہی معتزلی اسی لفظ لن ترانی سے بہک کر منکر جواز
دیدار کے ہوئے ہیکوئی اب بھی منکر ہو پیرو معتزلیونکا ہی جسطرح بعض مخصوصان حضرت کلیم اللہ اونکے
معیت وتوسط سے مشرف بہ سماعت کلام حق ہوئے اگر مخصوصان امت خیر الوری صلعم یعنی اولیاء اللہ
مثل ابو حمزہ بغدادی اور حضرت بایزید قدس سرہ بھی مشرف بدیدار ہوئے تو کیا عجب جو فنافی اللہ ہون
انکیا عجب کہ دیدار سے شرفیاب خاطر خواہ ہون اللہ تعالی اتباع شرع شریف کا اور عشق اشرف الانبیا
کا سب مسلمانونکو نصیب کرے اللہم سہل کل صعب بحرمت سید الابرار وآلہ الاطہار سہل سہل ایک حاشیہ

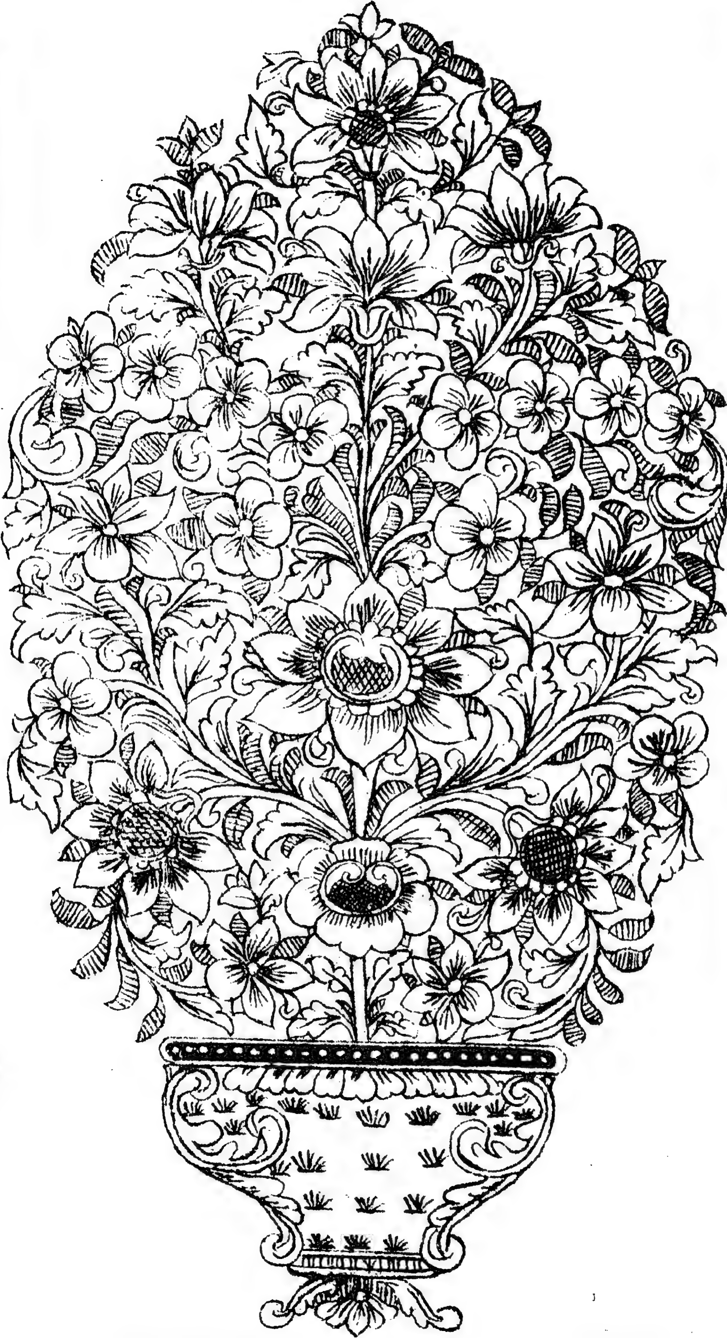
مولوی سلیم الدین صاحب نے لفظ خاصہ پر اس سال کے دیکھتے وقت خوب لکھا ہے قولہ رویت آلہی جناب رسالت پناہی کا خاصہ ہے اور مصداق وموید اس مقال صدق مآل کا وہ ہے کہ مکاتب قضاۃ موسومی مین جو اجمیر شریف مین بوقت پیش ہونے مسر کہ کے حاجی نجم الدین صاحب نے میرے پاس بھیجی تھی خلاصہ اوسکا یہ ہے کہ یہ عطا کی خداوند کریم نے دولت دیدار اپنے حضرت ہوئے کو مخصوص واسطے کہ یہ دولت عظیم اور یہ نعمت فخیم خاص امانت مخزون وعطائے مکنون سے تھے واسطے رسول امین محبوب رب العالمین صلی اللہ علیہ وسلم کی ۱۲ سلیم الدین تسلیم

قطعہ تاریخ ضمیمہ کا یہ ہے

تشبیہ دے قدم کو جو منکر نے بت سے اہ + سن اہل دین پکارے الٰہی تیری پناہ
بعضون نے التماس یہ عشاق سے کیا + لکھ وہ روایتین کہ نہو جنمین اشتباہ
ہون دال بھی وہ کثرت اقدام پر ضرور + ہو تا کہ منکرون کا ہر طرح روسیاہ
پھر بعد ازان مذاکرہ بھی لوگ کا ہوا + تا عام وخاص کے نہ عقیدے کرے تباہ
ہر چند ان قصص سے مین رہتا تھا دور دور + غفلت سے گر چہ آپ ہی شرمندہ عذر خواہ
مارا مجھے جوش حب پیمبر نے دل پر آ + پس دیکھنے کتاب لگا شام اور پگاہ
القصہ غرض روایتین کتنی یہ لکھ بحال + اکثر ہین جنمین کثرت اقدام پر گواہ
مشتاق تھے لطیف ورشید وسلیم طبع + اور فضل حق نے نور محمد نے کی نگاہ
ان کے علیوہ اور بھی جس جس نے یہ سنین + کی آفرین ہر اک نے کہا سب نے واہ واہ
اور دی ندا یہ ہاتف غیبی نے بھی پکار + ہین منکر قدم کیلئے تیر بے پناہ
طبع چون یافت زین مقالہ شرف + فیض فرما شدہ طرف بطرف
ہاتف از خندہ خوش ندا در داد + اے مولف بیا کشود غرف +

تمت

الحمد للہ کہ درین زمان برکت اقتران کتاب لا جواب مسمی باثبات الاستمداد والسماع بالیستلزبہ الاسماع تصنیف نیر سپہر ذکاوت قمر اوج فصاحت مولوی عبید اللہ بن مولانا محمد بخش غفر اللہ لہ والوالدیہ حسب ارشاد جناب معلی القاب قطب الوقت والزمان غوث الدہر والمکان جناب حضرت سید شاہ علی عبد القادر شمس الدین الحسنی الحسینی المشتہر بہ شاہ مرشد علی القادری الحنفی الہندی نے پوری وطناً والبغدادی مولداً دام فیضہ بحسن سعی عزیزی خواجہ احمد حسن صاحب سلمہ در مطبع نامی واقع لکھنو بماہ صفر المظفر سنہ ۱۳۰۱ ہجری قدسی مطابق ماہ دسمبر سنہ ۱۸۸۳ عیسوی مطبوع شد فقط



قطعات تاریخ طبع از نتائج طبع نقاد و قاد سخنور شاعر نامور معنی پرور حضرت مولوی مفتی غلام سرور القریشی اللاهوری عم فیوضہ دام برکاتہ

نسخۂ اثبات استمداد و وصل علے	در سماع و نیز در امداد شد مطبوع عصر
از سروش دل پئے تاریخ طبع این کتاب	زد ندا سرور کہ استمداد شد مطبوع عصر

١٣٠١ھ

ایضاً

نسخہ مطبوع کیا اثبات استمداد ہے	خانۂ دین مین کھلا ہے جسسے باب امداد کا
نے سر اندیشہ سرور بہر سال انطباع	بولا ہاتف چھپ گیا یہ نسخہ استمداد کا

١٣٠١ھ

قطعہ تاریخ از طبع عالی خوش اوقات فخوش اسلوب مولوی حاجی محمد یعقوب صاحب منصرم مطبع نظامی زاد اللہ احسانہ

عالم باعمل عبید اللہ	واقف راہ حق ادیب لبیب
چہ کتاب نوشت صل علے	ہیچکس را چنین نگشت نصیب
بہت سماع و استمداد	دور از جہل با علوم قریب
دشدم پئے تاریخ	این رسالہ دمے گہ شد ترتیب
ہر بدعت بریدہ اے یعقوب	بزبان آمدہ عجیب و غریب

قطعہ تاریخ طبع زاد جناب مولوی محمد عصمت اللہ صاحب متخلص بہ انسخ ساکن کلکتہ

درین سال مبارک ساعت خوش	چو شد مطبوع این انور کتابے
برائے سال طبعش کلک انسخ	رقم زد نادر و بہتر کتابے

١٣٠١ھ

ایضاً

کیون نہ ارباب طریقت شاد ہون بشاش عون	مطبع نامی مین ہے یکتا [illegible] نامی ہو چھپا
مجکو سال طبع کا انسخ ہوا جسدم خیال	نسخہ روشن چھپا [illegible] ہاتف نے کہا

قطعہ تاریخ طبعزاد مولوی تحریر منشی خوش تحریر و تقریر از علوم معقول و منقول ماہر مولوی محمد عبد الرحمن ابو طاہر سلمہ القادر

بفضل خدا از براہین قاطع	شدہ آشکارا کہ شان غنا
چو کردیم فکر سن طبع مطرب	بگوشم ندا زد لسان غنا
بگو از سر حرف ہر نگولہ طاہر	پسندیدہ آمد بیان غنا
	۱۳۰۱ھ

اشتہار

جن حضرات بر تر صفات کو کوئی دیوان یا مثنوی یا کسی قسم کی کتاب مگر خلاف مذہب شریعت اور قانون کے نہو تو راقم بہت کفایت سے خوشخط عمدہ چھپوا دے گا اوسکی گفتگو اصالتاً خواہ بذریعہ خط و کتابت احقر سے فرماوین اور جو کتاب مطبوعہ مطبع کانپور لکھنؤ دہلی کلکتہ کے خرید کرنا منظور ہون وہ بھی راقم سے بکفایت دستیاب ہون گی اگر کسی کتاب کی قیمت دریافت کرنے منظور ہو تو جوابی پوسٹ کارڈ کے ذریعے سے دریافت فرمالین۔

العبد

احمد حسن عفی عنہ کلکتہ کلنگا بازار نمبر ۶۳

قطعہ تاریخ نتیجہ فکر بلند مشہور نزدیک و دور جناب خواجہ محمد ولایت علی صاحب متخلص بہ سرور لکھنوی

اسی سے معرفت اللہ کی سبکو ہوئی حاصل	اسی محفل کی برکت سے ہر اک زاہد بھی قائل ہے
سرور اس دم ندا خوشنوا یہ غیب سے آئی	طریق صوفیہ مین گلشن دل راگ جاری ہے
	۱۳۰۱ ہجری



[illegible]

۱۔ [illegible]

۲۔ [illegible]

۳۔ [illegible]

۴۔ [illegible]

۵۔ [illegible]

۶۔ [illegible]

۷۔ [illegible]

۸۔ [illegible]

فقط